

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳

آیه ۵۴ - ۵۷

آیه و ترجمه

و قال الملك ائتونی به استخلصه لنفسی فلما كلمه قال انک الیوم لدینامکین
امین
قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم
و کذلک مکنا لیوسف فی الارض یتبوا منها حیث یشاء نصیب برحمتنا من نشاء و
لا نضیع اجر المحسنین
و لاجر الاخرة خیر للذین امنوا و کانوا یتقون
ترجمه :

۵۴ - ملک (مصر) گفت: او (یوسف) را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود
گردانم هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) با او صحبت کرد (ملک به عقل و
درایت او پی برد و) گفت تو امروز نزد ما منزلت عالی داری و مورد اعتماد
هستی.

۵۵ - (یوسف) گفت مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده
که نگهدارنده و آگاهم.

۵۶ - و اینگونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که
هرگونه می خواست در آن منزل می گزید (و تصرف می کرد) ما رحمت خود
را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم) می بخشیم و پاداش نیکوکاران
راضیع نمی کنیم.

۵۷ - و پاداش آخرت برای آنها که ایمان آورده اند و پرهیزگارند بهتر است.

تفسیر :

یوسف خزانه دار کشور مصر می شود

در شرح زندگی پر ماجرای یوسف، این پیامبر بزرگ الهی به اینجار رسیدیم

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴

که سرانجام پاکدامنی او بر همه ثابت شد و حتی دشمنانش به پاکیش شهادت
دادند، و ثابت شد که تنها گناه او که به خاطر آن وی را به زندان افکندند

چیزی جز پاکدامنی و تقوا و پرهیزکاری نبوده است.

در ضمن معلوم شد این زندانی بیگناه کانونی است از علم و آگاهی وهوشیاری، و استعداد مدیریت در یک سطح بسیار عالی، چرا که در ضمن تعبیر خواب ملک (سلطان مصر) راه نجات از مشکلات پیچیده اقتصادی آینده را نیز به آنها نشان داده است.

در دنبال این ماجرا، قرآن گوید: ملک دستور داد او را نزد من آورید، تا او را مشاور و نماینده مخصوص خود سازم و از علم و دانش و مدیریت او برای حل مشکلاتم کمک گیرم

(و قال الملك ائتونی به استخلصه لنفسی).

نماینده ویژه ملک در حالی که حامل پیام گرم او بود، وارد زندان شد و به دیدار یوسف شتافت، سلام و درود او را به یوسف ابلاغ کرد و اظهار داشت که او علاقه شدیدی به تو پیدا کرده است، و به درخواستی که داشتی - دایر به تحقیق و جستجو از زنان مصر در مورد تو - جامه عمل پوشانیده، و همگی با کمال صراحت به پاکی و بیگناهی گواهی داده‌اند.

اکنون دیگر مجال درنگ نیست، برخیز تا نزد او برویم.

یوسف به نزد ملک آمد و با او به گفتگو نشست، هنگامی که ملک با وی گفتگو کرد و سخنان پر مغز و پر مایه یوسف را که از علم و هوش و درایت فوق العاده‌های حکایت می‌کرد شنید، بیش از پیش شیفته و دل‌باخته او شد و گفت تو امروز نزد ما دارای منزلت عالی و اختیارات وسیع هستی و مورد اعتماد و وثوق ما خواهی بود (فلما کلمه قال انک الیوم لدینا مکین امین).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۵

تو باید امروز در این کشور، مصدر کارهای مهم باشی و بر اصلاح امور همت کنی، چرا که طبق تعبیری که از خواب من کرده‌ای، بحران اقتصادی شدیدی برای این کشور در پیش است، و من فکر می‌کنم تنها کسی که می‌تواند بر این بحران غلبه کند توئی، یوسف پیشنهاد کرد، خزانه‌دار کشور مصر باشد و گفت: مرا در رأس خزانه‌داری این سرزمین قرار ده چرا که من هم حافظ و نگهدار خوبی هستم و هم به اسرار این کار واقفم (قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم).

یوسف می‌دانست یک ریشه مهم نابسامانیهای آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسائل اقتصادی نهفته است، اکنون که آنها به حکم اجبار به سراغ او آمده‌اند،

چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد، از تبعیضها تا آنجا که قدرت دارد بکاهد، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد، و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهنای سامان بخشد.

مخصوصاً مسائل کشاورزی را که در آن کشور در درجه اول اهمیت بود، زیر نظر بگیرد و با توجه به اینکه سالهای فراوانی و سپس سالهای خشکی در پیش است، مردم را به کشاورزی و تولید بیشتر دعوت کند، و در مصرف فرآورده‌های کشاورزی تا سر حد جیره بندی، صرفه جوئی کند، و آنها را برای سالهای قحطی ذخیره نماید، لذا راهی بهتر از این ندید که پیشنهاد سرپرستی خزانه‌های مصر کند. بعضی گفته‌اند ملک که در آن سال در تنگنای شدیدی قرار گرفته بود، و در انتظار این بود که خود را به نحوی نجات دهد، زمام تمام امور را بدست یوسف سپرد و خود کناره‌گیری کرد.

ولی بعضی دیگر گفته‌اند او را بجای عزیز مصر به مقام نخست وزیری نصب کرد، این احتمال نیز هست که طبق ظاهر آیه فوق، او تنها خزانه دار مصر شده باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۶

ولی آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ همین سوره که تفسیر آن بخواست خدا خواهد آمد دلیل بر این است که او سرانجام بجای ملک نشست و زمامدار تمام امور مصر شد، هر چند آیه ۸۸ که می‌گوید برادران به او گفتند یا ایهاالعزیز، دلیل بر این است که او در جای عزیز مصر قرار گرفت، ولی هیچ مانعی ندارد که این سلسله مراتب را تدریجاً طی کرده باشد، نخست به مقام خزانه داری و بعد نخست وزیری و بعد بجای ملک، نشسته باشد.

به هر حال، خداوند در اینجا می‌گوید: «و این چنین ما یوسف را بر سرزمین مصر، مسلط ساختیم که هر گونه می‌خواست در آن تصرف می‌کرد»

(و کذلک مکننا لیوسف فی الارض یتبوء منها حیث یشاء).

آری «ما رحمت خویش و نعمتهای مادی و معنوی را به هر کس بخواهیم و شایسته بدانیم می‌بخشیم» (نصیب برحمتنا من نشاء).

«و ما هرگز پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد» و اگر هم به طول انجامد سرانجام آنچه را شایسته آن بوده‌اند به آنها خواهیم داد که در پیشگاه ما هیچ کار نیکی بدست فراموشی سپرده نمی‌شود. (و لانضیع اجر المحسنین).

ولی مهم این است که تنها به پاداش دنیا قناعت نخواهیم کرد و پاداشی که در

آخرت به آنها خواهد رسید بهتر و شایسته‌تر برای کسانی است که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند (و لاجر الاخرة خیر للذین آمنوا و کانوا یتقون).

نکته ها :

۱ - چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟

نخستین چیزی که در رابطه با آیات فوق جلب توجه می‌کند این است

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷

که

چگونه یوسف این پیامبر بزرگ حاضر شد، خزانه داری یا نخست‌وزیری یکی از طاغوت‌های زمان را بپذیرد؟ و با او همکاری کند؟

پاسخ این سؤال در حقیقت در خود آیات فوق نهفته است، او به عنوان یک انسان حفیظ و علیم (امین و آگاه) عهده دار این منصب شد، تا بیت‌المال را که مال مردم بود به نفع آنها حفظ کند و در مسیر منافع آنان به کارگیرد، مخصوصاً حق مستضعفان را که در غالب جامعه‌ها پایمال می‌گردد به آنها برساند.

به علاوه او از طریق علم تعبیر - چنانکه گفتیم - آگاهی داشت که یک بحران شدید اقتصادی برای ملت مصر در پیش است که بدون برنامه‌ریزی دقیق و نظارت از نزدیک ممکن است جان گروه زیادی برباد رود، بنابراین نجات یک ملت و حفظ جان انسانهای بیگناه ایجاب می‌کرد که از فرصتی که بدست یوسف افتاده بود به نفع همه مردم، مخصوصاً محرومان، استفاده کند، چرا که در یک بحران اقتصادی وقحطی پیش از همه جان آنها به خطر می‌افتد و نخستین قربانی بحرانها آنها هستند. در فقه در بحث قبول ولایت از طرف ظالم نیز این بحث بطور گسترده آمده است که قبول پست و مقام از سوی ظالم همیشه حرام نیست، بلکه گاهی مستحب و یا حتی واجب می‌گردد و این در صورتی است که منافع پذیرش آن و مرجحات دینیش بیش از زیانهای حاصل از تقویت دستگاه باشد.

در روایات متعددی نیز می‌خوانیم که ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) به بعضی از دوستان نزدیک خود (مانند علی بن یقطین که از یاران امام کاظم (علیه‌السلام) بود و وزارت فرعون زمان خود هارون الرشید را به اجازه امام پذیرفت) چنین اجازه‌ای را می‌دادند.

و به هر صورت قبول یا رد اینگونه پستها تابع قانون اهم و مهم است، و باید سود

و زیان آن از نظر دینی و اجتماعی سنجیده شود، چه بسا کسی که قبول چنین مقامی می‌کند سرانجام به خلع ید ظالم می‌انجامد (آنچنانکه طبق بعضی از روایات در جریان زندگی یوسف اتفاق افتاد) و گاه سرچشمه‌ای می‌شود برای

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸

انقلابها و قیامهای بعدی، چرا که او از درون دستگاه زمینه انقلاب رافراهم می‌سازد (شاید مؤمن آل فرعون از این نمونه بود).
و گاهی حداقل اینگونه اشخاص سنگر و پناهگاهی هستند برای مظلومان و محرومان و از فشار دستگاه روی اینگونه افراد می‌کاهند. اینها اموری است که هر یک به تنهایی می‌تواند مجوز قبول اینگونه پستها باشد.
روایت معروف امام صادق (علیه‌السلام) که در مورد این گونه اشخاص فرمود کفارة عمل السلطان قضاء حوائج الاخوان: «کفاره همکاری باحکومت ظالم برآوردن خواسته‌های برادران است» نیز اشاره‌ای به همین معنی است.
ولی این موضوع از مسائلی است که مرز حلال و حرام آن بسیار به یکدیگر نزدیک است، و گاه می‌شود بر اثر سهل انگاری کوچکی انسان در دام همکاری بیهوده با ظالم می‌افتد و مرتکب یکی از بزرگترین گناهان می‌شود در حالی که به پندار خود مشغول عبادت و خدمت به خلق است.
و گاه افراد سوء استفاده‌چی زندگی یوسف و یا علی بن یقظین را بهانه‌ای برای اعمال ناروای خود قرار می‌دهند، در حالی که هیچگونه شباهتی میان کار آنها و کار یوسف یا علی بن یقظین نیست.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹

در اینجا سؤال دیگری مطرح می‌شود و آن اینکه چگونه، سلطان جبار مصر به چنین کاری تن در داد در حالی که می‌دانست یوسف در مسیر خود کامگی و ظلم و ستم و استثمار و استعمار او گام بر نمی‌دارد، بلکه به عکس مزاحم مظالم او است.

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته چندان مشکل نیست، و آن اینکه گاهی بحرانهای اجتماعی و اقتصادی چنانست که پایه‌های حکومت خود کامگان را از اساس می‌لرزاند آنچنانکه همه چیز خود را در خطر می‌بینند، در اینگونه موارد برای رهائی خویشتن از مهلکه حتی حاضرند از یک حکومت عادلانه مردمی استقبال کنند، تا خود رانجات دهند.

۲- اهمیت مسائل اقتصادی و مدیریت

گرچه ما هرگز موافق مکتبهای یک بعدی که همه چیز را در بعد اقتصادی خلاصه می‌کنند و انسان و ابعاد وجود او را نشناخته‌اند نیستیم، ولی با این حال اهمیت ویژه مسائل اقتصادی را در سرنوشت اجتماعات هرگز نمی‌توان از نظر دور داشت، آیات فوق نیز اشاره به همین حقیقت می‌کند، چرا که یوسف از میان تمام پست‌ها انگشت روی خزانة داری گذاشت، زیرا می‌دانست هر گاه به آن سر و سامان دهد قسمت عمده نابسامانیهای کشور باستانی مصر، سامان خواهد یافت، و از طریق عدالت اقتصادی می‌تواند سازمانهای دیگر را کنترل کند.

در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده‌های به این موضوع داده شده است از جمله در حدیث معروف علی (علیه‌السلام) یکی از دو پایه اصلی زندگی مادی و معنوی مردم (قوام الدین و الدنیا) مسائل اقتصادی قرار داده شده است، در حالی که پایه دیگر علم و دانش و آگاهی شمرده شده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰

گرچه مسلمین تاکنون اهمیتی را که اسلام به این بخش از زندگی فردی و اجتماعی داده نادیده گرفته‌اند، و به همین دلیل از دشمنان خود در این قسمت عقب مانده‌اند، اما بیداری و آگاهی روز افزونی که در قشرهای جامعه اسلامی دیده می‌شود، این امید را به وجود می‌آورد که در آینده کار و فعالیت‌های اقتصادی را به عنوان یک عبادت بزرگ اسلامی تعقیب کنند و با نظام صحیح و حساب شده عقبماندگی خود را از دشمنان بیرحم اسلام از این نظر جبران نمایند.

ضمناً تعبیر یوسف که می‌گوید «انی حفیظ علیم» دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت است، و نشان می‌دهد که پاکی و امانت به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است، چرا که «علیم» را در کنار «حفیظ» قرار داده است.

و ما بسیار دیده‌ایم که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی از آن برتر و بیشتر است! با این تعلیمات روشن اسلامی نمیدانیم چرا بعضی مسلمانان به مساله مدیریت و آگاهی هیچ اهمیت نمی‌دهند و حداکثر کشش فکر آنها در شرائط واگذاری

پستهها، همان مساله امانت و پاکی است با اینکه سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) در دوران حکومتشان نشان می دهد، آنها به مساله آگاهی و مدیریت همانند امانت و درستکاری اهمیت می دادند.

۳ - نظارت بر مصرف در مسائل اقتصادی تنها موضوع تولید بیشتر مطرح نیست، گاهی کنترل مصرف از آن هم مهمتر است، و به همین دلیل در دوران حکومت خود، سعی کرد، در آن هفت سال وفور نعمت، مصرف را به شدت کنترل کند تا بتواند قسمت مهمی از تولیدات کشاورزی را برای سالهای سختی که در پیش بود، ذخیره نماید.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۱

در حقیقت این دو از هم جدا نمی توانند باشند، تولید بیشتر هنگامی مفید است که نسبت به مصرف کنترل صحیحتری شود، و کنترل مصرف هنگامی مفیدتر خواهد بود که با تولید بیشتر همراه باشد.

سیاست اقتصادی یوسف (علیه السلام) در مصر نشان داد که یک اقتصاد اصیل و پویا نمیتواند همیشه ناظر به زمان حال باشد، بلکه باید آینده و حتی نسلهای بعد را نیز در بر گیرد، و این نهایت خودخواهی است که ما تنها به فکر منافع امروز خویش باشیم و مثلاً همه منابع موجود زمین را غارت کنیم و به هیچوجه به فکر آیندگان نباشیم که آنها در چه شرائطی زندگی خواهند کرد، مگر برادران ما تنها همینها هستند که امروز با ما زندگی می کنند و آنها که در آینده می آیند برادر ما نیستند.

جالب اینکه از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که یوسف برای پایان دادن به استثمار طبقاتی و فاصله میان قشرهای مردم مصر، از سالهای قحطی استفاده کرد، به این ترتیب که در سالهای فراوانی نعمت مواد غذایی از مردم خرید و در انبارهای بزرگی که برای این کار تهیه کرده بود ذخیره کرد، و هنگامی که این سالها پایان یافت و سالهای قحطی در پیش آمد، در سال اول مواد غذایی را به درهم و دینار فروخت و از این طریق قسمت مهمی از پولها را جمع آوری کرد، در سال دوم در برابر زینتها و جواهرات (البته به استثنای آنها که توانائی نداشتند) و در سال سوم در برابر چهارپایان، و در سال چهارم در برابر غلامان و کنیزان، و در سال پنجم در برابر خانه ها، و در سال ششم در برابر مزارع، و آبها، و در سال هفتم در برابر خود مردم مصر، سپس تمام آنها را (به صورت عادلانه ای) به آنها بازگرداند، و گفت هدفم این بود که آنها را از بلا

۴ - مدح خویش یا معرفی خویشتن بدون شک تعریف خویش کردن

کار ناپسندی است، ولی با این حال این یک قانون کلی نیست، گاهی شرائط ایجاب می کند که انسان خود را به جامعه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه های وجودش استفاده کنند و بصورت یک گنج مخفی و متروک باقی نماند.

در آیات فوق نیز خواندیم که یوسف به هنگام پیشنهاد پست خزانه داری مصر خود را با جمله حفیظ علیم ستود، زیرا لازم بود سلطان مصر و مردم بدانند که او واجد صفاتی است که برای سرپرستی این کار نهایت لزوم را دارد. لذا در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در پاسخ این سؤال که آیا جایز است انسان خودستائی کند و مدح خویش نماید؟ فرمود: نعم اذا اضطر الیه اما سمعت قول یوسف اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم و قول العبد الصالح و انا لکم ناصح امین: آری هنگامی که ناچار شود مانعی ندارد آیا نشنیده ای گفتار یوسف را که فرمود: مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم، و همچنین گفتار بنده صالح خدا (هود) من برای شما خیر خواه و امینم،

و از اینجا روشن می شود اینکه در خطبه شقشقیه و بعضی دیگر از خطبه های نهج البلاغه علی (علیه السلام) به مدح خویشتن می پردازد و خود را محور آسیای خلافت می شمرد، که همای بلند پرواز اندیشه هابه اوج فکر و مقام او نمی رسد، و سیل علوم و دانشها از کوهسار وجودش سرازیر می شود، و امثال این تعریفها همه برای این است که مردم ناآگاه و بیخبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه

وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.

۵ - پاداشهای معنوی برتر است

گرچه بسیاری از مردم نیکوکار در همین جهان به پاداش مادی خود میرسند، همانگونه که یوسف نتیجه پاکدامنی و شکیبائی و پارسائی و تقوای خویش را در همین دنیا گرفت، که اگر آلوده بود هرگز به چنین مقامی نمیرسید.

ولی این سخن به آن معنی نیست که همه کس باید چنین انتظاری را داشته باشند و اگر به پادشاهای مادی نرسند گمان کنند به آنها ظلم و ستمی شده، چرا که پادشاه اصلی، پاداشی است که در زندگی آینده انسان، در انتظار او است.

و شاید برای رفع همین اشتباه و دفع همین توهم است که قرآن در آیات فوق بعد از ذکر پاداش دنیوی یوسف اضافه می کند و لاجر الاخرة خیر للذین آمنوا و کانوا یتقون: پاداش آخرت برای آنانکه ایمان دارند و تقوی پیشه کرده اند برتر است.

۶ - حمایت از زندانیان

زندان هر چند همیشه جای نیکوکاران نبوده است، بلکه گاهی بیگناهان و گاهی گنهکاران در آن جای داشته اند، ولی در هر حال اصول انسانی ایجاب می کند که نسبت به زندانیان هر چند، گنهکار باشند موازین انسانی رعایت شود.

گرچه دنیای امروز ممکن است خود را مبتکر مساله حمایت از زندانیان بداند ولی در تاریخ پرمایه اسلام از نخستین روزهایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حکومت می کرد، توصیه ها و سفارشهای او را نسبت به اسیران و زندانیان به خاطر داریم، و سفارش علی (علیه السلام) را نسبت به آن زندانی جنایتکار (یعنی عبد الرحمن بن ملجم مرادی که قاتل او بود) همه شنیده ایم که دستور داد نسبت به او مدارا کنند و حتی از غذای

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۴

خودش که شیر بود برای او میفرستاد، و در مورد اعدامش فرمود بیش از یک ضربه بر او نزنند چرا که او یک ضربه بیشتر نزده است!

یوسف نیز هنگامی که در زندان بود رفیقی مهربان، پرستاری دلسوز، دوستی صمیمی و مشاوری خیرخواه، برای زندانیان محسوب می شد، و به هنگامی که از زندان می خواست بیرون آید، نخست با این جمله توجه جهانیان را بوضع زندانیان، و حمایت از آنها، معطوف داشت، دستور داد بر سر در زندان بنویسند:

هذا قبور الاحیاء، و بیت الاحزان، و تجربه الاصدقاء، و شماتة الاعداء!:

«اینجا قبر زندگان، خانه اندوهها، آزمایشگاه دوستان و سرزنشگاه دشمنان است!»

و با این دعا علاقه خویش را به آنها نشان داد: اللهم اعطف علیهم

بقلوب الاخيار، و لا تعم عليهم الاخبار: بارالها! دلهاي بندگان نيكت را به آنها متوجه ساز و خبرها را از آنها مپوشان.
جالب اينكه در همان حديث فوق مي خوانيم: فلذلك يكون اصحاب السجن اعرف الناس بالاخبار في كل بلدة: به همين دليل زندانيان در هر شهري از همه به اخبار آن شهر آگاهترند!!

و ما خود اين موضوع را در دوران زندان آزموديم كه جز در موارد استثنائي اخبار به صورت وسيعي از طرق بسيار مرموزي كه مامورين زندان هرگز از آن آگاه نمي شدند به زندانيان مي رسيد، و گاه كساني كه تازه به زندان مي آمدند خبرهائي در درون زندان مي شنيدند كه در بيرون از آن آگاهي نداشتند، كه اگر بخواهيم شرح نمونه هاي آنها بدهيم از هدف دور خواهيم شد.

تفسير نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۵

آيه ۵۸-۶۲

آيه و ترجمه

و جاء اخوة يوسف فدخلوا عليه فعرفهم و هم له منكرون
و لما جهزهم بجهازهم قال ائتوني باخ لکم من ابیکم الا ترون اني اوفی الکیل و
انا خیر المنزلین
فان لم تاتونی به فلا کیل لکم عندی و لا تقربون
قالوا سنرود عنه اباه و انا لفعلون
و قال لفتینه اجعلوا بضعتهم فی رحالهم لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم
لعلهم یرجعون
ترجمه :

۵۸ - برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند، او آنها را شناخت، ولی آنها وی را نشناختند.

۵۹ - و هنگامی که (یوسف) بارهای آنها را آماده ساخت گفت (دفعه آینده) آن برادری را که از پدر دارید نزد من آورید، آیا نمی بینید من حق پیمانانه را ادا می کنم و من بهترین می زبانانم!؟

۶۰ - و اگر او را نزد من نیاورید نه کیل (و پیمانهای از غله) نزد من خواهید داشت و نه (اصلاً) نزدیک من شوید!

۶۱ - گفتند ما با پدرش گفتگو خواهیم کرد (و سعی می کنیم موافقتش را جلب نمائیم) و ما این کار را خواهیم کرد.

۶۲ - (سپس) به کارگزاران خود گفت آنچه را به عنوان قیمت پرداخته‌اند در بارهایشان بگذارید شاید آنرا پس از مراجعت به خانواده خویش بشناسند و شاید برگردند.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۶

تفسیر:

پیشنهاد تازه یوسف به برادران سرانجام همانگونه که پیش بینی می‌شد، هفت سال پی در پی وضع کشاورزی مصر بر اثر بارانهای پربرکت و وفور آب نیل کاملاً رضایت بخش بود، و یوسف که همه خزائن مصر و اموراتصادی آن را زیر نظر داشت دستور داد انبارها و مخازن کوچک و بزرگی بسازند به گونه‌ای که مواد غذایی را از فاسد شدن حفظ کنند، و دستور داد مردم مقدار مورد نیاز خود را از محصول بردارند و بقیه را به حکومت بفروشند و به این ترتیب، انبارها و مخازن از آذوقه پر شد.

این هفت سال پر برکت و وفور نعمت گذشت، و قحطی و خشکسالی چهره عبوس خود را نشان داد، و آنچنان آسمان بر زمین بخیل شد که زرع و نخیل لب تر نکردند، و مردم از نظر آذوقه در مضیقه افتادند و چون میدانستند ذخائر فراوانی نزد حکومت است، مشکل خود را از این طریق حل می‌کردند و یوسف نیز تحت برنامه و نظم خاصی که توأم به آینده‌نگری بود غله به آنها میفروخت و نیازشان را به صورت عادلانه‌ای تأمین می‌کرد.

این خشکسالی منحصر به سرزمین مصر نبود، به کشورهای اطراف نیز سرایت کرد، و مردم فلسطین و سرزمین کنعان را که در شمال شرقی مصر قرار داشتند فرا گرفت، و خاندان یعقوب که در این سرزمین زندگی می‌کردند نیز به مشکل کمبود آذوقه گرفتار شدند، و به همین دلیل یعقوب تصمیم گرفت، فرزندان خود را به استثنای بنیامین، که بجای یوسف نزد پدر ماند راهی مصر کند. آنها با کاروانی که به مصر می‌رفت به سوی این سرزمین حرکت کردند و به گفته بعضی پس از ۱۸ روز راهپیمائی وارد مصر شدند. طبق تواریخ، افراد خارجی به هنگام ورود به مصر باید خود را معرفی می‌کردند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۷

تا مامورین به اطلاع یوسف برسانند، هنگامی که مامورین گزارش کاروان فلسطین را دادند، یوسف در میان در خواست کنندگان غلات نام برادران خود

را دید، و آنها را شناخت و دستور داد، بدون آنکه کسی بفهمد آنان برادر وی هستند احضار شوند و آنچه‌آنکه قرآن می‌گوید برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند او آنها را شناخت، ولی آنها وی را نشناختند (و جاء اخوة يوسف فدخلوا عليه فعرفهم و هم له منكرون).

آنها حق داشتند یوسف را شناسند، زیرا از یکسو سی تا چهل سال (از روزی که او را در چاه انداخته بودند تا روزی که به مصر آمدند) گذشته بود، و از سوئی دیگر، آنها هرگز چنین احتمالی را نمیدادند که برادرشان عزیز مصر شده باشد، حتی اگر شباهت او را با برادرشان می‌دیدند، حتما حمل بر تصادف می‌کردند، از همه اینها گذشته طرز لباس و پوشش یوسف آنچه‌آنچه با سابق تفاوت یافته بوده که شناختن او در لباس جدید، که لباس مصریان بود، کار آسانی نبود، اصلا احتمال حیات یوسف پس از آن ماجرا در نظر آنها بسیار بعید بود.

به هر حال آنها غله مورد نیاز خود را خریداری کردند، و وجه آن را که پول یا کسندر یا کفش یا سایر اجناسی بود که از کنعان با خود به مصر آورده بودند پرداختند.

یوسف برادران را مورد لطف و محبت فراوان قرار داد، و در گفتگو با آنها باز کرد، برادران گفتند: ما، ده برادر از فرزندان یعقوب هستیم، و اونیز فرزندان ابراهیم خلیل پیامبر بزرگ خدا است، اگر پدر ما رامیشناختی احترام بیشتری می‌کردی، ما پدر پیری داریم که از پیامبران الهی، ولی اندوه عمیقی سراسر وجود او را در بر گرفته!

یوسف فوراً پرسید این همه اندوه چرا؟

گفتند: او پسری داشت، که بسیار مورد علاقه‌اش بود و از نظر سن از ما

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۸

کوچکتر بود، روزی همراه ما برای شکار و تفریح به صحرا آمد، و ما از او غافل ماندیم و گرگ او را درید! و از آن روز تاکنون پدر، برای او گریان و غمگین است.

بعضی از مفسران چنین نقل کرده‌اند که عادت یوسف این بود که به هر کس یک بار شتر غله بیشتر نمی‌فروخت، و چون برادران یوسف، ده نفر بودند، ده بار غله به آنها داد، آنها گفتند ما پدر پیری داریم و برادر کوچکی، که در وطن مانده‌اند، پدر به خاطر شدت اندوه نمیتواند مسافرت کند و برادر کوچک هم

برای خدمت و انس، نزد او مانده است، سهمیه‌ای هم برای آن دو به ما مرحمت کن. یوسف دستور داد دو بار دیگر بر آن افزودند، سپس رو کرد به آنها و گفت: من شما را افراد هوشمند و مؤدبی می‌بینم و اینکه می‌گوئید پدرتان به برادر کوچکتر بسیار علاقمند است، معلوم می‌شود، او فرزند فوق العاده‌ای است و من مایل هستم در سفر آینده حتما او را ببینم.

به علاوه مردم در اینجا سوءظنهائی نسبت به شما دارند چرا که از یک کشور بیگانه‌اید برای رفع سوءظن هم که باشد در سفر آینده برادر کوچک را به عنوان نشانه همراه خود بیاورید.

در اینجا قرآن می‌گوید: هنگامی که یوسف بارهای آنها را آماده ساخت به آنها گفت: آن برادری را که از پدر دارید نزد من بیاورید (و لما جهزهم بجهازهم قال ائتونی باخ لکم من ایکم).

سپس اضافه کرد: آیا نمی‌بینید، حق پیمان را ادا می‌کنم، و من بهترین میزبانها هستم؟ (الا ترون انی او فی الکیل و انا خیر المنزلین).

و به دنبال این تشویق و اظهار محبت، آنها را با این سخن تهدید کرد که اگر آن برادر را نزد من نیاورید، نه کیل و غله‌ای نزد من خواهید داشت، و نه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۹

اصلا به من نزدیک شوید (فان لم تاتونی به فلا کیل لکم عندی و لاتقربون). یوسف می‌خواست به هر ترتیبی شده بنیامین را نزد خود آورد، گاهی از طریق تحسب و گاهی از طریق تهدید وارد می‌شد، ضمناً از این تعبیرات روشن می‌شود که خرید و فروش غلات در مصر از طریق وزن نبود بلکه بوسیله پیمان بود و نیز روشن می‌شود که یوسف از برادران خود و سایر میهمانها به عالیترین وجهی پذیرائی می‌کرد، و به تمام معنی مهمان نواز بود.

برادران در پاسخ او گفتند: ما با پدرش گفتگو می‌کنیم و سعی خواهیم کرد موافقت او را جلب کنیم و ما این کار را خواهیم کرد (قالوا سنراودعنه اباہ و انا لفاعلون).

تعبیر «انا لفاعلون» نشان می‌دهد که آنها یقین داشتند، می‌توانند از این نظر در پدر نفوذ کنند و موافقتش را جلب نمایند که این چنین قاطعانه به عزیز مصر قول می‌دادند، و باید چنین باشد، جائی که آنها توانستند یوسف را با اصرار و الحاح از دست پدر در آورند چگونه نمی‌توانند بنیامین را از او جدا سازند؟ در اینجا یوسف برای اینکه عواطف آنها را به سوی خود بیشتر جلب کند و

اطمینان کافی به آنها بدهد، به کارگزارانش گفت: وجوهی را که برادران در برابر غله پرداخته‌اند، دور از چشم آنها، در باره ایشان بگذارید، تا به هنگامی که به خانواده خود بازگشتند و بارها را گشودند، آنرا بشناسند و بار دیگر به مصر بازگردند (و قال لفتیانہ اجعلوا بضاعتہم فی رحالہم لعلہم یعرفونہا اذا انقلبوا الی اہلہم لعلہم یرجعون).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۰

نکته‌ها :

۱- چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد

نخستین سؤالی که در ارتباط با آیات فوق پیش می‌آید این است که چگونه یوسف خود را به برادران معرفی نکرد، تا زودتر او را بشناسند و به سوی پدر باز گردند، و او را از غم و اندوه جانکاه فراق یوسف درآورند؟ این سؤال را می‌توان به صورت وسیع‌تری نیز عنوان کرد و آن اینکه هنگامی که برادران نزد یوسف آمدند، حداقل هشت سال از آزادی او از زندان گذشته بود، چرا که هفت سال دوران وفور نعمت را پشت سر گذاشته بود که به ذخیره مواد غذایی برای سالهای قحطی مشغول بود، و در سال هشتم که قحطی شروع شد یا بعد از آن برادرها برای تهیه غله به مصر آمدند، آیا لازم نبود که در این هشت سال، پیکی به کنعان بفرستد و پدر را از حال خود آگاه سازد و او را از آن غم بی‌پایان رهایی بخشد؟!

بسیاری از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان، و علامه طباطبائی در المیزان، و قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن، به پاسخ این سؤال پرداخته‌اند و جوابهایی ذکر کرده‌اند که به نظر می‌رسد بهترین آنها این است که یوسف چنین اجازه‌ای را از طرف پروردگار نداشت، زیرا اجرای فراق یوسف گذشته از جهات دیگر صحنه آزمایش و میدان امتحانی بود برای یعقوب و می‌بایست دوران این آزمایش به فرمان پروردگار به آخر برسد، و قبل از آن خبر دادن را یوسف مجاز نبود.

به علاوه اگر یوسف بلافاصله خود را به برادران معرفی می‌کرد، ممکن بود عکس‌العملهای نامطلوبی داشته باشد از جمله اینکه آنها چنان گرفتار وحشت حادثه شوند که دیگر به سوی او باز نگردند، به خاطر اینکه احتمال می‌دادند یوسف انتقام گذشته را از آنها بگیرد.

۲ - چرا یوسف پول را به برادران باز گرداند

چرا یوسف دستور داد وجهی را که برادران در مقابل غله پرداخته بودند در بارهای آنها بگذارند. از این سؤال نیز پاسخهای متعددی گفته شده از جمله فخر رازی در تفسیرش ده پاسخ برای آن ذکر کرده است که بعضی نامناسب است، ولی خود آیات فوق پاسخ این سؤال را بیان کرده است، چرا که می گوید: لعلهم يعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم لعلهم يرجعون: هدف یوسف این بود که آنان پس از بازگشت به وطن آنها را در لابلای بارها ببینند، و به کرامت و بزرگواری عزیز مصر (یوسف) بیش از پیش پی ببرند، و همان سبب شود که بار دیگر به سوی او بازگردند، و حتی برادر کوچک خویش را با اطمینان خاطر همراه بیاورند و نیز پدرشان یعقوب با توجه به این وضع، اعتماد بیشتری به آنها در زمینه فرستادن بنیامین به مصر پیدا کنند.

۳ - چگونه یوسف از اموال بیت المال به برادران داد؟

سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که یوسف چگونه اموال بیت المال را بلا عوض به برادران داد؟

این سؤال را از دو راه می توان پاسخ داد: نخست اینکه در بیت المال مصر حقی برای مستضعفان وجود داشته (و همیشه وجود دارد) و مرزهای کشورهای نیز دخالتی در این حق نمی تواند داشته باشد، به همین دلیل یوسف از این حق در مورد برادران خویش که در آن هنگام مستضعف بودند استفاده کرد، همانگونه که در مورد سایر مستضعفان نیز استفاده می کرد، دیگر اینکه یوسف در آن پست حساسی که داشت، شخصا دارای حقوقی بود و حداقل حقی این بود که خود و عائله نیازمند خویش و کسانی همچون پدر و برادر را از نظر حداقل زندگی تامین کند، بنابراین او از حق خویش در این بخشش و عطا استفاده کرد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۲

آیه ۶۳ - ۶۶

آیه و ترجمه

فلما رجعوا الی ابیهم قالوا یا بانا منع منا الکیل فارسل معنا اخانا نکتل وانا له لحفظون
 قال هل ءامنکم علیه الا کما امنکم علی اخیه من قبل فالله خیر حفظا وهو
 ارحم الرحمین
 و لما فتحوا متعهم وجدوا بضعتهم ردت الیهم قالوا یا بانا ما نبغی هذه بضعتنا
 ردت الینا و نمیر اهلنا و نحفظ اخانا و نزداد کیل بعیر ذلک کیل یسیر
 قال لن ارسله معکم حتی تؤتون موثقا من الله لتاتننی به الا ان يحاط بکم فلما
 ءاتوه موثقهم قال الله علی ما نقول وکیل
 ترجمه :

۶۳ - و هنگامی که آنها به سوی پدرشان باز گشتند گفتند ای پدر
 دستور داده شده که به ما پیمانهای (از غله) ندهند لذا برادرمان را با ما بفرست
 تا سهمی (از غله) دریافت داریم و ما او را محافظت خواهیم کرد.
 ۶۴ - گفت آیا من نسبت به او به شما اطمینان کنم همانگونه که نسبت
 به برادرش (یوسف) اطمینان کردم (و دیدید چه شد؟!) و (در هر حال) خداوند
 بهترین حافظ و ارحم الراحمین است.
 ۶۵ - و هنگامی که متاع خود را گشودند دیدند سرمایه آنها به آنها بازگردانده
 شده! گفتند پدر! ما دیگر چه می خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما باز پس
 گردانده شده! (پس چه بهتر که برادر را با ما بفرستی) و مابرای خانواده
 خویش مواد غذایی می آوریم و برادرمان را حفظ خواهیم کرد و پیمان
 بزرگتری دریافت

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۳

خواهیم داشت، این پیمان کوچک است!
 ۶۶ - گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد مگر اینکه پیمان مؤکد الهی
 بدهید که او را حتما نزد من خواهید آورد، مگر اینکه (بر اثر مرگ یا علت دیگر)

قدرت از شما سلب گردد، و هنگامی که آنها پیمان موثق خود را در اختیار او گذاردند گفت: خداوند نسبت به آنچه می گوئیم ناظر و حافظ است.

تفسیر:

سرانجام موافقت پدر جلب شد

برادران یوسف با دست پر و خوشحالی فراوان به کنعان باز گشتند، ولی در فکر آینده بودند که اگر پدر با فرستادن برادر کوچک (بنیامین) موافقت نکند، عزیز مصر آنها را نخواهد پذیرفت و سهمیه‌ای به آنها نخواهد داد.

لذا قرآن می گوید: هنگامی که آنها به سوی پدر باز گشتند گفتند:

پدر! دستور داده شده است که در آینده سهمیه‌ای به ما ندهند و کیل و پیمانهای برای ما نکنند (فلما رجعوا الی ابیهم قالوا یا ابانا منع منالکیل).

«اکنون که چنین است برادرمان را با ما بفرست تا بتوانیم کیل و پیمانهای دریافت داریم» (فارسل معنا اخانا نکتل).

«و مطمئن باش که او را حفظ خواهیم کرد» (و انا له لحافظون).

پدر که هرگز خاطره یوسف را فراموش نمی کرد از شنیدن این سخن ناراحت و نگران شد، رو به آنها کرده گفت: آیا من نسبت به این برادر به شما اطمینان کنم همانگونه که نسبت به برادرش یوسف در گذشته اطمینان کردم (قال هل آمنکم علیه الا کما امنتم علی اخیه من قبل).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۴

یعنی شما با این سابقه بد که هرگز فراموش شدنی نیست چگونه انتظار دارید من بار دیگر به پیشنهاد شما اطمینان کنم، و فرزند دلبند دیگرم رابه شما بسپارم، آنهم در یک سفر دور و دراز و در یک کشوریگانه؟! سپس اضافه کرد: در هر حال خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است (فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین).

این جمله ممکن است اشاره به این باشد که برای من مشکل است بنیامین را با شما بد سابقه‌ها بفرستم، و اگر هم بفرستم به اطمینان حفظ خدا و ارحم الراحمین بودن او است، نه به اطمینان شما!

بنابراین جمله فوق اشاره قطعی به قبول پیشنهاد آنها ندارد، بلکه یک بحث احتمالی است، زیرا از آیات آینده معلوم می شود که یعقوب هنوز پیشنهاد آنها را نپذیرفته بود و بعد از گرفتن عهد و پیمان موثق و جریانات دیگری که پیش آمد آنها را پذیرفت.

دیگر اینکه ممکن است اشاره به یوسف باشد، چرا که او در اینجا به یادیوسف افتاد و قبلا هم می دانست او در حال حیات است. (و در آیات آینده نیز خواهیم خواند که او به زنده بودن یوسف اطمینان داشت) و لذا برای حفظ او دعا کرد که: هر کجا هست خدایا به سلامت دارش!

سپس برادرها هنگامی که بارها را گشودند با کمال تعجب دیدند تمام آنچه را به عنوان بهای غله، به عزیز مصر پرداخته بودند، همه به آنها بازگردانده شده و در درون بارها است! (و لما فتحو متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت الیهم). آنها که این موضوع را سندی قاطع بر گفتار خود می یافتند، نزد پدر آمدند گفتند: پدر جان! ما دیگر بیش از این چه می خواهیم؟ بین تمام متاع

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۵

ما را به ما باز گردانده اند (قالوا یا ابانا ما نبغی هذه بضاعتنا ردت الینا). آیا از این بزرگواری بیشتر می شود که زمامدار یک کشور بیگانه، در چنین قحطی و خشکسالی، هم مواد غذایی به ما بدهد و هم وجه آن را به ما باز گرداند؟ آنها به صورتی که خودمان نفهمیم و شرمنده نشویم، از این برتر چه تصور می شود؟!

پدر جان! دیگر جای درنگ نیست، برادرمان را با ما بفرست ما برای خانواده خود مواد غذایی خواهیم آورد (و نمیر اهلنا).

«و در حفظ برادر خواهیم کوشید» (و نحفظ اخانا).

«و یک بار شتر هم به خاطر او خواهیم افزود» (و نزداد کیل بعیر). و «این

کار برای عزیز مصر، این مرد بزرگوار و سخاوتمندی که ما دیدیم، کار ساده و آسانی است» (ذلک کیل یسیر).

ولی یعقوب با تمام این احوال، راضی بفرستادن فرزندش بنیامین با آنها نبود، و از طرفی اصرار آنها که با منطق روشنی همراه بود، او را وادار می کرد که در برابر این پیشنهاد تسلیم شود، سرانجام راه چاره را در این دید که نسبت به فرستادن فرزند، موافقت مشروط کند، لذا به آنها چنین گفت:

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۶

«من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد، مگر اینکه یک وثیقه الهی و چیزی که مایه اطمینان و اعتماد ما باشد در اختیار من بگذارید که او را به من باز گردانید مگر اینکه بر اثر مرگ و یا عوامل دیگر قدرت از شما سلب شود»

(قال لن ارسله معكم حتى تؤتون موثقا من الله لتاتننى به الا ان يحاط بكم) منظور از موثقا من الله (وثيقه الهی) همان عهد و پیمان و سوگندی بوده که با نام خداوند همراه است.

جمله «الا ان يحاط بكم» در اصل به این معنی است که مگر اینکه حوادث به شما احاطه کند یعنی مغلوب حوادث شوید، این جمله ممکن است کنایه از مرگ و میر و یا حوادث دیگری باشد که انسان را به زانو در می آورد، و قدرت را از او سلب می کند.

ذکر این استثناء، نشانهای از درایت بارز یعقوب پیامبر است که با آنهمه علاقه‌ای که به فرزندش بنیامین داشت، به فرزندان دیگر تکلیف ما لایطاق نکرد و گفت من فرزندم را از شما می خواهم مگر اینکه حوادثی پیش آید که از قدرت بیرون باشد که در این صورت گناهی متوجه شما نیست.

بدیهی است اگر بعضی از آنها گرفتار حادثه‌های می شدند و قدرت از آنها سلب می گردید، بقیه موظف بودند امانت پدر را به سوی او باز گردانند، و لذا یعقوب می گوید مگر اینکه همه شماها مغلوب حوادث شوید.

به هر حال برادران یوسف پیشنهاد پدر را پذیرفتند، و هنگامی که عهد و پیمان خود را در اختیار پدر گذاشتند یعقوب گفت: خداوند شاهد و ناظر و حافظ

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۷

آن است که ما می گوئیم (فلما أتوه موثقهم قال الله علی ما نقول وکیل).

نکته ها :

۱- نخستین سؤالی که در زمینه آیات فوق به ذهن می آید، این است که چگونه یعقوب حاضر شد بنیامین را به آنها بسپارد با اینکه برادران به حکم رفتاری که با یوسف کرده بودند افراد بد سابقه‌ای محسوب می شدند، به علاوه می دانیم آنها تنها کینه و حسد یوسف را به دل نداشتند بلکه همان احساسات را، هر چند به صورت خفیفتر، نسبت به بنیامین نیز داشتند، چنانکه در آیات آغاز سوره خواندیم اذ قالوا لیسف و اخوه احب الی ابینا منا و نحن عصبه: «گفتند:

یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوبتر است، در حالی که ما نیر و مندتریم».

ولی توجه به این نکته پاسخ این سؤال را روشن می کند که سی الی چهل سال، از حادثه یوسف گذشته بود، و برادران جوان یوسف به سن کهولت رسیده بودند، و طبعا نسبت به سابق پخته تر شده بودند، به علاوه عوارض نامطلوب سوء قصد نسبت به یوسف را در محیط خانواده و در درون وجدان نا آرام خود به

خوبی احساس می کردند، و تجربه به آنها نشان داده بود که فقدان یوسف نه تنها محبت پدر را متوجه آنها نساخته بلکه بی مهری تازهای آفریده است! از همه اینها گذشته مساله یک مساله حیاتی بود، مساله تهیه آذوقه در قحط سالی برای یک خانواده بزرگ بود، نه مانند گردش و تفریح که برای یوسف پیشنهاد کردند، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب در برابر پیشنهاد فرزندان تسلیم شود، مشروط بر اینکه عهد و پیمان الهی با او ببندند که برادرشان بنیامین را سالم نزد پدر آورند،

۲- سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که آیا تنها سوگند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸

خوردن و عهد الهی بستن کافی بوده است که بنیامین را بدست آنها بسپارد؟ پاسخ این است که مسلماً عهد و سوگند به تنهایی کافی نبود ولی شواهد و قرائن نشان می داده که این بار، یک واقعیت مطرح است، نه توطئه و فریب و دروغ، بنابراین عهد و سوگند به اصطلاح برای محکم کاری و تاکید بیشتر بوده است، درست مثل اینکه در عصر و زمان خود می بینیم که از رجال سیاسی مانند رئیس جمهور و نمایندگان مجلس، سوگند وفاداری در راه انجام وظیفه یاد می کنند، بعد از آنکه در انتخاب آنها دقت کافی به عمل می آورند.

آیه ۶۷ - ۶۸

آیه و ترجمه

وقال یبنی لا تدخلوا من باب وحد و ادخلوا من ابوب متفرقة و ما اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت و علیه فلیتوکل المتوکلون و لما دخلوا من حیث امرهم ابوهم ما کان یغنی عنهم من الله من شیء الا حاجة فی نفس یعقوب قضئها و انه لذو علم لما علمنه و لکن اکثر الناس لا یعلمون
ترجمه:

۶۷ - (هنگامی که می خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت فرزندان من! از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردید و (من با این دستور) نمی توانم حادثه های را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم، حکم و فرمان تنها از آن خدا است بر او توکل کرده ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.

۶۸ - و هنگامی که از همان طریق که پدر به آنها دستور داده وارد شدند این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمی توانست از آنها دور سازد جز حاجتی در دل

این راه) انجام شد (و خاطرش تسکین یافت) و او از برکت تعلیمی که مابه او دادهایم علم فراوانی دارد در حالی که اکثر مردم نمی دانند.

تفسیر :

سرانجام برادران یوسف پس از جلب موافقت پدر، برادر کوچک را باخود همراه کردند و برای دومین بار آماده حرکت به سوی مصر شدند، در اینجا پدر، نصیحت و سفارشی به آنها کرد گفت: فرزندانم! شما از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای مختلف وارد شوید (و قال یا بنی لاتدخلوا من باب واحد و ادخلوا من ابواب متفرقة).

و اضافه کرد من با این دستور نمی توانم حادثه‌های را که از سوی خداحتمی است از شما برطرف سازم (و ما اغنی عنکم من الله من شیء).

ولی یک سلسله، حوادث و پیش آمده‌ای ناگوار است که قابل اجتناب می باشد و حکم حتمی الهی در باره آن صادر نشده، هدف من آن است که آنها از شما بر طرف گردد و این امکان پذیر است.

و در پایان گفت: «حکم و فرمان مخصوص خدا است» (ان الحكم الا لله).

«بر خدا توکل کردم» (علیه توکلت).

و «همه متوکلان باید بر او توکل کنند، و از او استمداد بجویند و کار خود را به او واگذارند» (و علیه فلیتوکل المتوکلون).

بدون شک پایتخت مصر، در آن روز مانند هر شهر دیگر، دیوار و برج و بارو داشت و دروازه‌های متعدد، اما اینکه چرا یعقوب، سفارش کرد، فرزندانش از یک دروازه وارد نشوند، بلکه تقسیم به گروه‌هایی شوند و هر گروهی از یک دروازه وارد شود، دلیل آن در آیه فوق ذکر نشده، گروهی از مفسران گفته‌اند: علت آن دستور این بوده که برادران یوسف، هم از جمال کافی بهره‌مند بودند (گر چه

یوسف نبودند ولی بالاخره برادر یوسف بودند!) و هم قامت‌های رشید داشتند، و پدر نگران بود که جمعیت یازده نفری که قیافه‌های آنها نشان می داد از یک کشور دیگر به مصر آمده‌اند، توجه مردم را به خود جلب کنند، او نمی خواست از

این راه چشم زخمی به آنها برسد.

و به دنبال این تفسیر بحث مفصلی در میان مفسران در زمینه تاثیر چشم زدن در گرفته، و شواهدی از روایات و تاریخ برای آن ذکر کرده اند که بخواست خدا ما در ذیل آیه: و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم (آیه ۲۱ سوره ن و القلم) از آن بحث خواهیم کرد، و ثابت خواهیم نمود که قسمتی از این موضوع حق است، و از نظر علمی نیز بوسیله سیاله مغناطیسی مخصوصی که از چشم بیرون می پرد، قابل توجیه می باشد، هر چند عوام الناس آنرا با مقدار زیادی از خرافات آمیخته اند.

علت دیگری که برای این دستور یعقوب (علیها السلام) ذکر شده این است که ممکن بود، وارد شدن دستجمعی آنها به یک دروازه مصر و حرکت گروهی آنان قیافه های جذاب، و اندام درشت، حسد حسودان را بر انگیزد، و نسبت به آنها نزد دستگاه حکومت سعایت کنند، و آنها را به عنوان یک جمعیت بیگانه که قصد خرابکاری دارند مورد سوء ظن قرار دهند، لذا پدر به آنها دستور داد از دروازه های مختلف وارد شوند تا جلب توجه نکنند.

بعضی از مفسران یک تفسیر ذوقی نیز برای آیه فوق گفته اند و آن اینک که یعقوب می خواست یک دستور مهم اجتماعی به عنوان بدرقه راه به فرزندان بدهد، و آن اینک گمشده خود را از یک درنجویند بلکه از هر دری باید وارد شوند، چرا که بسیار می شود انسان برای رسیدن به یک هدف گاه تنها یک راه را انتخاب می کند و هنگامی که به بن بست کشید، مایوس شده، به کنار می رود، اما اگر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۱

به این حقیقت توجه داشته باشد که گمشده ها معمولاً یک راه ندارند و از طرق مختلف به جستجوی آن برخیزد، غالباً پیروز می شود. برادران حرکت کردند و پس از پیمودن راه طولانی میان کنعان و مصر، وارد سرزمین مصر شدند و هنگامی که طبق آنچه پدر به آنها امر کرده بود، از راههای مختلف وارد مصر شدند این کار هیچ حادثه الهی رانمی توانست از آنها دور سازد (و لَمَا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ).

بلکه تنها فایده اش این بود که حاجتی در دل یعقوب بود که از این طریق انجام می شد (الا حاجة فی نفس یعقوب قضاها).

اشاره به اینکه تنها اثرش تسکین خاطر پدر و آرامش قلب او بود، چرا که او از همه فرزندان خود دور بود، و شب و روز در فکر آنها و یوسف بود، و از گزند حوادث و حسد حسودان و بدخواهان بر آنها می‌ترسید، و همین اندازه که اطمینان داشت آنها دستوراتش را به کار می‌بندند دل خوش بود. سپس قرآن یعقوب را با این جمله مدح و توصیف می‌کند که او از طریق تعلیمی که ما به او دادیم، علم و آگاهی داشت، در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند (و انه لذو علم لما علمناه و لکن اکثر الناس لا یعلمون). اشاره به اینکه بسیاری از مردم چنان در عالم اسباب گم می‌شوند که خدا را فراموش می‌کنند و خیال می‌کنند مثلاً چشم زخم، اثر اجتناب‌ناپذیر بعضی از چشم‌هاست، و به همین جهت خدا و توکل بر او را فراموش کرده به دامن این و آن می‌چسبند، ولی یعقوب چنین نبود، می‌دانست تا خداوند چیزی نخواهد انجام نمی‌پذیرد، لذا در درجه اول توکل و اعتماد او بر خدا بود و سپس به سراغ عالم اسباب می‌رفت، و در عین حال می‌دانست پشت سر این اسباب ذات پاک مسبب الاسباب است، همانگونه که قرآن در سوره بقره آیه ۱۰۲ در باره ساحران شهر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۲

بابل می‌گوید و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله: (آنها نمی‌توانستند از طریق سحر به کسی زیان برسانند، مگر اینکه خدا بخواهد) اشاره به اینکه ما فوق همه اینها اراده خدا است، باید دل به او بست و از او کمک خواست.

آیه ۶۹ - ۷۶

آیه و ترجمه

و لما دخلوا علی یوسف اوی الیه اخاه قال انی انا اخوک فلا تبتئس بما کانوا یعملون

فلما جهزهم بجهزهم جعل السقایة فی رحل اخیه ثم اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسرقون

قالوا و اقبلوا علیهم ما ذا تفقدون

قالوا نفقد صواع الملک و لمن جاء به حمل بعیر و انا به زعیم

قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض و ما کنا سرقین

قالوا فما جزوه ان کنتم کذبین

قالوا جزوه من وجد فی رحله فهو جزوه کذلک نجزی الظلمین

فبدا باوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها من وعاء اخیه کذلک کدنا ل یوسف ما کان لیاخذ اخاه فی دین الملک الا ان یشاء الله نرفع درجت من نشاء و فوق کل ذی علم علیم

ترجمه :

۶۹ - هنگامی که بر یوسف وارد شدند برادرش را نزد خود جای داد و گفت من برادر تو هستم، از آنچه آنها می کنند غمگین و ناراحت نباش.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۳

۷۰ - و هنگامی که بارهای آنها را بست ظرف آبخوری ملک را در بار برادرش

قرار داد سپس کسی صدا زد ای اهل قافله شما سارق هستید!

۷۱ - آنها رو به سوی او کردند. و گفتند چه چیز گم کرده اید؟

۷۲ - گفتند پیمانہ ملک را، و هر کس آنرا بیاورد یک بار شتر (غله) به او داده می شود و من ضامن (این پاداش هستم).

۷۳ - گفتند به خدا سوگند شما می دانید ما نیامده ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما (هرگز) دزد نبوده ایم.

۷۴ - آنها گفتند اگر دروغگو باشید کیفر شما چیست؟

۷۵ - گفتند هر کس (آن پیمانہ) در بار او پیدا شود خودش کیفر آن خواهد بود (و بخاطر این کار برده خواهد شد) ما اینگونه ستمگران را کیفر می دهیم.

۷۶ - در این هنگام (یوسف) قبل از بار برادرش به کاوش بارهای آنها پرداخت، و سپس آنرا از بار برادرش بیرون آورد، اینگونه راه چاره به یوسف یاد دادیم او هرگز نمی توانست برادرش را مطابق آئین ملک (مصر) بگیرد مگر آنکه خدا بخواهد، درجات هر کس را بخواهیم بالامی بریم و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است.

تفسیر :

طرحی برای نگهداری برادر

سرانجام برادران وارد بر یوسف شدند، و به او اعلام داشتند که دستور تو را به کار بستیم و با اینکه پدر در آغاز موافق فرستادن برادر کوچک با مانع بود با اصرار او را راضی ساختیم، تا بدانی ما به گفته و عهد خود وفاداریم.

یوسف، آنها را با احترام و اکرام تمام پذیرفت، و به میهمانی خویش دعوت کرد، دستور داد هر دو نفر در کنار سفره یا طبق غذا قرار گیرند، آنها چنین کردند، در این هنگام بنیامین که تنها مانده بود گریه را سر داد و گفت: اگر برادرم

یوسف زنده بود، مرا با خود بر سر یک سفره می‌نشانند، چرا که از یک پدر و مادر بودیم، یوسف رو به آنها کرد و گفت: مثل اینکه برادر کوچکتان تنها

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۴

مانده است؟ من برای رفع تنهائیش او را با خودم بر سر یک سفره می‌نشانم! سپس دستور داد برای هر دو نفر یک اطاق خواب مهیا کردند، باز بنیامین تنها ماند یوسف گفت: او را نزد من بفرستید، در این هنگام یوسف برادرش را نزد خود جای داد، اما دید او بسیار ناراحت و نگران است و دائما به یاد برادر از دست رفته‌اش یوسف می‌باشد، در اینجا پیمانانه صبر یوسف لبریز شد و پرده از روی حقیقت برداشت، چنانکه قرآن می‌گوید: هنگامی که وارد بر یوسف شدند او برادرش را نزد خود جای داد و گفت: من همان برادرت یوسفم، غم مخور و اندوه به خویش راه مده و از کارهایی که اینها می‌کنند نگران مباش.

(و لما دخلوا علی یوسف آوی الیه اخاه قال انی انا اخوک فلا تبتئس بما کانوا یعملون).

«لا تبتئس» از ماده «بؤس» در اصل بمعنی ضرر و شدت است، و در اینجا به معنی این است که اندوه‌گین و غمناک مباش! منظور از کارهای برادران که بنیامین را ناراحت می‌کرده است، بی‌مهری‌هایی است که نسبت به او و یوسف داشتند، و نقشه‌هایی که برای طرد آنها از خانواده کشیدند، اکنون که می‌بینی کارهای آنها به زیان من تمام نشد بلکه وسیله‌ای بود برای ترقی و تعالی من، بنابراین تو نیز دیگر از این ناحیه غم و اندوهی به خود راه مده.

در این هنگام طبق بعضی از روایات، یوسف به برادرش بنیامین گفت: آیا دوست داری نزد من بمانی، او گفت آری ولی برادرانم هرگز راضی نخواهند شد چرا که به پدر قول داده‌اند و سوگند یاد کرده‌اند که مرا به هر قیمتی که هست با خود باز گردانند، یوسف گفت: غصه مخور من نقشه‌های می‌کشم که آنها ناچار شوند ترا نزد من بگذارند، سپس هنگامی که بارهای غلات را برای

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۵

برادران آماده ساخت دستور داد پیمانانه گرانقیمت مخصوص را، درون بار برادرش بنیامین بگذارد (چون برای هر کدام باری از غله می‌داد) (فلما جهزهم بجهازهم جعل السقایة فی رحل اخیه).

البته این کار در خفا انجام گرفت، و شاید تنها یک نفر از ماموران، بیشتر از آن آگاه نشد، در این هنگام ماموران کیل مواد غذایی مشاهده کردند که اثری از پیمانانه مخصوص و گرانقیمت نیست، در حالی که قبلا در دست آنها بود: لذا همینکه قافله آماده حرکت شد، کسی فریاد زد: ای اهل قافله شما سارق هستید!

(ثم اذن مؤذن ايتها العير انکم لسارقون).

برادران یوسف که این جمله را شنیدند، سخت تکان خوردند و وحشت کردند، چرا که هرگز چنین احتمالی به ذهنشان راه نمی‌یافت که بعد از اینهمه احترام و اکرام، متهم به سرقت شوند!

لذا رو به آنها کردند و گفتند: مگر چه چیز گم کرده‌اید؟

(قالوا و اقبلوا علیهم ما ذا تفقدون).

«گفتند ما پیمانانه سلطان را گم کرده‌ایم و نسبت به شما ظنین هستیم»

(قالوا نفقد صواع الملك).

و از آنجا که پیمانانه گرانقیمت و مورد علاقه ملک بوده است، هر کس آنرا بیابد و بیاورد، یک بار شتر به او جایزه خواهیم داد (و لمن جاء به حمل بعیر). سپس گوینده این سخن برای تاکید بیشتر گفت: و من شخصا این جایزه را تضمین می‌کنم. (و انا به زعیم).

برادران که سخت از شنیدن این سخن نگران و دستپاچه شدند، ونمی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۶

دانستند جریان چیست؟ رو به آنها کرده گفتند: به خدا سوگند شمامی دانید ما نیامده‌ایم در اینجا فساد کنیم و ما هیچگاه سارق نبوده‌ایم (قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض و ما کنا سارقین). اینکه گفتند شما خود می‌دانید که ما اهل فساد و سرقت نیستیم شاید اشاره به این باشد که شما سابقه ما را به خوبی دارید که در دفعه گذشته قیمت پرداختی ما را در بارهایمان گذاشتید و ما مجدداً به سوی شما بازگشتیم و اعلام کردیم که حاضریم همه آنها را به شما بازگردانیم، بنابراین کسانی که از یک کشور دور دست برای ادای دین خود بازمی‌گردند چگونه ممکن است دست به سرقت بزنند؟

به علاوه گفته می‌شود آنها به هنگام ورود در مصر دهان شترهای خود را با دهان بند بسته بودند تا به زراعت و اموال کسی زیان نرسانند، ما که تا این حد

رعایت می‌کنیم که حتی حیواناتمان ضرری به کسی نرسانند، چگونه ممکن است چنین کار قبیحی مرتکب شویم؟! در این هنگام ماموران رو به آنها کرده گفتند اگر شما دروغ بگوئید جزایش چیست؟ (قالوا فما جزاؤه ان کنتم کاذبین). و «آنها در پاسخ گفتند: جزایش این است که هر کس پیمانۀ ملک، دربار او پیدا شود خودش را، توقیف کنید و به جای آن بردارید» (قالوا جزاؤه من وجد فی رحله فهو جزاوه). آری ما این چنین ستمکاران را کیفر می‌دهیم (کذلک نجزی الظالمین). در این هنگام یوسف دستور داد که بارهای آنها را بکشایند و یک یک بازرسی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۷

کنند، منتها برای اینکه طرح و نقشه اصلی یوسف معلوم نشود، نخست بارهای دیگران را قبل از بار برادرش بنیامین بازرسی کرد و سپس پیمانۀ مخصوص را از بار برادرش بیرون آورد (فبدا باوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها من وعاء اخیه).

همینکه پیمانۀ دربار بنیامین پیدا شد، دهان برادران از تعجب باز ماند، گوئی کوهی از غم و اندوه بر آنان فرود آمد، و خود را در بن بست عجیبی دیدند. از یکسو برادر آنها ظاهراً مرتکب چنین سرقتی شده و مایه سرشکستگی آنهاست، و از سوی دیگر موقعیت آنها را نزد عزیز مصر به خطر می‌اندازد، و برای آینده جلب حمایت او ممکن نیست، و از همه اینها گذشته پاسخ پدر را چه بگویند؟ چگونه او باور می‌کند که برادران تقصیری در این زمینه نداشته‌اند؟

بعضی از مفسران نوشته‌اند که در این هنگام برادرها رو به سوی بنیامین کردند، و گفتند: ای بیخبر؟ ما را رسوا کردی، صورت ما را سیاه نمودی، این چه کار غلطی بود که انجام دادی؟ (نه به خودت رحم کردی و نه به ما و نه به خاندان یعقوب که خاندان نبوت است) آخر بگو کی تو این پیمانۀ را برداشتی و در بار خود گذاشتی؟

بنیامین که باطن قضیه را می‌دانست با خونسردی جواب داد این کار را همان کس کرده است که وجوه پرداختی شما را در بارتان گذاشت! ولی حادثه آنچنان برای برادران ناراحت کننده بود که نفهمیدند چه می‌گوید. سپس قرآن چنین اضافه می‌کند که ما این گونه برای یوسف، طرح ریختیم (تا

برادر خود را به گونه‌های که برادران دیگر نتوانند مقاومت کنند نزد خود نگاه دارند) (کذلک کدنا لیوسف).

مساله مهم اینجاست که اگر یوسف می‌خواست طبق قوانین مصر بابرادرش

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۸

بنیامین رفتار کند می‌بایست او را مضروب سازد و به زندان بیفکند و علاوه بر اینکه سبب آزار برادر می‌شد، هدفش که نگهداشتن برادر نزد خود بود، انجام نمی‌گرفت، لذا قبلا از برادران اعتراف گرفت که اگر شهادت به سرقت زده باشید، کیفرش نزد شما چیست؟ آنها هم طبق سنتی که داشتند پاسخ دادند که در محیط ما سنت این است که شخص سارق را در برابر سرقتی که کرده بر می‌دارند و از او کار می‌کشند، و یوسف طبق همین برنامه با آنها رفتار کرد، چرا که یکی از طرق کیفر مجرم آنست که او را طبق قانون و سنت خودش کیفر دهند.

به همین جهت قرآن می‌گوید: یوسف نمی‌توانست بابرادرش را طبق آئین ملک مصر بر دارد و نزد خود نگهدارد (ما کان لیاخذ اخاه فی دین الملک): سپس به عنوان یک استثناء می‌فرماید مگر اینکه خداوند بخواهد (الان یشاء الله).

اشاره به اینکه: این کاری که یوسف انجام داد و با برادران همانند سنت خودشان رفتار کرد طبق فرمان الهی بود، و نقشهای بود برای حفظ برادر، و تکمیل آزمایش پدرش یعقوب، و آزمایش برادران دیگر! و در پایان اضافه می‌کند ما درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم (نرفع درجات من نشاء).

درجات کسانی که شایسته باشند و همچون یوسف از بوته امتحانات، سالم بدر آیند.

و در هر حال برتر از هر عالمی، عالم دیگری است (یعنی خدا) (و فوق کل ذی علم علیم).

و هم او بود که طرح این نقشه را به یوسف الهام کرده بود.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۹

نکته‌ها :

آیات فوق سوالات زیادی را بر می‌انگیزد که باید به یک یک آنها پاسخ گفت:

۱ - چرا یوسف خودش را به برادران معرفی نکرد

تا پدر را از غم جانکاه فراق زودتر رهائی بخشد.

پاسخ این سؤال همانگونه که قبلا هم اشاره شد، تکمیل برنامه آزمایش پدر و برادران بوده است و به تعبیر دیگر این کار از سر هوی و هوس نبوده، بلکه طبق یک فرمان الهی بود که می خواست مقاومت یعقوب رادر برابر از دست دادن فرزند دوم نیز بیازماید، و بدین طریق آخرین حلقه تکامل او پیاده گردد، و نیز برادران آزموده شوند که در این هنگام که برادرشان گرفتار چنین سرنوشتی شده است در برابر عهده‌ی که با پدر در زمینه حفظ او داشتند چه انجام خواهند داد؟

۲ - چگونه بی‌گناهی را متهم به سرقت کرد؟

آیا جائز بود بی‌گناهی را متهم به سرقت کنند، اتهامی که آثار شومش دامان بقیه برادران را هم کم و بیش می‌گرفت؟
پاسخ این سؤال را نیز می‌توان از اینجا یافت که این امر با توافق خودبنیامین بوده است چرا که یوسف قبلا خود را به او معرفی کرده بود، و اومی دانست که این نقشه برای نگهداری او چیده شده است، و اما نسبت به برادران، تهمتی وارد نمی‌شد، تنها ایجاد نگرانی و ناراحتی می‌کرد، که آن نیز در مورد یک آزمون مهم، مانعی نداشت.

۳ - نسبت سرقت به همه چه مفهومی دارد؟

آیا نسبت سرقت آنهم به صورت کلی و همگانی با جمله انکم لسارقون (شما سارق هستید) دروغ نبود؟ مجوز این دروغ و تهمت چه بوده است؟
پاسخ این سؤال نیز با تحلیل زیر روشن می‌شود که:

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۰

اولا: معلوم نیست که گوینده این سخن چه کسانی بودند، همین اندازه در قرآن می‌خوانیم قالوا (گفتند) ممکن است گویندگان این سخن جمعی از کارگزاران یوسف باشند که وقتی که پیمانہ مخصوص رانیافتند یقین پیدا کردند که یکی از کاروانیان کنعان آن را ربوده است، و معمول است که اگر چیزی در میان گروهی که متشکل هستند ربوده شود و رباینده اصلی شناخته نشود، همه را مخاطب می‌سازند و می‌گویند شما این کار را کردید، یعنی یکی از شما یا جمعی از شما.
ثانیا: طرف اصلی سخن که بنیامین بود به این نسبت راضی بود چرا که این

نقشه ظاهرا او را متهم به سرقت می کرد اما در واقع، مقدمه ای بود برای ماندن او نزد برادرش یوسف.

و اینکه همه آنها در مظان اتهام واقع شدند، موضوع زودگذری بود که به مجرد بازرسی بارهای برادران یوسف بر طرف گردید، و طرف اصلی دعوا (بنیامین) شناخته شد.

بعضی نیز گفته اند منظور از سرقت، که در اینجا به آنها نسبت داده شد، مربوط به گذشته و سرقت کردن یوسف را از پدرش یعقوب بوسیله برادران بوده است اما این در صورتی است که این نسبت به وسیله یوسف به آنها داده شده باشد چرا که او از سابقه امر آگاهی داشت و شاید جمله بعد اشاره ای به آن داشته باشد چرا که ماموران یوسف نگفتند شما پیمانانه ملک را دزدیده اید بلکه گفتند: نفقد صواع الملک: ما پیمانانه ملک را نمی یابیم (ولی پاسخ اول صحیح تر به نظر می رسد).

۴ - کیفر سرقت در آن زمان چه بوده - از آیات فوق استفاده می شود که مجازات سرقت در میان مصریان و مردم کنعان متفاوت بوده، نزد برادران یوسف و احتمالاً مردم کنعان، مجازات این عمل، بردگی (همیشگی یا موقت) سارق

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۱

در برابر سرقتی که انجام داده است بوده، ولی در میان مصریان این مجازات معمول نبوده است، بلکه از طرق دیگر مانند زدن و به زندان افکندن، سارقین را مجازات می کردند.

به هر حال این جمله دلیل بر آن نمی شود که در هیچیک از ادیان آسمانی برده گرفتن کیفر سارق بوده است، چه بسا یک سنت معمولی در میان گروهی از مردم آن زمان محسوب می شده، و در تاریخچه بردگی نیز می خوانیم که در میان اقوام خرافی، بدهکاران را به هنگامی که از پرداختن بدهی خود عاجز می شدند به بردگی می گرفتند.

۵ - سقایه یا صواع - در آیات فوق گاهی تعبیر به «صواع» (پیمانانه) و گاهی تعبیر به «سقایه» (ظرف آبخوری) شده است، و منافاتی میان این دو نیست، زیرا چنینی به نظر می رسد که این پیمانانه در آغاز ظرف آبخوری ملک بوده است، اما هنگامی که غلات در سرزمین مصر گران و کمیاب و جیره بندی شد، برای اظهار اهمیت آن و اینکه مردم نهایت دقت را در صرفه جوئی به خرج

دهند، آنرا با ظرف آبخوری مخصوص ملک، پیمانہ می کردند. مفسران در خصوصیات این ظرف مطالب زیادی دارند، بعضی گفته اند از نقره بوده، بعضی گفته اند از طلا، و بعضی اضافه کرده اند که جواهرنشان بوده است، و در بعضی از روایات غیر معتبر نیز اشاره ای به اینگونه مطالب شده است، اما هیچیک دلیل روشنی ندارد. آنچه مسلم است پیمانهای بوده که روزی پادشاه مصر از آن آب می نوشیده و سپس تبدیل به پیمانہ شده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۲

اینهمه بدیهی است که تمام نیازمندیهای یک کشور را نمی توان با چنین پیمانهای اندازه گیری کرد، شاید این عمل جنبه سمبولیک داشته و برای نشان دادن کمیابی و اهمیت غلات در آن سالهای مخصوص بوده است تا مردم در مصرف آنها نهایت صرفه جوئی را کنند. ضمناً از آنجا که این پیمانہ در آن هنگام در اختیار یوسف بوده، سبب می شده که اگر بخواهند سارق را ببردگی بگیرند، باید برده صاحب پیمانہ یعنی شخص یوسف شود و نزد او بماند و این همان چیزی بود که یوسف درست برای آن نقشه کشیده بود.



آیه ۷۷ - ۷۹

آیه و ترجمه

قالوا ان يسرق فقد سرق اخ له من قبل فاسرها يوسف في نفسه و لم يبدهالهم
قال انتم شر مكانا و الله اعلم بما تصفون
قالوا يايها العزيز ان له ابا شيخا كبيرا فخذ احدنا مكانه انا نرئك من المحسنين
قال معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متعنا عنده انا اذا لظلمون
ترجمه :

۷۷ - (برادران) گفتند اگر او (بنیامین) دزدی کرده (تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرده، یوسف (سخت ناراحت شد و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها اظهارنداشت (همین اندازه) گفت شما بدتر هستید و خدا از آنچه توصیف می کنید آگاه تر است.
۷۸ - گفتند ای عزیز او پدر پیری دارد (و سخت ناراحت می شود) یکی از ما را به جای او بگیر، ما تو را از نیکوکاران می بینیم.
۷۹ - گفت پناه بر خدا که ما غیر از آن کس که متاع خود را نزد او یافته ایم بگیریم که در آن صورت از ظالمان خواهیم بود!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۳

تفسیر :

چرا فداکاری برادران یوسف پذیرفته نشد؟

برادران سرانجام باور کردند که برادرشان بنیامین دست به سرقت زشت و شومی زده است، و سابقه آنها را نزد عزیز مصر به کلی خراب کرده است و لذا برای اینکه خود را تبرئه کنند گفتند: اگر این پسر دزدی کند چیز عجیبی نیست، چرا که برادرش (یوسف) نیز قبلا مرتکب چنین کاری شده است که هر دو از یک پدر و مادرند و حساب آنها از ما که از مادر دیگری هستیم جدا است! (قالوا ان يسرق فقد سرق اخ له من قبل).
و به این ترتیب خواستند خطفاصلی میان خود و بنیامین بکشند و سرنوشت او را با برادرش یوسف پیوند دهند!
یوسف از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد و آن را در دل مکتوم داشت، و برای آنها آشکار نساخت (فاسرها يوسف في نفسه و لم يبدهالهم).

چرا که او می دانست آنها با این سخن، مرتکب تهمت بزرگی شده اند، ولی به پاسخ آنها نپرداخت، همین اندازه سر بسته به آنها گفت: شما از آن کسی که این نسبت را به او می دهید بدترید - یا - شما نزد من از نظر مقام و منزلت بدترین مردمید (قال انتم شر مکانا).

سپس افزود: خداوند در باره آنچه میگوئید آگاهتر است (و الله اعلم بماتصفون).

درست است که برادران یوسف تهمت ناروایی به برادرشان یوسف زدند به گمان اینکه خود را در این لحظات بحرانی تبرئه کنند، ولی بالاخره این کار بهانه و دستاویزی می خواهد که چنین نسبتی را به او بدهند، به همین جهت مفسران در این زمینه به کاوش پرداخته و سه روایت از تواریخ پیشین در این زمینه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۴

نقل کرده اند:

نخست اینکه: یوسف بعد از وفات مادرش نزد عمه اش زندگی می کرد و او سخت به یوسف علاقمند بود، هنگامی که بزرگ شد و یعقوب خواست او را از عمه اش باز گیرد، عمه اش چاره ای اندیشید و آن اینکه کمر بند یا شال مخصوصی که از اسحاق در خاندان آنها به یادگار مانده بود بر کمر یوسف بست، و ادعا کرد که او می خواسته آنرا از وی برباید، و طبق قانون و سنتشان یوسف را در برابر آن کمر بند و شال مخصوص نزد خود نگهداشت.

دیگر اینکه یکی از خویشاوندان مادری یوسف بتی داشت که یوسف آنرا برداشت و شکست و بر جاده افکند و لذا او را متهم به سرقت کردند در حالی که هیچ یک از اینها سرقت نبوده است.

و دیگر اینکه گاهی او مقداری غذا از سفره بر می داشت و به مسکینها و مستمندان می داد، و به همین جهت برادران بهانه جو این را دستاویزی برای متهم ساختن او به سرقت قرار دادند، در حالی که هیچیک از آنها گناهی نبود، آیا اگر کسی لباسی را در بر انسان کند و او نداند مال دیگری است و بعد متهم به سرقتش کند، صحیح است؟ و آیا برداشتن بت و شکستنش گناهی دارد؟ و نیز چه مانعی دارد که انسان چیزی از سفره پدرش که یقین دارد مورد رضایت اوست بردارد و به مسکینان بدهد؟!

هنگامی که برادران دیدند برادر کوچکشان بنیامین طبق قانونی که خودشان

آن را پذیرفته‌اند می‌بایست نزد عزیز مصر بماند و از سوی دیگر با پدر پیمان بستهند که حداکثر کوشش خود را در حفظ و بازگرداندن بنیامین به خرج دهند، رو به سوی یوسف که هنوز برای آنها ناشناخته بود کردند و گفتند ای عزیز مصر! و ای زمامدار بزرگوار اوپدیری دارد پیر و سالخورده که قدرت بر تحمل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۵

فراق او را ندارد ما طبق اصرار تو او را از پدر جدا کردیم و او از ما پیمان مؤکد گرفته که به هر قیمتی هست، او را باز گردانیم، بیا بزرگواری کن و یکی از ما را بجای او بگیر (قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا کبیرا فخذ احدنا مکانه). «چرا که ما ترا از نیکوکاران می‌یابیم» و این اولین بار نیست که نسبت به ما محبت فرمودی بیا و محبت خود را با این کار تکمیل فرما (انا نریک من المحسنین)

یوسف این پیشنهاد را شدیداً نفی کرد و گفت: پناه بر خدا چگونه ممکن است ما کسی را جز آنکس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم هرگز شنیده‌اید آدم با انصافی، بی‌گناهی را به جرم دیگری مجازات کنند (قال معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده).

اگر چنین کنیم مسلماً ظالم خواهیم بود (انا اذا لظالمون). قابل توجه اینکه یوسف در این گفتار خود هیچگونه نسبت سرقت به برادر نمی‌دهد بلکه از او تعبیر می‌کند به کسی که متاع خود را نزد او یافته‌ایم، و این دلیل بر آن است که او دقیقاً توجه داشت که در زندگی هرگز خلاف نگوید.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۶

آیه ۸۰ - ۸۲

آیه و ترجمه

فلما استیسوا منه خلصوا نجیا قال کبیرهم الم تعلموا ان اباکم قد اخذ علیکم موثقا من الله و من قبل ما فرطتم فی یوسف فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله لی و هو خیر الحکمین ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابا ان ابنک سرق و ما شهدنا الا بما علمنا و ما کننا للغیب حفظین

و سل القرية التي كنا فيها و العیر التي اقبلنا فيها و انا لصدقون

ترجمه :

۸۰ - هنگامی که (برادران) از او مایوس شدند به کناری رفتند و با هم به نجوی پرداختند، بزرگترین آنها گفت آیا نمی دانید پدرتان از شما پیمان الهی گرفته و پیش از این در باره یوسف کوتاهی کردید لذا من از این سرزمین حرکت نمی کنم تا پدرم بمن اجازه دهد یا خدا فرمانش را درباره من صادر کند که او بهترین حکم کنندگان است.

۸۱ - شما به سوی پدرتان باز گردید و بگوئید پدر (جان) پسر دزدی کرد و ما جز به آنچه می دانستیم گواهی ندادیم و ما از غیب آگاه نبودیم!
۸۲ - (برای اطمینان بیشتر) از آن شهر که در آن بودیم سؤال کن و نیز از آن قافله که با آن آمدیم بپرس و ما (در گفتار خود) صادق هستیم.

تفسیر :

برادران سرافکنده به سوی پدر بازگشتند؟

برادران آخرین تلاش و کوشش خود را برای نجات بنیامین کردند، ولی تمام راهها را بروی خود بسته دیدند، از یکسو مقدمات کار آنچنان چیده شده بود که ظاهراً تیرئه برادر امکان نداشت، و از سوی دیگر پیشنهاد پذیرفتن فرد

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۷

دیگری را به جای او نیز از طرف عزیز، پذیرفته نشد لذا مایوس شدند و تصمیم به مراجعت به کنعان و گفتن ماجرا برای پدر را گرفتند، قرآن می گوید:
هنگامی که آنها از عزیز مصر - یا از نجات برادر - مایوس شدند به گوشه های آمدند و خود را از دگران جدا ساختند و به نجوی و سخنان در گوشه پرداختند (فلما استیئسوا منه خلصوا نجیا).

«خلصوا» یعنی خالص شدند کنایه از جدا شدن از دیگران و تشکیل جلسه خصوصی است، و «نجی» از ماده مناجات، در اصل از «نجوه» به معنی سرزمین مرتفع گرفته شده، چون سرزمینهای مرتفع از اطراف خود جدا هستند و جلسات سری و سخنان در گوشه از اطرافیان جدا می شود به آن نجوی می گویند (بنابراین نجوی، هر گونه سخن محرمانه را اعم از اینکه در گوشه باشد یا در جلسه سری، شامل می شود).

جمله «خلصوا نجیا» همانگونه که بسیاری از مفسران گفته اند از فصیح ترین و زیباترین تعبیرات قرآنی است که در دو کلمه، مطالب فراوانی را که در چند جمله باید بیان می شد، بیان کرده است.

به هر حال، برادر بزرگتر در آن جلسه خصوصی به آنها گفت: مگر نمی دانید که پدرتان از شما پیمان الهی گرفته است که بنیامین را به هر قیمتی که ممکن است باز گردانید (قال کبیر هم الم تعلموا ان اباکم قداخذ علیکم موثقا من الله).

و «شما همان کسانی هستید که پیش از این نیز در باره یوسف، کوتاهی کردید و سابقه خود را نزد پدر بد نمودید، (و من قبل ما فرطتم فی یوسف).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۸

حال که چنین است، من از جای خود (یا از سرزمین مصر) حرکت نمی کنم، و به اصطلاح در اینجا متحصن می شوم) مگر اینکه پدرم به من اجازه دهد، و یا خداوند فرمانی در باره من صادر کند که او بهترین حاکمان است (فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله لی و هو خیر الحاکمین). منظور از این فرمان، یا فرمان مرگ است یعنی از اینجا حرکت نمی کنم تا بمیرم، و یا راه چاره ای است که خداوند پیش بیاورد و یا عذر موجهی که نزد پدر بطور قطع پذیرفته باشد.

سپس برادر بزرگتر به سایر برادران دستور داد که شما به سوی پدر بازگردید و بگوئید پدر! فرزندت دست به دزدی زد! (ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابانا ان ابنک سرق).

«و این شهادتی را که ما می دهیم به همان مقداری است که ما آگاه شدیم» همسین اندازه که ما دیدیم پیمانۀ ملک را از بار برادرمان خارج ساختند، که نشان می داد او مرتکب سرقت شده است، و اما باطن امر با خداست و ما شهدنا الا بما علمنا).

«و ما از غیب خبر نداشتیم» (و ما کنا للغیب حافظین)

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور برادران این بوده است که به پدر بگویند اگر در نزد تو گواهی دادیم و تعهد کردیم که برادر رامی بریم و باز می گردانیم به خاطر این بود که ما از باطن کار او خبر نداشتیم و ما از غیب آگاه نبودیم که سرانجام کار او به اینجامی رسد.

سپس برای اینکه هر گونه سوء ظن را از پدر دور سازند و او را مطمئن کنند که جریان امر همسین بوده نه کم و نه زیاد، گفتند: برای تحقیق بیشتر از

شهری

که ما در آن بودیم سؤال کن (و سئل القرية التي كنا فيها).
«و همچنین از قافله‌ای که با آن قافله به سوی تو آمدیم و طبعاً افرادی از سرزمین کنعان و از کسانی که تو بشناسی در آن وجود دارد، می‌توانی حقیقت حال را بپرسی» (و العیر التي اقبلنا فیها)
و به هر حال «مطمئن باش که ما در گفتار خود صادقیم و جز حقیقت چیزی نمی‌گوئیم» (و انا لصادقون)
از مجموع این سخن استفاده می‌شود که مساله سرقت بنیامین در مصر پیچیده بوده که کاروانی از کنعان به آن سرزمین آمده و از میان آنها یک نفر قصد داشته است پیمانۀ ملک را با خود ببرد که ماموران ملک به موقع رسیده‌اند و پیمانۀ را گرفته و شخص او را بازداشت کرده‌اند، و شاید اینکه برادران گفتند از سرزمین مصر، سؤال کن کنایه از همین است که آنقدر این مساله، مشهور شده که در و دیوار هم می‌دانند!

نکته‌ها :

۱ - برادر بزرگتر که بود؟ - بعضی گفته‌اند نام او روبین (روبیل) و بعضی او را شمعون دانسته‌اند، و بعضی یهودا، و در اینکه منظور بزرگتر از

نظر سن است یا عقل، نیز در میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر آیه بزرگتر از نظر سن است.
۲ - داوری بر اساس قرائن حال - از این آیه ضمناً استفاده می‌شود که قاضی می‌تواند به قرائن قطعیه عمل کند، هر چند اقرار و شهودی در کار نباشد، زیرا در جریان کار برادران یوسف نه شهودی بود و نه اقراری، تنها پیدا شدن پیمانۀ ملک از بار بنیامین دلیل به مجرمیت او شمرده شد و با توجه به اینکه هر یک از آنها شخصا بار خود را پر می‌کردند و یا لااقل به هنگام پر کردن آن حاضر بودند و اگر قفل و بندی داشت، کلیدش در اختیار خود آنها بود و از طرفی، هیچکس باور نمی‌کرد که در اینجا نقشه‌ای در کار است و مسافران کنعان (برادران یوسف) در این شهر، دشمن نداشتند که بخواهد برای آنها توطئه کند. مجموع این جهات سبب می‌شد که از مشاهده پیمانۀ ملک، در بار بنیامین، علم به اقدام شخص او به چنین کاری حاصل شود.

این موضوع که دنیای امروز در داوریهایش روی آن تکیه می کند از نظر فقه اسلامی نیاز به بررسی بیشتری دارد، چرا که در مباحث قضائی روز فوق - العاده مؤثر است و جای این بحث کتاب القضاء است.

۳ - از آیات فوق برمی آید که برادران یوسف از نظر روحیه با هم بسیار متفاوت بودند برادر بزرگتر سخت، به عهد و میثاق خود پایبند بود، در حالی که برادران دیگر همین اندازه که دیدند گفتگوهایشان با عزیز مصر به جایی نرسید خود را معذور دانسته، دست از تلاش بیشتر برداشتند، و البته حق با برادر بزرگتر بود، چرا که با تحصن در شهر مصر و مخصوصاً نزدیک دربار عزیز این امید می رفت که او بر سر لطف آید و به خاطر یک پیمان که سرانجام پیدا شد مرد غریبی را به قیمت داغدار کردن برادران و پدر پیرش مجازات نکند، لذا او بخاطر همین احتمال در مصر ماند و برادران را برای کسب دستور به خدمت

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۵۱

پدر فرستاد، تا ماجرا را برای او شرح دهند.

آیه ۸۳ - ۸۶

آیه و ترجمه

قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل عسی الله ان یاتینی بهم جمیعاً انه هو العلیم الحکیم

و تولی عنهم و قال یاسفی علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم
قالوا تالله تفتوا تذکر یوسف حتی تکون حرصاً او تکون من الهلکین
قال انما اشکوا بئس و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون

ترجمه :

۸۳ - (یعقوب) گفت نفس (و هوی و هوس) مساله را چنین در نظرتان تزیین داده، من شکیبائی می کنم شکیبائی جمیل (و خالی از کفران)، امیدوارم خداوند همه آنها را به من باز گرداند چرا که او علیم و حکیم است.

۸۴ - و از آنها روی برگرداند و گفت و اسفا بر یوسف! و چشمان او از اندوه سفید شد اما او خشم خود را فرو میبرد (و هرگز کفران نمی کرد).

۸۵ - گفتند بخدا تو آنقدر یاد یوسف میکنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی!

۸۶ - گفت من تنها غم و اندوهم را به خدا میگویم (و شکایت نزد او میبرم) و از خدا چیزهایی میدانم که شما نمیدانید.

تفسیر :

من از خدا الطافی سراغ دارم که نمیدانید!

برادران از مصر حرکت کردند در حالی که برادر بزرگتر و کوچکتر را در آنجا گذاردند، و با حال پریشان و نزار به کنعان بازگشتند و به خدمت پدرشتافتند، پدر که آثار غم و اندوه را در بازگشت از این سفر - به عکس سفر سابق

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۵۲

بر چهره‌های آنها مشاهده کرد فهمید آنها حامل خبر ناگواری هستند، بخصوص اینکه اثری از بنیامین و برادر بزرگتر در میان آنها نبود، وهنگامی که برادران جریان حادثه را بی‌کم و کاست، شرح دادند یعقوب برآشت، رو به سوی آنها کرده گفت: هوسهای نفسانی شما، مساله را در نظرتان چنین منعکس ساخته و تزیین داده است! (قال بل سولت لکم انفسکم امرا).

یعنی درست همان جمله‌های را در پاسخ آنها گفت که پس از حادثه یوسف به هنگامی که آن طرح دروغین را بیان کردند، ذکر نمود. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا یعقوب تنها بخاطر سابقه سوء آنها به آنها سوء ظن برد و یقین کرد که آنها دروغ می‌گویند و توطئه‌ای در کار است در حالی که این کار نه تنها از پیامبری چون یعقوب بعید به نظر می‌رسد، بلکه از افراد عادی نیز بعید است که تنها کسی را با یک سابقه سوء بطور قطع متهم سازند، با اینکه طرف مقابل شهودی نیز برای خود آورده است، و راه تحقیق نیز بسته نیست.

یا اینکه هدف از این جمله بیان نکته دیگری بوده است، از جمله اینکه: ۱ - چرا شما با دیدن پیمانانه ملک درون بار برادر تسلیم شدید که اوسرقت کرده است در حالی که این به تنهایی نمیتواند یک دلیل منطقی بوده باشد؟

۲ - چرا شما به عزیز مصر گفتید جزای سارق این است که او را به بردگی بردارد در حالی که این یک قانون الهی نیست بلکه سنتی است نادرست در میان مردم کنعان (و این در صورتی است که بر خلاف گفته جمعی از مفسران این قانون را از شریعت یعقوب ندانیم).

۳ - چرا شما در برابر این ماجرا به سرعت تسلیم شدید و همچون برادر بزرگتر مقاومت به خرج ندادید، در حالی که پیمان الهی مؤکد با من بسته

بودید؟

سپس یعقوب به خویشتن بازگشت و گفت: من زمام صبر را از دست نمیدهم و شکیبائی نیکو و خالی از کفران می‌کنم (فصبر جمیل) «امیدوارم خداوند همه آنها (یوسف و بنیامین و فرزند بزرگم) را به من بازگرداند» (عسی الله ان یاتینی بهم جمیعا). چرا که من میدانم او از درون دل همه آگاه است و از همه حوادثی که گذشته و میگذرد با خبر به علاوه او حکیم است و هیچ کاری را بدون حساب نمی‌کند. (انه هو العلیم الحکیم).

در این حال غم و اندوهی سراسر وجود یعقوب را فرا گرفت و جای خالی بنیامین همان فرزندی که مایه تسلی خاطر او بود، وی را به یاد یوسف عزیزش افکند، به یاد دورانی که این فرزند برومند با ایمان باهوش زیبا در آغوشش بود و استشمام بوی او هر لحظه زندگی و حیات تازه‌ای به پدر میبخشید، اما امروز نه تنها اثری از او نیست بلکه جانشین او بنیامین نیز به سرنوشت دردناک و مبهمی همانند او گرفتار شده است، در این هنگام روی از فرزندان برتافت و گفت: وا اسفا بر یوسف! (و تولى عنهم و قال یا اسفا علی یوسف). برادران که از ماجرای بنیامین، خود را شرمنده در برابر پدر می‌دیدند، از شنیدن نام یوسف در فکر فرو رفتند و عرق شرم بر جبین آنها آشکار گردید. این حزن و اندوه مضاعف، سیلاب اشک را، بی اختیار از چشم یعقوب

جاری می‌ساخت تا آن حد که چشمان او از این اندوه سفید و نابینا شد
(و ابیضت عیناه من الحزن).

و اما با این حال سعی می‌کرد، خود را کنترل کند و خشم را فرو بنشانند و سخنی بر خلاف رضای حق نگوید «او مرد با حوصله و بر خشم خویش مسلط بود»

(فهو کظیم).

ظاهر آیه فوق این است که یعقوب تا آن زمان نابینا نشده بود، بلکه این غم و اندوه مضاعف و ادامه‌گریه و ریختن اشک بینائی او را از میان برد و همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم این یک امر اختیاری نبود که با صبر جمیل منافات

۸۸- هنگامی که آنها وارد بر او (یوسف) شدند گفتند ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته و متاع کمی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده‌ایم، پیمانۀ ما را بطور کامل وفا کن و بر ما تصدق بنما که خداوند متصدقان را پاداش می‌دهد.

۸۹- گفت آیا دانستید چه با یوسف و برادرش کردید آنگاه که جاهل بودید؟!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۵۷

۹۰- گفتند آیا تو همان یوسف هستی؟! گفت (آری) منم یوسف! و این برادر من است خداوند بر ما منت گذارده، هر کس تقوی پیشه کند و شکیبائی و استقامت نماید (سرانجام پیروز می‌شود) چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

۹۱- گفتند بخدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته، و ما خطا کار بودیم.

۹۲- گفت امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست خداوند شما را می‌بخشد، و ارحم الراحمین است!

۹۳- این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید، بینا می‌شود، و همگی خانواده نزد من آئید.

تفسیر :

بکوشید و مایوس نشوید که یأس نشانه کفر است!

قحطی در مصر و اطرافش از جمله کنعان بیداد می‌کرد، مواد غذایی به کلی تمام می‌شود، دگر بار یعقوب فرزندان را دستور به حرکت کردن به سوی مصر و تامین مواد غذایی می‌دهد، ولی این بار در سرلوحه خواسته‌هایش جستجو از یوسف و برادرش بنیامین را قرار می‌دهد و می‌گوید: فرزندانم بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید (یا بنی‌اذهبا و فتحسوا من یوسف و اخیه). و از آنجا که فرزندان تقریباً اطمینان داشتند که یوسفی در کار نمانده، و از این توصیه و تاکید پدر تعجب می‌کردند، یعقوب به آنها گوشزد می‌کند از رحمت الهی هیچگاه مایوس نشوید که قدرت او مافوق همه مشکلات و سختیها است و لا تياسوا من روح الله).

«چرا که تنها کافران بی‌ایمان که از قدرت خدا بیخبرند از رحمتش مایوس

می‌شوند (انه لا یئس من روح الله الا القوم الکافرون).

تحسس از ماده حس به معنی جستجوی چیزی از طریق حس است، و در اینکه آیا با تجسس چه تفاوتی دارد؟ در میان مفسران و ارباب

لغت گفتگو است: ابن عباس نقل شده که «تجسس» در امور خیر است و «تجسس» در امور شر. بعضی دیگر گفته‌اند تجسس، کوشش برای شنیدن سرگذشت اشخاص و اقوام است، اما تجسس کوشش برای جستجوی عیبها. و بعضی هر دو را به یک معنی دانسته‌اند، ولی با توجه به حدیثی که می‌گوید «لا تجسسوا و لا تحسسوا» روشن می‌شود که این دو با هم مختلفند، و نظر ابن عباس در تفاوت میان این دو متناسب معنی آیات مورد بحث به نظر می‌رسد، و اگر میبینیم که در حدیث از هر دو نهی شده ممکن است اشاره به این باشد که جستجو در کار مردم نکنید نه در کار خیرشان و نه در کار شرشان. «روح» به معنی رحمت، و راحت و فرج و گشایش کار است.

«راغب» در مفردات می‌گوید: روح (بر وزن لوح) و روح (بر وزن نوح) هر دو در اصل به یک معنی است، و به معنی جان و تنفس است، سپس روح (بر وزن لوح) به رحمت و فرج آمده است (بخاطر اینکه همیشه به هنگام گشایش مشکلات، روح و جان تازه‌ای به انسان دست می‌دهد و نفس آزاد میکشد). به هر حال فرزندان یعقوب بارها را بستند و روانه مصر شدند و این سومین مرتبه است که آنها به این سرزمین پرحادثه وارد می‌شوند.

در این سفر بر خلاف سفرهای گذشته یکنوع احساس شرمندگی روح آنها را آزار می‌دهد، چرا که سابقه آنها در مصر و نزد عزیز: سخت آسیب‌دیده، و بد نام شده‌اند، و شاید بعضی آنها را به عنوان گروه سارقان کنعان بشناسند، از سوی دیگر متاع قابل ملاحظه‌ای برای معاوضه با گندم و سایر مواد غذایی، همراه ندارند، از دست دادن برادر دوم، بنیامین و ناراحتی فوق العاده پدر بر مشکلات آنان افزوده، و در واقع کارد به استخوانشان رسیده است، تنها چیزی که در میان انبوه این مشکلات و ناراحتیهای جانفرسا مایه تسلی خاطر آنها

است، همان جمله اخیر پدر است که می‌فرمود: از رحمت خدا مایوس نباشید که هر مشکلی برای او سهل و آسان است. «آنها وارد بر یوسف شدند، و در این هنگام با نهایت ناراحتی رو به سوی او کردند و گفتند: ای عزیز! ما و خاندان ما را قحطی و ناراحتی و بلا فرا گرفته است» (فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها عزیز مسنا و اهلنا الضر).

«و تنها متاع کم و بی ارزشی همراه آورده‌ایم (و جئنا ببضاعة مزجاة) اما با این حال به کرم و بزرگواری تو تکیه کرده‌ایم، و انتظار داریم که پیمانمانه ما را بطور کامل وفا کنی (فاوف لنا الکیل).
و در این کار بر ما منت گذار و تصدق کن (و تصدق علینا). و پاداش خود را از ما مگیر، بلکه از خدایت بگیر، چرا که خداوند کریمان و متصدقان را پاداش خیر می‌دهد (ان الله یجزی المتصدقین).
جالب اینکه برادران یوسف، با اینکه پدر تاکید داشت در باره یوسف و برادرش به جستجو بر خیزید و مواد غذایی در درجه بعد قرار داشت، به این گفتار چندان توجه نکردند، و نخست از عزیز مصر تقاضای مواد غذایی نمودند، شاید به این علت بود که چندان امیدی به پیدا شدن یوسف نداشتند، و یا به این علت که آنها فکر کردند بهتر این است خود را در همان چهره خریداران مواد غذایی که طبیعی‌تر است قرار دهند، و تقاضای آزاد ساختن برادر را تحت الشعاع نمایند تا تاثیر بیشتری در عزیز مصر داشته باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۶۰

بعضی گفته‌اند: منظور از «تصدق علینا» همان آزادی برادر بوده، و گرنه در مورد مواد غذایی، قصدشان گرفتن جنس بدون عوض نبوده‌است، تا نام تصدق بر آن گذارده شود.
در روایات نیز می‌خوانیم که برادران حامل نامه‌ای از طرف پدر برای عزیز مصر بودند که در آن نامه، یعقوب، ضمن تمجید از عدالت و دادگری و محبت‌های عزیز مصر، نسبت به خاندانش، و سپس معرفی خویش و خاندان نبوتش شرح ناراحتی‌های خود را به خاطر از دست دادن فرزندش یوسف و فرزند دیگرش بنیامین و گرفتاری‌های ناشی از خشکسالی را برای عزیز مصر کرده بود.
و در پایان نامه از او خواسته بود که بنیامین را آزاد کند و تاکید نموده بود که ما خاندانی هستیم که هرگز سرقت و مانند آن در ما نبوده و نخواهد بود.
هنگامی که برادرها نامه پدر را بدست عزیز می‌دهند، نامه را گرفته و میبوسد و بر چشمان خویش میگذارد، و گریه می‌کند، آنچنان که قطرات اشک بر پیراهنش می‌ریزد و همین امر برادران را به حیرت و فکر فرو میبرد که عزیز مصر چه علاقه‌ای به پدرشان یعقوب دارد که این چنین نامه‌اش در او ایجاد هیجان مینماید، و شاید در همینجا بود که برقی در دلشان زد که نکند او خودش یوسف باشد، همچنین شاید همین نامه پدر یوسف را چنان بیقرار

ساخت که دیگر نتوانست بیش از آن در چهره و نقاب عزیز مصر پنهان بماند، و به زودی چنانکه خواهیم دید خویشتن را به عنوان همان برادر! به برادران معرفی کرد)

در این هنگام که دوران آزمایش بسر رسیده بود و یوسف نیز سخت، بیتاب و ناراحت به نظر میرسید، برای معرفی از اینجا آغاز سخن کرد، و به سوی برادران کرد گفت: هیچ می دانید شما در آن هنگام که جاهل و نادان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۶۱

بودید به یوسف و برادرش چه کردید (قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون)

بزرگواری یوسف را ملاحظه کنید که اولاً گناه آنها را سر بسته بیان می کند، و می گوید ما فعلتم (آنچه انجام دادید) و ثانیاً راه عذر خواهی را به آنها نشان می دهد که این اعمال شما به خاطر جهل بود، و آن دوران جهل گذشته و اکنون عاقل و فهمیده اید!

ضمناً از این سخن روشن می شود که آنها در گذشته تنها آن بلا را بر سر یوسف نیاوردند بلکه برادر دیگر بنیامین نیز از شر آنها در آن دوران در امان نبود، و ناراحتیهائی نیز برای او در گذشته به وجود آورده بودند، و شاید بنیامین در این مدتی که در مصر نزد یوسف مانده بود گوشه ای از بیدادگریهای آنها را برای برادرش شرح داده بود.

در بعضی از روایات می خوانیم که یوسف با گفتن این جمله برای اینکه آنها زیاد ناراحت نشوند و تصور نکنند عزیز مصر، در مقام انتقامجویی بر می آید گفتارش را با تبسمی پایان داد، این تبسم سبب شد دندانهای زیبای یوسف در برابر برادران کاملاً آشکار شود، خوب که دقت کردند دیدند عجب شباهتی با دندانهای برادرشان یوسف دارد!

مجموع این جهات، دست بدست هم داد، از یکسو میبینند عزیز مصر، از یوسف و بلاهائی که برادران بر سر او آوردند و هیچکس جز آنها و یوسف از آن خبر نداشت سخن می گوید.

از سوئی دیگر نامه یعقوب. آنچنان او را هیجان زده می کند که گویی نزدیکترین رابطه را با او دارد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۶۲

و از سوی سوم، هر چه در قیافه و چهره او بیشتر دقت می کنند شباهت او را با برادرشان یوسف بیشتر می بینند، اما در عین حال نمی توانند باور کنند که یوسف بر مسند عزیز مصر تکیه زده است، او کجا و اینجا کجا؟! لذا با لحنی آمیخته با تردید گفتند: آیا تو خود یوسف نیستی؟
(قالوا، انک لانت یوسف)

در اینجا لحظات فوق العاده حساس بر برادرها گذشت، درست نمی دانند که عزیز مصر در پاسخ سؤال آنها چه می گوید! آیا برآستی پرده را کنار میزند و خود را معرفی می کند. یا آنها را دیوانگان خطاب خواهد کرد که مطلب مضحکی را عنوان کرده اند. لحظه ها با سرعت میگذشت و انتظاری طاقتفرسا بر قلب برادران سنگینی می کرد، ولی یوسف نگذارد این زمان، زیاد طولانی شود بناگاه پرده از چهره حقیقت برداشت، گفت: آری منم یوسف! و این برادرم بنیامین است!
(قال انا یوسف و هذا اخی).

ولی برای اینکه شکر نعمت خدا را که این همه موهبت به او ارزانی داشته بجا آورده باشد و ضمناً درس بزرگی به برادران بدهد اضافه کرد خداوند بر ما منت گذارده هر کس تقوا پیشه کند و شکیبائی داشته باشد، خداوند پاداش او را خواهد داد، چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند (قد من الله علینا انه من یتق و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین)
هیچکس نمی دانند در این لحظات حساس چه گذشت و این برادرها بعد از دهها سال که یکدیگر را شناختند چه شور و غوغائی بر پا ساختند چگونه یکدیگر را در آغوش فشردند، و چگونه اشکهای شادی فروریختند، ولی با این حال برادران که خود را سخت شرمنده می بینند نمی توانند درست به صورت یوسف نگاه کنند،

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۶۳

آنها در انتظار این هستند که ببینند آیا گناه بزرگشان قابل عفو و اغماض و بخشش است یا نه، لذا رو به سوی برادر کردند و گفتند:
«به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته است» و از نظر علم و حلم و عقل و حکومت، فضیلت بخشیده (قالوا تالله لقد آثرک الله علینا)
«هر چند ما خطاکار و گنهکار بودیم» (و ان کنا لخطئین).
اما یوسف که حاضر نبود این حال شرمندگی برادران مخصوصاً به هنگام

پیروزی‌اش ادامه یابد، و یا اینکه احتمالاً این معنی به ذهنشان خطور کند که ممکن است یوسف در اینجا در مقام انتقامجویی بر آید، بلافاصله با این جمله به آنها امنیت و آرامش خاطر داد و گفت: امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود (قال لا تثریب علیکم الیوم).
فکرتان آسوده، و وجدانتان راحت باشد، و غم و اندوهی از گذشته به خود راه ندهید، سپس برای اینکه به آنها خاطر نشان کند که نه تنها حق او بخشوده شده است، بلکه حق الهی نیز در این زمینه با این ندامت و پشیمانی قابل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۶۴

بخشش است، «افزود: خداوند نیز شما را می‌بخشد، چرا که او ارحم الراحمین است» (یعفر الله لکم و هو ارحم الراحمین).
و این دلیل بر نهایت بزرگواری یوسف است که نه تنها از حق خود گذشت و حتی حاضر نشد کمترین توبیخ و سرزنش - تا چه رسد به مجازات - در حق برادران روا دارد، بلکه از نظر حق الله نیز به آنها اطمینان داد که خداوند غفور و بخشنده است، و حتی برای اثبات این سخن با این جمله استدلال کرد که او ارحم الراحمین است.
در اینجا غم و اندوه دیگری بر دل برادران سنگینی می‌کرد و آن اینکه پدر بر اثر فراق فرزندان ناپیدا شده و ادامه این حالت، رنجی است جانکاه برای همه خانواده، به علاوه دلیل و شاهد مستمری است بر جنایت آنها، یوسف برای حل این مشکل بزرگ نیز چنین گفت:
«این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود» (اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یات بصیرا).
«و سپس با تمام خانواده به سوی من بیائید» (و اءتونی باهلمکم اجمعین).
نکته ها:

۱ - چه کسی پیراهن یوسف را ببرد؟

در پاره‌ای از روایات آمده که یوسف گفت: آن کسی که پیراهن شفا بخش من را نزد پدر میبرد باید همان باشد که پیراهن خون‌آلود را نزد او آورد، تا همانگونه که او پدر را ناراحت ساخت این بار خوشحال و فرحناک کند!، لذا این کار به یهودا سپرده شد زیرا او گفت من آن کسی بودم که پیراهن خونین را نزد پدر بردم و گفتم فرزندان را گرسنه کرده و این نشان می‌دهد که یوسف

با آن همه گرفتاری که داشت از جزئیات و ریزه کاریهای مسائل اخلاقی نیز غافل نمیماند.

۲ - بزرگواری یوسف

در بعضی دیگر از روایات آمده است که برادران یوسف، بعد از این ماجرا پیوسته، شرمسار بودند، یکی را به سراغ او فرستادند و گفتند: توهر صبح و شام ما را بر کنار سفره خود مینشانی، و ما از روی تو خجالت میکشیم، چرا که آنهمه جسارت کردیم، یوسف برای اینکه نه تنها کمترین احساس شرمندگی نکنند، بلکه وجود خود را بر سر سفره او، خدمتی به او احساس کنند، جواب بسیار جالبی داد گفت: مردم مصر تاکنون به چشم یک غلام زر خرید به من مینگریستند، و به یکدیگر میگفتند سبحان من بلغ عبدا بیع بعشرین درهما ما بلغ!!

«منزه است خدائی که غلامی را که به بیست درهم فروخته شد به این مقام رسانیده»! اما الان که شما آمدهاید و پرونده زندگی من برای این مردم گشوده شده، میفهمند من غلام نبودهام، من از خاندان نبوت و از فرزندان ابراهیم خلیل هستم و این مایه افتخار و مباهات من است!

۳ - شکرانه پیروزی

آیات فوق این درس مهم اخلاقی و دستور اسلامی را به روشنترین وجهی به ما میآموزد که به هنگام پیروزی بر دشمن، انتقامجو و کینه توز نباشید. برادران یوسف، سختترین ضربهها را به یوسف زده بودند، و او را تا آستانه مرگ پیش بردند که اگر لطف خدا شامل حال او نشده بود، رهائی برای او ممکن نبود، نه تنها یوسف را آزار دادند که پدرش را نیز سخت شکنجه دادند

اما اکنون همگی زار و نزار در برابر او قرار گرفتهاند و تمام قدرت در دست او است، ولی از لابلای کلمات یوسف به خوبی احساس می شود که او نه تنها هیچگونه کینه ای در دل نگرفته، بلکه این موضوع او را رنج می دهد که نکند برادران به یاد گذشته بیفتند و ناراحت شوند و احساس شرمندگی کنند! به همین دلیل نهایت کوشش را به خرج می دهد که این احساس را از درون جان آنها بیرون براند و حتی از این بالاتر، می خواهد به آنها حالی کند که آمدن

شما به مصر از این نظر که وسیله شناسائی بیشتر من در این سرزمین و اینکه از خاندان رسالتم، نه یک غلام کنعانی که به چند درهم فروخته شده باشم برای من مایه فخر و مباهات است او می خواهد آنهاچنین احساس کنند نه تنها بدهکار نیستند بلکه چیزی هم طلبکارند!

جالب توجه اینکه: هنگامی که پیامبر اسلام در شرائط مشابهی قرار گرفت و در جریان فتح مکه بر دشمنان خونخوار، یعنی سران شرک و بت پرستی پیروز شد، بنا به گفته ابن عباس به کنار خانه کعبه آمد و دستگیره در خانه را گرفت در حالی که مخالفان به کعبه پناه برده بودند و در انتظار این بودند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره آنها چه دستوری صادر می کند؟ در اینجا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب و حده: «شکر خدای را که وعده‌هاش تحقق یافت و بندها را پیروز کرد و احزاب و گروههای دشمن را منهزم ساخت» سپس رو به مردم کرد و فرمود: ما ذا تظنون یا معشر قریش قالوا خیرا، اخ کریم، و ابن اخ کریم و قد قدرت!

قال و انا اقول كما قال اخي يوسف لا تثريب عليكم اليوم!

«چه گمان می برید ای جمعیت قریش که در باره شما فرمان بدهم؟ آنها در پاسخ گفتند ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نداریم، تو برادر بزرگوار و بخشنده

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۶۷

و فرزند برادر بزرگوار ما هستی، و الان قدرت در دست تو است، پیامبر فرمود: و من در باره شما همان میگویم که برادرم یوسف در باره برادرانش به هنگام پیروزی گفت: لا تثريب عليكم اليوم: امروز روز سرزنش و ملامت و توبیخ نیست!

عمر می گوید در این موقع عرق شرم از صورت من جاری شد، چرا که من به هنگام ورود در مکه به آنها گفتم امروز روزی است که از شما انتقام خواهیم گرفت، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این جمله را فرمود من از گفتار خود شرمنده شدم.

در روایات اسلامی نیز کرارا می خوانیم که: زکات پیروزی، عفو و بخشش است. علی (علیه السلام) می فرماید: اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه: «هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی، عفو را شکرانه پیروزی

قرار ده».

قبل

فترت

قبل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۶۸

آیه ۹۴-۹۸

آیه و ترجمه

و لما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لو لا ان تفندون
قالوا تالله انک لفی ضلک القدیم
فلما ان جاء البشیر القئه علی وجهه فارتد بصیرا قال اءلم اقل لکم انی اعلم من
الله ما لا تعلمون
قالوا یا بانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خطین
قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم
ترجمه :

- ۹۴ - هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد پدرشان (یعقوب) گفت
من بوی یوسف را احساس می‌کنم اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید!
۹۵ - گفتند: به خدا تو در همان گمراهی سابقت هستی!
۹۶ - اما هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند
ناگهان بینا شد، گفت آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهائی سراغ دارم که
شما نمیدانید!!
۹۷ - گفتند پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم.
۹۸ - گفت به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش میطلبم که او غفور و
رحیم است.

تفسیر :

سرانجام لطف خدا کار خود را کرد

فرزندان یعقوب در حالی که از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدند، پیراهن
یوسف را با خود برداشته، همراه قافله از مصر حرکت کردند، این برادران با
اینکه یکی از شیرینترین لحظات زندگی خود را میگذرانند، در سرزمین شام
و کنعان، در خانه یعقوب پیر، گرد و غباراندوه غم و ماتم بر چهره همه نشسته
بود

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۶۹

خانواده‌ای افسرده، عزادار، و پیرانده، لحظات دردناکی رامیگذرانند. اما همزمان با حرکت کاروان از مصر، ناگهان در خانه یعقوب، حادثه‌ای رخ داد که همه را در بهت و تعجب فرو برد، یعقوب تکانی خورد و با اطمینان و امید کامل صدا زد اگر زبان به بدگوئی نگشائید و مرا به سفاهت و نادانی و دروغ نسبت ندهید به شما میگویم من بوی یوسف عزیزم را میشنوم من احساس می‌کنم دوران غم و محنت به زودی به سرمی‌آید، و زمان وصال و پیروزی فرا می‌رسد، خاندان یعقوب لباس عزا و ماتم از تن بیرون می‌کنند و در جامه شادی و سرور فرو خواهند رفت، اما گمان نمیکنم شما این سخنان را باور کنید (و لما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لو لا ان تفندون). از جمله «فصلت» استفاده می‌شود که این احساس برای یعقوب به مجرد حرکت کاروان از مصر دست داد.

اطرافیان یعقوب که قاعدتا نوه‌ها و همسران فرزندان او و مانند آنان بودند با کمال تعجب و گستاخی رو به سوی او کردند و با قاطعیت گفتند: بخدا سوگند تو در همان گمراهی قدیم هستی! (قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم).

چه گمراهی از این بالاتر که سالیان دراز از مرگ یوسف می‌گذرد، توهنوز فکر میکنی او زنده است و تازه میگوئی من بوی یوسفم را از مصر میشنوم؟ مصر کجا شام و کنعان کجا؟! آیا این دلیل بر آن نیست که توهمواره در عالم خیالات غوطه‌وری، و پندارهایت را واقعیت‌مپنداری، این چه حرف عجیبی است

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷۰

که میگوئی؟! اما این گمراهی تازگی ندارد، قبلا هم به فرزندان گفتی بروید به مصر و از یوسفم جستجو کنید! و از اینجا روشن می‌شود که منظور از ضلالت، گمراهی در عقیده نبوده، بلکه گمراهی در تشخیص مسائل مربوط به یوسف بوده است: ولی به هر حال این تعبیرات نشان می‌دهد که آنها با این پیامبر بزرگ و پیرسالخورده و روشن ضمیر با چه خشونت و جسارتی رفتار می‌کردند، یکجا گفتند: پدرمان در ضلال مبین است، و اینجا گفتند تو در ضلال قدیمیت میباشی. آنها از صفای دل و روشنائی باطن پیر کنعان بیخبر بودند، و قلب او راهمچون دل خود تاریک می‌شمردند، و فکر نمی‌کردند حوادث آینده از نقاط دور و

نزدیک در آئینه قلبش منعکس می‌شود. شبها و روزهای متعددی سپری شد و یعقوب همچنان در انتظار بسر میبرد، انتظاری جانسوز که در عمق آن شادی و سرور، و آرامش و اطمینان موج میزد در حالی که اطرافیان او در برابر این گونه مسائل بیتفاوت بودند، و اصولاً ماجرای یوسف را برای همیشه پایان یافته میدانستند. بعد از چندین شبانه روز که معلوم نیست بر یعقوب چه اندازه گذشت، یک روز صدا بلند شد بیائید که کاروان کنعان از مصر آمده است، فرزندان یعقوب بر خلاف گذشته شاد و خندان وارد شهر شدند، و با سرعت به سراغ خانه پدر رفتند و قبل از همه بشیر (همان بشارت دهنده وصال و حامل پیراهن یوسف) نزد یعقوب پیر آمد و پیراهن را بر صورت او افکند، یعقوب که چشمان بی‌فروغش توانائی دیدن پیراهن را نداشت، همین اندازه احساس کرد که بوی آشنائی از آن به مشام جانش می‌رسد، در یک لحظه طلائی پر سرور، احساس کرد تمام ذرات وجودش روشن شده است، آسمان و زمین میخندند نسیم رحمت میوزد، گرد و غبار اندوه را در هم میپیچید و با خود میبرد، در و دیوار گویا فریاد شادی میکشند و یعقوب

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷۱

نیز با آنها تبسم می‌کند، هیجان عجیبی سر تا پای پیر مرد را فرا گرفته است، ناگهان احساس کرد، چشمش روشن شد، همه جا را می‌بیند و دنیا با زیبائیهایش بار دیگر در برابر چشم او قرار گرفته‌اند چنانکه قرآن می‌گوید هنگامی که بشارت دهنده آمد آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد! (فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا). برادران و اطرافیان، اشک شوق و شادی ریختند، و یعقوب با لحن قاطعی به آنها گفت نگفتم من از خدا چیزهائی سراغ دارم که شما نمیدانید؟! (قال اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون).

این معجزه شگفت‌انگیز برادران را سخت در فکر فرو برد، لحظه‌ای به گذشته تاریک خود اندیشیدند، گذشته‌ای مملو از خطا و گناه و اشتباه و تنگ چشمیها، اما چه خوب است که انسان هنگامی که به اشتباه خود پی برد فوراً به فکر اصلاح و جبران بیفتد، همانگونه که فرزندان یعقوب افتادند دست به دامن پدر زدند و گفتند پدر جان از خدا بخواه که گناهان و خطاهای ما را ببخشد (قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا).

«چرا که ما گناهکار و خطاکار بودیم» (انا کنا خاطئین). پیر مرد بزرگوار که روحی همچون اقیانوس وسیع و پر ظرفیت داشت بی آنکه آنها را ملامت و سرزنش کند به آنها وعده داد که من به زودی برای شما از پروردگارم مغفرت می طلبم (قال سوف استغفر لکم ربی). و امیدوارم او توبه شما را بپذیرد و از گناهانتان صرف نظر کند چرا که او غفور و رحیم است (انه هو الغفور الرحیم).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷۲

نکته‌ها :

۱ - چگونه یعقوب، بوی پیراهن یوسف را حس کرد؟

این سؤالی است که بسیاری از مفسران، آن را مطرح کرده و معمولاً به عنوان یک معجزه و خارق عادت برای یعقوب یا یوسف شمرده‌اند، ولی با توجه به اینکه قرآن از این نظر سکوت دارد، و آن را به عنوان اعجاز یا غیر اعجاز قلمداد نمی‌کند، می‌توان توجیه علمی نیز بر آن یافت.

چرا که امروز مساله «تله پاتی» انتقال فکر از نقاط دور دست یک مساله مسلم علمی است، که در میان افرادی که پیوند نزدیک با یکدیگر دارند و یا از قدرت روحی فوق العاده‌ای برخوردارند بر قرار می‌شود.

شاید بسیاری از ما در زندگی روزمره خود به این مساله برخورد کرده‌ایم که گاهی فلان مادر یا برادر بدون جهت احساس ناراحتی فوق العاده در خود می‌کند، چیزی نمی‌گذرد که به او خبر می‌رسد برای فرزند یا برادرش در نقطه دور دستی حادثه ناگواری اتفاق افتاده است.

دانشمندان این نوع احساس را از طریق تله پاتی و انتقال فکر از نقاط دور توجیه می‌کنند.

در داستان یعقوب نیز ممکن است پیوند فوق العاده شدید او با یوسف و عظمت روح او سبب شده باشد که احساسی را که از حمل پیراهن یوسف بر برادران دست داده بود از آن فاصله دور در مغز خود جذب کند.

البته این امر نیز کاملاً امکان دارد که این مساله مربوط به وسعت دایره علم پیامبران بوده باشد.

در بعضی از روایات نیز اشاره جالبی به مساله انتقال فکر شده است و آن اینکه کسی از امام باقر (علیه‌السلام) پرسید گاهی اندوهناک می‌شوم بی آنکه مصیبتی به

من رسیده باشد یا حادثه ناگواری اتفاق بیفتد، آنچنانکه خانواده و دوستانم در چهره من مشاهده می‌کنند، فرمود: آری خداوند مؤمنان را از طینت واحد بهشتی آفریده و از روحش در آنها دمیده لذا مؤمنان برادر یکدیگرند هنگامی که در یکی از شهرها به یکی از این برادران مصیبتی برسد در بقیه تاثیر میگذارد.

از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که این پیراهن یک پیراهن معمولی نبوده یک پیراهن بهشتی بوده که از ابراهیم خلیل در خاندان یعقوب به یادگار مانده بود و کسی که همچون یعقوب شامه بهشتی داشت، بوی این پیراهن بهشتی را از دور احساس می‌کرد.

۲ - تفاوت حالات پیامبران -

اشکال معروف دیگری در اینجاست که در اشعار فارسی نیز منعکس شده است، که کسی به یعقوب گفت:

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی

چرا در چاه کنعانش ندیدی؟

چگونه می‌شود این پیامبر بزرگ از آن همه راه که بعضی هشتاد فرسخ و بعضی ده روز راه نوشته‌اند، بوی پیراهن یوسف را بشنود اما در بیخ‌گوش خودش در سرزمین کنعان به هنگامی که او را در چاه انداخته‌بودند، از حوادثی که میگذرد، آگاه نشود.

پاسخ این سؤال با توجه به آنچه قبلاً در زمینه علم غیب و حدود علم پیامبر و امامان گفته‌ایم، چندان پیچیده نیست، چرا که علم آنها نسبت به امور غیبی متکی به علم و اراده پروردگار است، و آنجا که خدا بخواهد آنها میدانند هر چند مربوط به نزدیکترین نقاط جهان باشد.

آنها را از این نظر می‌توان به مسافرانی تشبیه کرد که در یک شب تاریک

و ظلمانی از بیابانی که ابرها آسمان آن را فرا گرفته است میگذرند، لحظه‌ای برق در آسمان میزند و تا اعماق بیابان را روشن می‌سازد، و همه چیز در برابر چشم این مسافران روشن می‌شود، اما لحظه‌ی دیگر خاموش می‌شود و تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد بطوری که هیچ چیز به چشم نمی‌خورد.

شاید حدیثی که از امام صادق (علیه‌السلام) در مورد علم امام نقل شده نیز اشاره به همین معنی باشد آنجا که می‌فرماید: جعل الله بينه وبين الامام عمودا من نور ينظر الله به الى الامام و ينظر الامام به اليه فاذا اراد علم شيء نظر في ذلك النور فعرفه: «خداوند در میان خودش و امام و پیشوای خلق، ستونی از نور قرار داده که خداوند از این طریق به امام‌مینگرد و امام نیز از این طریق به پروردگارش، و هنگامی که بخواهد چیزی را بداند در آن ستون نور نظر می‌افکند و از آن آگاه می‌شود».

و شعر معروف سعدی در دنباله شعر فوق نیز ناظر به همین بیان و همین‌گونه روایات است:

بگفت احوال ما برق جهان است

گهی پیدا و دیگر دم نهان است

گهی بر طارم اعلا نشینیم

گهی تا پشت پای خود نبینیم

«جهان» در اینجا به معنی جهنده است و برق جهان یعنی برق جهنده آسمان).

و با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که روزی بنا به مشیت الهی برای آزمودن یعقوب از حوادث کنعان که در نزدیکیش می‌گذرد بیخبر باشد، و روز دیگر که دوران محنت و آزمون به پایان می‌رسد، از مصر بوی پیراهنش را احساس کند.

۳ - چگونه یعقوب بینائی خود را باز یافت؟

بعضی از مفسران احتمال

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷۵

داده‌اند که یعقوب نور چشم خود را به کلی از دست نداده بود بلکه چشمانش ضعیف شده بود و به هنگام فرا رسیدن مقدمات وصال آنچنان انقلاب و هیجانی به او دست داد که به حال نخست بازگشت، ولی ظاهر آیات قرآن نشان می‌دهد که او به کلی نابینا و حتی چشمانش سفید شده بود، بنابراین بازگشت بینائیش از طریق اعجاز صورت‌گرفت، قرآن می‌گوید: فارتد بصیرا.

۴ - وعده استغفار -

در آیات فوق می‌خوانیم که یوسف در برابر اظهار ندامت برادران گفت «یغفر الله لکم»: خداوند شما را بیامرزد ولی یعقوب به هنگامی که آنها نزد او اعتراف به گناه و اظهار ندامت کردند و تقاضای استغفار نمودند، می‌گوید: بعدا برای شما استغفار خواهم کرد و همانگونه که در روایات وارد شده هدفش این بوده است که انجام این تقاضا را به سحرگاهان شب جمعه که وقت مناسبتری برای اجابت دعا و پذیرش توبه است، به تاخیر اندازد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا یوسف بطور قطع به آنها پاسخ گفت و اما پدر موکول به آینده کرد.

ممکن است این تفاوت به خاطر آن باشد که یوسف از امکان آمرزش و اینکه این گناه قابل بخشش است سخن می‌گفت، ولی یعقوب از فعلیت آن و اینکه چه باید کرد که این آمرزش تحقق یابد، بحث می‌کرد (دقت کنید).

۵ - توسل جایز است -

از آیات فوق استفاده می‌شود که تقاضای استغفار از دیگری نه تنها منافات با توحید ندارد، بلکه راهی است برای رسیدن به لطف پروردگار، و گرنه چگونه ممکن بود یعقوب پیامبر، تقاضای فرزندان رادائر به استغفار برای آنان بپذیرد، و به توسل آنها پاسخ مثبت دهد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷۶

این نشان می‌دهد که توسل به اولیای الهی، اجمالا امری جائز است و آنها که آن را ممنوع و مخالف با اصل توحید می‌شمرند، از متون قرآن، آگاهی ندارند و یا تعصبات غلط مانع دید آنها می‌شود.

۶ - پایان شب سیه...

درس بزرگی که آیات فوق به ما می‌دهد این است که مشکلات و حوادث هر قدر سخت و دردناک باشد و اسباب و علل ظاهری هر قدر محدود و نارسا گردد و پیروزی و گشایش و فرج هر اندازه به تاخیر افتد، هیچکدام از اینها نمی‌توانند مانع از امید به لطف پروردگار شوند، همان خداوندی که چشم نابینا را با پیراهنی روشن می‌سازد و بوی پیراهنی را از فاصله دور به نقاط دیگر منتقل می‌کند، و عزیز گمشده‌ای را پس از سالیان دراز باز میگرداند، دل‌های مجروح از فراق را مرهم مینهد، و دردهای جانکاه را شفا می‌بخشد. آری در این تاریخ و سرگذشت این درس بزرگ توحید و خداشناسی نهفته شده است که هیچ چیز در برابر اراده خدا مشکل و پیچیده نیست.

آیه ۹۹-۱۰۱

آیه و ترجمه

فلما دخلوا علی یوسف ءاوی الیه ءبویه و قال ادخلوا مصر ان شاء الله ءامنین و رفع ءبویه علی العرش و خروا له سجدا و قال یابت هذا تاویل رءیی من قبل قد جعلها ربی حقا و قد احسن بی اذ ءخرجنی من السجن و جاء بکم من البدو من بعد ان نزع الشیطن بینی و بین اخوتی ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العلیم الحکیم

رب قد ءتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموت و الارض ءنت ولی فی الدنیا و الاخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصلحین ترجمه :

۹۹- هنگامی که بر یوسف وارد شدند او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت همگی داخل مصر شوید که انشاء الله در امن و امان خواهید بود. ۱۰۰- و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند و گفت پدر! این تحقق خوابی است که قبلا دیدم خداوند آنرا به حقیقت پیوست، و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد و بعد از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد، پروردگار من نسبت به آنچه می خواهد (وشایسته میداند) صاحب لطف است چرا که او دانا و حکیم است.

۱۰۱- پروردگارا! بخش (عظیمی) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساختی، توئی آفریننده آسمانها و زمین، و توسرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران. و به صالحان ملحق فرما!

تفسیر :

سرانجام کار یوسف و یعقوب و برادران

با فرا رسیدن کاروان حامل بزرگترین بشارت از مصر به کنعان و بینا شدن یعقوب پیر، ولوله ای در کنعان افتاد، خانواده ای که سالها لباس غم و اندوه را از تن بیرون نکرده بود غرق در سرور و شادی شد، آنها از این همه نعمت الهی هرگز خشنودی خود را کتمان نمی کردند.

اکنون طبق توصیه یوسف باید این خانواده به سوی مصر حرکت کند، مقدمات سفر از هر نظر فراهم گشت، یعقوب را بر مرکب سوار کردند، در حالی که لبهای او به ذکر و شکر خدا مشغول بود، و عشق وصال آنچنان به او نیرو و توان بخشیده بود که گوئی از نو، جوان شده است! این سفر بر خلاف سفرهای گذشته برادران که با بیم و نگرانی توأم بود، خالی از هر گونه دغدغه بود، و حتی اگر خود سفر رنجی می داشت، این رنج در برابر آنچه در مقصد در انتظارشان بود قابل توجه نبود که:

وصال کعبه چنان می دواندم بشتاب

که خارهای مگیلان حریر می آید!

شبها و روزها با کندی حرکت می کردند، چرا که اشتیاق وصال، هر دقیقه ای را روز یا سالی می کرد، ولی هر چه بود گذشت، و آبادیهای مصر از دور نمایان گشت مصر با مزارع سرسبز و درختان سر به آسمان کشیده و ساختمانهای زیبایش.

اما قرآن همانگونه که سیره همیشگی می باشد، این مقدمات را که با کمی اندیشه و تفکر روشن می شود، حذف کرده و در این مرحله چنین می گوید: «هنگامی که وارد بر یوسف شدند، یوسف پدر و مادرش را در آغوش فشرد» (فلما دخلوا علی یوسف آوی الیه ابویه).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷۹

«آوی» چنانکه «راغب» در کتاب مفردات می گوید در اصل به معنی انضمام چیزی به چیز دیگر است، و انضمام کردن یوسف، پدر و مادرش را به خود، کنایه از در آغوش گرفتن آنها است.

سرانجام شیرینترین لحظه زندگی یعقوب، تحقق یافت و در این دیدار و وصال که بعد از سالها فراق، دست داده، بود لحظاتی بر یعقوب و یوسف گذشت که جز خدا هیچکس نمیداند آن دو چه احساساتی در این لحظات شیرین داشتند، چه اشکهای شوق ریختند و چه ناله های عاشقانه سردادند.

سپس یوسف «به همگی گفت در سرزمین مصر قدم بگذارید که به خواست خدا همه، در امنیت کامل خواهید بود که مصر در حکومت یوسف امن و امان شده بود (و قال ادخلوا مصر ان شاء الله آمین).

و از این جمله استفاده می شود که یوسف به استقبال پدر و مادر تا بیرون دروازه شهر آمده بود، و شاید از جمله دخلوا علی یوسف که مربوط

به بیرون دروازه است استفاده شود که دستور داده بود در آنجا خیمه‌ها بر
پاکنند و از پدر و مادر و برادران پذیرائی مقدماتی به عمل آورند.
هنگامی که وارد بارگاه یوسف شدند، او پدر و مادرش را بر تخت نشاند
(و رفع ابویه علی العرش).

عظمت این نعمت الهی و عمق این موهبت و لطف پروردگار، آنچنان برادران
و پدر و مادر را تحت تاثیر قرار داد که همگی در برابر او به سجده افتادند
(و خرواله سجدا).

در این هنگام یوسف، رو به سوی پدر کرد و عرض کرد پدرجان! این همان تاویل
خوابی است که از قبل در آن هنگام که کودک خردسالی بیش نبودم دیدم
(و قال یا ابت هذا تاویل رؤیای من قبل).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۰

مگر نه این است که در خواب دیده بودم خورشید و ماه، و یازده ستاره در برابر
من سجده کردند.

ببین همانگونه که تو پیش بینی می کردی خداوند این خواب را به واقعیت
مبدل ساخت (قد جعلها ربی حقا).

و پروردگار به من لطف و نیکی کرد، آن زمانی که مرا از زندان خارج ساخت
(و قد احسن بی اذ اخرجنی من السجن).

جالب اینکه در باره مشکلات زندگی خود فقط سخن از زندان مصر می گوید
اما بخاطر برادران، سخنی از چاه کنعان نگفت!

سپس اضافه کرد خداوند چقدر به من لطف کرد که شما را از آن بیابان کنعان
به اینجا آورد بعد از آنکه شیطان در میان من و برادرانم فسادانگیزی نمود

(و جاء بکم من البدو من بعد ان نزع الشیطان بینی و بین اخوتی).

باز در اینجا نمونه دیگری از سعه صدر و بزرگواری خود را نشان می دهد و بی
آنکه بگوید مقصر چه کسی بوده، تنها به صورت سربسته می گوید: شیطان در
این کار دخالت کرد و عامل فساد شد، چرا که او نمی خواهد از گذشته
خطاهای برادران شکایت کند.

تعبیر از سرزمین کنعان به بیابان (بدو) نیز جالب است و روشنگر تفاوت تمدن
مصر نسبت به کنعان می باشد.

سرانجام می گوید همه این مواهب از ناحیه خدا است، چرا که پروردگارم
کانون لطف است و هر چیز را بخواهد لطف می کند کارهای بندگان را تدبیر

و مشکلاتشان را سهل و آسان می‌سازد (ان ربی لطیف‌لما یشاء).
او می‌داند چه کسانی نیازمندند، و نیز چه کسانی شایسته‌اند، چرا که او علیم و حکیم است (انه هو العلیم الحکیم).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۱

سپس رو به درگاه مالک الملک حقیقی و ولی نعمت همیشگی نموده،
به‌عنوان شکر و تقاضا می‌گوید: پروردگارا! بخشی از یک حکومت وسیع به
من مرحمت فرمودی (رب قد آتیتنی من الملک).
و از علم تعبیر خواب به من آموختی (و علمتني من تاویل الاحادیث) و همین
علم ظاهرا ساده چه دگرگونی در زندگانی من و جمع کثیری از بندگان
ایجاد کرد، و چه پر برکت است علم!
توئی که آسمانها و زمین را ابداع و ایجاد فرمودی (فاطر السماوات والارض).
و به همین دلیل، همه چیز در برابر قدرت تو خاضع و تسلیم است.
پروردگارا! تو ولی و ناصر و مدبر و حافظ من در دنیا و آخرتی
(انت ولی فی الدنيا و الآخرة).

«مرا مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت از این جهان ببر» (توفنی مسلما)
«و مرا به صالحان ملحق کن» (و الحقنی بالصالحین).
یعنی من دوام ملک و بقاء حکومت و زندگی مادیم را از تو تقاضا نمی‌کنم که
اینها همه فانی‌اند و فقط دورنمای دل‌انگیزی دارند، بلکه از تو این می‌خواهم
که عاقبت و پایان کارم به خیر باشد، و با ایمان و تسلیم در راه تو، و برای تو جان
دهم، و در صف صالحان و شایستگان و دوستان با اخلاص قرار گیرم، مهم
برای من اینها است.

نکته ها :

آیا سجده برای غیر خدا جایز است؟

همانگونه که در جلد اول در بحث سجده فرشتگان برای آدم (صفحه ۱۲۷)

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۲

گفتیم سجده به معنی پرستش و عبادت مخصوص خدا است، و برای هیچکس
در هیچ مذهبی پرستش جایز نیست، و توحید عبادت که بخش مهمی از مساله
توحید است که همه پیامبران به آن دعوت نمودند، مفهومش همین است.
بنابراین، نه یوسف که پیامبر خدا بود، اجازه می‌داد که برای او سجده و عبادت

کنند و نه پیامبر بزرگی همچون یعقوب اقدام به چنین کاری می‌کرد، و نه قرآن به عنوان یک عمل شایسته یا حداقل مجاز از آن یاد می‌نمود. بنابراین، سجده مزبور یا برای خدا بوده (سجده شکر) همان خدائی که اینهمه موهبت و مقام عظیم به یوسف داد و مشکلات و گرفتاریهای خاندان یعقوب را بر طرف نمود و در این صورت در عین اینکه برای خدا بوده، چون به خاطر عظمت موهبت یوسف انجام گرفته است، تجلیل و احترام برای او نیز محسوب می‌شده، و از این نظر ضمیر در له که مسلماً به یوسف باز می‌گردد، با این معنی به خوبی سازگار خواهد بود.

و یا اینکه منظور از سجده مفهوم وسیع آن یعنی خضوع و تواضع است، زیرا سجده همیشه به معنی معروفش نمی‌آید. بلکه به معنی هر نوع تواضع نیز گاهی آمده است، و لذا بعضی از مفسران گفته‌اند که تحیت و تواضع متداول در آن روز خم شدن و تعظیم بوده است، و منظور از سجود در آیه فوق همین است.

ولی با توجه به جمله «خروا» که مفهومی بر زمین افتادن است، چنین بر می‌آید که سجود آنها به معنی انحناء و سر فرود آوردن نبوده است. بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته‌اند سجود یعقوب و برادران و مادرشان برای خدا بوده، اما یوسف همچون خانه کعبه، قبله بوده است، و لذا در تعبیرات عرب گاهی گفته می‌شود «فلان صلی للقبلة: فلانکس به سوی قبله نماز خواند».

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۳

ولی معنی اول نزدیکتر به نظر می‌رسد، بخصوص اینکه در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) نقل شده می‌خوانیم کان سجودهم لله - یا - عبادة لله: سجود آنها به عنوان عبادت برای پروردگار بوده است. در بعضی از دیگر از احادیث می‌خوانیم کان طاعة لله و تحية ليوسف: به عنوان اطاعت پروردگار و تحیت و احترام به یوسف بوده است.

همانگونه که در داستان آدم نیز، سجده برای آن خداوند بزرگی بوده است که چنین خلقت بدیعی را آفریده که در عین عبادت خدا بودن، دلیلی است بر احترام و عظمت مقام آدم!

این درست به آن می‌ماند که شخصی کار بسیار مهم و شایسته‌ای انجام دهد و ما به خاطر آن برای خدائی که چنین بندهای را آفریده است سجده کنیم که

هم سجده برای خدا است و هم برای احترام این شخص.

۲ - وسوسه‌های شیطان

جمله «نزع الشیطان بینی و بین اخوتی» با توجه به اینکه «نزع» به معنی وارد شدن در کاری به قصد فساد و افساد است، دلیل بر این است که وسوسه‌های شیطانی در این گونه ماجراها همیشه نقش مهمی دارد، ولی قبلاً هم گفته‌ایم که از این وسوسه‌ها به تنهایی کاری ساخته نیست، تصمیم گیرنده نهائی خود انسان است، بلکه او است که درهای قلب خود را به روی شیطان می‌گشاید و اجازه ورود به او می‌دهد، بنابراین از آیه فوق، هیچگونه مطلبی که بر خلاف اصل آزادی اراده باشد استفاده نمی‌شود. منتها یوسف با آن بزرگواری و بلندی فکر و سعه صدر نمی‌خواست برادران را که خود به اندازه کافی شرمنده بودند، در این ماجرا شرمنده‌تر کند، و لذا اشاره‌ای به تصمیم گیرنده نهائی نکرد و تنها پای وسوسه‌های شیطان را که عامل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۴

درجه دوم بود به میان کشید.

۳ - امنیت نعمت بزرگ خدا

یوسف از میان تمام مواهب و نعمتهای مصر، انگشت روی مساله امنیت گذاشت و به پدر و مادر و برادران گفت: وارد مصر شوید که انشاءالله در امنیت خواهید بود و این نشان می‌دهد که نعمت امنیت ریشه همه نعمتهاست، و حقا چنین است زیرا هرگاه امنیت از میان برود، سایر مسائل رفاهی و مواهب مادی و معنوی نیز به خطر خواهد افتاد، در یک محیط نا امن، نه اطاعت خدا مقدور است و نه زندگی توأم با سربلندی و آسودگی فکر، و نه تلاش و کوشش و جهاد برای پیشبردهد فهای اجتماعی. این جمله ممکن است ضمناً اشاره به این نکته باشد که یوسف می‌خواهد بگوید سرزمین مصر در حکومت من آن سرزمین فراغنه‌دیروز نیست، آن خود کامگی‌ها جنایتها، استثمارها، خفقان‌ها و شکنجه‌ها همه از میان رفته است، محیطی است کاملاً امن و امان.

۴ - اهمیت مقام علم

بار دیگر یوسف در پایان کار خویش مجدداً روی مساله علم تعبیر خواب تکیه می‌کنند و در کنار آن حکومت بزرگ و بی‌منازع، این علم‌ظاهرا ساده را قرار

می‌دهد که بیانگر تاکید هر چه بیشتر، روی اهمیت و تاثیر علم و دانش است هر چند علم و دانش ساده‌ای باشد و می‌گوید: رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل الاحادیث

۵ - پایان خبر

انسان در طول عمر خود، ممکن است دگرگونیهای فراوانی پیدا کند ولی مسلماً صفحات آخر زندگانی او از همه سرنوشت سازتر است چرا که دفتر عمر با

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۵

آن پایان می‌گیرد، و قضاوت نهائی به آن بسته است، لذا مردم با ایمان وهوشیار همیشه از خدا می‌خواهند که این صفحات عمرشان نورانی ودرخشان باشد، و یوسف هم در اینجا از خدا همین را می‌خواهد، می‌گوید توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین: مرا با ایمان از دنیا ببر و درزمره صالحان قرار ده. معنای این سخن، تقاضای مرگ از خدا نیست، آنچنان که ابن عباس گمان کرده و گفته است: هیچ پیامبری از خدا تقاضای مرگ نکرد، جزیوسف که به هنگام فراهم آمدن تمام اسباب حکومتش، عشق و علاقه به پروردگار در جانش شعله‌ور شد و آرزوی ملاقات پروردگار کرد - بلکه تقاضای یوسف تنها تقاضای شرط و حالت بوده است، یعنی تقاضا کرده است که به هنگام مرگ دارای ایمان و اسلام باشد، همانگونه که ابراهیم و یعقوب نیز این توصیه را به فرزندان‌شان کردند وگفتند: فلا تموتن الا و انتم مسلمون: فرزندان! بکوشید که به هنگام از دنیا رفتن با ایمان و تسلیم در برابر فرمان خدا باشید (بقره ۱۳۲-).

بسیاری از مفسران نیز همین معنی را برگزیده‌اند.

۶ - آیا مادر یوسف به مصر آمد؟

از ظاهر آیات فوق به خوبی استفاده می‌شود که مادر یوسف در آن هنگام زنده بود و همراه همسر و فرزندان‌ش به مصر آمد، و به شکرانه این نعمت، سجده کرده، ولی بعضی از مفسران اصرار دارند، که مادرش راحیل از دنیا رفته بود و این خاله یوسف بود که به مصر آمد و به جای مادر محسوب می‌شد.

ولی در سفر تکوین تورات فصل ۳۵ جمله ۱۸ می‌خوانیم که راحیل پس از آنکه بنیامین متولد شد، چشم از جهان فرو بست، و در بعضی از روایات که از وهب بن منبیه و کعب الاحبار نقل شده، نیز همین معنی آمده است که به نظر

می‌رسد از تورات گرفته شده باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۶

و به هر حال ما نمی‌توانیم از ظاهر آیات قرآن که می‌گوید: مادر یوسف آن روز زنده بود، بدون مدرک قاطعی چشم‌پوشیم و آنرا توجیه و تاویل کنیم.

۷ - بازگو نکردن سرگذشت برای پدر

در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم هنگامی که یعقوب به دیدار یوسف رسید به او گفت: فرزندم دل‌م می‌خواهد بدانم برادران با تو دقیقاً چه کردند. یوسف از پدر تقاضا کرد که از این امر صرف‌نظر کند، ولی یعقوب او را سوگند داد که شرح دهد.

یوسف گوشه‌های از ماجرا را برای پدر بیان کرد تا آنجا که گفت برادران مرا گرفتند و بر سر چاه نشانند و به من فرمان دادند، پیراهنت را بیرون بیاور من به آنها گفتم شما را به احترام پدرم یعقوب سوگند می‌دهم که پیراهن از تن من بیرون نیاورید و مرا برهنه نسازید، یکی از آنها کاردی که با خود داشت برکشید و فریاد زد پیراهنت را بکن!... با شنیدن این جمله، یعقوب طاقت نیاورد، صیحه‌ای زد و بیهوش شد و هنگامی که به هوش آمد از فرزند خواست که سخن خود را ادامه دهد اما یوسف گفت تو رابه خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، سوگند که مرا از این کار معاف‌داری، یعقوب که این جمله را شنید صرف‌نظر کرد.

و این نشان می‌دهد که یوسف به هیچ وجه علاقه نداشت، گذشته تلخ رادر خاطر خود یا پدرش تجدید کند، هر چند حس کنجکاو ی یعقوب را آرام نمی‌گذاشت.

بهد ←

↑ نیت

→ قبل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۷

آیه ۱۰۲-۱۰۷

آیه و ترجمه

ذلك من انبياء الغيب نوحيه اليك و ما كنت لديهم اذ اجمعوا امرهم و هم يمكرون
 و ما اكثر الناس و لو حرصت بمؤمنين
 و ما تسلمهم عليه من اجر ان هو الا ذكر للعلمين
 و كاین من ءاية فى السموت و الارض يمرون عليها و هم عنها معرضون
 و ما يؤمن اكثرهم بالله الا و هم مشركون
 افامنوا ان تاتيهم غشية من عذاب الله او تاتيهم الساعة بغتة و هم لا يشعرون
 ترجمه :

۱۰۲ - این از خبرهای غیب است که به تو وحی می فرستیم، تو (هرگز) نزد آنها نبودی هنگامی که تصمیم گرفتند و نقشه می کشیدند.
 ۱۰۳ - و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی آورند!
 ۱۰۴ - و تو (هرگز) از آنها پاداشی مطالبه نمی کنی، او نیست مگر تذکری برای جهانیان
 ۱۰۵ - و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمانها و زمین وجود دارد که آنها از کنارش می گذرند و از آن روی می گردانند!
 ۱۰۶ - و اکثر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند مشرکند.
 ۱۰۷ - آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از ناحیه خدا به سراغ آنها بیاید یا ساعت رستاخیز ناگهان فرارسد در حالی که آنها متوجه نیستند؟!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۸

تفسیر :

این مدعیان غالباً مشرکند!

با پایان گرفتن داستان یوسف با آنهمه درسهای عبرت و آموزنده، و آن نتایج گرانبها و پربارش آنهم خالی از هر گونه گزافه گوئی و خرافات تاریخی، قرآن روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده و می گوید:

اینها از خبرهای غیبی است که به تو وحی می فرستیم (ذلک من انباء الغیب
نوحیه الیک).

«تو هیچگاه نزد آنها نبودی در آن هنگام که تصمیم گرفتند و
نقشه کشیدند، که چگونه آنها اجرا کنند» (و ما کنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم و
هم یمکرون).

این ریزه کاریها را تنها خدا می داند و یا کسی که در آنجا حضور داشته باشد و
چون تو در آنجا حضور نداشتی بنابراین تنها وحی الهی است که این گونه
خبرها را در اختیار تو گذارده است.

و از اینجا روشن می شود داستان یوسف گر چه در تورات آمده است وقاعدتا
کم و بیش در محیط حجاز، اطلاعاتی از آن داشته اند، ولی هرگز تمام ماجرا به
طور دقیق و با تمام ریزه کاریها و جزئیاتش، حتی آنچه در مجالس خصوصی
گذشته، بدون هر گونه اضافه و خالی از هر خرافه شناخته نشده بود.

با این حال مردم با دیدن این همه نشانه های وحی و شنیدن این اندرزهای الهی
می بایست ایمان بیاورند و از راه خطا باز گردند، ولی ای پیامبر هر چند تو
اصرار داشته باشی بر اینکه آنها ایمان بیاورند، اکثرشان ایمان نمی آورند!
(و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸۹

تعبیر به «حرص» دلیل بر علاقه و ولع شدید پیامبر (صلی الله علیه و آله و
سلم) به ایمان مردم بود، ولی چه سود، تنها اصرار و ولع او کافی نبود، قابلیت
زمینه ها نیز شرط است جایی که فرزندان یعقوب که در خانه وحی و نبوت
بزرگ شدند این چنین گرفتار طوفانهای هوا و هوس می شوند، تا آنجا که
می خواهند برادر خویش را نابود کنند چگونه می توان انتظار داشت که همه
مردم، بر دیو هوس و غول شهوت چیره شوند و یکباره همگی بطور کامل رو به
سوی خدا آورند؟

این جمله ضمنا یکنوع دلداری و تسلی خاطر برای پیامبر است که او، هرگز از
اصرار مردم بر کفر و گناه، خسته و مایوس نشود، و از کمی همسفران در این
راه ملول نگردد، چنانکه در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم: لعلک باخع نفسک
علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا: ای پیامبر گوئی می خواهی به
خاطر ایمان نیاوردن آنها به این قرآن جان خود را از شدت تاسف از دست بدهی
(کهف - ۶).

سپس اضافه می‌کند: اینها در واقع هیچگونه عذر و بهانه‌ای برای عدم پذیرش دعوت تو ندارند زیرا علاوه بر اینکه نشانه‌های حق در آن روشن است، تو هرگز از آنها اجر و پاداشی در برابر آن نخواسته‌ای که آن را بهانه مخالفت نمایند (و ما تسئلهم علیه من اجر).

این دعوتی است عمومی و همگانی و تذکری است برای جهانیان و سفره گسترده‌ای است برای عام و خاص و تمام انسانها! (ان هو الا ذکر للعالمین). آنها در واقع به این خاطر گمراه شده‌اند که چشم باز و بینا و گوش شنو ندارند به همین جهت بسیاری از آیات خدا در آسمان و زمین وجود دارد که

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۰

آنها از کنار آن می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند (و کاین من آية فی السماوات و الارض یمرون علیها و هم عنها معرضون). همین حوادثی را که همه روز با چشم خود می‌نگرند: خورشید صبحگاهان سر از افق مشرق برمی‌دارد، و اشعه طلایی خود را بر کوهها و دره‌ها و صحراها و دریاها می‌پاشد، و شامگاهان در افق مغرب فرومی‌رود، و پرده سنگین و سیاه شب بر همه جا می‌افتد.

اسرار این نظام شگرف، این طلوع و غروب، این غوغای حیات و زندگی در گیاهان، پرندگان، حشرات، و انسانها، و این زمزمه جویباران، این همه نسیم و این همه نقش عجب که بر در و دیوار وجود است، به اندازه‌ای آشکار می‌باشد که هر که در آنها و خالقش نیندیشد، همچنان نقش بود بر دیوار! فراوانند امور کوچک و ظاهرا بی اهمیتی که ما همیشه با بی اعتنائی از کنار آنها می‌گذریم اما ناگهان دانشمندی ژرفبین، پیدا می‌شود که پس از ماهها یا سالها مطالعه روی آن اسرار عجیبی کشف می‌کند، که دهان جهانیان از تعجب باز می‌ماند.

اصولا مهم این است که ما بدانیم که در این عالم هیچ چیز ساده و بی اهمیت نیست چرا که همگی مصنوع و مخلوق خدائی است که علمش بی انتها و حکمتش بی پایان است، ساده و بی اهمیت آنها هستند که جهان را بی اهمیت و سرسری می‌دانند.

بنابراین اگر به آیات قرآن که بر تو نازل می‌شود، ایمان نیاورند تعجب نکن چرا که آنها به آیات آفرینش و خلقت که از هر سو آنان را احاطه کرده نیز ایمان

نیاورده‌اند!

در آیه بعد اضافه می‌کند که آنها هم که ایمان می‌آورند، ایمان اکثرشان خالص

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۱

نیست، بلکه آمیخته با شرک است (و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون). ممکن است خودشان چنین تصور کنند که مؤمنان خالصی هستند، ولی رگه‌های شرک در افکار و گفتار و کردارشان غالباً وجود دارد. ایمان تنها این نیست که انسان اعتقاد به وجود خدا داشته باشد بلکه یک‌موجد خالص کسی است که غیر از خدا، معبودی به هیچ صورت در دل و جان او نباشد، گفتارش برای خدا، اعمالش برای خدا، و هر کارش برای او انجام پذیرد، قانونی جز قانون خدا را به رسمیت نشناسد، و طوق بندگی غیر او را بر گردن نهد و فرمانهای الهی را خواه مطابق تمایلاتش باشد یا نه، از جان و دل بپذیرد، و بر سر دو راهیهای خدا وهوی، همواره خدا را مقدم بشمرد، این است ایمان خالص، از هر گونه شرک: شرک در عقیده، شرک در سخن و شرک در عمل. و راستی اگر بخواهیم حساب دقیقی در این زمینه بکنیم، موجدان راستین و خالص و واقعی، بسیار کمند!

به همین دلیل در روایات اسلامی می‌خوانیم که امام صادق (علیه‌السلام) فرمود:

الشرك اخفی من دبیب النمل: «شرک در اعمال انسان مخفیت‌تر است از حرکت مورچه».

و یا می‌خوانیم: ان اخوف ما اخاف علیکم الشرك الاصغر قالوا و ما الشرك الاصغر یا رسول الله؟ قال الریا، یقول الله تعالی یوم القیامة اذ جاء الناس باعمالهم اذ هبوا الی الذین کنتم ترئون فی الدنیا، فانظروا هل تجدون عندهم من جزاء؟! خطرناک‌ترین چیزی که از آن بر شمامی ترسم، شرک اصغر است اصحاب گفتند شرک اصغر چیست ای رسول خدا؟ فرمود: ریاکاری، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می‌شوند، پروردگار با آنها که در دنیا ریا کردند می‌فرماید: به سراغ کسانی که به خاطر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۲

آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می‌یابید؟ از امام باقر (علیه‌السلام) در تفسیر آیه فوق نقل شده که فرمود: شرک طاعة و

لیس شرک عبادة و المعاصی التي یرتکبون و هی شرک طاعة اطاعوا فیها الشیطان فاشركوا بالله فی الطاعة لغیره: منظور از این آیه شرک در اطاعت است نه شرک عبادت، و گناهانی که مردم مرتکب می شوند، شرک اطاعت است، چرا که در آن اطاعت شیطان می کنند و به خاطر این عمل برای خدا شریکی در اطاعت قائل می شوند.

در بعضی از روایات دیگر می خوانیم که منظور «شرک نعمت» است به این معنی که موهبتی از خداوند به انسان برسد و بگوید این موهبت از ناحیه فلانکس به من رسیده اگر او نبود من می مردم! و یازندگانیم بر باد می رفت و بیچاره می شدم در اینجا غیر خدا را شریک خدا در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است.

خلاصه اینکه منظور از شرک در آیه فوق کفر و انکار خدا و بت پرستی به صورت رسمی نیست (چنانکه از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نقل شده فرمود: (شرک لا یبلغ به الکفر) ولی شرک به معنی وسیع کلمه، همه اینها را شامل می شود.

در آخرین آیه مورد بحث به آنها که ایمان نیاورده اند و از کنار آیات روشن الهی بیخبر می گذرند و در اعمال خود مشرکند، هشدار می دهد که آیا اینها خود را از این موضوع ایمن می دانند که عذاب الهی ناگهان و بدون مقدمه، بر آنها نازل شود عذابی فراگیر، که همه آنها را در برگیرد (افامنوا ان تاتیهم

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۳

غاشیة من عذاب الله).

و یا اینکه قیامت ناگهانی فرارسد، و دادگاه بزرگ الهی تشکیل گردد و به حساب آنها برسند، در حالی که آنها بیخبر و غافلند (او تاتیهم الساعة بغتة و هم لا یشعرون).

«غاشیة» به معنی پوشنده و پوشش است و از جمله به پارچه بزرگ که روی زین اسب می اندازند و آنرا می پوشاند، غاشیه گفته می شود، و منظور در اینجا بلا و مجازاتی است که همه بدکاران را فرامی گیرد.

منظور از «ساعة» قیامت است چنانکه در بسیاری دیگر از آیات قرآن به همین معنی آمده است،

ولی این احتمال نیز وجود دارد که ساعة کنایه از حوادث هولناک بوده باشد، زیرا آیات قرآن مکرر می گوید: شروع قیامت با یک سلسله حوادث فوق العاده

هولناک، همچون زلزله‌ها و طوفانها و صاعقه‌ها همراه است، و یا اشاره به ساعت مرگ بوده باشد، ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می‌رسد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۴

آیه ۱۰۸ - ۱۱۱

آیه و ترجمه

قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحن الله و ما انا من المشرکین

و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری افلم یسیروافی الارض فینظروا کیف کان عقبه الذین من قبلهم و لدار الاخرة خیر للذین اتقوا افلا تعقلون

حتی اذا استیس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنحی من نشاء و لا یرد باسنا عن القوم المجرمین

لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب ما کان حدیثا یفتری و لکن تصدیق الذی بین یدیہ و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون

ترجمه :

۱۰۸ - بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم، منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم.

۱۰۹ - و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که وحی به آنها می‌کردیم، آیا (مخالفتان دعوت تو) سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانانی که پیش از آنها بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا فکر نمی‌کنید؟!

۱۱۰ - (پیامبران به دعوت خود و دشمنان به مخالفت همچنان ادامه دادند) تا رسولان مایوس شدند و گمان کردند که (حتی گروه اندک مؤمنان) به آنها دروغ گفته‌اند،

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۵

در این هنگام یاری ما به سراغ آنها آمد هر کس را می‌خواستیم نجات می‌دادیم و مجازات و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمی‌شود.

۱۱۱ - در سرگذشتهای آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است، اینها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است و) هماهنگ است با آنچه پیش

روی او (از کتب آسمانی پیشین) است و شرح هر چیز (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می آورند.

تفسیر:

زنده ترین درسهای عبرت

در نخستین آیه مورد بحث، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ماموریت پیدا می کند که آئین و روش و خط خود را مشخص کند، می فرماید: بگو راه و طریقه من این است که همگان را به سوی الله (خداوند واحد یکتا) دعوت کنم (قل هذه سبیلی ادعوا الی الله).

سپس اضافه می کند: من این راه را بی اطلاع یا از روی تقلید نمی پیمایم، بلکه از روی آگاهی و بصیرت، خود و پیروانم همه مردم جهان را به سوی این طریقه می خوانیم (علی بصیرة انا و من اتبعنی).

این جمله نشان می دهد که هر مسلمانی که پیرو پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است به نوبه خود دعوت کننده به سوی حق است و باید با سخن و عملش دیگران را به راه الله دعوت کند.

و نیز نشان می دهد که رهبر باید دارای بصیرت و بینائی و آگاهی کافی باشد، و گر نه دعوتش به سوی حق نخواهد بود.

سپس برای تاکید، می گوید: خداوند یعنی همان کسی که من به سوی او دعوت می کنم پاک و منزّه است از هر گونه عیب و نقص و شبیه و شریک (و سبحان الله).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۶

باز هم برای تاکید بیشتر می گوید من از مشرکان نیستم و هیچگونه شریک و شبیهی برای او قائل نخواهم بود (و ما انا من المشرکین).

در واقع این از وظائف یک رهبر راستین است که با صراحت برنامه ها و اهداف خود را اعلام کند، و هم خود و هم پیروانش از برنامه واحد و مشخص و روشنی پیروی کنند، نه اینکه هالهای از ابهام، هدف و روش آنها را فرا گرفته باشد و یا هر کدام به راهی بروند:

اصولا یکی از راههای شناخت رهبران راستین از دروغین همین است که اینها با صراحت سخن می گویند و راهشان روشن است، و آنها برای اینکه بتوانند سرپوشی به روی کارهای خود بگذارند، همیشه به سراغ سخنان مبهم و چند پهلو می روند.

قرار گرفتن این آیه به دنبال آیات یوسف اشاره‌ای است به اینکه راه و رسم من از راه و رسم یوسف پیامبر بزرگ الهی نیز جدا نیست، او هم همواره حتی در کنج زندان دعوت به الله الواحد القهار می‌کرد، و غیر او را اسمهای بی‌مسمائی می‌شمرد که از روی تقلید از جاهلانی به جاهلان دیگری رسیده است، آری روش من و روش همه پیامبران نیز همین است.

و از آنجا که یک اشکال همیشگی اقوام گمراه و نادان به پیامبران این بوده است که چرا آنها انسانند! چرا این وظیفه بر دوش فرشته‌ای گذاشته نشده است، و طبعا مردم عصر جاهلیت نیز همین ایراد را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر این دعوت بزرگش داشتند، قرآن مجید یکبار دیگر به این ایراد پاسخ می‌گوید: ما هیچ پیامبری را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه آنها مردانی بودند که وحی به آنها فرستاده می‌شد مردانی که از شهرهای آباد و مراکز جمعیت برخاستند

(و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحى اليهم من اهل القرى).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۷

آنها نیز در همین شهرها و آبادیها همچون سایر انسانها زندگی می‌کردند، و در میان مردم رفت و آمد داشتند و از دردها و نیازها و مشکلاتشان بخوبی آگاه بودند.

تعبیر به «من اهل القرى» با توجه به اینکه «قریه» در لغت عرب، به هر گونه شهر و آبادی گفته می‌شود در مقابل «بدو» که به بیابان اطلاق می‌گردد، ممکن است ضمنا اشاره به این باشد که پیامبران الهی هرگز از میان مردم بیابان نشین برخاستند (همانگونه که بعضی از مفسران نیز تصریح کرده‌اند) چرا که بیابان‌گردها معمولا گرفتار جهل و نادانی و قساوتند و از مسائل زندگی و نیازهای معنوی و مادی کمتر آگاهی دارند.

درست است که در سرزمین حجاز، اعراب بیابان‌گرد فراوان بودند، ولی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از مکه که در آن موقع شهر نسبتا بزرگی بود برخاست و نیز درست است که شهر کنعان در برابر سرزمین مصر که یوسف در آن حکومت می‌کرد چندان اهمیتی نداشت و به همین دلیل، یوسف در باره آن تعبیر به بدو کرد، ولی می‌دانیم که یعقوب پیامبر الهی و فرزندانش هرگز بیابانگرد و بیابان نشین نبودند، بلکه در شهر کوچک کنعان زندگی داشتند.

سپس اضافه می‌کند برای اینکه بدانند سرانجام مخالفت‌هایشان با دعوت تو

که دعوت به سوی توحید است چه خواهد بود، خوبست بروند و آثار پیشینیان را بنگرند، آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت اقوام گذشته چگونه بود؟ (افلّم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم). که این «سیر در ارض» و گردش در روی زمین، مشاهده آثار گذشتگان، و ویرانی قصرها و آبادیهائی که در زیر ضربات عذاب الهی در هم کوبیده شد بهترین درس را به آنها می‌دهد، درسی زنده، و محسوس، و برای

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۸

همگان قابل لمس!
و در پایان آیه می‌فرماید: و سرای آخرت برای پرهیزکاران مسلما بهتر است (و لدار الاخرة خیر للذین اتقوا).
آیا تعقل نمی‌کنید و فکر و اندیشه خویش را به کار نمی‌اندازید (افلّا تعقلون).
چرا که اینجا سرائی است ناپایدار و آمیخته با انواع مصائب و آلام و دردها، اما آنجا سرائی است جاودانی و خالی از هر گونه رنج و ناراحتی.
در آیه بعد اشاره به یکی از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین لحظات زندگی پیامبران کرده، می‌گوید: پیامبران الهی در راه دعوت به سوی حق، همچنان پافشاری داشتند و اقوام گمراه و سرکش همچنان به مخالفت خود ادامه می‌دادند تا آنجا که پیامبران از آنها مایوس شدند، و گمان بردند که حتی گروه اندک مؤمنان به آنها دروغ گفته‌اند، و آنان در مسیّر دعوت خویش تنهای تنها هستند، در این هنگام که امید آنها از همه جابریده شد، نصرت و پیروزی از ناحیه ما فرا رسید، و هر کس رامی‌خواستیم و شایسته می‌دیدیم، نجات می‌دادیم (حتی اذ استیئس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جائهم نصرنا فنجی من نشاء).
و در پایان آیه می‌فرماید: عذاب و مجازات ما از قوم گنهکار و مجرم، بازگردانده نمی‌شود. (و لا یرد باسنا عن القوم المجرمین).
این یک سنت الهی، که مجرم‌ان پس از اصرار بر کار خود و بستن تمام درهای هدایت به روی خویشان و خلاصه پس از اتمام حجت، مجازاتهای الهی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹۹

به سراغشان می‌آید و هیچ قدرتی قادر بر دفع آن نیست.
در تفسیر آیه فوق و اینکه جمله ظنوا انهم قد کذبوا بیان حال چه گروهی را

می کند در میان مفسران گفتگو است.

آنچه در بالا گفتیم تفسیری است که بسیاری از بزرگان علمای تفسیر آن را برگزیده‌اند و خلاصه‌اش این است که کار پیامبران به جایی می‌رسید که گمان می‌کردند همه مردم بدون استثنا آنها را تکذیب خواهند کرد، و حتی گروهی از مؤمنان که اظهار ایمان می‌کنند آنها نیز در عقیده خود ثابت قدم نیستند!

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که فاعل ظنوا، مؤمنان است یعنی مشکلات و بحر آنها بحدی بود که ایمان آوردگان، چنین می‌پنداشتند نکند وعده نصرت و پیروزی که پیامبران داده‌اند خلاف باشد؟! و این سوء ظن و تزلزل ناشی از آن برای افرادی که تازه ایمان آورده‌اند چندان بعید نیست. بعضی نیز تفسیر سومی برای آیه ذکر کرده‌اند که خلاصه‌اش این است: پیامبران بدون شک، بشر بودند هنگامی که در طوفانی‌ترین حالات قرار می‌گرفتند، همان حالتی که کارد به استخوانشان می‌رسید و تمام درها ظاهراً به روی آنها بسته می‌شد و هیچ راه گشایشی به نظر نمی‌رسید، و ضربات طوفانهای حوادث پیوسته آنها را درهم می‌کوبید و فریاد مؤمنانی که کاسه صبرشان لبریز شده بود مرتباً در گوش آنها نواخته می‌شد، آری در این حالت در یک لحظه ناپایدار به مقتضای طبع بشری این فکر، بی‌اختیار به مغز آنها می‌افتاد که نکند وعده پیروزی خلاف از آب درآید! و یا اینکه ممکن است وعده پیروزی مشروط به شرائطی باشد که حاصل نشده باشد، اما بزودی بر این فکر پیروز می‌شدند و آنرا از صفحه خاطر دور می‌کردند و برق امید در دل آنها می‌درخشید و به دنبال آن، طلائع پیروزی آشکار می‌شد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰۰

شاهد این تفسیر را از آیه ۲۱۴ سوره بقره گرفته‌اند... حتی يقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله: اقوام پیشین آنچنان در تنگنای باساء و ضراء قرار می‌گرفتند و بر خود می‌لرزیدند، تا آنجا که پیامبرشان و آنها که با او ایمان آورده بودند، صدا می‌زدند کجاست یاری خدا؟ ولی به آنها پاسخ داده می‌شد الا ان نصر الله قریب: پیروزی خدا نزدیک است.

ولی جمعی از مفسران همانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر، بعد از ذکر این احتمال، آن را بعید شمرده‌اند، چرا که این مقدار هم از مقام انبیاء دور است، و به هر حال صحیحتر همان تفسیر نخست است.

آخرین آیه این سوره محتوای بسیار جامعی دارد، که تمام بحث‌هایی که در این سوره گذشت بطور فشرده در آن جمع است و آن اینکه درسرگذشت یوسف و برادرانش و انبیاء و رسولان گذشته و اقوام مؤمن و بی‌ایمان، درسهای بزرگ عبرت برای همه اندیشمندان است (لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب) آئینه‌ای است که می‌توانند در آن، عوامل پیروزی و شکست، کامیابی و ناکامی، خوشبختی و بدبختی، سربلندی و ذلت و خلاصه آنچه درزندگی انسان ارزش دارد، و آنچه بی‌ارزش است، در آن ببینند، آئینه‌ای که عصاره تمام تجربیات اقوام پیشین و رهبران بزرگ در آن بچشم‌می‌خورد، و آئینه‌ای که مشاهده آن عمر کوتاه مدت هر انسان را به اندازه عمر تمام بشریت طولانی می‌کند! ولی تنها الوا الالباب و صاحبان مغز و اندیشه هستند که توانائی مشاهده این نقوش عبرت را بر صفحه این آئینه عجیب دارند. و بدنبال آن اضافه می‌کند: آنچه گفته شد یک افسانه ساختگی و داستان خیالی و دروغین نبود (ما کان حدیثا یفتری). این آیات که بر تو نازل شده و پرده از روی تاریخ صحیح گذشتگان برداشته

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰۱

ساخته مغز و اندیشه تو نیست، بلکه یک وحی بزرگ آسمانی است، که کتب اصیل انبیای پیشین را نیز تصدیق و گواهی می‌کند (و لکن تصدیق الذی بین یدیه). به علاوه هر آنچه انسان به آن نیاز دارد، و در سعادت و تکامل او دخیل است، در این آیات آمده است (و تفصیل کل شیء). و به همین دلیل مایه هدایت جستجوگران و مایه رحمت برای همه کسانی است که ایمان می‌آورند (و هدی و رحمة لقوم یؤمنون). آیه فوق گویا می‌خواهد به این نکته مهم اشاره کند که داستانهای ساختگی زیبا و دل‌انگیز بسیار است و همیشه در میان همه اقوام، افسانه‌های خیالی جالب فراوان بوده است، مبادا کسی تصور کند سرگذشت یوسف و یا سرگذشت پیامبران دیگر که در قرآن آمده از این قبیل است. مهم این است که این سرگذشتهای عبرت‌انگیز و تکان‌دهنده همه عین واقعیت است و کمترین انحراف از واقعیت و عینیت خارجی در آن وجود ندارد، و به همین دلیل تاثیر آن فوق العاده زیاد است. چرا که می‌دانیم افسانه‌های خیالی هر قدر، جالب و تکان‌دهنده، تنظیم شده

باشند، تاثیر آنها در برابر یک سرگذشت واقعی ناچیز است زیرا:
اولا هنگامی که شنونده و خواننده به هیجان انگیزترین لحظات
داستان می‌رسد و می‌رود که تکانی بخورد، ناگهان این برق در مغز او
پیدامی شود که این یک خیال و پندار بیش نیست!
ثانیا - این سرگذشتها در واقع بیانگر فکر طراح آنهاست، او است که عصاره
افکار و خواسته‌هایش را در چهره و افعال قهرمان داستان مجسم می‌کند، و
بنابراین چیزی فراتر از فکر یک انسان نیست، و این بایک واقعیت عینی فرق
بسیار دارد و نمی‌تواند بیش از موعظه و اندرزگوینده آن بوده باشد، اما تاریخ

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰۲

واقعی انسانها چنین نیست، پر بار و پر برکت و از هر نظر راهگشا است.
پایان سوره یوسف پروردگارا چشمی بینا و گوشی شنوا و قلبی دانا به
مامرحمت کن، تا بتوانیم در سرگذشت پیشینیان راههای نجات خود را
از مشکلاتی که اکنون در آن غوطه‌وریم بیابیم.
خداوندا! به ما دیدهای تیزبین ده تا عاقبت زندگی اقوامی را که پس
از پیروزی به خاطر اختلاف و پراکندگی گرفتار دردناکترین شکستها
شدند ببینیم و از آن راهی که آنها رفتند نرویم.
بار الهها! آنچنان نیت خالصی به ما عطا کن که پا بر سر دیو نفس بگذاریم
و آنچنان معرفتی که با پیروزی مغرور نشویم، و آنچنان گذشتی که
اگر دیگری کاری را بهتر از ما انجام می‌دهد به او واگذار کنیم.
که اگر اینها را به ما مرحمت کنی می‌توانیم بر همه مشکلات پیروز شویم، و
چراغ اسلام و قرآن را در دنیا روشن و زنده نگهداریم.



تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰۳

سوره رعد

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و ۴۳ آیه است

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰۵

محتوای سوره رعد

همانگونه که قبلا هم گفته‌ایم، سوره‌های مکی چون در آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و به هنگام درگیری شدید با مشرکان نازل شده است غالباً پیرامون مسائل عقیدتی مخصوصاً دعوت به توحید و مبارزه با شرک و اثبات معاد سخن می‌گوید، در حالی که سوره‌های مدنی که پس از گسترش اسلام و تشکیل حکومت اسلامی نازل گردید، پیرامون احکام و مسائل مربوط به نظامات اجتماعی، طبق نیازمندیهای جامعه بحث می‌کند. سوره مورد بحث (سوره رعد) که از سوره‌های مکی است نیز همین برنامه را تعقیب کرده است و پس از اشاره به حقانیت و عظمت قرآن، به بیان آیات توحید و اسرار آفرینش که نشانه‌های ذات پاک خدا هستند می‌پردازد. گاهی از برافراشتن آسمانهای بیستون، سخن می‌گوید و زمانی از تسخیر خورشید و ماه به فرمان خدا. گاه از گسترش زمین و آفرینش کوهها و نهرها و درختان و میوه‌ها، و زمانی از پرده‌های آرام بخش شب که روز را می‌پوشاند. گاه دست مردم را می‌گیرد و به میان باغهای انگور و نخلستان و لابلاهای زراعتها می‌برد، و شگفتی‌های آنها را بر می‌شمرد. سپس به بحث معاد و زندگی نوین انسان و دادگاه عدل پروردگاری می‌پردازد. و این مجموعه معرفی مبدء و معاد را، با بیان مسئولیت‌های مردم و وظائفشان و اینکه هر گونه تغییر و دگرگونی در سرنوشت آنها، باید از ناحیه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰۶

خود آنان شروع شود تکمیل می کند.

دگر بار به مساله توحید باز می گردد، و از تسبیح رعد و وحشت آدمیان از برق و صاعقه، بحث می کند، و زمانی از سجده آسمانیان و زمینیها در برابر عظمت پروردگار.

سپس برای اینک چشم و گوشها را بگشاید و اندیشهها را بیدار کند، و بی خاصیت بودن بتهای ساخته و پرداخته دست بشر را روشن سازد، آنها را دعوت به اندیشه و تفکر می کند و برای شناخت حق و باطل، مثال میزند، مثالهایی زنده و محسوس، و برای همه قابل درک.

و از آنجا که ثمره نهائی ایمان به توحید و معاد، همان برنامههای سازنده عملی است به دنبال این بحثها، مردم را به وفای به عهد و صلح و صبر و استقامت و انفاق در پنهان و آشکار و ترک انتقام جوئی دعوت می کند.

دگر بار به آنها نشان می دهد که زندگی دنیا ناپدار است، و آرامش و اطمینان جز در سایه ایمان به خدا حاصل نمی شود.

و سرانجام دست مردم را می گیرد و به اعماق تاریخ می کشاند و سرگذشت دردناک اقوام یاغی و سرکش گذشته و آنهایی که حق را پوشاندند یا مردم را از حق باز داشتند بطور مشخص نشان می دهد، و با تهدید کردن کفار با تعبیراتی تکان دهنده سوره را پایان می بخشد.

بنابراین سوره رعد، از عقاید و ایمان، شروع می شود و به اعمال و برنامههای انسان سازی پایان می یابد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰۷

آیه ۱-۴

آیه و ترجمه

سورة الرعد

بسم الله الرحمن الرحيم

المر تلک ایت الکتب و الذی انزل الیک من ربک الحق و لکن اکثر الناس لا یؤمنون

الله الذی رفع السموت بغير عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجرى لاجل مسمى یدبر الامر یفصل الایة لعلکم بلقاء ربکم توقنون و هو الذی مد الارض و جعل فیها روسی و انهرها و من کل الثمرت جعل فیها زوجین اثنین یغشی الیل النهار ان فی ذلک لایت لقوم یتفکرون

و فی الارض قطع متجورت و جنت من اعنب و زرع و نخیل صنوان و غیر
صنوان یسقی بماء وحد و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل ان فی ذلک لایت
لقوم یعقلون

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - المر - اینها آیات کتاب (آسمانی) است، و آنچه از طرف پروردگار بر تو نازل شده حق است ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند.
- ۲ - خدا همان کسی است که آسمان را - بدون ستونی که قابل رؤیت باشد - آفرید سپس

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰۸

بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را بدست گرفت) و خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند کارها را اوتدبیر می کند آیات را (برای شما) تشریح می نماید تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید

۳ - و او کسی است که زمین را گسترده و در آن کوهها و نهلهائی قرار داد و از تمام میوهها در آن دو جفت آفرید (پرده سیاه) شب را بر روز می پوشاند، در اینها آیاتی است برای آنها که تفکر می کنند.

۴ - و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند و باغهای از انگور، و زراعت، و نخلها، که گاهی بر یک پایه می رویند و گاهی بر دو پایه، همه آنها از یک آب سیراب می شوند و با اینحال بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می دهیم، در اینها نشانههائی است برای آنها که عقل خویش را بکار می گیرند.

تفسیر :

نشانههای خدا در آسمان و زمین و جهان گیاهان

بار دیگر به حروف مقطعه قرآن که در ۲۹ سوره آمده است، در آغاز این سوره برخورد می کنیم، منتها حروف مقطعههای که در اینجا ذکر شده، در واقع ترکیبی است از «الم» که در آغاز چند سوره آمده و «الر» که در آغاز چند سوره دیگر بیان شده، و در واقع این سوره تنها سورهای است که در آغاز آن «الم» دیده می شود، و از آنجا که به نظر می رسد حروف مقطعه آغاز هر سوره پیوند مستقیمی با محتوای آن سوره دارد، محتمل است این ترکیب که در آغاز سوره رعد است اشاره به این باشد که محتوای سوره «رعد» جامع

محتوای هر دو گروه از سوره‌هایی است که با «الم» و «الر» آغاز می‌شود، و اتفاقاً دقت در محتوای این سوره‌ها این موضوع را تایید می‌کند. در باره تفسیر حروف مقطعه قرآن تاکنون در آغاز سوره‌های بقره و آل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰۹

عمران و اعراف، بحثهای مشروحی داشته‌ایم، که نیازی به تکرار آنها نمی‌بینیم. به هر حال نخستین آیه این سوره از عظمت قرآن سخن می‌گوید: «اینها آیات کتاب بزرگ آسمانی است» (تلك آیات الكتاب) «و آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است حق است» (و الذی انزل الیک من ربک الحق).

و جای هیچگونه شک و تردید در آن دیده نمی‌شود، چرا که بیان کننده حقایق عینی جهان آفرینش و روابط آن با انسانها می‌باشد.

حقی است که با باطل آمیخته نشده و به همین دلیل نشانه‌های حقانیتش از چهره‌اش هویدا است، و نیاز به استدلال بیشتری ندارد.

«اما با این همه، مردم بوالهوس و نادان که اکثریت را تشکیل می‌دهند به این آیات ایمان نمی‌آورند» (و لکن اکثر الناس لا یؤمنون).

چرا که اگر انسان را به حال خودش وا گذارند و پیروی معلمی پاکدل را که در مسیر زندگی، هدایت و تربیتش کند نپذیرد و همچنان در پیروی از هوسها آزاد باشد، غالباً راه را گم کرده، به بیراهه می‌رود.

اما اگر مربیان الهی و هادیان راه حق، امام و پیشوای آنها باشند و او خود را در اختیارشان بگذارد، اکثریت به راه حق می‌روند.

سپس به تشریح قسمت مهمی از دلائل توحید و نشانه‌های خدا در جهان آفرینش می‌پردازد، و انسان خاکی را در پهنه آسمانها به گردش وامی‌دارد، و این کرات با عظمت و نظام و حرکت و اسرار آن را به او نشان می‌دهد، تا به قدرت بی‌پایان و حکمت بی‌انتهایش پی برد، و چه زیبای می‌گوید:

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۱۰

خدا همان کسی است که آسمانها را چنانکه می‌بینید بدون ستون بر پاداشت یا آنها را با ستونهای نامرئی بر افراشت (الله الذی رفع السماوات بغير عمد ترونها) برای جمله «(بغير عمد ترونها)» دو تفسیر گفته‌اند: نخست اینکه همانگونه که می‌بینید آسمان، بیستون است (گوئی در اصل چنین بوده، ترونها بغير

عمد)

دیگر اینکه «ترونها»، صفت برای «عمد» بوده باشد که معنیش چنین است، آسمانها را بدون ستونی که مرئی باشد، برافراشته است، که لازمه آن وجود ستونی برای آسمان است، اما ستونی نامرئی! و این همان است که از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) در حدیث حسین بن خالد آمده است، او می گوید از امام ابی الحسن الرضا (علیهماالسلام) پرسیدم، اینکه خداوند فرموده و السماء ذات الحبک (سوگند به آسمان که دارای راههاست) یعنی چه، فرمود: این آسمان راههایی به سوی زمین دارد... حسین بن خالد می گوید عرض کردم چگونه می تواند راه ارتباطی با زمین داشته باشد در حالی که خداوند می فرماید آسمانها بیستون است، امام فرمود: سبحان الله، ایس الله یقول بغير عمد ترونها؟ قلت بلی، فقال ثم عمد و لکن لا ترونها: عجیب است، آیا خداوند نمی فرماید بدون ستونی که قابل مشاهده باشد؟ من عرض کردم آری، فرمود: پس ستونهایی هست و لیکن شما آنرا نمی بینید.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۱۱

این آیه با توجه به حدیثی که در تفسیر آن وارد شده است، پرده از روی یک حقیقت علمی برداشته که در زمان نزول آیات، بر کسی آشکار نبود، چرا که در آن زمان هیئت بطلمیوس با قدرت هر چه تمامتر، بر محافل علمی جهان و بر افکار مردم حکومت می کرد، و طبق آن آسمانها به صورت کراتی تو در تو همانند طبقات پیاز روی هم قرار داشتند و طبعا هیچکدام معلق و بیستون نبود، بلکه هر کدام بر دیگری تکیه داشت، ولی حدود هزار سال بعد از نزول این آیات، علم و دانش بشر به اینجاریسید که افلاک پوست پیازی، به کلی موهوم است و آنچه واقعیت دارد، این است که کرات آسمان هر کدام در مدار و جایگاه خود، معلق و ثابتند، بی آنکه تکیه گاهی داشته باشند، و تنها چیزی که آنها را در جای خود ثابت میدارد، تعادل قوه جاذبه و دافعه است که یکی ارتباط با جرم این کرات دارد و دیگری مربوط به حرکت آنهاست. این تعادل جاذبه و دافعه به صورت یک ستون نامرئی، کرات آسمان را در جای خود نگه داشته است.

حدیثی که از امیر مؤمنان علی (علیهماالسلام) در این زمینه نقل شده بسیار جالب است، طبق این حدیث امام فرمود: هذه النجوم التي في السماء مدائن

مثل المدائن الذی فی الارض مربوطة کل مدینة الی عمود من نور.
: «این ستارگانی که در آسمانند، شهرهائی هستند همچون شهرهای روی زمین که هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره‌ای با ستاره دیگر) باستونی از نور مربوط است».
آیا تعبیری روشنتر و رساتر از ستون نامرئی یا ستونی از نور در افق ادبیات آن روز برای ذکر امواج جاذبه و تعادل آن با نیروی دافعه پیدا

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۱۲

می شد؟

سپس می فرماید: «خداوند بعد از آفرینش این آسمانهای بیستون که نشانه بارز عظمت و قدرت بی انتهای او است، بر عرش استیلا یافت، یعنی حکومت عالم هستی را بدست گرفت» (ثم استوی علی العرش)
درباره معنی «عرش» و تسلط خداوند بر آن در سوره اعراف ذیل آیه ۵۴ به قدر کافی بحث شده است.

بعد از بیان آفرینش آسمانها و حکومت پروردگار بر آنها، سخن از تسخیر خورشید و ماه می گوید: «او کسی است که خورشید و ماه را مسخر و فرمانبردار و خدمتگذار ساخت» (و سخر الشمس و القمر).
چه تسخیری از این بالاتر که همه اینها سر بر فرمان او هستند، و خدمتگذار انسانها و همه موجودات زنده‌اند. نور میپاشند، جهانی را روشن میسازند، بستر موجودات را گرم نگه میدارند، موجودات زنده را پرورش می دهند، در دریاها جزر و مد می آفرینند و خلاصه سرچشمه همه حرکتها و برکتها هستند.
اما این نظام جهان ماده جاودانی و ابدی نیست، «و هر کدام از این خورشید و ماه تا سرآمد مشخصی که برای آنها تعیین شده است در مسیر خود به حرکت ادامه می دهند» (کل یجری لاجل مسمی).

و به دنبال آن می افزاید که این حرکات و گردشها و آمد و شدها و دگرگونیها بیحساب و کتاب نیست و بدون نتیجه و فائده نمی باشد بلکه «اوست که همه کارها را تدبیر می کند»، و برای هر حرکتی حسابی، و برای هر حسابی هدفی در نظر گرفته است (یدبر الامر).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۱۳

«او آیات خویش را برای شما برمی شمرد و ریزه کاریهای آنها را شرح می دهد تا

به لقای پروردگار و سرای دیگر ایمان پیدا کنید» (یفضل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون).

به دنبال آیه قبل که انسان را به آسمانها میبرد و آیات الهی را در عالم بالانشان می دهد دومین آیه از آیات توحیدی این سوره، انسان را به مطالعه زمین و کوهها و نهرها و انواع میوهها و طلوع و غروب خورشید دعوت می کند، تا بیندیشد که محل آسایش و آرامش او در آغاز چه بوده و چگونه به این صورت در آمده است.

می گوید: «او کسی است که زمین را گسترش داد» (و هو الذی مد الارض).

آنچنان آن را گسترده کرد که برای زندگی انسان و پرورش گیاهان و جانداران آماده باشد، گودالها و سرایشیهای تند و خطرناک را بوسیله فرسایش کوهها و تبدیل سنگها به خاک پر کرد، و آنها را مسطح و قابل زندگی ساخت، در حالی که چین خوردگیهای نخستین آنچنان بودند که اجازه زندگی به انسان نمیدادند.

این احتمال نیز در این جمله وجود دارد که منظور از «مد الارض» اشاره به همان مطلبی باشد که دانشمندان زمین شناسی می گویند که تمام زمین در آغاز زیر آب پوشیده بود، سپس آنها در گودالها قرار گرفت و خشکیها تدریجا از آب سر بر آوردند و روز به روز گسترده شدند، تا به صورت کنونی در آمدند. پس از آن به مساله پیدایش کوهها اشاره می کند و می فرماید: «خداوند در زمین کوهها قرار داد» (و جعل فیها رواسی).

همان کوههایی که در آیات دیگر قرآن «اوتاد» (میخهای) زمین معرفی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۱۴

شده شاید به دلیل اینکه کوهها از زیر به هم پنجه افکنده اند و همچون زرهی تمام سطح زمین را پوشانده که هم فشارهای داخلی را از درون خنثی کنند و هم نیروی فوق العاده جاذبه ماه و جزر و مد را از بیرون، و به این ترتیب، تزلزل و اضطراب و زلزله های مداوم را از میان ببرند و کره زمین را در آرامش برای زندگی انسانها نگه دارند.

ذکر کوهها بعد از ذکر گسترش زمین گویا اشاره به آن است که نه زمین آنچنان گسترده است که هیچ پستی و بلندی در آن نباشد که در این صورت هرگز بارانها و آبها روی آن قرار نمیگرفت و یا همه جا تبدیل

به باتلاق می‌گشت و طوفانها دائما بر سطح آن جریان داشت، ولی با آفرینش کوهها از هر دو جهت امن و امان شد.

و نه تمامش کوه و دره است که قابل زندگی نباشد، و در مجموع ترکیبی است از مناطق مسطح و صاف و کوهها و دره‌ها که بهترین ترکیب را برای زندگی بشر و سایر موجودات زنده تشکیل می‌دهد. سپس به آبها و نهرهائی که در روی زمین، جریان دارد اشاره کرده می‌گوید: «و در آن نهرهائی قرار داد» (و انهارا).

سیستم آبیاری زمین بوسیله کوهها، و ارتباط کوهها با نهرها، بسیار جالب است، زیرا بسیاری از کوههای روی زمین، آبهائی را که به صورت برف در آمده در قله خود یا در شکافهای دره‌هایشان ذخیره می‌کنند که تدریجا آب می‌شوند و به حکم قانون جاذبه از مناطق مرتفعتر به سوی مناطق پست و گسترده روان می‌گردند و بی‌آنکه نیاز به نیروی دیگری باشد در تمام مدت سال به طور طبیعی بسیاری از زمینها را آبیاری و سیراب می‌کنند.

اگر شیب ملایم زمینها نبود، و اگر آبها به این صورت در کوهها ذخیره نمی‌شد، آبیاری اغلب مناطق خشک امکان پذیر نبود، و یا اگر امکان داشت هزینه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۱۵

فوق العاده زیادی لازم داشت.

بعد از آن به ذکر مواد غذایی و میوه‌هائی که از زمین و آب و تابش آفتاب به وجود می‌آید و بهترین وسیله برای تغذیه انسان است پرداخته، می‌گوید: «و از تمام میوه‌ها دو جفت در زمین قرار داد» (و من کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین).

اشاره به اینکه میوه‌ها موجودات زنده‌ای هستند که دارای نطفه‌های نر و ماده می‌باشند که از طریق تلقیح، بارور می‌شوند.

اگر «لینه» دانشمند و گیاهشناس معروف سوئدی در اواسط قرن ۱۸ میلادی موفق به کشف این مساله شد که زوجیت در جهان گیاهان تقریبا یک قانون عمومی و همگانی است و گیاهان نیز همچون حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده، بارور می‌شوند و میوه می‌دهند، قرآن مجید در یکهزار و یکصد سال قبل از آن، این حقیقت را فاش ساخت، و این خود یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که بیانگر عظمت این کتاب بزرگ آسمانی می‌باشد.

شکی نیست که قبل از «لینه» بسیاری از دانشمندان اجمالا به وجود نر و ماده در بعضی از گیاهان پی برده بودند، حتی مردم عادی میدانستند که مثلا اگر نخل را بر ندهند یعنی از نطفه نر روی قسمت‌های ماده گیاه نپاشند ثمر نخواهد داد، اما هیچکس بدرستی نمیدانست که این یک قانون تقریبا همگانی است، تا اینکه لینه موفق به کشف آن شد، ولی همانگونه که گفتیم قرآن قرن‌ها قبل از وی، از روی آن پرده برداشته بود.

و از آنجا که زندگی انسان و همه موجودات زنده و مخصوصا گیاهان و میوه‌ها بدون نظام دقیق شب و روز امکان پذیر نیست در قسمت دیگر این آیه از این موضوع سخن به میان آورده، می‌گوید: خداوند بوسیله شب، روز را میپوشاند و پرده بر آن میافکند (یعنی اللیل النهار).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۱۶

چرا که اگر پرده تاریک آرامبخش شب نباشد، نور مداوم آفتاب، همه گیاهان را می‌سوزاند و اثری از میوه‌ها و بطور کلی از موجودات زنده بر صفحه زمین باقی نمی‌ماند.

با اینکه در کره ماه، روز، دائمی نیست، اما همین مقدار که طول روزها به مقدار پانزده شبانه روز کره زمین است، حرارت در وسط روز در کره ماه آنقدر بالا میرود که اگر آب و مایع دیگری در آنجا باشد به نقطه جوشش و بالاتر از آن می‌رسد و هیچ موجود زنده‌ای را که در زمین میشناسیم، تاب تحمل آن گرما را در شرائط عادی ندارد.

و در پایان آیه می‌فرماید: «در این موضوعات که گفته شد، آیات و نشانه‌هایی است برای آنهایی که تفکر می‌کنند» (ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون). آنها که در این نظام بدیع و شگرف، می‌اندیشند، در نظام نور و ظلمت، در نظام کرات آسمانی و گردش آنها و در نظام نور افشانی خورشید و ماه و خدمتگزاری آنان نسبت به انسانها، و در نظام گسترش زمین و اسرارپیدایش کوهها و نهرها و گیاهان و میوه‌ها، آری آنها در این آیات قدرت لایزال و حکمت بی‌پایان آفریدگار را به روشنی می‌بینند.

در آخرین آیه مورد بحث، به یک سلسله نکات جالب زمین شناسی و گیاه شناسی که هر کدام نشانه نظام حساب شده آفرینش است اشاره کرده، نخست می‌فرماید:

«در زمین قطعات مختلفی وجود دارد که در کنار هم و در

همسایگی یکدیگرند» (و فی الارض قطع متجاورات).
با اینکه این قطعات همه با یکدیگر متصل و مربوطند، هر کدام ساختمان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۱۷

و استعدادی مخصوص به خود دارند، بعضی محکم، بعضی نرم، بعضی شور، بعضی شیرین و هر کدام استعداد برای پرورش نوع خاصی از گیاهان و درختان میوه و زراعت را دارد، چرا که نیازهای انسان و جانداران زمینی بسیار زیاد و متفاوت است، گوئی هر قطعه از زمین ماموریت بر آوردن یکی از این نیازها را دارد، و اگر همه یکنواخت بودند، و یا استعدادهای به صورت صحیحی در میان قطعات زمین تقسیم نشده بود، انسان گرفتار چه کمبودهایی از نظر مواد غذایی و داروئی و سایر نیازمندیها می شد، اما با تقسیم حساب شده این ماموریت و بخشیدن استعداد پرورش آن به قطعات مختلف زمین همه این نیازمندیها به طور کامل بر طرف می گردد.

دیگر اینکه در همین زمین باغها و درختانی وجود دارد از انواع انگور و زراعتها و نخلها (و جنات من اعناب و زرع و نخیل).

و عجب اینک این درختان و انواع مختلف آنها، گاهی از یک پایه و ساقه میرویند و گاه از پایه های مختلف (صنوان و غیر صنوان).

«صنوان» جمع «صنو» در اصل به معنی شاخه ای است که از تنه اصلی درخت بیرون می آید و بنابراین صنوان به معنی شاخه های مختلفی است که از یک تنه بیرون می آید.

جالب اینکه گاه می شود که هر یک از این شاخه ها، نوع خاصی از میوه را تحویل می دهد، ممکن است این جمله اشاره به مساله استعداد درختان برای پیوند باشد

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۱۸

که گاه بر یک پایه چند پیوند مختلف میزنند و هر کدام از این پیوندها رشد کرده و نوع خاصی از میوه را به ما تحویل می دهد، خاک یکی، و ریشه و ساقه یکی، اما میوه و محصولش مختلف و متفاوت است!

و عجیبتر اینکه، «همه آنها از یک آب سیراب می شوند» (یسقی بماء واحد).
و با این همه، بعضی از این درختان را بر بعض دیگر از نظر میوه برتری میدهیم (و بفضل بعضها علی بعض فی الاکل).

حتی بسیار دیده‌ایم که در یک درخت یا در یک شاخه، میوه‌هایی از یک جنس وجود دارد که طعمها و رنگهای متفاوت دارند، و در جهان گلها بسیار دیده شده است که یک بوته گل و حتی یک شاخه، گل‌هایی به رنگهای کاملا مختلف عرضه می‌کند.

این چه آزمایشگاه و لابراتوار اسرار آمیزی در شاخه درختان به کار گذارده شده است که از مواد کاملا یکسان، ترکیبات کاملا مختلف تولید می‌کند که هر یک بخشی از نیازمندی انسان را بر طرف می‌سازد. آیا هر یک از این اسرار دلیل بر وجود یک مبداء حکیم و عالم که این نظام را رهبری کند نیست.

اینجاست که در پایان آیه می‌فرماید: «در این امور نشانه‌هایی است از عظمت خدا برای آنها که تعقل و اندیشه می‌کنند» (ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون).

نکته‌ها

۱ - در نخستین آیه مورد بحث، در ابتدا اشاره به اسرار آفرینش و توحید شده بود، ولی در پایان آیه می‌خوانیم *یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون*:

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۱۹

«خداوند آیات خویش را برای شما تشریح می‌کند تا به قیامت و معاد ایمان بیاورید این سؤال پیش می‌آید که چه رابطه‌ای بین مساله توحید و معاد است که یکی به عنوان نتیجه دیگری ذکر شده است؟!»

پاسخ این سؤال با توجه به این نکته روشن می‌شود که اولاً قدرت خداوند بر ایجاد این جهان، دلیل بر قدرت او بر اعاده آن است، همانگونه که در آیه ۲۹ سوره اعراف می‌خوانیم *کما بدأکم تعودون*: «همانگونه که شما را در آغاز آفرید باز میگرداند و یا در اواخر سوره‌یس می‌خوانیم: *آیا خدائی که آسمانها و زمین را آفرید قدرت ایجاد مثل آن را ندارد*».

ثانیا همانگونه که در بحثهای معاد گفته‌ایم، اگر عالم آخرت نباشد، آفرینش این جهان، بیهوده خواهد بود، چرا که این زندگی به تنهایی نمیتواند هدفی برای آفرینش این جهان پهناور باشد قرآن مجید ضمن آیات مربوط به معاد (سوره واقعه آیه ۶۲) می‌گوید: *و لقد علمتم النشأة الاولى فلو لا تذکرون*: «شما که این جهان را دیده‌اید چگونه متذکر نمیشوید که حتما جهانی بعد از آن خواهد بود».

۲ - معجزات علمی قرآن.

در قرآن مجید، آیات فراوانی است که پرده از روی یک سلسله اسرار علمی که در آن زمان از چشم دانشمندان پنهان بوده، برداشته، که این خود نشانه‌ای از اعجاز و عظمت قرآن است و محققانی که در باره اعجاز قرآن بحث کرده‌اند، غالباً به قسمتی از این آیات اشاره نموده‌اند.

یکی از این آیات آیه‌ای است که در بالا ذکر شد که در باره زوجیت گیاهان بحث می‌کند، همانگونه که گفتیم مساله زوجیت در جهان گیاهان به صورت یک

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۲۰

قضیه جزئی برای بشر از قدیم الایام شناخته شده بود، اما به عنوان یک قانون کلی و همگانی، نخستین بار در اروپا در اواسط قرن هیجدهم بوسیله دانشمند ایتالیائی «لینه» پرده از روی آن برداشته شد، اما قرآن برای مسلمانان از هزار سال حتی بیشتر خبر داده بود.

این موضوع در سوره لقمان آیه ۱۰ نیز آمده است: و انزلنا من السماء ماء فانبتنا فیها من کل زوج کریم: «از آسمان آبی فرستادیم و بوسیله آن در زمین از هر زوج گیاه مفید رویاندیم».

در بعضی از آیات دیگر نیز اشاره به این موضوع شده است.

۳- تسخیر خورشید و ماه.

در آیات فوق خواندیم که خداوند خورشید و ماه را مسخر کرده است، آیات فراوانی در قرآن مجید داریم که می‌گوید کرات آسمانی و موجودات زمینی و شب و روز و مانند آن، همه مسخر انسانند، در یک مورد می‌خوانیم: «خداوند نهرها را مسخر شما کرد» و سخر لکم الانهار (ابراهیم - ۳۲).

و در مورد دیگر می‌فرماید: «کشتی را مسخر شما ساخت» و سخر لکم الفلک (ابراهیم - ۳۲) و در جای دیگر شب و روز را برای شما تسخیر کرد سخر لکم اللیل و النهار (نحل - ۱۲).

و در جای دیگر «خورشید و ماه را مسخر شما ساخت» و سخر لکم الشمس و القمر (ابراهیم - ۳۳) و در جای دیگر «دریا را به تسخیر شما در آورد تا گوشت تازه از آن استفاده کنید» و هو الذی سخر البحر لتاکلوا منه لحما طریا (نحل - ۱۴).

و در جای دیگر می‌فرماید: «آیا نمیبینی خداوند همه آنچه را روی زمین است

مسخر شما ساخت»؟! اءلم تر ان الله سخر لكم ما فى الارض (حج - ۶۵).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۲۱

و بالاخره در جای دیگر می خوانیم: «خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است، همگی را مسخر شما ساخت» و سخر لكم ما فى السماوات و ما فى الارض جميعا منه (جاثیه - ۱۳).

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که اولاً انسان تکامل یافته - ترین موجود این جهان است، و از نظر جهان بینی اسلام آنقدر به اوارزش و مقام داده شده است که همه موجودات دیگر را مسخر این انسان ساخته، انسانی که خلیفه الله است و قلبش جایگاه نور خدا!.

ثانیاً روشن می شود که تسخیر در این آیات به این معنی نیست که انسان این موجودات را همگی تحت فرمان خود در می آورد، بلکه همین اندازه که در مسیر منافع و خدمت او حرکت دارند و فی المثل کرات آسمانی برای او نور افشانی می کنند یا فوائد دیگری دارند در تسخیر او هستند.

هیچ مکتبی اینقدر برای انسان ارزش و الا قائل نشده، و در هیچ فلسفه ای انسان این همه موقعیت و شخصیت ندارد، و این از ویژگیهای مکتب اسلام است، که ارزش وجودی انسان را تا این حد بالا میبرد، که آگاهی از آن اثر عمیق تربیتی دارد، چرا که وقتی انسان فکر کند که خدا اینهمه عظمت به او داده است، و ابر و باد و ماه و خورشید و فلک همه در کارند و همگی سرگشته و فرمانبردار و خدمتکار اویند، چنین انسانی تن به غفلت و پستی نمیدهد و خود را اسیر شهوات و برده ثروت و مقام وزر و زور نمیسازد، زنجیرها را در هم میشکند و به اوج آسمانها پرواز می کند.

چگونه می توان گفت خورشید و ماه مسخر انسان نیستند، در حالی که بانور افشانی خود، صحنه حیات انسان را روشن و گرم و آماده میسازند، که اگر نور خورشید نباشد هیچگونه جنبش و حرکتی در کره زمین وجود نخواهد داشت، و از سوی دیگر بوسیله جاذبه خود، حرکت زمین را در مدارش تنظیم می کند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۲۲

و جزر و مد، در دریاها با همکاری ماه می آفریند، که خود سرچشمه برکات و منافع فراوانی است. کشتیها، دریاها، نهرها، شبها و روزها، هر کدام به نحوی به انسان خدمت می کنند، و در طریق منافع او در حرکتند. دقت در این تسخیرها

و نظام حساب شده آنها، دلیل روشنی است بر عظمت و قدرت و حکمت
آفریدگار.

بفعل ←

↑ فبرست

→ قبل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۲۳

آیه ۵ - ۶

آیه و ترجمه

و ان تعجب فعجب قولهم اءذا كنا ترابا اءنا لفي خلق جديد اءولئك الذين كفروا
بربهم و اءولئك الاء غل في اءعناقمهم و اءولئك اءصحب النار هم فيها خلدون
و يستعجلونك بالسيئة قبل الحسنة و قد خلت من قبلهم المثلث و ان ربك لذو
مغفرة للناس على ظلمهم و ان ربك لشديد العقاب
ترجمه :

۵ - و اگر می‌خواهی (از چیزی) تعجب کنی عجیب گفتار آنها است
که می‌گویند آیا هنگامی که خاک شدیم (بار دیگر زنده می‌شویم و) به خلقت
جدیدی باز می‌گردیم؟! آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده‌اند و
آن غل و زنجیرهاست در گردنشان، و آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن
خواهند ماند!

۶ - آنها پیش از حسنه (و رحمت) از تو تقاضای تعجیل سیئه (و عذاب)
می‌کنند با اینکه قبل از آنها بلاهای عبرتانگیز نازل شده، و پروردگار تو نسبت
به مردم با اینکه ظلم می‌کنند دارای مغفرت است و هم پروردگارت عذاب
شدید دارد.

تفسیر :

تعجب کفار از معاد.

بعد از بحثی که پیرامون نشانه‌های عظمت خداوند در آیات قبل گذشت، در
نخستین آیه مورد بحث به مساله معاد می‌پردازد، و با ارتباط و پیوستگی خاصی
که میان مساله مبداء و معاد است، این بحث را تحکیم می‌بخشد و می‌گوید:
اگر می‌خواهی تعجب کنی از این گفتار آنها تعجب کن که می‌گویند آیا
هنگامی که خاک شدیم بار دیگر آفرینش تازه‌ای پیدا خواهیم کرد؟! (و ان
تعجب

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۲۴

فعجب قولهم اءذا كنا ترابا اءنا لفي خلق جديد).

این همان تعجبی است که همه اقوام جاهلی از مساله معاد داشتند، و آفرینش و حیات جدید را بعد از مرگ محال می‌پنداشتند، در حالی که در آیات گذشته و سایر آیات قرآن به این مساله به خوبی پاسخ گفته شده است و آن اینکه چه فرقی میان آغاز خلقت و تجدید خلقت است؟ همان کسی که قادر بود در آغاز آنها را بیافریند قادر است بار دیگر جامه هستی و حیات را در اندامشان بپوشاند، گویا اینها آغاز خلقت خویش را فراموش کرده‌اند که در تجدید آن بحث و گفتگو می‌کنند.

سپس وضع فعلی و سرنوشت آینده این گروه را در سه جمله بیان می‌کند: ابتدا می‌گوید: «اینها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شدند» (اولئک الذین کفروا بر بهم).

چرا که اگر خداوند و ربوبیت او را قبول داشتند، هرگز در قدرت او در مساله معاد و تجدید حیات انسان تردید نمی‌کردند، بنابراین خرابی کار آنها در معاد، مولود خرابی کارشان در توحید و ربوبیت خدا است.

دیگر اینکه بر اثر کفر و بی‌ایمانی و خارج شدن از زیر پرچم آزادگی توحید، خود را گرفتار غلها و زنجیرها کرده‌اند، و زنجیرهای بت پرستی، هواپرستی، ماده پرستی و جهل و خرافات را با دست خود برگردن خویش نهاده‌اند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۲۵

«و این غلهاست در گردنهایشان» (و اولئک الاغلال فی اعناقهم). «چنین افرادی با این وضع و این موقعیت، مسلماً اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن خواهند ماند» و جز این نتیجه و انتظاری در باره آنان نیست (و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).

در آیه بعد، به یکی دیگر از سخنان غیر منطقی مشرکان پرداخته و می‌گوید: آنها به جای اینکه از خداوند به وسیله تو تقاضای رحمت کنند، درخواست تعجیل عذاب و کیفر و مجازات می‌نمایند (ویستعجلونک بالسیئه قبل الحسنه).

چرا این قوم اینقدر لجوج و جاهلند؟ چرا آنها نمی‌گویند اگر راست می‌گوئی رحمت خدا را چنین و چنان بر ما نازل بگردان، بلکه می‌گویند اگر سخن تو راست است، عذاب خدا را بر ما فرو فرست!

آیا آنها فکر می‌کنند مجازات الهی دروغ است؟ با اینکه در گذشته عذابهایی بر امتهای سرکش پیشین نازل گردید که اخبار آن بر صفحات تاریخ و در دل

زمین ثبت است (و قد خلت من قبلهم المثلات).

سپس اضافه می‌کند: «خداوند، هم در برابر زشتیها و ستمهای مردم، دارای مغفرت است و هم دارای کیفر شدید است» (و ان ربك لذومغفرة للناس على ظلمهم و ان ربك لشديد العقاب).

هرگز شدت مجازات او مانع رحمت عامش نخواهد بود، همانگونه که رحمت عام او نباید این اشتباه را پیش آورد که او به ظالمان فرصت می‌دهد که هر چه بخواهند بکنند، چرا که در چنین مواردی شدیدالعقاب است، و دستیابی به آثار هر یک از این دو صفت پروردگار یعنی «ذو مغفرة و شديد العقاب»

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۲۶

به زمینه‌هایی که در وجود خود انسان است بستگی دارد.

نکته‌ها :

۱ - تعجب از آفرینش جدید چرا؟

از آیات مختلف قرآن استفاده می‌شود که یکی از مشکلات پیامبران در مقابل اقوام مشرک اثبات مساله «معاد جسمانی» بوده است زیرا آنها همیشه از این موضوع تعجب می‌کردند که چگونه انسان بعد از خاک شدن بار دیگر به حیات و زندگی باز می‌گردد، و همین تعبیر که در آیات مورد بحث دیدیم (ء اذا كنا ترابا ائنا لفي خلق جديد) با مختصر تفاوتی در هفت مورد دیگر از آیات قرآن دیده می‌شود (مؤمنون - ۳۵، مؤمنون - ۸۲، نمل - ۶۷، صافات - ۱۶ و ۵۳، ق - ۳، واقعه - ۴۷).

و از این روشن می‌شود که این اشکال از نظر آنها بسیار مهم بوده است که همه جا روی آن تکیه می‌کردند، ولی قرآن مجید در عبارات بسیار کوتاهی، جواب قاطع به آنها می‌دهد، مثلا: در آیه ۲۹ سوره اعراف با جمله کما بداءکم تعودون که چند کلمه بیشتر نیست به این موضوع پاسخ‌دندان شکن می‌دهد، و می‌گوید: همانگونه که در آغاز شما را آفرید باز می‌گردید و در جای دیگر می‌گوید: و هو اھون علیہ: «باز گشت شما حتی از آغاز ساده‌تر و آسانتر است» (روم - ۲۷) چرا که در آغاز هیچ نبودید و اکنون استخوان پوسیده یا خاک شده‌ای لا اقل از شما موجود است.

و در بعضی از موارد دست مردم را می‌گیرد و به مطالعه عظمت و قدرت خدا در آفرینش این زمین و آسمان پهناور و میدارد که آیا آن کس که قدرت دارد این همه کرات و کهکشانها و ثوابت و سیارات را بیافریند قادر بر اعاده خلقت

نیست؟! (یس - ۸).

۲ - آیا خداوند ستمگران را می‌بخشد؟

در آیات فوق خواندیم که پروردگار نسبت به مردم با ظلمی که دارند، دارای مغفرت و آمرزش است، مسلماً منظور این نیست که خداوند ظالمی را که بر ظلمش اصرار دارد مشمول عفو می‌کند، بلکه میخواهند به ظالمان نیز امکان بازگشت و اصلاح خویش را به این وسیله بدهد، والا مشمول جمله دوم که می‌گوید پروردگار تو شدید العقاب است خواهد بود.

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که گناهان کبیره (از جمله ظلم) نیز قابل بخشش است (منتهیها با تمام شرائطش) این آیه و مانند آن به گفتار نادرستی که از قدیم از معتزله نقل شده که میگفتند گناهان کبیره هرگز بخشیده نخواهد شد پاسخ قاطع می‌دهد.

و در هر حال، ذکر «مغفرت وسیع» پروردگار و «عقاب شدید» او در واقع برای قرار دادن همگان در خط میانه خوف و رجاء است که عامل مهم تربیت انسان می‌باشد، نه هرگز از رحمت خدا مایوس شوند، هر چند جرمشان سنگین باشد، و نه هرگز از مجازات او خود را در امان بدانند هر چند گناهشان خفیف باشد.

و لذا در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم لو لاعفو الله و تجاوزه ما هنا احدا العیش، و لو لا وعید الله و عقابه لا تکل کل واحد: اگر عفو و بخشش خدا نبود، هرگز زندگی در کام کسی گوارانمیشد و اگر تهدیدهای الهی و مجازاتش نبود، هر کسی تکیه به رحمت او می‌کرد و هر چه می‌خواست انجام می‌داد.

و از اینجا روشن می‌شود آنها که به هنگام انجام گناهان، مغرورانه می‌گویند:

خدا کریم است، در واقع به کرم خدا تکیه نکرده‌اند آنها دروغ می‌گویند و در واقع بی‌اعتنا به کیفر پروردگارند.

آیه ۷

آیه و ترجمه

و يقول الذین كفروا لو لا انزل علیه آية من ربه انما انت منذر و لكل قوم هاد

ترجمه :

۷- و آنها که کافر شدند می گویند چرا آیت (و اعجازی) از پروردگارش بر او نازل نشده؟

تو تنها بیم دهنده‌ای، و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است (و اینها همه بهانه است نه جستجوی حقیقت).

تفسیر :

باز هم بهانه جوئی!

پس از آنکه در آیات گذشته اشاراتی به مساله «توحید»، و اشاره‌ای به مساله «معاد» شد، در آیه مورد بحث به یکی از ایرادات مشرکان لجوج در زمینه «نبوت» می پردازد، و می گوید: «کافران می گویند: چرا معجزه و نشانه‌ای از پروردگارش بر او نازل نشده است» (و يقول الذین کفروا لو لا انزل علیه آیه من ربه).

واضح است که یکی از وظائف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، ارائه معجزات به عنوان سند حقانیت و پیوندش با وحی الهی است، و مردم حقیقتجو به هنگام شک و تردید در دعوت نبوت این حق را دارند که مطالبه اعجاز کنند، مگر اینکه دلائل نبوت از طریق دیگر آشکار باشد.

ولی باید به یک نکته دقیقاً توجه داشت که مخالفان انبیاء، همواره دارای حسن نیت نبودند، یعنی معجزات را برای یافتن حق نمی خواستند، بلکه به عنوان لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق هر زمان پیشنهاد معجزه و خارق عادت عجیب و

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۲۹

غریبی می کردند.

این گونه معجزات که معجزات اقتراحی نامیده می شود هرگز برای کشف حقیقت نبوده، و به همین دلیل پیامبران هرگز در برابر آن تسلیم نمیشدند، در حقیقت این دسته از کافران لجوج فکر می کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ادعا می کند من قادر بر انجام همه چیزم و خارق العاده‌گر می باشم! و در اینجا نشسته‌ام که هر کس پیشنهاد هر امر خارق العاده‌ای کند برای او انجام دهم!

ولی پیامبران با ذکر این حقیقت که معجزات بدست خدا است و به فرمان او انجام می گیرد و ما وظیفه تعلیم و تربیت مردم را داریم، دست رد بر سینه این

گونه افراد میزدند.

لذا در آیه مورد بحث می خوانیم که به دنبال این سخن می فرماید: ای پیامبر «تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قوم و ملتی هادی و رهنمائی است» (انما انت منذر و لكل قوم هاد).

در اینجا دو سؤال پیش می آید :

۱ - جمله «انما انت منذر و لكل قوم هاد» چگونه می تواند پاسخ کافران نسبت به تقاضای معجزه بوده باشد.

جواب این سؤال با توجه به آنچه در بالا گفتیم روشن است زیرا پیامبر، یک خارق العاده گر نیست که به درخواست هر کس و برای هر مقصد و هر منظور دست به اعجاز بزند، وظیفه او در درجه اول انذار یعنی بیم دادن به آنها که در بیراهه میروند و دعوت به صراط مستقیم است البته هر گاه برای تکمیل این انذار و آوردن گمراهان به صراط مستقیم نیاز به اعجازی باشد، مسلماً پیامبر کوتاهی نخواهد کرد، ولی در برابر لجوجانی که در این مسیر نیستند هرگز چنین وظیفه ای ندارد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۰

در واقع قرآن می گوید: این کافران وظیفه اصلی پیامبر را فراموش کرده اند که مساله انذار و دعوت به سوی خدا است و چنین پنداشته اند که وظیفه اصلی او اعجازگری است.

۲ - منظور از جمله لكل قوم هاد چیست؟

جمعی از مفسران گفته اند که این هر دو صفت «منذر» و «هادی» به پیامبر بر می گردد و در واقع جمله چنین بوده است انت منذر و هاد لكل قوم: «تو بیم دهنده و هدایت کننده برای هر جمعیتی هستی».

ولی این تفسیر خلاف ظاهر آیه فوق است، چرا که «واو» جمله «لكل قوم هاد» را از «انما انت منذر» جدا کرده است، آری اگر کلمه «هاد»، قبل از «لكل قوم» بود این معنی کاملاً قابل قبول بود ولی چنین نیست. دیگر اینکه هدف این بوده است که دو قسم دعوت کننده به سوی حق را بیان کند: اول دعوت کننده ای که کارش انذار است، و دیگر دعوت کننده ای که کارش هدایت است.

حتماً سؤال خواهید کرد که میان «انذار» و «هدایت» چه تفاوت است؟ در پاسخ میگوئیم که انذار برای آن است که گمراهان از بیراهه به راه آیند، و

در متن صراط مستقیم جای گیرند ولی هدایت برای این است که مردم را پس از آمدن به راه به پیش ببرد.

در حقیقت «منذر» همچون «علت محدثه» و ایجاد کننده است، و هادی به منزله «علت مبقیه» و نگهدارنده و پیش برنده، و این همان چیزی است که ما از آن تعبیر به «رسول» و امام می‌کنیم، رسول، تاسیس شریعت می‌کند و امام حافظ و نگهبان شریعت است (شک نیست که هدایت کننده بر شخص پیامبر در موارد دیگر اطلاق شده اما به قرینه ذکر منذر در آیه فوق می‌فهمیم که منظور از هدایت کننده کسی است که راه پیامبر را ادامه می‌دهد و حافظ و نگهبان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۱

شریعت او است).

روایات متعددی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده که فرمود: «من منذر م و علی هادی است» این تفسیر را کاملاً تایید می‌کند به عنوان نمونه به چند روایت از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - «فخر رازی» در ذیل همین آیه در تفسیر این جمله از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

وضع رسول الله یده علی صدره فقال انا المنذر، ثم اوما الی منكب علی (علیهالسلام) و قال انت الهادی بک یهتدی المهتدون من بعدی: «پیامبر دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: منم منذر! سپس به شانه علی اشاره کرد و فرمود توئی هادی! و بوسیله تو بعد از من هدایت یافتگان هدایت می‌شوند».

این روایت را دانشمند معروف اهل تسنن علامه ابن کثیر در تفسیر خود، و همچنین علامه ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و گنجی شافعی در «کفایة الطالب» و طبری در تفسیر خود و ابو حیان اندلسی در کتاب تفسیرش به نام «بحر المحيط» و همچنین علامه نیشابوری در تفسیر خویش و گروه دیگری نقل کرده‌اند.

۲ - حموینی که از علمای معروف اهل تسنن است در کتاب «فرائد السمطین» از ابو هریره اسلمی چنین نقل می‌کند: ان المراد بالهادی علی (علیهالسلام).

۳ - میرغیاث الدین نویسنده کتاب «حبیب السیر» در جلد دوم کتاب خود

صفحه ۱۲ چنین مینویسد، قد ثبت بطرق متعدده انه لما نزل قوله تعالى انما انت منذر و لكل قوم هاد قال لعلى انا المنذر و انت الهادي بك يا على يهتدى المهتدون من بعدى «به طرق متعددی نقل شده هنگامی که آیه «انما انت منذر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۲

و لكل قوم هاد» نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود من منذر و تو هادی ای علی! بوسیله تو هدایت یافته گان هدایت می شوند».

آلوسی در «روح المعانی» و شبلینجی در «نور الابصار» و شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع الموده» نیز این حدیث را به همان عبارت یا نزدیک به آن نقل کرده اند.

گرچه راوی این حدیث در غالب طرق آن ابن عباس است، ولی منحصر به ابن عباس نیست، بلکه از ابو هریره (طبق نقل حموینی) و از خود علی (علیه السلام) (طبق نقل ثعلبی) نیز روایت شده است، آنجا که فرمود المنذر النبى و الهادى رجل من بنى هاشم يعنى نفسه: «منذر پیامبر است و هدایت کننده مردی از بنی هاشم است که منظور حضرت خود او بود».

گرچه در این احادیث تصریح به مساله ولایت و خلافت بلافصل نشده است ولی با توجه به اینکه هدایت به معنی وسیع کلمه منحصر به علی (علیه السلام) نبود بلکه همه علمای راستین و یاران خاص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این برنامه را انجام می دادند، معلوم می شود معرفی علی (علیه السلام) به عنوان هادی به خاطر امتیاز و خصوصیتی است که او داشته است، او برترین مصداق هادی بوده و چنین مطلبی جدا از ولایت و خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۳

آیه ۸ - ۱۰

آیه و ترجمه

الله يعلم ما تحمل كل ائنتى و ما تغيض الارحام و ما تزداد و كل شىء عنده بمقدار

علم الغيب و الشهادة الكبير المتعال

سواء منكم من اءسر القول و من جهر به و من هو مستخف بالليل و سارب بالنهار
ترجمه :

- ۸ - خدا از جنین‌هایی که هر انسان یا حیوان ماده‌ای حمل می‌کند آگاه است، و نیز از آنچه رحمها کم می‌کنند (و پیش از موعد مقرر میزایند) و هم از آنچه افزون می‌کنند، و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد.
- ۹ - او از غیب و شهود آگاه است و بزرگ و متعالی است.
- ۱۰ - برای او تفاوت نمی‌کند کسانی که پنهانی سخن بگویند یا آشکار سازند، و آنها که شبانگاه مخفیانه حرکت می‌کنند یا در روشنائی روز.

تفسیر :

علم بیپایان خدا.

در این بخش از آیات قسمتی از صفات پروردگار را می‌خوانیم که هم، بحث توحید را تکمیل می‌کند و هم بحثهای معاد را. سخن از علم وسیع پروردگار و آگاهی او بر همه چیز است، همان علمی که سرچشمه نظام آفرینش و شگفتیهای خلقت و دلائل توحید است، همان علمی که پایه معاد و دادگاه بزرگ قیامت است، و در این آیات روی هر دو قسمت (علم به نظام آفرینش و علم به اعمال بندگان) تکیه شده است. نخست می‌گوید «خداوند از جنین‌هایی که هر زن یا هر حیوان ماده حمل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۴

می‌کند آگاه است» (الله يعلم ما تحمل کل انثی). «و همچنین آنچه را که رحمها کم می‌کنند و قبل از موعد مقرر بیرون می‌ریزند» میداند (و ما تغیض الارحام). و «همچنین از آنچه از موعد مقرر افزون نگاه میدارند نیز با خبر است» (و ما تزداد).

در تفسیر سه جمله بالا در میان مفسران گفتگو بسیار است: بعضی همانگونه که در بالا گفتیم آنرا اشاره بصورت‌های سه‌گانه حمل دانسته‌اند، که گاهی به موعد مقرر متولد می‌شود و گاهی قبل از موقع (گوئی زمان لازم را در خود فرو برده است) و گاهی بعد از موعد مقرر تولد می‌یابد، خداوند همه اینها را میداند و از تاریخ تولد جنین و لحظه آن بی‌یکم و کاست آگاه است، و این از اموری است که هیچکس و هیچ دستگاهی دقیقاً نمیتواند آنرا مشخص کند، این علم مخصوص ذات‌پاک پروردگار است و

دلیل آن هم روشن است چرا که استعداد رحمها و جنینها کاملا متفاوت می باشد، و هیچکس از این تفاوتها دقیقا آگاه نیست. بعضی دیگر گفته اند که جمله های سه گانه بالا اشاره به سه حالت مختلف از اعمال «رحم» در ایام بارداری است: جمله اول اشاره به خود جنین است که رحم آن را حفظ می کند، و جمله دوم اشاره به خون حیض است که در آن می ریزد و جذب جنین می گردد، و آن را میمکد و در خود فرو میبرد، و جمله سوم اشاره به خونهای اضافی است که در ایام حمل، احیانا به خارج ریخته می شود و یا

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۵

به هنگام تولد و بعد از آن دفع می گردد. احتمالات دیگری نیز در تفسیر آیه داده اند که در عین حال هیچیک از آنها با یکدیگر تضاد ندارد، و ممکن است آیه فوق اشاره به مجموع این تفاسیر باشد، هر چند ظاهر همان تفسیر اول است، زیرا جمله «تحمل»، حمل جنین را میسرساند و جمله های «غیض» و «تزداد» به قرینه آن اشاره به کم و زیادی دوران حمل است. در حدیثی که در کافی از امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده چنین می خوانیم: الغیض کل حمل دون تسعة اشهر، و ما تزداد کل شیء یزداد علی تسعة اشهر: «غیض هر حملی است که کمتر از ۹ ماه متولد شود و ما تزداد هر چیزی است که از ۹ ماه افزون شود». در دنباله حدیث می فرماید و كلما رأت المرأة الدم الخالص فی حملها فانها تزداد و بعدد الايام التي زاد فيها فی حملها من الدم: «هر زمان زن، خون خالص در حال حمل ببینند به تعداد ایام آن، بر دوران حملش افزوده می شود»! سپس قرآن اضافه می کند: «هر چیز در نزد خدا به مقدار و میزان ثابت و معین است» (و کل شیء عنده بمقدار). تا تصور نشود که این کم و زیادها بی حساب و بیدلیل است، بلکه ساعت و ثانیه و لحظه آن حساب دارد، همانگونه که اجزای جنین و خون رحم، همه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۶

دارای حساب و کتاب است.

آیه بعد در حقیقت دلیلی است بر آنچه در آیه قبل بیان شد، می‌گوید: «خداوند غیب و شهود (پنهان و آشکار) را میداند» (عالم الغیب والشهادة). و آگاهی او از غیب و شهود به این دلیل است که «او بزرگ است و متعالی و مسلط بر هر چیز» و به همین دلیل در همه جا حضور دارد، و چیزی از دیدگان علم او پنهان نیست (الکبیر المتعال). و برای تکمیل این بحث و تاکید بر علم بی‌پایان او اضافه می‌کند، برای خداوند هیچ تفاوتی ندارد کسانی که سخن خود را مکتوم دارند، و یا آنها که آشکار کنند او همه را میداند و می‌شنود (سواء منکم من اسر القول ومن جهر به). «و نیز برای او تفاوت نمی‌کند، کسانی که مخفیانه در دل شب و در میان پرده‌های ظلمت گام برمیدارند و آنها که آشکارا در روز روشن به دنبال کار خویش می‌روند» (و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار). اصولاً برای کسی که در همه جا حضور دارد، نور و ظلمت، تاریکی و روشنی، غیب و شهود مفهومی ندارد، او به طور یکسان از همه اینها آگاه و با خبر است.

نکته ها :

۱- قرآن و جنین شناسی.

در قرآن مجید کرارا به مساله جنین و عجائب و شگفتیها و نظاماتش به عنوان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۷

یک دلیل بر توحید و خداشناسی و علم بی‌پایان حق اشاره شده است، البته جنین شناسی به عنوان یک علم، بسیار تازه و جوان است، در گذشته اطلاعات محدودی دانشمندان در باره جنین و مراحل مختلف آن داشتند، ولی با پیشرفت علم و دانش، جهش فوق العاده‌ای در این علم پیدا شد، و اسرار و شگفتیهای فراوانی از این عالم خاموش و بی‌صدا برای ما مکشوف گشت، بطوری که می‌توان گفت: یک دنیا درس توحید و خداشناسی در آفرینش جنین و مراحل تحول و تکامل آن نهفته است. چه کسی می‌تواند به موجودی که از دسترس همگان بیرون است و به تعبیر قرآن در ظلمات ثلاث قرار گرفته و زندگانش فوق العاده ظریف و دقیق است، رسیدگی کند و به مقدار لازم مواد غذایی در اختیار او بگذارد، و در تمام مراحل هدایتش کند.

در آیات فوق هنگامی که می‌گوید: خداوند میداند هر حیوان ماده‌ای چه در عالم رحم دارد مفهومش این نیست که تنها از جنسیت آن (یعنی نر و ماده

بودن) آگاه است، بلکه از تمام مشخصات، استعدادها ذوقها، ونیروهای که بالقوه در آن نهفته شده آگاه است، اموری که هیچکس باهیچ وسیله‌ای نمیتواند از آن آگاهی یابد.

بنابراین وجود این نظامات حساب شده در جنین و رهبری آن در مسیر تکامل دقیق و پیچیده‌اش جز از یک مبداء عالم و قادر ممکن نیست.

۲- همه چیز اندازه دارد.

در آیات مختلفی از قرآن مجید، می‌خوانیم که هر چیزی محدود به حدی است که از آن حد تجاوز نمی‌کند، در سوره طلاق آیه ۳ می‌فرماید «جعل الله لكل شیء قدرا:» (خدا برای هر چیز مقدار و اندازه‌ای قرار داده است) و در سوره حجر آیه ۲۱ می‌خوانیم و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۸

معلوم: هر چیزی خزانش نزد ما است و جز به مقدار معین آن را نازل نمی‌کنیم در آیات مورد بحث نیز خواندیم: و کل شیء عنده بمقدار.

اینها همه اشاره به آن است که هیچ چیز در این عالم بی‌حساب نیست، حتی موجوداتی را که گاهی در جهان طبیعت، ما بی‌حساب و کتاب فرض می‌کنیم همه آنها دقیقا حساب و کتاب دارند، چه ما بدانیم یا ندانیم، و اصولا حکیم بودن خداوند، نیز مفهومی جز این ندارد، که همه چیز در آفرینش او برنامه و حد و اندازه دارد.

آنچه را از اسرار آفرینش امروز بوسیله علوم دریافته‌ایم، این حقیقت را کاملا تاکید می‌کند مثلا خون انسان که حیاتی‌ترین ماده وجودی او است، و عهده‌دار رساندن تمام مواد لازم به تمام یاخته‌های بدن انسان است از بیست و چند ماده ترکیب یافته، نسبت این مواد و اندازه و کیفیت هر یک بقدری دقیق است که با کمترین تغییر سلامت انسان به خطر می‌افتد و به همین دلیل برای شناخت نارسائیهای بدن فوراً به سراغ آزمایش خون و اندازه‌گیری مواد قندی و چربی و اوره و آهن و سایر اجزاء ترکیبیش می‌روند و از کمی و زیادی این اجزاء فوراً به علل نارسائیهای بدن و بیماریها پی می‌برند.

تنها خون انسان نیست که ترکیبی این چنین دقیق دارد، این دقت و محاسبه در سراسر عالم هستی موجود است.

ضمناً با توجه به این نکته روشن می‌شود که آنچه را گاهی ما بینظمی‌ها و نابسامانیهای عالم هستی می‌پنداریم در واقع مربوط به نارسائی علم و دانش

ما است، و یک موحد و خداپرست راستین هیچگاه نمیتواند چنین تصویری در باره عالم داشته باشد، و پیشرفت تدریجی علوم گواه این واقعیت است. و نیز این درس را می‌توانیم بیاموزیم که جامعه انسانیت که جزئی از مجموعه نظام هستی است اگر بخواهد سالم زندگی کند باید این اصل (کل شیء عنده بمقدار) بر سراسر آن حکومت داشته باشد، از هر گونه افراط و تفریط و کارهائی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۹

که حساب و کتاب در آن نیست بپرهیزد، و در تمام نهادهای اجتماعی حساب و کتاب را حاکم سازد.

۳ - برای خداوند غیب و شهود یکسان است.

در آیات مورد بحث، بر این موضوع تکیه شده که غیب و شهود در پیشگاه خدا روشن است، اساساً غیب و شهود دو مفهوم نسبی است که در مورد موجودی که علم و هستیش محدود است به کار میرود، فی‌المثل ما دارای حواسی هستیم آنچه در شعاع دید و شنوایی و سایر حواس ما قرار دارد برای ما شهود است، و آنچه از حوزه دید و شنید مابرون است نسبت به ما غیب محسوب می‌شود، و اگر فرضاً قدرت دید ما نامحدود بود و به داخل و باطن اشیاء و ذرات عالم نفوذ می‌کرد، همه چیز برای ما شهود بود.

و از آنجا که همه چیز غیر از ذات پاک خداوند محدود است، برای همه آنها غیب و شهود وجود دارد، ولی ذات خدا چون نامحدود است و همه جا حضور دارد بنابراین همه چیز برای او شهود است و غیب در باره ذات پاکش مفهوم ندارد، و اگر می‌گوئیم خداوند عالم الغیب و الشهادة می‌باشد معنیش این است آنچه برای ما غیب یا شهادت محسوب می‌شود برای او یکسان و شهادت است. فرض کنید ما به کف دست خود در روشنائی نگاه کنیم، آیا ممکن است از آنچه در آن است بیخبر باشیم؟ عالم هستی در برابر علم خداوند بمراتب از این واضح و آشکارتر است.

۴ - آثار تربیتی توجه به علم خدا

هنگامی که در آیات فوق می‌خوانیم خداوند سخنان پنهانی و آشکار و رفت و آمدهای روزانه و شبانه و حرکات شما را یکسان میداند، و در پیشگاه علم او همه آشکار است، هر گاه به این حقیقت: راستی ایمان داشته باشیم و نظارت دائمی او را بر خود احساس کنیم دگرگونی عمیقی در روح و فکر و گفتار و

پیدا می‌شود.

در روایتی که از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده در پاسخ سؤال کسی که می‌پرسد برنامه زندگانی شما چیست؟ اموری را می‌فرماید، از جمله اینکه: علمت ان الله مطلع علی فاستحییت: «یکی از برنامه‌های من این است که دانستم خداوند از تمام کارهای من آگاه و با خبر است و لذا از نافرمانی او حیا و شرم دارم»!

در تاریخ اسلام و زندگی روزانه مسلمانان متعهد، جلوه‌های فراوانی از این حقیقت را مشاهده می‌کنیم.

می‌گویند پدر و فرزندی وارد باغی شدند، پدر به قصد چیدن میوه بدون اجازه صاحب باغ به بالای درختی رفت، فرزندش که نوجوان بامعرفتی بود صدا زد پدر پائین بیا، پدر متوحش شد و خود را جمع کرد و فوراً پائین آمد، پرسید نفهمیدم چه کسی بود که مرا می‌دید، گفت: کسی از بالای سرت! نگاه به بالا کرد چیزی ندید، گفت منظورم خدا است که ما فوق و محیط بر همه ما است، چگونه ممکن است از نگاه کردن انسانی وحشت داشته باشی اما از اینکه خدا ترا در هر حال می‌بیند، وحشت نمی‌کنی؟ این چه ایمانی است؟!

آیه ۱۱

آیه و ترجمه

له معقبت من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوء افلا مرد له و ما لهم من دونه من وال

ترجمه:

۱۱ - برای انسان مامورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از حوادث (غیر حتمی) حفظ می‌کنند، (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملت) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند، و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند هیچ چیز مانع آن نخواهد شد، و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.

تفسیر :

محافظان غیبی!

در آیات گذشته خواندیم که خدا بحکم عالم الغیب و الشهادة بودن، از پنهان و آشکار مردم با خبر و همه جا حاضر و ناظر است. در آیه مورد بحث اضافه می‌کند که خداوند علاوه بر این حافظ و نگاهبان بندگان خود نیز می‌باشد: برای انسان مامورانی است که پی در پی از پیش رو، و پشت سر او قرار می‌گیرند و او را از حوادث حفظ می‌کنند (له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امرالله)

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۴۲

اما برای اینکه کسی اشتباه نکند که این حفظ و نگاهبانی بیقید و شرط است و انسان می‌تواند خود را به پرتگاهها بیفکند و دست به هر ندانم کاری بزند و یا مرتکب هر گونه گناهی که مستوجب مجازات و عذاب است بشود و باز انتظار داشته باشد که خدا و ماموران او حافظ وی باشند اضافه می‌کند که: خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند! (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم). و باز برای اینکه این اشتباه پیش نیاید که با وجود ماموران الهی که عهده‌دار حفظ انسان هستند، مساله مجازات و بلاهای الهی چه معنی دارد، در پایان آیه اضافه می‌کند که هر گاه خداوند به قوم و جمعیتی اراده سوء و بدی کند هیچ راه دفاع و بازگشت ندارد (و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مردله). و هیچکس غیر خدا نمی‌تواند والی و ناصر و یاور آنها باشد (و ما لهم من دونه من وال).

به همین دلیل هنگامی که فرمان خدا به عذاب و مجازات یا نابودی قوم و ملتی صادر شود، حافظان و نگاهبانان دور می‌شوند و انسانرا تسلیم حوادث می‌کنند!

نکته‌ها :

۱- معقبات چیست؟

«معقبات» چنانکه طبرسی در مجمع البیان و بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته‌اند جمع «معقبه» است و آن هم به نوبه خود جمع معقب می‌باشد و به معنی گروهی است که پی در پی و به طور متناوب به دنبال کاری می‌روند. ظاهر این آیه آن است که خداوند به گروهی از فرشتگان، ماموریت داده که در شب و روز به طور متناوب به سراغ انسان بیایند و از پیش رو و پشت سر

نگاهبان و حافظ او باشند.

بدون تردید انسان در زندگی خود در معرض آفات و بلاهای زیادی است، حوادثی از درون و برون، انواع بیماریها، میکربها، انواع حادثه‌ها و خطراتی که از زمین و آسمان می‌جوشد، انسان را احاطه کرده‌اند، مخصوصاً به هنگام کودکی که آگاهی انسان از اوضاع اطراف خود بسیار ناچیز است و هیچگونه تجربه‌ای ندارد، در هر گامی خطری در کمین او نشسته است، و گاه انسان تعجب می‌کند که کودک چگونه از لابلای اینهمه حوادث جان به سلامت می‌برد و بزرگ می‌شود، مخصوصاً در خانواده‌هایی که پدران و مادران چندان آگاهی از مسائل ندارند و یا امکاناتی در اختیار آنها نیست مانند کودکانی که در روستاها بزرگ می‌شوند و در میان انبوه محرومیتها، عوامل بیماری و خطرات قرار دارند.

اگر برآستی در این مسائل بیندیشیم احساس می‌کنیم که نیروی محافظی هست که ما را در برابر حوادث حفظ می‌کند و همچون سپری از پیش رو و پشت سر محافظ و نگهدار ما است.

در بسیاری از مواقع، حوادث خطرناک برای انسان پیش می‌آید و او معجز آسا از آنها رهائی می‌یابد بطوری که احساس می‌کند همه اینها تصادف نیست بلکه نیروی محافظی از او نگهداری می‌کند.

در روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده نیز روی این تاکید شده است، از جمله:

در روایتی از امام باقر (علیه‌السلام) می‌خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: *یحفظ بامر الله من ان يقع فی رکی او يقع علیه حائط او یصیبه شیء حتی اذ جاء القدر خلوا بینه و بینه یدفعونه الی المقادیر و هماملکان یحفظانه باللیل و ملکات من نهار یتعاقبانه یعنی: به فرمان خدا انسان را حفظ می‌کند از اینکه در چاهی سقوط کند یا دیواری بر او بیفتد یا حادثه دیگری برای او پیش بیاید*

تا زمانی که مقدرات حتمی فرا رسد در این هنگام آنها کنار می‌روند و او را تسلیم حوادث می‌کنند، آنها دو فرشته‌اند که انسان را در شب حفظ می‌کنند و دو فرشته‌اند که در روز که به طور متناوب به این وظیفه می‌پردازند.

در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم: ما من عبد الا ومعه ملكان يحفظانه فاذا جاء الامر من عند الله خليا بينه و بين امر الله: هیچ بندهای نیست مگر اینکه دو فرشته با او هستند و او را محافظت می‌کنند، اما هنگامی که فرمان قطعی خداوند فرارسد، او را تسلیم حوادث می‌کنند بنابراین آنها تنها او را از حوادثی که به فرمان خدا قطعیت نیافته حفظ می‌کنند).

در نهج البلاغه نیز می‌خوانیم که امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) فرمود: ان مع كل انسان ملكين يحفظانه فاذا جاء القدر خليا بينه و بينه: با هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می‌کنند، اما هنگامی که مقدرات حتمی فرارسد او را رها می‌سازند

همچنین در خطبه اول نهج البلاغه در توصیف فرشتگان و گروههای مختلف آنها می‌خوانیم: و منهم الحفظة لعباده: گروهی از آنها حافظان بندگان اویند البته عدم آگاهی از وجود این فرشتگان از طریق حس یا از طریق علوم و دانشهای طبیعی هرگز نمی‌تواند دلیل بر نفی آنها باشد چراکه این منحصر به مورد بحث ما نیست، قرآن مجید و همچنین مذاهب دیگر خبر از امور فراوانی که ما وراء حس انسان است داده‌اند که بشر از طرق عادی نمی‌تواند از آنها آگاهی یابد.

از این گذشته همانگونه که در بالا گفتیم ما در زندگی روزانه خود، نشانه‌های واضحی از وجود چنین نیروی محافظی می‌بینیم و احساس می‌کنیم که در برابر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۴۵

بسیاری از حوادث مرگبار بطور اعجاز آمیزی نجات می‌یابیم که تفسیر و توجیه همه آنها از طریق عادی و یا حمل بر تصادف مشکل است، (و من خود بعضی نمونه‌های آن را در زندگی دیده‌ام که راستی حیرت‌آور بوده، حتی برای شخص دیرباوری مثل من دلیلی بوده است برای وجود آن محافظ نامرئی!)

۲ - همیشه تغییرات از خود ما است! (یک قانون کلی.)

جمله ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم که در دو مورد از قرآن با تفاوت مختصری آمده است، یک قانون کلی و عمومی را بیان می‌کند، قانونی سرنوشت ساز و حرکت آفرین و هشدار دهنده! این قانون که یکی از پایه‌های اساسی جهان بینی و جامعه شناسی در اسلام

است، به ما می گوید مقدرات شما قبل از هر چیز و هر کس در دست خود شما است، و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی اقوام در درجه اول به خود آنها بازگشت می کند، شانس و طالع و اقبال و تصادف و تاثیر اوضاع فلکی و مانند اینها هیچکدام پایه ندارد، آنچه اساس و پایه است این است که ملتی خود بخواهد سربلند و سرفراز و پیروز و پیشرو باشد، و یا به عکس خودش تن به ذلت و زبونی و شکست در دهد، حتی لطف خداوند، یا مجازات او، بی مقدمه، دامن هیچ ملتی را نخواهد گرفت، بلکه این اراده و خواست ملتتها، و تغییرات درونی آنهاست که آنها را مستحق لطف یا مستوجب عذاب خدای سازد.

به تعبیر دیگر: این اصل قرآنی که یکی از مهمترین برنامه های اجتماعی اسلام را بیان می کند به ما می گوید هر گونه تغییرات برونی متکی به تغییرات درونی ملتتها و اقوام است، و هر گونه پیروزی و شکستی که به قومی رسید از همینجا سرچشمه می گیرد، بنابراین آنها که همیشه برای تبرئه خویش به دنبال عوامل برونی می گردند، و قدرتهای سلطه گر و استعمار کننده را همواره عامل بدبختی خود می شمارند، سخت در اشتباهند، چرا که اگر این قدرتهای جهنمی پایگاهی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۴۶

در درون یک جامعه نداشته باشند، کاری از آنان ساخته نیست. مهم آن است که پایگاههای سلطه گران و استعمار کنندگان و جباران رادر درون جامعه خود در هم بکوبیم، تا آنها هیچگونه راهی برای نفوذ نداشته باشند.

آنها بمنزله شیطانند، و می دانیم شیطان به گفته قرآن بر کسانی که عباد الله مخلصین هستند راه ندارد، او تنها بر کسانی چیره می شود که پایگاهی در درون وجود خود برای شیطان ساخته اند.

این اصل قرآنی می گوید: برای پایان دادن به بدبختیها و ناکامیها باید دست به انقلابی از درون بزنیم، یک انقلاب فکری و فرهنگی، یک انقلاب ایمانی و اخلاقی، و به هنگام گرفتاری در چنگال بدبختیها باید فوراً به جستجوی نقطه های ضعف خویشتن پردازیم، و آنها را با آب توبه و بازگشت به سوی حق از دامن روح و جان خود بشوئیم، تولدی تازه پیدا کنیم و نور و حرکتی جدید، تا در پرتو آن بتوانیم ناکامیها و شکستها را به پیروزی مبدل سازیم، نه اینکه این

نقطه‌های ضعف که عوامل شکست است در زیر پوشش‌های خود خواهی مکتوم بماند و به جستجوی عوامل شکست در بیرون جامعه خود در بیراهه‌ها سرگردان بمانیم!

تاکنون کتابها یا مقالات زیادی در باره عوامل پیروزی مسلمانان نخستین، و عوامل عقب نشینی مسلمین قرون بعد، نوشته شده است، که بسیاری از بحث‌های آنان به کاوش در سنگلاخ و بیراهه می‌ماند، اگر بخواهیم از اصل فوق که از سرچشمه وحی به ما رسیده الهام بگیریم باید هم آن پیروزی و هم آن شکست و ناکامی را در تغییرات فکری و عقیدتی و اخلاقی و برنامه‌های عملی مسلمانان جستجو کنیم و نه غیر آن، در انقلاب‌های معاصر از جمله انقلاب ملت ما (مسلمانان ایران) انقلاب الجزائر، انقلاب افغانستان، و مانند آن به وضوح حاکمیت این اصل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۴۷

قرآنی را مشاهده می‌کنیم. یعنی بی‌اینکه دولتهای استعماری و ابرقدرتهای سلطه‌گر روش خود را تغییر دهند، هنگامی که ما از درون دگرگون شدیم همه چیز دگرگون شد.

و به هر حال این درسی است برای امروز و فردا، و فرداهای دیگر، برای همه مسلمانها، و همه نسلهای آینده!

و می‌بینیم تنها رهبرانی پیروز و موفق شدند که ملت خود را بر اساس این اصل رهبری کردند و دگرگون ساختند، تاریخ اسلام و تاریخ معاصر مملو است از شواهدی بر این اصل اساسی و جاودانی که ذکر آنها ما را از روش بحثمان در این تفسیر دور می‌سازد.



تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۴۸

آیه ۱۲ - ۱۵

آیه و ترجمه

هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا و ینشی السحاب الثقال و یسبح الرعد بحمده و الملائکة من خیفته و یرسل الصواعق فیصیب بهامن یشاء و هم یجدلون فی الله و هو شدید المحال له دعوة الحق و الذین یدعون من دونه لا یرستجیبون لهم بشیء الا کبسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه و ما هو ببلغه و ما دعاء الکفرین الا فی ضلل و لله یسجد من فی السموت و الارض طوعا و کرها و ظللهم بالغدو و الاصال
ترجمه :

۱۲ - او کسی است که برق را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس است هم امید و ابرهای سنگین بار ایجاد می کند.

۱۳ - و رعد تسبیح و حمد او می گوید، و (نیز) فرشتگان از ترس او، وصاعقه ها را می فرستند و هر کس را بخواهد گرفتار آن می سازد در حالی که آنها (با مشاهده اینهمه آیات خدا باز هم) در باره خدا به مجادله مشغولند، و او قدرتی بی انتها (و مجازاتی دردناک) دارد.

۱۴ - دعوت حق از آن او است و کسانی که (مشرکان) غیر از خدای خوانند به دعوت آنها پاسخ نمی گویند، آنها همچون کسی هستند که کفهای خود را به سوی آب می گشاید تا آب بدشانس برسد و هرگز نخواهد رسید، و دعای کافران جز در ضلال (و گمراهی) نیست!

۱۵ - همه آنها که در آسمانها و زمین هستند از روی اطاعت یا اکراه و همچنین سایه های آنها - هر صبح و عصر - برای خدا سجده

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۴۹

تفسیر :

بخش دیگری از نشانه های عظمت او.

قرآن در اینجا بار دیگر به آیات توحید و نشانه های عظمت خدا و اسرار آفرینش می پردازد و با انگشت گذاشتن روی قسمت های مختلفی از پدیده های طبیعی

و اشاره‌های کوتاه و پر معنی به اسرار و خواص آنها، رابطه بندگان را با خدا نزدیکتر کرده، نور ایمان و معرفت را در قلبهایشان می‌پاشد. نخست به برق (برقی که در میان قطعات ابر پیدا می‌شود) اشاره کرده می‌گوید: او کسی است که برق را که مایه ترس و طمع می‌باشد به شمارائه می‌دهد! (هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا). از یکسو شعاع درخشانش چشمها را خیره می‌کند و صدای رعب انگیز رعد که از آن برمی‌خیزد گاهی شما را به وحشت می‌اندازد، و ترس و اضطراب از خطرات آتش سوزی ناشی از آن مخصوصا برای آنها که در بیابانها زندگی می‌کنند و یا از آن عبور دارند، آنان را آزار می‌دهد. اما از آنجا که غالبا همراه آن رگبارهایی به وجود می‌آید و تشنه کامان بیابان را آب زلالی می‌بخشد و درختان و زراعت را سیراب می‌کند، آنها را به امید و طمع می‌کشاند، و در میان این بیم و امید، لحظات حساسی رامی‌گذرانند. سپس اضافه می‌کند: او کسی است که ابرهای سنگین و پربار ایجاد می‌کند که قادر به آبیاری زمینهای تشنهاند (و ینشیء السحاب الثقال).

برکات رعد و برق

می‌دانیم از نظر علمی پیدایش برق به خاطر آنست که دو قطعه ابر باالکتریسته‌های مختلف (مثبت و منفی) به هم نزدیک می‌شوند و درست همانند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۵۰

سر دو سیم برق که به هنگام نزدیکی جرقه میزند آنها نیز جرقه عظیمی ایجاد کرده و به اصطلاح تخلیه الکتریکی می‌شوند. اگر جرقه‌های کوچکی که از سر دو سیم در برابر چشم ما آشکار می‌شود، صدای خفیفی دارند، در عوض صدای جرقه آسمانی برق به خاطر گسترش ابر و بالا بودن میزان الکتریسته بقدری شدید است که «رعد» را به وجود می‌آورد.

و هر گاه قطعه ابری که دارای الکتریسته مثبت است به زمین که همیشه الکتریسته منفی دارد نزدیک شود، جرقه در میان زمین و ابر ایجاد می‌شود، که آن را «صاعقه» می‌گویند، و خطرناک بودنش به همین دلیل است که یک سر آن، زمین و نقطه‌های مرتفعی است که به اصطلاح نوک این سیم را تشکیل می‌دهد، حتی یک انسان در یک بیابان

ممکن است عملاً تبدیل به نوک این سیم منفی شود و درست جرقه وحشتناکی بر سر او فرود آید و در یک لحظه کوتاه تبدیل به خاکستر شود، و نیز به همین دلیل است که به هنگام رعد و برق در بیابانها باید فوراً به کنار درخت یا دیوار یا کوه و یا هر نقطه مرتفعی پناه برد، و یا در گودالی دراز کشید.

به هر حال برق که از نظر بعضی شاید شوخی طبیعت محسوب می شود، با اکتشافات علمی روز ثابت شده که فواید و برکات فراوانی دارد که ذیلاً به سه قسمت آن اشاره می شود.

۱ - آبیاری - برقه‌ها معمولاً حرارتات فوق العاده زیاد گاه در حدود ۱۵ هزار درجه سانتیگراد! تولید می کنند، و این حرارت کافی است که مقدار زیادی از هوای اطراف را بسوزاند و در نتیجه فشار هوا فوراً کم شود، و می دانیم در فشار کم، ابرها می بارند، و به همین دلیل، غالباً متعاقب جهش برق رگبارهای شروع می شود و دانه‌های درشت باران فرو می ریزند، و از اینرو برق در واقع یکی از وظائف آبیاری است.

۲ - سمپاشی به هنگامی که برق با آن حرارتش آشکار می شود قطرات باران

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۵۱

با مقداری اکسیژن اضافی ترکیب می شوند و آب سنگین یعنی آب اکسیژنه (۲) ایجاد می کنند و می دانیم آب اکسیژنه یکی از آثارش کشتن میکروبها است، و به همین جهت در مصارف طبی برای شستشوی زخمها به کار می رود، این قطرات آب اکسیژنه هنگامی که بر زمینهای باره، تخم آفات و بیماریهای گیاهی را از میان می برد، و سمپاشی خوبی از آنها می کند و به همین جهت گفته اند هر سال که رعد و برق کم باشد آفات گیاهی بیشتر است!

۳ - تغذیه و کود رسانی - قطرات باران که بر اثر برق و حرارت شدید و ترکیب، یک حالت اسید کربنی پیدا می کند که به هنگام پاشیده شدن بر زمینها و ترکیب با آنها یکنوع کود مؤثر گیاهی می سازد. و گیاهان از این طریق تغذیه می شوند.

بعضی از دانشمندان گفته اند مقدار کودی که در طی سال از مجموع برقه‌های آسمان در کره زمین به وجود می آید دهها میلیون تن است! که رقم فوق العاده بالائی می باشد.

بنابراین می بینیم همین پدیده ظاهراً پیش پا افتاده و بی خاصیت

طبیعت چقدر پربار و پر برکت است، هم آبیاری می کند، هم سمپاشی می کند، و هم تغذیه، و این نمونه کوچکی از اسرار شگرف و پردامنه عالم هستی است که رهنمون روشنی بر مساله خداشناسی می تواند باشد.

اینها همه از یک سو برکات برق است، و از سوی دیگر آتش سوزی هائی که از یکنوع آن (صاعقه) به وجود می آید گاهی ممکن است انسان یا انسانها یا درختانی را بسوزاند. هر چند این امر کم و نادر است، و قابل اجتناب، ولی می تواند عامل خوف و ترس شود، و به این ترتیب، آنچه در آیه فوق خواندیم که برق هم مایه ترس است و هم امید، ممکن است اشاره به مجموع این امور باشد. و نیز ممکن است جمله «(و ینشیء السحاب الثقال)» که در آخر آیه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۵۲

فوق آمده، ارتباط با همین خاصیت برق داشته باشد که ابرها را سنگین بار از دانه های پر پشت باران می سازد!

آیه بعد به صدای رعد می پردازد که از برق هرگز جدا نیست و می فرماید: رعد تسبیح و حمد خدا می گوید (و یسبح الرعد بحمده)

آری این صدای پر طنین جهان طبیعت که ضرب المثل در عظمت صوت است، از آنجا که توأم با پدیده برق می باشد و هر دو در خدمت یک هدف هستند و خدمات پر ارزش و حساب شده های دارند که در بالا به آن اشاره شد عملاً تسبیح خدا می گوید و به تعبیر دیگر: رعد زبان گویای برق است، که حکایت از نظام آفرینش و عظمت خالق می کند.

این همان چیزی است که ما نام آن را زبان حال می گذاریم: یک کتاب پر محتوا، یک قصیده غرا، یک تابلو زیبا و دل انگیز، یک ساختمان محکم و منظم و حساب شده، با زبان حال خود از علم و دانش و مهارت و ذوق نویسنده و گوینده و نقاش و معمار سخن می گویند، آنها را مدح می کنند، و می ستایند.

ذرات این عالم هستی که همه اسرار آمیزند و نظام بسیار دقیق و حساب شده های دارند، همگی از پاکی خداوند و منزّه بودن او از هر گونه عیب و نقص، سخن می گویند، (آیا تسبیح چیزی جز تنزیه و پاک دانستن می باشد؟) و همگی از قدرت و علم و حکمت او خبر می دهند (آیا حمد چیزی جز بیان صفات کمال است؟).

این احتمال را نیز جمعی از فلاسفه داده اند که تمام ذرات این جهان هریک

برای خود نوعی از عقل و شعور دارند و از روی همین عقل و شعور، تسبیح و تقدیس خدا می‌کنند، نه تنها با زبان حال و حکایت کردن وجودشان از وجود خدا، بلکه با زبان قال نیز او را می‌ستایند.

نه تنها صدای رعد و یا سایر اجزای جهان ماده، تسبیح او می‌گویند که همگی فرشتگان نیز از ترس و خشیت خدا، به تسبیح او مشغولند (والملائكة من خيفته).

آنها از این می‌ترسند که در انجام فرمان پروردگار و مسئولیتهائی که در نظام هستی بر عهده آنها گذارده شده کوتاهی کنند و گرفتار مجازات الهی شوند، و می‌دانیم همیشه وظیفه‌ها و تکالیف برای آنها که احساس مسئولیت می‌کنند ترس آفرین است، ترسی سازنده که شخص را به تلاش و حرکت وامی‌دارد. و برای توضیح بیشتر در زمینه رعد و برق اشاره به صاعقه‌ها می‌کند و می‌فرماید: خداوند صاعقه‌ها را می‌فرستد و به هر کس بخواهد بوسیله آن آسیب می‌رساند (و يرسل الصواعق فيصيب بها من يشاء).

ولی با این همه، و با مشاهده آیات عظمت پروردگار در عالم آفرینش در پهنه زمین و آسمان، در گیاهان و درختان و رعد و برق و مانند آنها، و با کوچکی و حقارت قدرت انسان در برابر حوادث، حتی در برابر یک جرقه آسمانی باز هم گروهی از بیخبران در باره خدا به مجادله و ستیز برمی‌خیزند (و هم یجادلون فی الله).

در حالی که خداوند قدرتی بی‌انتهای و مجازاتی دردناک و کیفری سخت دارد (و هو شدید المحال).

«محال» در اصل از «حیله» و «حیله» به معنی هر نوع چاره اندیشی پنهانی و غیر آشکار است (نه به معنی چاره جوئیهای مخرب که در زبان فارسی به آن مشهور شده است) و مسلم است کسی که توانائی بر چاره اندیشی آن هم با قدرت و شدت دارد کسی است که هم از نظر توانائی فوق العاده است و هم از نظر علم و حکمت، و به همین دلیل بر دشمنانش مسلط و پیروز می‌باشد، و کسی را یارای فرار از حوزه قدرت او نیست، به همین جهت مفسران هر یک شدید المحال را طوری تفسیر کرده‌اند که همه در واقع از معنی بالا ریشه

گرفته است، بعضی آنرا به معنی شدید القوه، بعضی شدید العذاب، بعضی شدید القدره، بعضی شدید الاخذ و مانند آن تفسیر نموده‌اند. آخرین آیه مورد بحث به دو مطلب اشاره می‌کند: نخست اینکه دعوت حق از آن خداست (له دعوة الحق). یعنی هر گاه او را بخوانیم می‌شنود، و اجابت می‌کند، هم آگاهی از دعای بنندگان دارد و هم قدرت بر انجام خواسته‌های آنها، و به همین دلیل خواندن او و تقاضای از ذات مقدسش حق است نه باطل و بی‌اساس. دیگر اینکه خواندن بتها و تقاضای از آنها دعوت و دعای باطل است، زیرا کسانی را که مشرکان غیر از خداوند می‌خوانند و برای انجام خواسته‌هایشان به آنها پناه می‌برند هرگز به آنان پاسخ نمی‌گویند دعایشان را اجابت نمی‌کنند (و الذین یدعون من دونه لا یتجیبون لهم بشیء). آری این چنین است دعوت باطل چرا که پندار و خیالی بیش نیست و هرگونه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۵۵

علم و قدرتی برای بتها قائل باشند کاملاً موهوم و بی‌پایه و بی‌اساس است. مگر «حق» چیزی جز عینیت و واقعیت و مایه خیر و برکت، و باطل چیزی جز پندار و توهم و مایه شر و فساد می‌باشد؟ سپس - همانگونه که روش قرآن است - برای مجسم ساختن این موضوع عقلانی مثال حسی زیبا و رسائی بیان می‌کند و می‌گوید: آنها که غیر خدا را می‌خوانند به کسی می‌مانند که بر کنار آبی که سطح آن از دسترس او دور است نشسته و به آن اشاره می‌کند، به این امید که آب به دهان او برسد و هرگز نمی‌رسد چه خواب و پندار بیهوده‌ای؟! (الا کباسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه و ما هو بالغه). آیا می‌توان در کنار چاه نشست و دست به سوی آب دراز کرد و با اشاره، آب را به دهان فرستاد؟ این کار جز از یک انسان ساده لوح و دیوانه سرمیزند؟ این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که بت پرستان را به کسی تشبیه می‌کند که کف دستان خود را کاملاً صاف و افقی گرفته وارد آب می‌کند، و انتظار دارد آب در دست او بند شود، در حالی که به محض اینکه دست را از آب بیرون آورد قطرات آب از لابلای انگشتان و کف دست او بیرون می‌ریزد و چیزی باقی نمی‌ماند. تفسیر سومی نیز برای این جمله کرده‌اند و آن اینکه بت پرستان که برای حل مشکلاتشان به سراغ بتها می‌روند مانند کسی هستند که می‌خواهد آب را در

مشیت خود نگاه دارد آیا هیچگاه آب را می‌توان در مشیت نگاه داشت؟ و این از ضرب المثل معروفی در میان عرب گرفته شده که وقتی می‌خواهند برای کسی که کوشش بیهوده می‌کند مثالی بزنند می‌گویند هو کقابض الماء بالید: او مانند کسی است که می‌خواهد آب را با دست خود بگیرد. شاعر عرب نیز می‌گوید:

فاصیحت فیما کان بینی و بینها

من الود مثل قابض الماء بالید

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۵۶

: «کار من به جایی رسید که برای حفظ محبت میان خود و او مانند کسی بودم که می‌خواست آب را در دست نگاهدارد». ولی تفسیر اول از همه روشنتر به نظر می‌رسد! و در پایان آیه برای تاکید این سخن می‌گوید درخواست کافران از بتهاچیزی جز گام برداشتن در گمراهی نیست (و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال). چه ضلالتی از این بالاتر که انسان سعی و کوشش خود را در بیراهه‌های که هرگز او را بمقصد نمی‌رساند بکار برد، خسته و ناتوان شود اما نتیجه و بهره‌ای نگیرد. در آخرین آیه مورد بحث برای اینکه نشان دهد بت پرستان چگونه از کاروان عالم هستی جدا گشته و تک و تنها در بیراهه‌ها سرگردان شده‌اند چنین می‌فرماید:

«همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند از روی اطاعت و تسلیم و یا از روی کراهت و هم‌چنین سایه‌های آنها، هر صبح و شام، برای خدا سجده می‌کنند»

(و لله یسجد من فی السموات و الارض طوعا و کرها و ظلالمهم بالغدو و الاصل).

نکته‌ها

۱- منظور از سجده موجودات چیست - سجده در این گونه موارد به معنی خضوع و نهایت تواضع و تسلیم است، یعنی همه فرشتگان و انسانها و همه صاحبان عقل و اندیشه برای خدا متواضعند و در برابر فرمان او خاضع می‌باشند، منتهی گروهی سجده و خضوعشان تنها جنبه تکوینی دارد، یعنی در برابر قوانین عالم هستی و آفرینش خاضعند، ولی گروهی علاوه بر سجود

نیز دارند یعنی با میل و اراده خود در برابر خداوند سجده می‌کنند، مثلاً همین که می‌بینیم جسم و جان آنها تسلیم قوانین حیات و مرگ و نمو و رشد و سلامت و بیماری و مانند آن است این حالت تسلیم و خضوع در برابر قوانین آفرینش در حقیقت یک نوع سجود تکوینی از ناحیه آنهاست.

۲- تعبیر به «طوعاً و کرها» ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان از روی میل و رغبت در پیشگاه پروردگار به سجده می‌افتند و خضوع می‌کنند، اما غیر مؤمنان هر چند حاضر به چنین سجده‌ای نیستند تمام ذرات وجودشان از نظر قوانین آفرینش تسلیم فرمان خداست چه بخواهند و چه نخواهند. ضمناً باید توجه داشت که «کره» (بر وزن جرم) به معنی کراهتی است که از درون انسان سرچشمه می‌گیرد و کره (بر وزن شرح) به معنی کراهتی است که عامل بیرونی داشته باشد و در مورد بحث چون غیر مؤمنان تحت تاثیر عوامل بیرون ذاتی مقهور قوانین آفرینش هستند کره (بر وزن شرح) به کار رفته است.

این احتمال نیز در تفسیر «طوعاً و کرها» داده شده است که منظور از طوعاً جریاناتی از جهان آفرینش است که موافق میل فطری و طبیعی یک موجود است (مانند میل طبیعی موجود زنده برای زنده ماندن) و منظور از کرها تمایلی است که از خارج تحمیل بر یک موجود می‌شود مانند مرگ یک موجود زنده بر اثر هجوم میکروبها و یا عوامل دیگر.

۳- «ظلال» جمع «ظل» به معنی سایه است، ذکر این کلمه در آیه فوق نشان می‌دهد که منظور از سجود تنها سجود تشریحی نیست، زیرا سایه‌های موجودات از خود اراده و اختیاری ندارند، بلکه تسلیم قوانین تابش نور می‌باشند، و بنابراین سجده آنها، تکوینی، یعنی تسلیم در مقابل قوانین خلقت است.

البته ذکر کلمه «ظلال» (سایه‌ها) دلیل بر این نیست که همه آنها که در آسمان

و زمین هستند، وجودشان مادی است و دارای سایه‌اند، بلکه تنها اشاره به آن

دسته از موجوداتی است که سایه دارند، مثل اینکه گفته می‌شود، علماء شهر و فرزندان‌شان در فلان مجلس شرکت کردند، یعنی فرزندان کسانی که فرزند داشتند، و از این جمله هرگز استفاده نمی‌شود که همه علمای شهر، صاحب فرزندانند (دقت کنید).

به هر حال سایه گر چه یک امر عدمی بیش نیست که همان فقدان نور است ولی چون از هر طرف، وجود نور آن را احاطه کرده، برای خود موجودیت و آثاری دارد، و تصریح به این کلمه در آیه فوق شاید برای تاکید است که حتی سایه‌های موجودات هم در پیشگاه خداوند خاضعند.

۴ - «أصال» جمع «اصل» (بر وزن دهل) و آن نیز جمع «اصیل» است، که از ماده اصل گرفته شده و به معنی آخر روز است، از این نظر که اصل و پایه شب محسوب می‌شود!

و «غدو» جمع «غداة» به معنی اول روز است (و گاهی به معنی مصدري نیز استعمال شده است).

گر چه سجده و خضوع موجودات عالم هستی در برابر فرمان خدامخصوص صبح و عصر نیست بلکه همیشگی و در همه ساعات است، ولی ذکر این دو موقع یا به عنوان کنایه از دوام این موضوع است، مثل اینکه میگوئیم فلان کس هر صبح و شام مشغول تحصیل علم است، یعنی همیشه تحصیل علم می‌کند، و یا به خاطر آن است که در جمله قبل، سخن از سایه‌های موجودات به میان آمده و سایه‌ها بیش از هر وقت در اول و آخر روز خود را نشان می‌دهند،

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۵۹

آیه ۱۶

آیه و ترجمه

قل من رب السموت و الارض قل الله قل افاتخذتم من دونه اولياء لا يملكون لانفسهم نفعا و لا ضرا قل هل يستوى الاعمى و البصير ام هل تستوى الظلمت و النور ام جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشبه الخلق عليهم قل الله خلق كل شئ و هو الوحد القهر

ترجمه :

۱۶ - بگو چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟ بگو الله! (سپس) بگو آیا اولیا (و خدایانی) غیر از او برای خود برگزیده‌هاید که (حتی) مالک سود و زیان خود نیستند (تا چه رسد به شما) بگو آیا نابینا و بینایکسان است؟ یا ظلمتها و

نور برابرند؟ آیا آنها شریکانی برای خدا قراردادند بخاطر اینکه آنان همانند خدا آفرینشی داشتند و این آفرینشها بر آنها مشتبه شد؟! بگو خدا خالق همه چیز است و او است یکتا و پیروز!

تفسیر:

بت پرستی چرا؟

از آنجا که در آیات گذشته بحثهای فراوانی در باره شناخت وجود خدا بود در این آیه به بحث پیرامون اشتباه مشرکان و بت پرستان می پردازد و از چند طریق این بحث را تعقیب می کند.

نخست روی سخن را به پیامبر کرده، می گوید: از آنها بپرس پروردگار و مدیر آسمانها و زمین کیست (قل من رب السموات و الارض). سپس بی آنکه پیامبر در انتظار پاسخ آنها بنشیند دستور می دهد که خود پاسخ این سؤال را بده، و «بگو الله» (قل الله)

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۶۰

سپس آنها را با این جمله مورد سرزنش و ملامت قرار می دهد که به آنها بگو آیا غیر خدا را اولیاء و تکیه گاه و معبود خود قرار داده اید؟ با اینکه این بتها حتی نسبت به خودشان مالک سود و زبانی نیستند؟! (قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعاً و لا ضراً).

در حقیقت نخست از طریق «ربوبیت خدا» و اینکه او مالک و مدبر عالم است و هر خیر و نیکی از ناحیه اوست و توانائی بر دفع هر شر و بدی دارد بحث می کند یعنی هنگامی که شما قبول دارید خالق و پروردگار اوست بنابراین هر چه می خواهید باید از او بخواهید نه از بتها که آنها قادر بر حل هیچ مشکلی در باره شما نیستند.

و دیگر بار مطلب را از این فراتر میبرد و می فرماید آنها حتی مالک سود و زیان خود نیستند، تا چه رسد به شما، با این حال چه گرهی رامی توانند برای شما بگشایند که به سراغ پرستش آنها میروید، آنها در کار خودشان بیچاره هستند با این حال چه انتظاری از آنها دارید.

سپس با ذکر دو مثال روشن و صریح وضع افراد «موحد» و «مشرک» را مشخص می کند:

نخست می گوید: «بگو آیا نابینا و بینا یکسان است»؟! (قل هل یستوی الاعمی و البصیر).

همانگونه که نابینا و بینا یکسان نیست، همچنین کافر و مؤمن، یکسان نیستند، و بتها را نمی‌توان در کنار «الله» قرار داد. دیگر اینکه «آیا ظلمات و نور یکسانند»!! (ام هل تستوی الظلمات و النور). ظلمتی که کانون انحراف و گمراهی و اشتباه و خطر است، با نوری که راهنما و حیاتبخش است، چگونه می‌توان آن دو را با هم یکسان دانست و چگونه می‌توان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۶۱

بتها را که ظلمات محضند در کنار «خدا» که نور مطلق عالم هستی است، قرار داد، چه مناسبتی ایمان و توحید که نور روح و جان است، با شرک و بتپرستی که مایه ظلمت و تاریکی روان است دارد؟ سپس از راه دیگری بطلان عقیده مشرکان را مدلل تر می‌سازد و می‌گوید: «آنها که برای خدا شرکائی قرار دادند آیا به خاطر آنست که این شریکان دست به آفرینش و خلقت زدند و این خلقتها برای آنها مشتبه شد، و گمان کردند که بتها نیز همانند خدا مستحق عبادتند» زیرا آنها همان می‌کنند که خدا می‌کند! (ام جعلوا لله شرکاء خلقوا خلقه فتشابه الخلق علیهم). در حالی که چنین نیست و حتی بت پرستان نیز چنین عقیده‌ای در باره بتها ندارند، آنها نیز خدا را خالق همه چیز میدانند و عالم خلقت را در بست مربوط به او می‌شمارند. و لذا بلافاصله می‌فرماید: «بگو خدا خالق همه چیز است و او است یگانه و پیروز» (قل الله خالق کل شیء و هو الواحد القهار).

نکته‌ها:

۱ - خالقیت و ربوبیت با معبودیت مرتبط است.

از آیه فوق بالا این نکته استفاده می‌شود آنکس که خالق است، رب و مدبر است، چرا که خلقت یک امر دائمی است، چنان نیست که خداوند موجودات را بیافریند و کنار بنشیند، بلکه فیض هستی به طور دائم از طرف خدا صادر می‌شود و هر موجودی لحظه به لحظه از ذات پاکش هستی می‌گیرد، بنابراین برنامه آفرینش و تدبیر عالم هستی همچون آغاز خلقت همه بدست خدا است، و به همین دلیل مالک سود و زیان او است، و غیر او هر چه دارند از اوست با این وصف آیا غیر الله شایسته عبودیت می‌باشد؟!

۲ - چگونه سؤال و جواب را هر دو خودش می گوید؟

با توجه به آیه فوق این سؤال پیش می آید که چگونه خداوند به پیغمبرش فرمان می دهد از مشرکان سؤال کند که پروردگار زمین و آسمان کیست؟ و بعدا بدون اینکه منتظر پاسخ آنها باشد، به پیامبرش دستور می دهد، او جواب این سؤال را بگوید؟ و باز بلافاصله بدنبال آن مشرکان را به باد سرزنش می گیرد که چرا بتها را پرستش می کنید؟ این چه رسم سؤال و جواب است؟ ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه گاهی جواب یک سؤال بقدری روشن است که نیاز به این ندارد که در انتظار پاسخ از طرف بنشینیم مثل اینکه از طرف مقابل سؤال می کنیم الان شب است یا روز، و بلافاصله خودمان جواب میگوئیم: مسلما شب است، و این کنایه لطیفی است از اینکه مطلب بقدری روشن است که نیاز به انتظار کشیدن برای پاسخ ندارد. به علاوه مشرکان! خالقیت را مخصوص خداوند میدانستند، هرگز نمیگفتند بتها آفریننده زمین و آسمانند، بلکه عقیده داشتند که آنهاشفیعیانند، و قادر بر رسانیدن سود یا ضرر به انسان، و به همین دلیل معتقد بودند باید آنها را عبادت کرد!

ولی از آنجا که «خالقیت» از «ربوبیت» (تدبیر و اداره عالم هستی) جدا نیست می توان مشرکان را به این سخن ملزم ساخت و گفت: شما که خالقیت را مخصوص خدا می دانید باید ربوبیت را هم مخصوص او بدانید، و به دنبال آن عبادت هم مخصوص او است.

۳ - هم چشم بینا و هم نور آفتاب لازم است.

ذکر دو مثال «نابینا و بینا» و ظلمات و نور، گویا اشاره به این حقیقت است که برای مشاهده یک واقعیت عینی دو چیز لازم است هم چشم بینا، و هم اشعه نور، که با نفی هر یک از این دو مشاهده صورت نمیگیرد، اکنون باید فکر کرد

چگونه است حال کسانی که از هر دو محرومند هم از بینائی هم از نور که مشرکان مصداق واقعی آنند، هم چشم عقلشان کور است و هم محیط زندگیشان را ظلمت کفر و بتپرستی فرا گرفته و به همین دلیل در سیراها و پرتگاهها سرگردانند، به عکس مؤمنان که با دیده حقیقین و

برنامه‌روشن و استمداد از نور وحی و تعلیمات انبیاء مسیر زندگی خود را به روشنی پیدا کرده‌اند.

۴ - آیا خالقیت خدا نسبت به همه چیز دلیل بر جبر است؟

جمعی از طرفداران مکتب جبر به جمله الله خالق کل شیء در آیه فوق برای اثبات مقصد خود استدلال کرده‌اند و گفته‌اند کلمه کل شیء آنچنان وسیع است که اعمال بندگان را نیز شامل می‌شود پس آفریننده کارهای ما نیز خدا است یعنی ما از خود اختیار نداریم!

این سخن را از دو راه می‌توان پاسخ گفت، نخست اینکه جمله‌های دیگر این آیه این سخن را کاملاً نفی می‌کند، زیرا بت پرستان را شدیداً مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهد اگر واقعا ما در اعمالمان اختیاری نداریم توبیخ و سرزنش برای چیست؟ اگر خدا خواسته بت پرست باشیم، دیگر چرا او را سرزنش می‌کند؟ و چرا برای هدایت و تغییر مسیرش استدلال می‌کند؟ اینها همه دلیل بر این است که مردم در انتخاب راه خود آزاد و مختارند.

دیگر اینکه خالقیت بالذات در همه چیز مخصوص خدا است، اما این منافات با مختار بودن ما در افعالمان ندارد چرا که قدرت ما و عقل و شعور ما و حتی اختیار و آزادی اراده ما همه از ناحیه او است، بنابراین از یک نظر هم او خالق است (نسبت به همه چیز و حتی افعال ما) و هم مفاعل مختاریم، و این دو در طول هم است، نه در عرض هم، او آفریننده همه وسائل فعل است و ما استفاده کننده از این وسائل در راه خیر یا شر.

این درست به آن میماند که کسی کارخانه برق یا تاسیسات لوله کشی آب

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۶۴

را آماده ساخته و همه را در اختیار ما قرار داده است، مسلماً ما هر گونه استفاده‌ای از آن برق و این آب کنیم، بدون کمک او امکان پذیر نبوده نیست، ولی با این حال تصمیم نهائی با خود ما است که از این برق، اطاق عمل جراحی را برای بیمار مشرف به مرگی روشن سازیم، یا یک مجلس و کانون فساد و آلودگی، یا بوسیله آن آب رفع عطش تشنه کامی کنیم و گلی پرورش دهیم و یا در پی خانه بیگناهی بریزیم و دیوار او را ویران سازیم.



آیه ۱۷

آیه و ترجمه

انزل من السماء ماء فسالت اءودية بقدرها فاحتمل السيل زبدا رابيا و
مما يوقدون عليه في النار ابتغاء حلية او متع زبد مثله كذلك يضرب الله الحق و
الباطل فاما الزبد فيذهب جفاء و اما ما ينفع الناس في الارض كذلك
يضرب الله الامثال

ترجمه :

۱۷ - خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه آنها
سیلابی جاری شد، سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد - و از آنچه (در
کوره‌ها) برای بدست آوردن زینت آلات یا وسائل زندگی آتش روی آن روشن
می‌کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می‌آید - اما کفها به بیرون پرتاب
می‌شوند ولی آنچه به مردم سود میرساند (آب یا فلزخالص) در زمین میماند
خداوند اینچنین مثال میزند.

تفسیر :

ترسیم دقیقی از منظره حق و باطل.

از آنجا که روش قرآن، به عنوان یک کتاب تعلیم و تربیت، متکی به مسائل
عینی است، برای نزدیک ساختن مفاهیم پیچیده به ذهن انگشت روی مثل‌های
حسی جالب و زیبا در زندگی روزمره مردم میگذارد، در اینجا نیز برای مجسم
ساختن

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۶۵

حقیقی که در آیات گذشته پیرامون توحید و شرک، ایمان و کفر و حق و باطل
گذشت، مثل بسیار رسائی بیان می‌کند.

نخست می‌گوید: «خداوند از آسمان آبی را فرو فرستاده است» (انزل من
السماء ماء).

آبی حیاتبخش و زندگی آفرین، و سرچشمه نمو و حرکت:

و در این هسنگام دره‌ها و گودال‌ها و نهرهای روی زمین هر کدام به
اندازه گنجایش و وسعت خود بخشی از این آب را پذیرا می‌شوند (فسالت اودية
بقدرها).

جویبارهای کوچک دست به دست هم می دهند و نهرهایی به وجود می آورند، نهرها به هم می پیوندند و سیلاب عظیمی از دامنه کوهسار سرانبر می گردد، آبها از سر و دوش هم بالا میروند و هر چه را بر سر راه خود ببینند بر میدارند و مرتباً بر یکدیگر کوبیده می شوند، در این هنگام کفها از لابلای امواج ظاهر می شوند، آنچنان که قرآن می گوید سیلاب، کفهایی را بر بالای خود حمل می کند (فاحتمل السيل زبدارابيا).

«رابی» از ماده «ربو» (بر وزن غلو) به معنی بلندی و برتری است و ربا که به معنی سود یا پول اضافی یا جنس دیگر است نیز از همین ماده و به همین معنی است، چون اضافه و زیادی رامیرساند.

پیدایش کفها منحصر به نزول باران نیست بلکه «در فلزاتی که بوسیله آتش ذوب می شوند تا از آن زینت آلات یا وسائل زندگی بسازند آنها نیز کفهایی همانند کفهای آب دارند» (و مما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۶۶

بعد از بیان این مثال که به صورت وسیع و گسترده، نه تنها در مورد آب، که در مورد همه فلزات، چه آنها که زینتی هستند و چه آنها که وسائل زندگی را از آن میسازند، بیان می کند به سراغ نتیجه گیری می رود، و چنین می فرماید: «اینگونه خداوند برای حق و باطل، مثال میزند» (کذلک یضرب الله الحق و الباطل). سپس به شرح آن میپردازد و می گوید: «اما کفها به کنار میروند و اما آبی که برای مردم مفید و سودمند است در زمین میماند» (فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکت فی الارض).

کفهای بیهوده و بلند آواز و میان تهی که همیشه بالانشین هستند اما هنری ندارند باید به کناری ریخته شوند و اما آب خاموش و بیسر و صدای متواضع و مفید و سودمند میماند و اگر روی زمین هم نماند در اعماق زمین نفوذ می کند و چیزی نمیگذرد که به صورت چشمه سارها و قناتها و چاهها سر از زمین بر میدارد، تشنه کامان را سیراب می کند، درختان را بارور، و گلها را شکفته و میوهها را رسیده، و به همه چیز سر و سامان می دهد.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر و دعوت به مطالعه دقیقتر روی این مثال می فرماید: این چنین خداوند مثالهایی میزند (کذلک یضرب الله الامثال).

نکته‌ها

در این مثال پر معنی که با الفاظ و عبارات موزونی ادا شده و منظره حق و باطل را به عالیترین صورتی ترسیم کرده حقایق فراوانی نهفته است که در اینجا به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم:

۱ - شناخت حق و باطل که همان شناخت واقعیتها از پندارها است، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می‌شود، که حتما باید سراغ نشانه رفت و از

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۶۷

نشانه‌ها، حقایق را از اوهام، و حق را از باطل شناخت. قرآن در مثال بالا این نشانه‌ها را چنین بیان کرده است:

الف - «حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل بیفایده و بیهوده است، نه کفهای روی آب هرگز کسی را سیراب می‌کنند و درختی را میرویانند، و نه کفهایی که در کوره‌های ذوب فلزات ظاهر می‌شود. می‌توان از آنها زینتی و یا وسیله‌ای برای زندگی ساخت، و اگر هم مصرفی داشته باشند، مصارف بسیار پست و بیارزشند که به حساب نمی‌آیند، همانند صرف کردن خاشاک برای سوزاندن:

باطل همواره مستکبر، بالانشین، پرسروصدا، پر قال و غوغا ولی تو خالی و بی‌محتوا است، اما حق متواضع، کم سر و صدا، اهل عمل و پرمحتوا و سنگین وزن است.

ج - حق همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس او در آورد و از حیثیت او استفاده کند، همانگونه که هر دروغی از راست فروغ می‌گیرد، که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی‌کرد، و اگر جنس خالصی در جهان نبود، کسی فریب جنس قلبی را نمی‌خورد، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبروی و حیثیت موقت او به برکت حق است، اما حق همه جا متکی به خویشتن است و آبرو و اثر خویش!

۲ - زبد چیست؟

«زبد» معنای کفهای روی آب و یا هر گونه کف می‌باشد و می‌دانیم آب

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۶۸

زالال کمتر کف به روی آن آشکار می‌گردد چرا که کفها به خاطر آلوده شدن

آب به اجسام خارجی می‌باشد، و از اینجا روشن می‌شود که اگر حق به صفا و پاکی اصلی باقی بماند هرگز کفهای باطل اطراف آن آشکار نمی‌گردد، اما هنگامی که حق بر اثر برخورد به محیطهای آلوده رنگ محیط را به خود گرفت، و حقیقت با خرافه، و درستی یا نادرستی و پاکی یا ناپاکی آمیخته شد، کفهای باطل در کنار آن آشکار می‌شوند.

این همان چیزی است که علی (علیه‌السلام) در نهج البلاغه به آن اشاره فرموده آنجا که می‌گوید: لو ان الباطل خلس من مزاج الحق لم يخف على المرتادين و لو ان الحق خلس من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین: اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حقجویان مخفی نخواهد ماند، و اگر حق از آمیزش باطل رهائی یابد، زبان بدگویان از آن قطع خواهد شد!

بعضی از مفسران گفته‌اند که در آیه فوق در حقیقت سه تشبیه است «نزول آیات قرآن» از آسمان وحی تشبیه به نزول قطرات حیاتبخش باران شده، «دل‌های انسانها تشبیه به زمینها و دره‌ها که هر کدام به اندازه وسعت

وجودشان بهره می‌گیرند، و «وسوسه‌های شیطانی» به کفهای آلوده روی آب تشبیه شده است، که این کفها از آب پیدا نشده، بلکه از آلودگی محل ریزش آب پیدا می‌شود و به همین جهت وسوسه‌های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست، بلکه از آلودگی قلب انسان است، و به هر حال سرانجام، این وسوسه‌ها از دل مؤمنان برطرف می‌گردد و آب زلال وحی که موجب هدایت و حیات انسانهاست باقی میماند!

۳ - همیشه بهره‌ها به میزان آمادگیهاست و لیاقتهاست!

از این آیه ضمنا استفاده می‌شود که در مبدء فیض الهی هیچگونه بخل و محدودیت و ممنوعیت نیست، همانگونه که ابرهای آسمان بدون قید و شرط، همه جا باران می‌پاشند، و این قطعه‌های مختلف زمین و دره‌ها هستند که هر کدام

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۶۹

بمقدار وسعت وجود خویش از آن بهره می‌گیرند، زمین کوچکتر بهره‌اش کمتر و زمین وسیعتر سهمش بیشتر است، و همین گونه است قلوب و ارواح آدمیان در برابر فیض خدا!

۴ - باطل دنبال بازار آشفته می‌گردد! هنگامی که سیلاب وارد دشت

وصحرای صاف می‌گردد و جوش و خروش آب فرو مینشیند اجسامی که با آب مخلوط شده بودند تدریجا ته‌نشین می‌کنند و کفها از میان می‌روند و آب زلال چهره اصلی خود را آشکار می‌سازد، و به همین ترتیب باطل به سراغ بازار آشفته می‌رود، تا از آن بهره‌گیرد، اما هنگامی که آرامش پیدا شد و هر کسی به جای خویشستن نشست، و معیارها وضابطه‌ها در جامعه آشکار گشت، باطل جائی برای خود نمی‌بیند و به سرعت کنار می‌رود!

۵ - باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی‌شود. یکی از خصائص باطل این است که هر «لمحه به شکلی و هر لحظه به لباس دیگری درمی‌آید»، تا اگر او را در یک لباس شناختند، در لباس دیگر بتواند چهره خود را پنهان سازد، در آیه فوق نیز اشاره ظریفی به این مساله شده است، آنجا که می‌گوید: کفها نه تنها بر آب ظاهر می‌گردند در هر کوره‌ای و هر بوته‌ای که فلزات ذوب می‌شوند کفهای تازه به شکل جدید و در لباس تازه‌ای آشکار می‌شوند، و به تعبیر دیگر حق و باطل همه جا وجود دارد، همانگونه که کفها در هر مایعی به شکل مناسب خود آشکار می‌شود.

بنابراین باید هرگز فریب تنوع صورتها را نخوریم و در هر کجا منتظر باشیم که باطل را با صفات ویژه‌اش - که صفات آنها همه جا یکسان است و در بالا اشاره شد - بشناسیم و آنها را کنار بزنیم.

۶ - بقای هر موجود بسته به میزان سود رسانی او است!

در آیه فوق می‌خوانیم آنچه به مردم سود میرساند باقی و بر قرار میماند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۷۰

(و اما ما ینفع الناس فیما کث فی الارض).

نه تنها آب که مایه حیات است میماند و کفها از میان می‌روند، بلکه در فلزات چه آنها که برای «حلیه» و زینتند و چه آنها که برای تهیه متاع و وسائل زندگی، در آنجا نیز فلز خالص که مفید و سودمند یا شفاف و زیبا است میماند و کفها را بدور می‌افکنند.

و به همین ترتیب انسانها، گروهها، مکتبها، و برنامه‌ها به همان اندازه که مفید و سودمندند، حق بقاء و حیات دارند، و اگر می‌بینیم انسان مکتب باطلی مدتی سر پا میماند این به خاطر آن مقدار از حقی است که به آن آمیخته شده که به همان نسبت حق حیات پیدا کرده است!

۷ - چگونه حق، باطل را بیرون می‌ریزد.

کلمه «جفاء» که به معنی پرتاب شدن و به بیرون پریدن است، نکته لطیفی در بردارد و آن اینست که باطل به جایی می‌رسد که قدرت نگهداری خویش را ندارد، و در این لحظه از متن جامعه به خارج پرتاب می‌گردد، و این در همان حال است که حق به جوشش می‌آید، هنگامی که حق به خروش افتاد، باطل همچون کفهای روی دیک که به خارج پرتاب می‌شود بیرون می‌افتد و این خود دلیلی است بر اینکه حق همیشه باید بجوشد و بخروشد تا باطل را از خود دور سازد!

۸- باطل در بقای خود مدیون حق است.

همانگونه که در تفسیر آیه گفتیم، اگر آبی نباشد هرگز کف نمیتواند به حیات خود مستقلا ادامه دهد، همین گونه اگر حق نبود، باطل هم فروغی نداشت، اگر افراد درستکار نبودند کسی تحت تاثیر افراد خائن واقع نمیشد و فریب آنها را نمی‌خورد، پس همین جولان و فروغ کاذب باطل مدیون بهره‌برداری از فروغ حق است (کان دروغ از راست می‌گیرد فروغ!).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۷۱

۹- مبارزه حق و باطل همیشگی است.

قرآن در اینجا برای مجسم ساختن حق و باطل مثالی گفته که مخصوص به زمان و مکان معینی نیست صحنه‌ای است که همه سال در نقاط مختلف جهان در مقابل چشم انسانها مجسم می‌شود، و این نشان می‌دهد که پیکار حق و باطل یک پیکار موقت و موضعی نیست، این رگ‌رگ آب شیرین و شور همواره بر خلائق تا نفخ صور جریان دارد مگر آن زمانی که جهان و انسانها به صورت یک جامعه ایده‌آل (همچون جامعه عصر قیام مهدی (علیه‌السلام) در آید که پایان این مبارزه اعلام گردد، لشگر حق پیروز و بساط باطل برچیده شود، و بشریت وارد مرحله تازه‌ای از تاریخ خود گردد، و تا زمانی که این مرحله تاریخی فرا نرسد باید همه جا در انتظار برخورد حق و باطل بود، و موضعگیری لازم را در این میان در برابر باطل نشان داشت.

۱۰- زندگی در پرتو تلاش و جهاد.

مثال زیبایی فوق این اصل اساسی زندگی انسانها را نیز روشن می‌سازد که حیات بدون جهاد، و بقاء و سربلندی بدون تلاش ممکن نیست، چرا که می‌گویند، آنچه را مردم برای تهیه وسائل زندگی (ضروریات زندگی) و یا زینت (رفاه زندگی) به درون کوره‌ها می‌فرستند، همواره زبد و کفهای دارد، و

برای بدست آوردن این دو (وسائل ضروری و وسائل رفاهی - ابتغاء حلیة او متاع) باید مواد اصلی را که در طبیعت به صورت خالص یافت نمی شود و همواره آمیخته با اشیاء دیگر است در زیر فشار آتش در کوره قرار داد، و آنها را تصفیه و پاکسازی کرد، تا فلز خالص و پاک از آن بیرون آید و این کار جز در سایه تلاش و کوشش و مجاهده انجام نمی شود.

اصولا طبیعت زندگی دنیا این است که در کنار گلها، خارها و در کنار نوشها، نیشها، و پیروزیها در لابلای سختیها و مشکلات قرار دارد، و از قدیم

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۷۲

گفته اند «گنجها در ویرانه ها است، و در بالای هر گنجی اژدهای خطرناکی خفته است آیا آن ویرانه و این اژدها چیزی جز همان انبوه مشکلات که در بدست آوردن هر موفقیتی وجود دارد می باشد.

در داستانهای ایرانی خودمان نیز رستم برای رسیدن به پیروزی مجبور بود از هفت خوان بگذرد که هر کدام اشاره به نوعی از انبوه مشکلات بوده که در مسیر هر فعالیت مثبتی است.

به هر حال قرآن این حقیقت را که بدون تحمل رنجها انسان به هیچ موفقیتی نائل نمی شود بارها به عبارات مختلف بیان داشته است.

در آیه ۲۱۴ سوره بقره می خوانیم ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لمایاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البساء و الضراء و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله الا ان نصر الله قریب: «آیا گمان کردید که به همین سادگی داخل بهشت میشوید در حالی که هنوز نمونه ای از سرنوشت پیشینیان برای شما پیش نیامده است، همانها که در انبوه پریشانیها و ناراحتیها گرفتار شدند و آنچه کارد به استخوانشان رسید و به لرزه افتادند که پیامبرشان و آنها که با او ایمان آورده بودند صدا زدند، یاری خدا کجاست؟ در این لحظات بسیار سخت و دردناک یاری الهی به سراغ آنها آمد و به آنها گفته شد، نصرت الهی نزدیک است!

مثلهای قرآن.

نقش مثال در توضیح و تفسیر مباحث، نقش انکارناپذیری است، و به همین دلیل در هیچ علمی بی نیاز از ذکر مثال برای اثبات حقایق و روشن ساختن و نزدیک نمودن آنها به ذهن نداریم، گاه می شود یک مثال بجا که درست هماهنگ و منطبق با مقصود است، مطلب را از آسمان به زمین می آورد، و برای

همه قابل فهم می‌سازد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۷۳

- روی هم رفته می‌توان گفت: مثال در مباحث مختلف علمی و تربیتی و اجتماعی و اخلاقی و غیر آن، نقشه‌ای مؤثر زیر را دارد:
- ۱- مثال، مسائل را حسی می‌کند - از آنجا که انس انسان بیشتر بامحسوسات است و حقایق پیچیده عقلی از دسترس افکار نسبتاً دورتر است، مثالهای حسی آنها را از فاصله دور دست نزدیک می‌آورد و در آستانه حس قرار می‌دهد، و درک آن را دلچسب و شیرین و اطمینان بخش می‌سازد.
 - ۲- مثال، راه را نزدیک می‌کند - گاه می‌شود که برای اثبات یک مسأله عمیق منطقی و عقلانی باید انسان به استدلالات مختلفی متوسل گردد که باز هم ابهام اطراف آن را گرفته است، ولی ذکر یک مثال روشن و کاملاً هماهنگ با مقصود چنان راه را نزدیک می‌سازد که، تاثیر استدلالها را افزایش می‌دهد و از ضرورت استدلالات متعدد میکاهد.
 - ۳- مثال، مسائل را همگانی می‌سازد - بسیاری از مباحث علمی است که در شکل اصلیش تنها برای خواص قابل فهم است، و توده مردم استفاده چندانی از آن نمیبینند، ولی هنگامی که با مثال آمیخته، و به این وسیله قابل فهم گردد، مردم در هر حد و پایه‌ای از علم و دانش باشند، از آن بهره می‌گیرند، بنابراین مثالها به عنوان یک وسیله تعمیم علم و فرهنگ، کار برد غیر قابل انکاری دارند.
 - ۴- مثال، درجه اطمینان به مسائل را بالا میبرد - کلیات عقلی هر قدر مستدل و منطقی باشند مادام که در ذهن هستند اطمینان کافی نمی‌آفرینند، چرا که انسان همواره اطمینان را در عینیت جستجو می‌کند، مثال به مسائل ذهنی عینیت می‌بخشد، و کار برد آنها را در عالم خارج روشن می‌سازد، و به همین دلیل در میزان باور و پذیرش و اطمینان نسبت به یک مسأله اثر میگذارد.
 - ۵- مثال، لجوجان را خاموش می‌سازد - بسیار می‌شود که ذکر کلیات مسائل به صورت مستدل و منطقی برای خاموش کردن یک فرد لجوج کافی نیست

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۷۴

و او همچنان دست و پا میزند، اما هنگامی که مسأله در قالب مثال ریخته شود راه را چنان بر او میبندد که دیگر مجال بهانه‌گیری برای اوباقی نمیماند.

بد نیست برای همین موضوع مثالهایی مطرح کنیم! تا معلوم شود نقش مثال تا چه اندازه مؤثر است.

در قرآن مجید می‌خوانیم که خداوند در برابر کسانی که در مورد آفرینش حضرت مسیح (علیه‌السلام) تنها از مادر ایراد می‌کردند، که مگر ممکن است انسانی بدون پدر متولد شود، می‌فرماید: ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب: مثل عیسی در نزد خدا همانند آدم است که او را از خاک آفرید (آل عمران - ۵۹).

درست دقت کنید ما هر قدر بخواهیم در برابر افراد لجوج بگوئیم که این کار در برابر قدرت بیپایان خدا کار ساده‌ای است باز ممکن است بهانه‌گیری کنند، اما هنگامی که به آنها بگوئیم آیا قبول دارید که آدم و انسان نخستین از خاک آفریده شده است؟ خداوندی که چنین قدرتی دارد چگونه نمیتواند انسان را از بشری بدون پدر متولد سازد؟

و در مورد منافقانی که چند صباحی در سایه نفاق خود زندگی ظاهر آرامی دارند قرآن مجید مثال زیبایی دارد و آنها را به مسافری تشبیه می‌کند که در یک بیابان تاریک در شب ظلمانی گرفتار رعد و برق و طوفان و باران شده است، آنچنان سرگردان است که راه به جایی ندارد، تنها هنگامی که برق آسمان ظاهر می‌شود، فضای بیابان چند لحظه روشن می‌گردد و او تصمیم می‌گیرد به سوئی حرکت کند بلکه راه را بیابد، اما به سرعت برق خاموش می‌شود و او همچنان سرگردان باقی‌میماند!

آیا برای ترسیم حال یک منافق سرگردان که با استفاده از روح نفاق و عمل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۷۵

منافقانه خود می‌خواهد به زندگیش ادامه دهد تعبیری از این جالب‌تر می‌شود؟ (سوره بقره - ۲۰).

و یا اینکه هنگامی که به افراد می‌گوئیم در راه خدا انفاق کنید، خداوند انفاق شما را چندین برابر پاداش می‌دهد، ممکن است افراد عادی نتوانند کاملاً مفهوم این سخن را درک کنند، اما هنگامی که گفته شود انفاق همانند بذری است که در زمین افشانده می‌شود که از آن هفت خوشه می‌روید و در هر خوشه‌ای ممکن است، یکصد دانه بوده باشد، مساله کاملاً قابل درک می‌گردد مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة (بقره - ۲۶۱).

غالباً می‌گوئیم اعمال ریائی بیهوده است و نتیجه‌ای از آن عائد انسان نمی‌شود، ممکن است این سخن برای عده‌ای سنگین بیاید که چگونه یک عمل سودمند مانند بنای یک بیمارستان و مدرسه اگر چه به قصد تظاهر و ریاکاری باشد در پیشگاه خدا بیارزش است ولی قرآن با ذکر یک مثال کاملاً آن را دلچسب و مفهوم می‌سازد و می‌گوید فمثلة کمثل صفوان علیه تراب فاصابه و ابل فترکه صلدا:

عمل اینگونه اشخاص همانند قطعه سنگی است که مقداری خاک روی آن ریخته باشند و در آن بذری بیفشانند، هنگامی که باران میبارد به جای اینکه این بذر بارور شود آنرا همراه خاکهای سطحی روی سنگ می‌شوید و به کناری می‌ریزد، این چنین است حال اعمال ریائی و بیریشه! (بقره - ۲۶۴).

راه دور نرویم در همین مثال مورد بحث در باره مبارزه حق و باطل چقدر این مساله خوب مجسم شده و به طور دقیق ترسیم یافته، مقدمات، نتیجه‌ها، صفات ویژگیها و آثار هر یک از حق و باطل در همین مثال منعکس است، آنچنانکه برای همگان قابل فهم و اطمینان بخش و برای لجوجان ساکت کننده، و از همه گذشته زحمت بحثهای طولانی و مفصل را از دوش برمی‌دارد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۷۶

در یکی از روایات می‌خوانیم که یکی از مادیها (زناده) خدمت امام صادق (علیه‌السلام) رسید و عرض کرد خداوند می‌فرماید هر زمان که پوست تن دوزخیان از شدت آتش بسوزد ما پوست دیگری بر آنها می‌پوشانیم تا طعم عذاب را به خوبی بچشند گناه آن پوست دیگر چیست که آنها مجازات شود؟! امام فرمود: آن پوست هم عین پوست اول است و هم غیر آن، سؤال کننده قانع نشد و از این پاسخ نتوانست چیزی بفهمد، ولی امام (علیه‌السلام) با ذکر یک مثال گویا آنچنان مساله را روشن ساخت که جائی برای گفتگو باقی نماند، فرمود: ملاحظه کن یک خشت پوسیده و فرسوده را خرد میکنی و سپس همان خاک را گل کرده و در قالب میریزی و یک خشت نو از آن میسازی، این همان خشت اول است و از یک نظر غیر آن.

اما در اینجا ذکر یک نکته کاملاً ضروری است و آن اینکه مثال با این همه نقشه‌ای ارزنده و مؤثرش در صورتی می‌تواند نقش اساسی خود را ایفا کند که کاملاً موافق و هماهنگ با مطلبی باشد که مثال برای آن انتخاب شده است،

و الا گمراه کنند و مخرب خواهد بود، یعنی به همان نسبت که یک مثال درست و هماهنگ مفید و مؤثر است، یک مثال انحرافی مخرب و ویرانگر و گمراه کننده می باشد.

و به همین دلیل منافقان و بداندیشان همیشه برای گمراه ساختن مردم و اغفال ساده‌دلان از مثالهای انحرافی استفاده می کنند، و برای دروغ خود از فروغ مثال کمک می گیرند، و باید به دقت مراقب اینگونه مثلتهای انحرافی و سوء استفاده از مثال باشیم.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۷۷

آیه ۱۸

آیه و ترجمه

لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحَسَنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۗ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَهُمُ جَهَنَّمُ وَهُمْ فِيهَا الْمُهَادَّاتُ

ترجمه :

۱۸ - برای آنها که اجابت دعوت پروردگارشان را کردند (سرانجام و پاداش و) نتیجه نیک است، و آنها که اجابت دعوت او را نکردند (آنچنان در وحشت عذاب الهی فرو میروند که) اگر تمام آنچه روی زمین است، و همانندش، از آن آنها باشد همگی را برای رهائی از عذاب می دهند (ولی از آنها پذیرفته نخواهد شد) برای آنها حساب بدی است و جایگاهشان جهنم و چه بد جایگاهی است!

تفسیر :

آنها که دعوت حق را اجابت کردند.

پس از بیان چهره حق و باطل در ضمن یک مثال رسا و بلیغ در آیات گذشته، در اینجا اشاره به سرنوشت کسانی می شود که دعوت حق را اجابت کردند و به آن گرویدند و هم کسانی که از حق روگردان شده، به باطل روی آوردند. نخست می گوید: «برای کسانی که اجابت دعوت پروردگارشان کردند، پاداش نیک و نتیجه سودمند و عاقبت محمود است» (لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحَسَنَىٰ)

«حسنی» (نیکی) معنی وسیعی دارد که هر خیر و سعادت را شامل می شود، از خصلتهای نیک و فضائل اخلاقی گرفته تا زندگی اجتماعی پاک و پاکیزه و پیروزی بر دشمن و بهشت جاودان.

سپس میافزاید «و آنها که اجابت این دعوت پروردگار را نکردند، سرنوشتشان بقدری شوم و رقتبارست که اگر تمام روی زمین و حتی همانندش مال آنها باشد حاضرند همه اینها را برای نجات از آن سرنوشت شوم بدهند» و تازه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۷۸

از آنها پذیرفته نخواهد شد (و الذین لم يستجیبوا له لو ان لهم ما فی الارض جمیعا و مثله معه لافتدوا به).
برای ترسیم عظمت عذاب و کیفر آنها، تعبیری از این رساتر نمی شود که یک انسان مالک همه روی زمین، بلکه دو برابر آن باشد، و همه را بدهد تا خود را رهایی بخشد، و سودی نداشته باشد.
این جمله در حقیقت اشاره به این است که آخرین آرزوی یک انسان که برتر از آن تصور نمی شود، این است که مالک تمام روی زمین شود، ولی شدت مجازات ستمگران و مخالفان دعوت حق در آن حد و پایه است که حاضرند این آخرین هدف دنیوی بلکه برتر و بالاتر از آن را هم فدا کنند و آزاد شوند، و تازه به فرض که از آنها پذیرفته می شد تنها نجات از عذاب بود اما از پاداشهای فوق العاده عظیم اجابت کنندگان دعوت حق خبری نبود.
و از اینجا روشن می شود که تعبیر و مثله معنی تنها به این معنی نیست که همانند مجموع کره زمین را بر آن بیفزاید بلکه منظور آن است که هر قدر بیش از آن هم مالک باشند حاضرند برای رهایی خود بدهند، دلیل آن هم روشن است چرا که انسان همه چیز را برای خودش می خواهد هنگامی که خودش غرق عذاب باشد، مالکیت همه دنیا برای او چه سودی دارد؟
و به دنبال این بدبختی (عدم پذیرش همه آنچه در زمین است در برابر نجات او) اشاره به بدبختی دیگر آنها کرده می گوید؟ آنها دارای حساب سخت و بدی هستند (اولئک لهم سوء الحساب).
در اینکه منظور از سوء الحساب چیست؟ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند، بعضی معتقدند که منظور حساب دقیق و بدون کمترین گذشت است، زیرا سوء الحساب به معنی ظلم و ستم در باره خداوند عادل هیچ مفهومی ندارد.
حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده نیز این تفسیر را تایید می کند،
در

این حدیث می‌خوانیم که امام به یکی از یاران خود فرمود: چرا فلانکس از تو شکایت دارد؟ عرض کرد: شکایتش به خاطر این است که من حقم را تا آخر از او گرفتم، هنگامی که امام این سخن را شنید به حالت غضبناک نشست، سپس فرمود: کانک اذ استقصیت حقم لم تسیء ارایت ما حکى الله عز و جل: و یخافون سوء الحساب، اترهم یخافون الله ان یجور علیهم لا و الله ما خافوا الا الاستقصاء فسماه الله عز و جل سوء الحساب فمن استقصى فقد اساءه: گویا گمان میکنی اگر تا آخرین مرحله حقت را بگیری بدی نکردی، این چنین نیست، آیا سخن خدا راندریده‌ای که می‌فرماید: و یخافون سوء الحساب (بدکاران از بدی حساب می‌ترسند) آیا تو فکر میکنی که آنها از این می‌ترسند که خدا بر آنهاستم کند؟ نه به خدا سوگند، آنها از این می‌ترسند که خدا حساب آنها را دقیقاً و تا آخرین مرحله برسد، خداوند نام این را سوء حساب نهاده‌است و بنابراین هر کسی زیاد دقت و سختگیری در کشیدن حساب بکند بد حسابی کرده‌است.

بعضی دیگر گفته‌اند که منظور از سوء الحساب آنست که محاسبه آنها توام با سرزنش و توبیخ و مانند آن است، که علاوه بر وحشت از اصل حساب آنها را رنج می‌دهد.

بعضی دیگر نیز گفته‌اند منظور از سوء الحساب، سوء الجزاء است، این یعنی پاداش بدی برای آنهاست، این درست به آن میماند که میگوئیم فلانکس حسابش پاک است و یا فلانکس حسابش تیره و تاریک است، یعنی نتیجه حساب آنها خوب یا بد است، و یا اینکه میگوئیم حساب فلانکس را کف دست او بگذار!، یعنی بر طبق کارش مجازاتش کن.

این تفسیرهای سه‌گانه در عین حال با همدیگر منافاتی هم ندارند، و ممکن است همه آنها از آیه استفاده شود، یعنی اینگونه اشخاص هم محاسبه سخت و دقیقی را پس می‌دهند، و هم در حال محاسبه مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌گیرند و هم کیفر آنها بعد از حساب بدون کم و کاست به آنان داده می‌شود.

در پایان آیه به سومین مجازات و یا نتیجه نهائی مجازات آنان اشاره کرده

می فرماید: جایگاه آنان دوزخ و چه بد جایگاهی است؟ (و ماء و یهیم جهنم و بئس المهاد).

«مهاده» در اصل از ماده مهده به معنی آماده و مهیا کردن است و به معنی بستری، که انسان به هنگام استراحت و آرامش از آن استفاده می کند، نیز آمده است، چرا که آنرا آماده و مهیا برای استراحت کردن می سازد، ذکر این کلمه اشاره به آن است که اینگونه طغیانگران به جای اینکه در بستر استراحت بیارمند باید روی شعله های آتش سوزان قرار گیرند!

نکته:

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که مردم در قیامت به دو گروه تقسیم می شوند، گروهی هستند که خداوند حساب آنها را به آسانی و سهولت رسیدگی می کند و هیچگونه سختگیری در موردشان نخواهد کرد فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا (سوره انشقاق - ۸) و به عکس کسانی هستند که با شدت به حساب آنها رسیدگی می شود و ذره و مثقال آن مورد دقت قرار می گیرد چنانکه درباره بعضی از بلاد که مردم آن سرکش و گنهکار بودند می فرماید فحاسبناها حسابا شدیدا و عذبنها عذابا نکرا (طلاق - ۸) و یا در آیه مورد بحث که تعبیر به سوء الحساب شده.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۸۱

این به خاطر آن است که عده ای در زندگی دنیا و رسیدگی به حساب دیگران فوق العاده سختگیرند و به اصطلاح مو را از ماست می کشند، سعی دارند حق خود را تا آخرین دینار به هر قیمتی شده بگیرند، و به هنگامی که خطائی از دیگری سر زده، تا آخرین حد ممکن او را مجازات کنند، اینها کسانی هستند که در زندگی کمترین گذشت، حتی در مورد زن و فرزند و برادر و دوستان ندارند، و از آنجا که زندگی جهان دیگر بازتاب و انعکاس از زندگی این جهان است، خداوند نیز در حساب آنها چنان سختگیری می کند که باید در برابر هر کاری که کرده اند جوابگو باشند بی آنکه کمترین گذشتی در باره آنها شود. اما به عکس کسانی هستند آسانگیر و پر گذشت و بزرگووار، مخصوصا به هنگامی که در برابر دوست و آشنا و یا کسانی که بر آنها حق دارند و یا افراد ضعیف قرار می گیرند، آنقدر بزرگووارند که سعی می کنند در بسیاری از موارد خود را به تغافل زنند و گناهان بعضی را نادیده بگیرند، البته گناهانی که نسبت به آنها جنبه شخصی دارد، خداوند در مورد اینگونه اشخاص آسان

می‌گیرد و آنها را مشمول عفو بی‌پایان و رحمت وسیع خود قرار می‌دهد، و با حساب یسیر و آسان آنها را محاسبه می‌کند و این درسی است بزرگ برای همه انسانها مخصوصا کسانی که مصدر کاری هستند و با گروه زیادی سر و کار دارند.



تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۸۲

آیه ۱۹-۲۴

آیه و ترجمه

اَفَمَنْ يَعْلَمُ اَنْمَّا اَنْزَلَ الْيَك مِنْ رَبِّكَ الْحَقَّ كَمَنْ هُوَ اَعْمَى اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ
اَوْ لَوْ اَلَّا لَبِيبٌ

الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون المیثق

و الذین یصلون ما امر الله به اءن یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب
و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم و اءقاموا الصلوة و اءنفقوا مما رزقنهم سرا و
علانية و یدرءون بالحسنة السيئة اءولئك لهم عقبی الدار

جنت عدن یدخلونها و من صلح من اءبائهم و اءزوجهم و ذریتهم و الملئكة
یدخلون علیهم من کل باب

سلم علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار

ترجمه :

۱۹ - آیا کسی که میداند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است
همانند کسی است که نایبناست؟! تنها صاحبان اندیشه متذکر می شوند!

۲۰ - آنها که به عهد الهی وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند.

۲۱ - و آنها که پیوندهائی را که خدا به آن امر کرده است برقرار می دارند، و از
پروردگارشان می ترسند و از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند. ۲۲ - و آنها
که بخاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبائی می کنند، و نماز را بر پا میدارند،
و از آنچه به آنها روزی داده ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می کنند، و با حسنات،
سیئات را از میان می برند، پایان نیک سرای دیگر از آن آنهاست.

۲۳ - باغهای جاویدان بهشت که وارد آن می شوند و همچنین پدران و همسران
و فرزندان صالح آنها، و فرشتگان از هر دری بر آنان و

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۸۳

۲۴ - (و به آنها می گویند) سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان چه پایان
خوب این سرا نصیبتان شد!

تفسیر :

درهای هشتگانه بهشت و برنامه اولوالالباب.

در آیات مورد بحث، ترسیم و تجسمی از جزئیات برنامه‌های سازنده طرفداران حق به چشم می‌خورد که بحث آیات گذشته را تکمیل می‌نماید.

در اولین آیه مورد بحث به صورت یک استفهام انکاری می‌فرماید: «آیا کسی که می‌داند آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابینا است»؟ (ا فمّن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی). چه تعبیر جالبی؟ نمی‌گوید: آیا کسی که می‌داند که این قرآن بر حق است مانند کسی است که نمی‌داند، بلکه می‌گوید آیا کسی که این را می‌داند همانند اعمی است؟ این تعبیر اشاره لطیفی است به اینکه ندانستن این واقعیت به هیچوجه امکان پذیر نیست مگر اینکه چشم دل انسان به کلی از کار افتاده باشد، و گر نه چگونه ممکن است دارنده چشم بینا و سالم چهره آفتاب را نبیند و عظمت این قرآن درست همانند نور آفتاب است.

و لذا در پایان آیه اضافه می‌کنند: «تنها کسانی متذکر می‌شوند که اولوالالباب و صاحبان مغز و اندیشه‌اند». (انما یتذکر اولوالالباب).

«اللباب» جمع «لب» به معنی «مغز» هر چیز است، بنابراین نقطه مقابل اولوالالباب افراد بی مغز و پوک و میان تهی و بی محتوا هستند.

این آیه به گفته بعضی از مفسران بزرگ با تاکید هر چه بیشتر، مردم را دعوت به فراگیری علم و مبارزه با جهل می‌کند، چرا که افراد فاقد علم را نابینا و اعمی شمرده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۸۴

سپس به عنوان تفسیر «اولوالالباب» ریز برنامه‌های طرفداران حق را بیان کرده و قبل از هر چیز انگشت روی مساله وفای به عهد و ترک پیمان شکنی گذارده، می‌گوید: «آنها کسانی هستند که به عهد الهی وفای کنند و پیمان را نمی‌شکنند» (الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون الميثاق).

شک نیست که عهدالله (عهد الهی) معنی وسیعی دارد: هم شامل عهدهای فطری و پیمان‌هایی که خدا به مقتضای فطرت از انسان گرفته می‌شود (همانند فطرت توحید و عشق به حق و عدالت و هم پیمانهای عقلی یعنی آنچه را که انسان با نیروی تفکر و اندیشه و عقل از حقایق عالم هستی و مبدء و معاد درک می‌کند، هم پیمانهای شرعی یعنی آنچه را که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از مؤمنان در رابطه با اطاعت فرمانهای خداوند و ترک معصیت و گناه

پیمان گرفته همه را شامل می‌گردد.

و طبیعی است که وفا به پیمان‌هایی که انسان با دیگر انسانها میبندد، نیز در این مجموعه وارد است، چرا که خدا فرمان داده که این پیمانها نیز محترم شمرده شود، بلکه هم در پیمانهای تشریحی داخل است و هم در پیمانهای عقلی. دومین ماده برنامه آنها، حفظ پیوندها و پاسداری از آنهاست، چنانکه می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که پیوندهائی را که خداوند امر به حفظ آن کرده برقرار می‌دارند» (و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل).

تعبیری از این وسیع‌تر در این زمینه نمی‌توان پیدا کرد، چرا که انسان ارتباطی با خدا، ارتباطی با پیامبران و رهبران، ارتباطی با سایر انسانها اعم از دوست و همسایه و خویشاوند و برادران دینی و هم‌نوعان دارد، و ارتباطی نیز با خودش، دست‌ور فوق می‌گوید باید همه این پیوندها را محترم شمرد، حق همه را ادا کرد، و کاری که منجر به قطع یکی از این پیوندها می‌شود انجام نداد. در حقیقت انسان یک موجود منزوی و جدا و بریده از عالم هستی نیست بلکه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۸۵

سر تا پای وجود او را پیوندها و علاقه‌ها و ارتباطها تشکیل می‌دهد. از یکسو با آفریننده این دستگاه پیوند دارد که اگر ارتباطش را از او قطع کند نابود می‌شود همانگونه که نور یک چراغ با قطع شدن خط ارتباطی آن با مبدء مولد برق.

بنابراین همان طوری که از نظر تکوینی پیوند با این مبدء بزرگ دارد از نظر اطاعت فرمان و تشریح نیز باید پیوند خود را برقرار کند.

از سوئی دیگر پیوندی با پیامبر و امام به عنوان رهبر و پیشوا دارد، که قطع آن او را در بیراهه‌ها سرگردان می‌کند.

از سوی سوم پیوندی با تمام جامعه انسانیت و بخصوص با آنها که حق بیشتری بر او دارند همانند پدر و مادر و خویشاوندان و دوستان و استاد و مربی.

و از سوی چهارم پیوندی با نفس خویش دارد، از نظر اینکه مأمور به حفظ مصالح خویشتن و ترقی و تکامل آن شده است.

برقرار ساختن هر یک از این پیوندها در واقع مصداق یصلون ما امر الله به ان یوصل است و قطع هر یک از این پیوندها، قطع ما امر الله به ان یوصل است، چرا که خدا دستور وصل همه این پیوندها را داده است.

از آنچه گفتیم ضمناً تفسیر احادیثی که در رابطه با این آیه وارد شده

استروشن می شود که گاهی آن را به اقوام و بستگان تفسیر فرموده‌اند و گاهی به امام و پیشوای دین و گاهی به آل محمد و زمانی به همه افراد باایمان!

مثلا در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) می خوانیم که از آنحضرت در باره تفسیر «الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل» سؤال شد فقال قرابتک «فرمود: منظور خویشاوندان تو است».

و نیز در حدیث دیگری از همان امام (علیه‌السلام) می خوانیم که فرمود: نزلت

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۸۶

فی رحم آل محمد و قد یكون فی قرابتک: «این جمله در باره پیوند با آل محمد صادر شده است و گاهی در خویشاوندان و بستگان تو نیز هست».

جالب اینکه در پایان این حدیث می خوانیم که امام فرمود: فلا تکون ممن یقول لئلیٰ انه فی شیء واحد: «از کسانی مباش که معنی آیات را منحصر به مصداق معینی بدانی».

این جمله اشاره روشنی به وسعت معانی آیات قرآن است که مکرر خاطر - نشان کرده ایم باز در حدیث سومی از همان پیشوای بزرگ می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: هو صلة الامام فی کل سنة بما قل او کثر ثم قال و ما ارید بذلک الا تذکیتکم: «منظور برقرار ساختن پیوند با امام و پیشوای مسلمین در هر سال از طریق کمک مالی است، کم باشد یا زیاد، سپس فرمود: منظور من با این کار فقط این است که شما را پاک و پاکیزه کنم».

سومین و چهارمین برنامه طرفداران حق آنست که «آنها از پروردگارشان، خشیت دارند و از بدی حساب در دادگاه قیامت میترسند» (و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب).

در اینسکه میان «خشیت» و «خوف» چه تفاوتی وجود دارد، باینکه هر دو نزدیک به یکدیگر است بعضی گفته اند: خشیت، خوف است که توام با احترام طرف و توام با علم و یقین باشد، و لذا در قرآن این حالت مخصوص دانشمندان شمرده شده است، انما یخشی الله من عباده العلماء: «از میان بنندگان خداوند، تنها علما و دانشمندان از او خشیت دارند» (فاطر - ۲۸).

ولی با توجه به موارد استعمال کلمه خشیت در قرآن که در آیات بسیاری

به کار رفته است روشن می‌شود که درست به همان معنی خوف به کار رفته و بصورت مرادف با آن استعمال شده است.

در اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه آیا ترس از پروردگار چیزی جز ترس از حساب و مجازات او هست، با اینحال چه تفاوتی میان یخشون ربهم و «یخافون سوء الحساب» وجود دارد؟

پاسخ این است که ترس از خداوند الزاما همیشه به معنی ترس از مجازات و حساب او نیست، بلکه عظمت مقام او و احساس سنگین بودن وظیفه بندگی (حتی بدون توجه به مجازات و کیفر) در دل‌های افراد با ایمان خود بخود ایجاد یکنوع حالت ترس و وحشت می‌کند، ترسی زائیده ایمان و آگاهی از عظمت خدا و احساس مسئولیت در برابر او (آیه ۲۸ فاطر ممکن است اشاره به همین معنی باشد).

سؤال دیگری که در اینجا پیش می‌آید در رابطه با سوء الحساب است، آیا براستی در قیامت به هنگام محاسبه اعمال افراد، «بد حسابی» وجود دارد؟! پاسخ این سؤال را در چند آیه قبل که عین این کلمه به کار رفته بود، بیان کردیم و گفتیم: منظور از آن رسیدگی دقیق و بدون گذشت و حساب کردن تمام جزئیات و به اصطلاح مو را از ماست کشیدن می‌باشد، و حدیث جالبی نیز در همین زمینه وارد شده بود که در آنجا بیان شد.

و همانگونه که در آنجا گفتیم این احتمال نیز وجود دارد که منظور از سوء الحساب، محاسبه توام با سرزنش و توبیخ باشد، و بعضی سوء الحساب را به معنی سوء الجزاء یعنی پاداش بد تفسیر کرده‌اند همانگونه که می‌گوئیم حساب فلانکس را کف دستش بگذار یعنی مجازاتش کن.

این احتمال را نیز دادیم که سوء الحساب، یک مفهوم جامع داشته باشد و همه این معانی را شامل شود.

«پنجمین» برنامه آنها استقامت است، در برابر تمام مشکلاتی که در مسیر اطاعت و ترک گناه و جهاد با دشمن و مبارزه با ظلم و فساد وجود دارد آنها صبر و استقامتی برای جلب خشنودی پروردگار، و لذامی فرماید: آنها کسانی هستند که بخاطر جلب رضایت پروردگارشان صبر و استقامت به خرج دادند،

(و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم).

کراراً مفهوم «صبر» را که «استقامت به معنی وسیع کلمه» است، یادآور شده‌ایم و اما تعبیر به «وجه ربهم» یکی از دو معنی رامیرساند: نخست اینکه وجه در این گونه موارد به معنی «عظمت» است، همانگونه که به «نظر» و «رای» مهم گفته می‌شود هذا وجه الراءى: «یعنی این رای مهمی است و این شاید به خاطر آنست که وجه در اصل به معنی صورت است و صورت انسان مهمترین قسمت ظاهری بدن او است، زیرا اعضای مهم گویائی و بینائی و شنوائی در آن قرار گرفته است. دیگر اینکه «وجه رب» در اینجا به معنی «رضایت و خشنودی پروردگار» است، یعنی آنها به خاطر جلب رضای حق در برابر همه مشکلات صبر و استقامت بخرج می‌دهند، استعمال وجه در این معنی، به خاطر آن است که انسان هنگامی که می‌خواهد جلب رضایت کسی را کند صورت او را به خود متوجه می‌سازد، بنابراین وجه در اینجا جنبه کنائی دارد). در هر صورت این جمله دلیل روشنی است بر اینکه صبر و شکیبائی و بطور کلی هر گونه عمل خیر در صورتی ارزش دارد که «ابتغاء وجه الله» و برای خدا باشد، و اگر انگیزه‌های دیگری از قبیل ریاکاری و جلب توجه مردم که او آدم با استقامت و نیکوکاری است، و یا حتی برای ارضای غرور خود، کاری را انجام دهد

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۸۹

بیارزش است.

و به گفته بعضی از مفسران گاهی انسان در برابر حوادث ناگوار صبر می‌کند تا مردم بگویند چقدر با استقامت است؟ و گاهی از ترس اینکه نگویند چه آدم کم ظرفیتی است؟ و گاهی به خاطر اینکه دشمنان شامتش نکنند، و گاهی به خاطر اینکه میدانند بیتابی و جزع بیهوده است، و گاهی به خاطر اینکه چهره مظلومیت به خود بگیرد، و بیاری او بر خیزند، هیچیک از این امور دلیل بر کمال نفس انسانی نیست.

اما هنگامی که به خاطر اطاعت فرمان خدا و اینکه هر حادثه‌ای در زندگی رخ می‌دهد دلیل و حکمتی دارد صبر و استقامت به خرج می‌دهد آنچنان که عظمت حادثه را در هم می‌شکند، و از گشودن زبان به کفران و آنچه دلیل به جزع است خودداری می‌کند، این همان صبری است که در آیه فوق به آن اشاره

شده و ابتغاء وجه الله محسوب می شود.

«ششمین» برنامه آنها این است که «آنها نماز را بر پا میدارند» (و اقاموا الصلوة).

گرچه اقامه نماز یکی از مصادیق وفاء بعهد الله، و حتی مصداق زنده‌ای برای حفظ پیوندهای الهی و از یک نظر از مصادیق صبر و استقامت است، ولی از آنجا که این مفاهیم کلی پاره‌ای از مصداقهای بسیار مهم دارد که در سرنوشت انسان فوق العاده مؤثر است، در این جمله و جمله‌های بعد روی آنها انگشت گذارده شده.

چه چیز مهمتر از این است که انسان هر صبح و شام رابطه و پیوند خود را با خدا تجدید کند، با او به راز و نیاز برخیزد و بیاد عظمت او و مسئولیتهای خویش بیفتد، و در پرتو این کار، گرد و غبار و زنگار گناه را از دل و جان بشوید، و با پیوستن قطره وجود خود به اقیانوس بیکران هستی حق، مایه بگیرد، آری نماز همه این برکات و آثار را دارد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۹۰

و به دنبال آن «هفتمین» برنامه حقجویان را با این عبارت بیان می کند «آنها کسانی هستند که از آنچه به آنان روزی داده‌ایم در پنهان و آشکار انفاق می کنند» (و انفقوا مما رزقنا هم سرا و علانیه).

تنها در این آیه نیست که مساله انفاق یا زکات، به دنبال نماز قرار می گیرد، در بسیاری از آیات قرآن این ترادف به چشم می خورد، چرا که یکی پیوند انسان را با خدا و دیگری پیوند او را با «خلق» محکم می کند.

در اینجا توجه به جمله «مما رزقناهم» که هر گونه موهبتی را اعم از مال، علم، قدرت، موقعیت و نفوذ اجتماعی و غیر آن را شامل می شود لازم است، چرا که انفاق نباید یک بعدی باشد بلکه در تمام ابعاد و همه مواهب انجام گیرد. تعبیر به «سرا و علانیه» (پنهان و آشکار) اشاره دیگری به این واقعیت است که آنها در انفاقهای خود به کیفیتهای آن نیز نظر دارند، چرا که گاهی اگر انفاق پنهانی صورت گیرد بسیار مؤثرتر است، و این در مواردی است که حفظ حیثیت طرف چنین ایجاب می کند و یا نسبت به انفاق کننده که مصون از ریا و نشان دادن عمل بدیگران باشد و گاه اگر آشکار انجام گیرد اثرش وسیعتر و بیشتر خواهد بود، و این در مواردی است که باعث تشویق دیگران به این کار خیر و تاسی و اقتدا به او شود و یک عمل خیر او سبب دهها یا هزاران

کار خیر مشابه گردد.

و از اینجا روشن می‌شود که قرآن در انجام یک عمل مثبت آنچنان باریک بین است که تنها به اصل کار توجه نمی‌کند، بلکه تاکید دارد که هم اصل عمل خیر باشد و هم کیفیت انجام آن (در مواردی که یک کار ممکن است با کیفیات مختلفی انجام گیرد).

بالاخره «هشتمین» و آخرین برنامه آنها این است که «آنها بوسیله حسنات»، «سیئات» خود را از میان می‌برند» (و یدرئون بالحسنة السيئة).

به این معنی که به هنگام ارتکاب یک گناه و لغزش، تنها به پشیمان شدن

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۹۱

و ندامت و استغفار قناعت نمی‌کنند، بلکه عملاً در مقام جبران برمی‌آیند، و هر اندازه گناه و لغزش آنها بزرگتر باشد به همان اندازه حسنات بیشتری انجام می‌دهند، تا وجود خود و جامعه را از لوث گناه با آب حسنات بشویند. «یدرئون» از ماده «درء» (بر وزن زرع) به معنی دفع کردن است.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که آنها بدی را با بدی تلافی نمی‌کنند، بلکه سعی دارند اگر از کسی نسبت به آنها بدی برسد، با انجام نیکی در حق وی، او را شرم‌منده و وادار به تجدید نظر کنند، همانگونه که در آیه ۳۵ سوره فصلت می‌خوانیم: ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كانه ولي حميم: «بدی را به آنچه نکوتر است از خود دور ساز که در این هنگام کسی که میان تو و او دشمنی و عداوت است تغییر چهره می‌دهد گویی دوست صمیمی تو است»!.

در عین حال هیچ مانعی ندارد که آیه مورد بحث در صدد بیان هر دو معنی باشد.

در احادیث اسلامی نیز احادیثی به مضمون هر دو تفسیر وارد شده است. در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم که به معاذبن جبل فرمود: اذا عملت سيئة فاعمل بجانبها حسنة تمحها: «هنگامی که کار بدی کردی در کنار آن کار خوبی انجام ده که آنرا محو کند».

و در نهج البلاغه می‌خوانیم که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: عاتب اخاك بالاحسان اليه و اردد شره بالانعام عليه: «برادرت را در برابر کار خلافی که انجام داده است بوسیله نیکی سرزنش کن، و شر او را از طریق انعام و

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۹۲

البته باید توجه داشت این یک حکم اخلاقی و مخصوص به مواردی است که این گونه برنامه‌ها مؤثر واقع می‌شود، و گر نه اجرای حدود و کیفر بدکاران که به عنوان یک قانون در قوانین اسلامی آمده است، در همه کسانی که مشمول آن هستند یکسان اجرا می‌شود.

و در پایان آیه پس از ذکر برنامه‌های مختلف گذشته، اشاره به عاقبت کار «اولوا الالباب» و اندیشمندان و طرفداران حق و عاملان به این برنامه‌ها کرده می‌فرماید: «عاقبت نیک سرای دیگر از آن آنهاست» (اولئک لهم عقبی الدار):

آیه بعد توضیحی است برای این سرانجام نیک و عاقبت خیر می‌گوید: «سرانجام کار آنها باغهای جاویدان بهشت است که هم خودشان وارد آن می‌شوند و هم پدران و همسران و فرزندان صالح آنها» (جنات عدن یدخلونها و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم).

و چیزی که این نعمتهای بزرگ و بی‌پایان را تکمیل می‌سازد، این است که «فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می‌شوند» (و الملائكة یدخلون علیهم من کل باب).

و به آنها می‌گویند: «سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان» (سلام علیکم بما صبرتم).

آن صبرها و استقامتهای شما در راه انجام وظائف و مسئولیتها و تحمل شدائد و مصائب بود که این سلامت را به وجود آورد، در اینجا در نهایت امنیت و آرامش خواهید بود، نه جنگ و نزاعی، و نه خشونت و دعوائی، همه جا امن و امان است،

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۹۳

و همه چیز به روی شما لبخند می‌زند و آرامش خالی از هر گونه پریشانی خاطر اینجاست!

و در پایان می‌فرماید: «چه پایان نیک و چه عاقبت خوبی»؟ (فنعیم عقبی الدار).

نکته ها :

۱ - چرا تنها صبر ذکر شده است؟

جمله سلام علیکم بما صبرتم می گوید درود فرشتگان به بهشتیان به این گونه است که می گویند سلام بر شما باد به خاطر صبر و استقامتان، در حالی که در آیات فوق به هشت قسمت از کارهای نیک و برنامه های مهم آنها اشاره شده ولی در این جمله تنها انگشت روی یکی از آن هشت برنامه گذارده و آن صبر است.

نکته این موضوع را از بیان زنده و پر مغز علی (علیه السلام) می توان دریافت: ان الصبر من الايمان كالراءس من الجسد و لا خیر فی جسد لاراءس معه و لا فی ایمان لا صبر معه: «صبر نسبت به ایمان مانند سراسر است در مقابل تن، تن بیسر بقائی ندارد و ایمان بدون صبر نیز، ارزشی نخواهد داشت».

در حقیقت پشتوانه همه برنامه های سازنده فردی و اجتماعی، همان شکیبائی و استقامت است و اگر آن نباشد هیچکدام از آنها به سامانی نمی رسد، چرا که در مسیر هر کار مثبتی مشکلات و موانعی است که جز با نیروی استقامت نمی توان بر آنها پیروز شد، نه وفای عهد بدون استقامت و صبر میسر است، و نه حفظ پیوندهای الهی، و نه ترس از خدا و دادگاه قیامت، و نه اقامه صلوة و انفاق از مواهب الهی، و نه جبران خطاها بوسیله حسنات!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۹۴

۲- درهای بهشت.

هم از آیات قرآن و هم از روایات به خوبی استفاده می شود که بهشت درهائی دارد، ولی این تعدد درها نه به خاطر آن است که عده وارد شوندگان به بهشت آن گونه اند که اگر بخواهند از یک در وارد شوند تولیدزحمت می کند، و نه از جهت آن است که یکنوع تفاوت گروهی و طبقاتی وجود دارد، که هر گروهی موظفند از یک در وارد شوند، و نه برای نزدیکی و دوری راه است، و نه به خاطر زیبائی و تنوع به خاطر کثرت درها! اصولاً درهای بهشت همانند درهای دنیا که در مدخل باغها و قصرها و خانه ها می گذارند نیست.

بلکه این درها اشاره به اعمال و کارهائی است که سبب ورود به بهشت می شوند، و لذا در پاره ای از اخبار می خوانیم که «بهشت درهائی به نامهای مختلف دارد، از جمله: دری دارد که به عنوان باب المجاهدین! (در مجاهدان) نامیده می شود، و مجاهدان مسلح به همان سلاحی که با آن جهاد کردند از آن در وارد بهشت می شوند و فرشتگان به آنها خوش آمد می گویند»!

از امام باقر (علیه‌السلام) در حدیثی می‌خوانیم: و اعلموا ان للجنة ثمانية ابواب عرض كل باب منها مسيرة اربعين سنة: «بدانید که بهشت هشت در دارد که عرض هر دری از آنها به اندازه چهل سال راه است»! این خود نشان می‌دهد که «در» در این گونه موارد، مفهومی وسیع‌تر از آنچه در تعبیرات روزانه گفته می‌شود دارد. و جالب این‌که در قرآن می‌خوانیم که جهنم «هفت» در دارد (لهاسبعة ابواب) (حجر - ۴۴) و طبق روایات بهشت دارای «هشت» در است، اشاره به اینکه طرق وصول به سعادت و بهشت جاویدان از طرق وصول به جهنم بیشتر است،

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۹۵

و رحمت خدا بر غضب او پیشی می‌گیرد «یا من سبقت رحمة غضبه» (جوشن کبیر).

و جالب‌تر این‌که در مورد برنامه‌های «اولوا الالباب» در آیات فوق نیز اشاره به هشت برنامه شده بود که هر کدام از آنها در واقع دری از درهای بهشت و طریقی برای وصول به سعادت جاودان است.

۳- بستگان بهشتیان به آنها ملحق می‌شوند.

نه تنها آیه فوق که بعضی دیگر از آیات قرآن نیز صریحا این مطلب را بیان می‌کند که در جمع بهشتیان، پدران و همسران و فرزندان آنها که صالح بوده‌اند وارد می‌شوند، و این در حقیقت برای تکمیل نعمتهای الهی بر آنان است، تا هیچ کمبودی حتی از نظر فراق افراد مورد علاقه خود نداشته باشند، و از آنجا که در آن سرا که سرای نوین و متکاملی است همه چیز تازه و نو می‌شود آنها نیز با چهره‌های تازه و نو و محبت و صمیمیتی داغتر و گرم‌تر وارد می‌شوند، محبتی که ارزش نعمتهای بهشتی را چند برابر می‌کند. گرچه در آیه فوق تنها پدران و فرزندان و همسران ذکر شده‌اند، ولی در واقع همه بستگان در این جمع، جمعند، چرا که حضور فرزندان و پدران بدون حضور برادران و خواهران و حتی سایر بستگان ممکن نیست، و این مطلب با کمی دقت روشن می‌شود، زیرا هر گاه کسی بهشتی باشد پدر صالح او نیز به او ملحق می‌شود، و از آنجا که پدر صالح بهشتی است، همه فرزندان او به او پیوندند و به این ترتیب برادران به هم ملحق می‌شوند. و با همین محاسبه سایر بستگان نیز در آن جمع حضور خواهند داشت (دقت کنید).

۴ - جنات عدن چیست؟

«جنات» به معنی باغها و «عدن» به معنی «توقف طولانی» است و در اینجا به معنی ابدیت است، و اینکه به معدن، معدن می گویند به خاطر توقف

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۹۶

طولانی موادی در آن مکان است. از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که بهشت برای بهشتیان سرای ابدی و جاویدان است، ولی همانگونه که در ذیل آیه ۷۲ سوره توبه گفتیم از پاره‌ای از آیات قرآن بر می آید که جنات عدن محل خاصی است از بهشت. که بر سایر باغهای بهشت امتیاز دارد، و تنها سه گروه در آنجا ساکن می شوند: «پیامبران» و «صدیقان» یعنی یاران خاص آنها، و شهداء.

۵ - شستن آثار گناه.

در اینکه «حسنات» و «سیئات» اجمالا روی یکدیگر اثر متقابل دارند شکی نیست، و ما حتی نمونه‌های این موضوع را در زندگی روزمره خود میابیم، گاه می شود که انسان سالیان دراز زحمت میکشد، و با تحمل مشقت فراوان سرمایه‌های میاندوزد، اما با یک ندانم کاری یا هوسبازی، یا بیمبالاتی آنرا از دست می دهد، این چیزی جز نابود کردن حسنات مادی سابق نیست که در قرآن از آن تعبیر به «حبط» شده است.

و گاه به عکس، انسان مرتکب اشتباهات فراوانی می شود، و بار خسارتهای سنگینی را بر اثر آنها بدوش میکشد، اما با یک عمل عاقلانه و حساب شده، و یا مجاهده شجاعانه، همه آنها را جبران مینماید، چنانکه مثلا در مسیر همین انقلاب اسلامی که در عصر و زمان خود با آن مواجه بودیم کسانی را دیدیم که مرتکب گناهان فراوانی در نظام ظالم و جبار سابق شده بودند و به همین عنوان نیز در زندان بودند، اما به هنگام بروز جنگ با دشمنان مملکت، آنها را بخاطر تخصصهای نظامیشان به میدان دعوت کردند، آنها نیز با شجاعت و فداکاری بی نظیری ضربات مهلکی بر پیکر دشمن وارد ساختند، و در این میان بعضی شهید شدند، و بعضی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۹۷

ماندند و در هر دو صورت گذشته خود را جبران نمودند.

در آیات مورد بحث که می‌فرماید: و یدرئون بالحسنة السيئة (اندیشمندان با ایمان، سیئات خود را با حسنات دفع می‌کنند) نیز به همین مطلب اشاره شده است.

چرا که انسان غیر معصوم، خواه ناخواه گرفتار لغزشهایی می‌شود اما، مهم آنست که بعد از آن به فکر جبران باشد، نه تنها آثار اجتماعی گناه را با اعمال خیرش بشوید بلکه آن تاریکی و ظلمتی که از گناه بر قلب و روان آدمی مینشیند آنرا نیز با حسنات پاک کند، و به نورانیت و صفای فطری بازگرداند. این کار در لسان قرآن به عنوان «تکفیر» (پوشاندن) و پاک کردن نامیده می‌شود (در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۶۹ به بعد توضیحات دیگری نیز در این زمینه داده‌ایم).

البته همانگونه که در تفسیر آیات فوق گفتیم جمله و یدرئون بالحسنة ممکن است اشاره به یک فضیلت اخلاقی مهم دیگر باشد و آن اینکه اولوا الالباب، بدی دیگران را با بدی پاسخ نمی‌دهند، و بجای انتقام، گرفتن، نیکی می‌کنند، تا طرف، خود شرمنده و شرمسار گردد و به سوی پاکی باز گردد و خویش را اصلاح کند.

بعدها ←

↑ فترت

→ قبل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۹۸

آیه ۲۵-۲۶

آیه و ترجمه

و الذین ینقضون عهد الله من بعد میثقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصلو
یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار
الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر و فرحوا بالحویة الدنیا و ما الحیوة الدنیا فی
الاکرة الامتع

ترجمه:

۲۵- و آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن میشکنند، و پیوندهائی را که
خدا دستور برقراری آن را داده قطع می کنند: و در روی زمین فسادمینمایند،
لعنت برای آنهاست و بدی (و مجازات) سرای آخرت!
۲۶- خدا روزی را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) وسیع و برای هر کس
بخواهد (و مستحق ببیند) تنگ قرار می دهد ولی آنها به زندگی دنیا شاد (و
خوشحال) شدند در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت متاع ناچیزی است.

تفسیر:

دنیا پرستان تبهکار!

از آنجا که نیک و بد همواره با مقایسه یکدیگر به خوبی روشن می گردد پس از
ذکر صفات «اولوا الالباب» و حقطلبان که در آیات گذشته مشروحا آمد،
در قسمتی از آیات مورد بحث، بخشی از صفات اصلی مفسدان و آنها که عقل و
اندیشه واقعی خود را از دست داده اند بیان میدارد، و می گوید:
«و آنها که عهد الهی را بعد از محکم کردن میشکنند، و پیوندهائی را که خدا
فرمان به برقراری آن داده، قطع می کنند، و در روی زمین افسادمینمایند،
لعنت و مجازات سرای دیگر از آنهاست» (و الذین ینقضون عهد الله من بعد

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۹۹

میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة
و لهم سوء الدار).

و در حقیقت تمام مفاسد عقیدتی و علمی آنها در سه جمله فوق، خلاصه شده

است:

- ۱ - شکستن پیمانهای الهی که شامل پیمانهای فطری، و پیمانهای عقلی، و پیمانهای تشریحی می‌شوند.
 - ۲ - قطع رابطه‌ها: رابطه با خدا، رابطه با رهبران الهی، رابطه با خلق، و رابطه با خویشتن ۳ - آخرین قسمت که ثمره دو قسمت قبل است، فساد در روی زمین است.
- کسی که پیمانهای خدا را بشکند، و پیوندها را از هر سو ببرد، آیا کاری جز فساد انجام خواهد داد؟! این تلاشها و کوششها از ناحیه این گروه به خاطر رسیدن به مقاصدمادی، و یا حتی خیالی، صورت می‌گیرد، و به جای اینکه آنها را به هدف ارزنده‌ای نزدیک کند، دور می‌سازد، چرا که لعنت به معنی دوری از رحمت خدا است. جالب اینکه در این آیه و آیه گذشته، دار (خانه و سرا) به صورت مطلق آمده است، اشاره به اینکه سرای واقعی در حقیقت، سرای آخرت است چرا که هر سرای دیگر «البته خلل می‌گیرد»!
- در آیه بعد اشاره به این می‌کند که روزی و زیادی و کمی آن، بدست خدا

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۰۰

است: «خداوند روزی را برای هر کس بخواهد وسیع، و برای هر کس بخواهد تنگ قرار می‌دهد» (الله یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر). اشاره به اینکه آنها که به خاطر جلب در آمد بیشتر در روی زمین فساد می‌کنند، پیوندهای خدائی را می‌برند، و عهد الهی را میشکنند تا در آمد و بهره بیشتری از زندگی مادی پیدا کنند، توجه به این حقیقت ندارند که روزی و کم و زیاد آن بدست خدا است. این جمله علاوه بر این می‌تواند پاسخ به سؤالی که صریحا در آیه ذکر نشده است، باشد و آن اینکه بعد از بیان دو گروه حامیان حق و باطل، در آیات قبل، این سؤال پیش می‌آید: چگونه خداوند همه اینها را از مواهب و روزیهای خود برخوردار می‌سازد؟! آیه در پاسخ این سؤال می‌گوید: روزی و کم و زیاد آن دست خدا است، و به هر صورت متاعی است زودگذر، آنچه باید روی آن حساب کرد، همان سرای دیگر و سعادت ابدی است. ولی به هر حال نکته مهم این است که «مشیت الهی» در زمینه روزیها این

نیست که خدای حساب و بدون استفاده از اسباب، به کسی روزی فراوان دهد و یا روزی او را کم کند، بلکه مشیت او بر این قرار گرفته است که آنرا در لابلای اسباب این جهان جستجو کند که «ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها»!

سپس اضافه می‌کند که «پیمان شکنان و مفسدان فی الارض، تنها به زندگی دنیا خشنود و خوشحالند در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت، متاع ناچیزی بیش نیست» (و فرحوا بالحویة الدنیا و مالمالحویة الدنیا فی الاخرة الامتاع).

ذکر «متاع» به صورت «نکره» برای بیان ناچیز بودن آنست، همانگونه که در فارسی می‌گوئیم فلان موضوع متاعی بیش نیست، یعنی متاعی بیارزش!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۰۱

نکته ها :

۱ - مفسد فی الارض کیست؟

فساد که نقطه مقابل صلاح است، به هر گونه تخریب و ویرانگری گفته می‌شود، و به گفته «راغب» در «مفردات»، الفساد خروج الشیء عن الاعتدال قلیلا کان او کثیرا، و یضاده الصلاح، و یتعمل ذلک فی النفس و البدن و الاشیاء الخارجة عن الاستقامة: «فساد هر گونه خارج شدن اشیا از حالت اعتدال است، کم باشد یا زیاد، و نقطه مقابل آن صلاح است و این در جان و بدن و اشیائی که از حد اعتدال خارج می‌شوند، تصور می‌شود».

بنابراین تمام نابسامانی‌هایی که در کارها ایجاد می‌گردد، و همه افراط و تفریطها در کل مسائل فردی و اجتماعی، مصداق فساد است.

در قرآن مجید نیز در بسیاری از موارد «فساد» و «صلاح» در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند، در سوره شعراء آیه ۱۵۲ می‌خوانیم الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون: «آنها که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند».

در سوره بقره آیه ۲۲۰ می‌فرماید: و الله یعلم المفسد من المصلح: «خداوند مفسدان را از مصلحان می‌شناسد».

و در سوره اعراف آیه ۱۴۲ می‌خوانیم: و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین: «اصلاح کن و راه مفسدان را پیروی مکن».

در بعضی از موارد ایمان و عمل صالح را در برابر فساد قرار داده است، ام‌نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض: «آیا آنها را که ایمان و

عمل صالح بجا آوردند همانند مفسدان فی الارض قراردهیم» (سوره ص آیه ۲۷).

از سوی دیگر در بسیاری از آیات قرآن، «فساد» با کلمه «فی الارض»، همراه ذکر شده که نشان می‌دهد، نظر به جنبه‌های اجتماعی مساله است، این

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۰۲

تعبیر در بیست و چند مورد از قرآن به چشم می‌خورد. و از سوی سوم «فساد و افساد» در آیات مختلف قرآن مجید باگناهان دیگری که شاید غالباً جنبه مصداق دارد ذکر شده که بعضی از این گناهان فوق العاده بزرگ و بعضی از آن کوچکتر است مثلاً: گاهی هم‌ردیف با جنگ با خدا و پیامبر آمده است مانند انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا (مائده - ۳۳). و گاهی هم‌ردیف با هلاک کردن حرث و نسل (انسانها و زراعتها) و اذاتولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل (بقره - ۲۰۵). و زمانی در کنار قطع پیوندهائی که خدا به آن فرمان داده است مانند الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض (بقره - ۲۷).

و گاه در کنار برتری جوئی و سرکشی قرار گرفته تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا: «این سرای آخرت است، که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جوئی در زمین و فساد ندارند» (قصص - ۸۳).

گاه «فرعون» را مفسد می‌شمارد، و به‌هنگام توبه کردن در حال غرق شدنش در نیل می‌گوید: ان و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین: هم‌اکنون ایمان می‌آوری در حالی که قبلاً گناه کردی و از مفسدان بودی (یونس - ۹۱).

و نیز این کلمه (فساد فی الارض) گاه در مورد سرقت به کار رفته، همانگونه که در داستان برادران یوسف می‌خوانیم که پس از اتهامشان به سرقت گفتند: تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض و ما کنا سارقین: «بخدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم که در زمین مصر فساد کنیم و ما هرگز سارق نبوده‌ایم» (یوسف - ۷۳).

و گاه در مورد هم‌ردیف کم‌فروشی بیان شده همانگونه که در داستان شعیب

می‌خوانیم و لا تبخسوا الناس اشیائهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین:)) کم فروشی نکنید و حق مردم را کم نگذارید و در زمین فساد نکنید)) (هود - ۸۵).

و بالاخره گاهی به معنی به هم ریختن نظام عالم هستی و جهان آفرینش آمده است لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا: ((اگر در زمین و آسمان غیر از خداوند یگانه الله، خدایان دیگری بودند فاسد می‌شدند)) (انبیاء - ۲۲). از مجموع این آیات که در سوره‌های مختلف قرآن آمده به خوبی استفاده می‌شود که فساد به طور کلی، یا فساد فی الارض یک معنی بسیار وسیع دارد که بزرگترین جنایات همچون جنایات فرعون و سایر جباران، و کارهای کمتر از آن را و حتی گناهان همچون کمفروشی و تقلب در معامله را شامل می‌شود، و البته با توجه به مفهوم وسیع فساد که هر گونه خروج از حد اعتدال را شامل می‌شود، این وسعت کاملاً قابل درک است.

و با توجه به اینکه مجازات‌ها باید با میزان جرم، مطابقت داشته باشد روشن می‌شود که هر گروهی از این مفسدان باید یک نوع مجازات شوند و مجازات همه یکنواخت نیست.

حتی در آیه ۳۳ سوره مائده که «مفسد فی الارض» با «محارب با خدا و پیامبر» همراه ذکر شده، چهار نوع، مجازات می‌بینیم که حتماً حاکم شرع باید در هر مورد مجازاتی را که با مقدار جنایت متناسب است برگزیند (کشتن - بدار آویختن - قطع ایدی و ارجل - و تبعید) فقهای ما در بحث محارب و مفسد فی الارض شرائط و حدود این مجازات‌ها را در کتب فقهی مشروحا بیان کرده‌اند.

و نیز برای ریشه کن کردن این گونه مفسد، در هر مورد باید به وسیله‌ای

متشبهت شد، گاهی نخستین مرحله امر به معروف و نهی از منکر، یعنی نصیحت و اندرز و تذکرات، کافی است، ولی زمانی هم فرا می‌رسد که باید به آخرین درجه شدت عمل یعنی جنگ متوسل شد.

ضمناً تعبیر به فساد فی الارض ما را به یک واقعیت در زندگی اجتماعی انسانها رهنمون می‌شود و آن اینکه مفسد اجتماعی، معمولاً

موضوعی نخواهند بود و در یک منطقه نمی‌توان آنها را محصور ساخت، بلکه در سطح اجتماع و در روی زمین گسترش پیدا می‌کنند و از یک گروه به گروه دیگر سرایت خواهد کرد.

این نکته نیز از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که یکی از اهداف بزرگ بعثت پیامبران پایان دادن به هر گونه فساد در ارض (به معنی وسیعش) بوده است آنچنانکه از قول شعیب پیامبر بزرگ الهی می‌خوانیم: ان ارید الا اصلاح ما استطعت او در برابر فساد آن قوم سرکش می‌گوید تنها هدف من این است که تا آنجا که در قدرت دارم به مبارزه با فساد بر خیزم و اصلاح کنم (هود - ۸۸).

۲- روزی بدست خدا است اما...!

تنها آیات فوق نیست که می‌گوید کم و زیاد روزی بدست خدا است، از آیات مختلف دیگر قرآن نیز همین معنی، به خوبی استفاده می‌شود که خدا روزی هر کس را بخواهد وسیع و روزی هر کس را بخواهد محدود می‌سازد، اما این سخن به آن معنی نیست که بعضی از جاهلان پنداشته‌اند که باید دست از فعالیت کشید و در گوشه‌ای نشست تا خدا آنچه مقدر است برساند، این گونه افراد که تفکر منفیشان دستاویز خوبی است برای آنها که مذهب را مخدر میدانند، از دو نکته اساسی غافلند:

نخست اینکه خواستن و مشیت و اراده الهی که در این آیات به آن اشاره شده یک مساله دلبخواه و بی حساب نیست، بلکه همانگونه که سابقاً هم گفته‌ایم

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۰۵

مشیت خداوند از حکمت او جدا نیست و همیشه روی حساب لیاقتها و شایستگیها است.

دیگر اینکه: این مساله به معنی نفی عالم اسباب نمی‌باشد، چرا که عالم اسباب یعنی جهان تکوین، نیز خواست خدا و مشیت تکوینی خدا است، و هیچگاه از مشیت تشریعی او جدا نخواهد بود.

به عبارت روشنتر اراده خدا در زمینه وسعت و تنگی روزی، مشروط به شرائطی است که بر زندگی انسانها حکمفرماست، و تلاشها و کوششها و اخلاصها و فداکاریها، و به عکس سستی و تنبلی و بخل و آلودگی نیتها، نقش تعیین کننده‌ای در آن دارد، به همین دلیل قرآن مجید کرارا انسان را در گرو سعی و کوشش و تلاش و فعالیت خود شمرده، و بهره او را از زندگی به میزان

سعی و تلاشش میداند.

لذا در کتاب وسائل الشیعه در کتاب تجارت و کسب و کار بابی در زمینه تلاش و کوشش برای تحصیل رزق و روزی عنوان کرده و احادیث متعددی در این زمینه بیان میدارد، نیز ابواب دیگری در مذمت بیکاری، پر خوابی، تنبلی در طریق تحصیل نیازمندیهای زندگی منعقد ساخته است. از جمله در حدیثی که از امیر مؤمنان (علیهالسلام) در این ابواب نقل شده می‌خوانیم که فرمود: ان الاشياء لما ازدوجت ازدوج الكسل والعجز فنتجا بينهما الفقر: «هنگامی که موجودات در آغاز با هم ازدواج کردند، تنبلی و ناتوانی با هم پیمان زوجیت بستند و فرزندی از آنها بنام «فقر» متولد شد!».

و در حدیثی دیگر از امام صادق (علیهالسلام) می‌خوانیم: لا تکسلوا فی طلب معاشکم فان آبائنا كانوا یرکضون فیها و یطلبونها: «در طلب روزی و نیازهای زندگی تنبلی نکنید چرا که پدران و نیاکان ما به دنبال آن میدویدند و آنرا طلب می‌کردند!».

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۰۶

در حدیث دیگری از امام باقر (علیهالسلام) می‌خوانیم: انی لا بغض الرجل ان یکون کسلانا عن امر دنیا، و من کسل عن امر دنیا فهو عن امر آخرته اکسل: «من مردی را که در کار دنیایش تنبل باشد مبعوض میدارم، کسی که در کار دنیا تنبل باشد (با اینکه ثمره‌اش بزودی نصیب او می‌شود) در کار آخرتش تنبل تر است».

و نیز از امام موسی بن جعفر (علیهالسلام) نقل شده است که فرمود: ان الله تعالی لیبغض العبد النوام، ان الله لیبغض العبد الفارغ: «خداوند بنده پر خواب را مبعوض می‌شمرد، خداوند انسان بیکار را دشمن می‌دارد».

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۰۷

آیه ۲۷ - ۲۹

آیه و ترجمه

و يقول الذین كفروا لو لا انزل علیه آية من ربه قل ان الله يضل من يشاء ويهدى اليه من اناب
الذین ءامنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب

الذین ءامنوا و عملوا الصلحت طوبی لهم و حسن ماب
ترجمه :

۲۷ - و آنها که کافر شدند می گویند چرا آیه (و معجزه) ای از پروردگارش بر او نازل نشده است؟ بگو خداوند هر کس را بخواهد گمراه، و هر کس را که به سوی او باز گردد هدایت می کند (کمبود در معجزه نیست لجاجت آنها مانع است).

۲۸ - آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش مییابد!

۲۹ - آنها که ایمان آوردند، و عمل صالح انجام دادند پاکیزه ترین (زندگی) نصیبشان است و بهترین سرانجامها.

تفسیر :

یاد خدا مایه آرامش دلها است.

از آنجا که در این سوره بسیاری از بحثها پیرامون توحید و معاد و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، نخستین آیه مورد بحث باردیگر به سراغ مساله دعوت

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۰۸

اسلام می رود و یکی از ایرادات منکران لجوج را بیان می کند و می گوید:
«کافران می گویند چرا معجزه ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است» (و يقول الذین کفروا لو لا انزل علیه آیه من ربه).

جمله «يقول» فعل مضارع است و دلیل بر این است که آنها این ایراد را بارها تکرار می کردند، و با اینکه کرارا معجزاتی از پیامبر دیده بودند (و وظیفه هر پیامبری این است که دلائلی بر حقانیت خود از معجزات ارائه دهد) باز هم بهانه می گرفتند و معجزات گذشته را نادیده گرفته و تقاضای معجزه جدید مورد نظر خودشان را داشتند.

به تعبیر دیگر آنها و همه منکران لجوج پیوسته به دنبال معجزات اقتراحی میروند انتظار دارند که پیامبر به صورت یک «خارق العاده گر» در گوشه ای بنشیند و هر یک از آنها از در وارد شوند، و هر معجزه ای مایل هستند پیش نهاد کنند او هم بلافاصله به آنها ارائه دهد، و تازه آنها اگر مایل نبودند ایمان نیاورند!

در حالی که می دانیم وظیفه پیامبران در درجه اول تبلیغ و تعلیم و هشدار و

انذار است و خارق عادات اموری استثنائی هستند که به مقدار لازم و ضرورت، آن هم به فرمان خدا (نه به خواست پیامبر) انجام می‌گردد، ولی کرارا در آیات قرآن می‌خوانیم که گروه‌هایی از معاندان بی‌آنکه اعتنائی به این واقعیت داشته باشند، پیوسته مزاحم پیامبران می‌شدند و چنین درخواست‌هایی را داشتند.

قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: «ای پیامبر به اینها بگو که خداوند هر که رابخواهد گمراه می‌کند و هر کس که به سوی او باز گردد مشمول هدایتش قرار می‌دهد» (قل ان الله يضل من يشاء و يهدي اليه من اناب). اشاره به اینکه کمبود شما از ناحیه اعجاز نیست، چرا که بقدر کافی پیامبر ارائه معجزه کرده است، کمبود شما از درون وجود خودتان است، لجاجتها،

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۰۹

تعصبا، جهالتها، و گناهانی که سد راه توفیق می‌شود مانع از ایمان شماست. بنابراین به سوی خدا باز گردید و انابه کنید، و پرده‌های جهل و غرور و خود خواهی را از مقابل چشم عقل و فکرتان کنار بزنید تا جمال حق رابه روشنی ببینید، چرا که:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد!

در آیه بعد تفسیر بسیار جالبی از «من اناب» (آنها که به سوی خدا بازگشته‌اند) بیان می‌کند: «اینان کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است» (الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله).

و بعد به عنوان یک قاعده کلی و اصل جاویدان و فراگیر می‌فرمود «آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌گیرد (الا بذكر الله تطمئن القلوب). و در آخرین آیه مورد بحث با ذکر سرنوشت و پایان کار افراد با ایمان مضمون آیات قبل را چنین تکمیل می‌کند: «آنهاست که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند بهترین زندگی برای آنهاست و سرانجام کارشان بهترین سرانجامها خواهد بود»

(الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن ماب).

بسیاری از مفسران بزرگ کلمه «طوبی» را مؤنث «اطیب» دانسته‌اند که مفهومی بهتر و پاکیزه‌تر یا بهترین و پاکیزه‌ترین است، و با توجه به اینکه

متعلق آن محذوف است مفهوم این کلمه از هر نظر وسیع و نامحدود خواهد بود، نتیجه‌ایکه با ذکر جمله «طوبی لهم» همه‌نیکیها و پاکیها برای آنان پیش بینی شده است، از همه چیز بهترینش: بهترین زندگی، بهترین نعمتها، بهترین آرامش، بهترین دوستان، و بهترین الطاف خاص پروردگار، همه اینها در گرو ایمان و عمل صالح است، و پاداشی است برای آنها که از نظر عقیده، محکم و از نظر عمل، پاک و فعال و درستکار و خدمتگذارند.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۱۰

بنابراین تفسیرهای متعددی که جمعی از مفسران برای این کلمه ذکر کرده‌اند تا آنجا که در مجمع البیان ده معنی برای آن ذکر نموده همه در حقیقت مصداقهای مختلف این معنی وسیعند.

در روایات متعددی نیز می‌خوانیم طوبی درختی است که اصلش در خانه پیامبر یا علی (علیه‌السلام) در بهشت می‌باشد و شاخه‌های آن همه جا و بر سر همه مؤمنان و بر فراز همه خانه‌هایشان گسترده است، که در واقع ممکن است تجسمی از آن مقام رهبری و پیشوائی آنان و پیوندهای ناگسستنی میان این پیشوایان بزرگ و پیروانشان باشد که ثمره آن، آنهمه نعمت گوناگون و متنوع است.

(و اگر می‌بینیم «طوبی» به صورت مؤنث ذکر شده، نه «اطیب») که مذكر است به خاطر آن است که صفت برای حیات یا نعمت می‌باشد که هر دو مؤنث هستند).

نکته‌ها:

۱ - چگونه دل با یاد خدا آرام می‌گیرد؟

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسانها بوده و هست، و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است.

همیشه آرامش یکی از گمشده‌های مهم بشر بوده، و به هر دری می‌زند تا آن را پیدا کند، و اگر تلاش و کوشش انسانها را در طول تاریخ برای پیدا کردن آرامش از طرق «صحیح» و «کاذب» جمع آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری را تشکیل می‌دهد.

بعضی از دانشمندان می‌گویند: به هنگام بروز بعضی از بیماریهای واگیردار همچون وبا از هر ده نفر که ظاهراً به علت و یا می‌میرند اکثر آنها به علت

نگرانی و ترس است و تنها اقلیتی از آنها حقیقتاً بخاطر ابتلای به بیماری و یا از بین می‌روند!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۱۱

به طور کلی آرامش و دلهره، نقش بسیار مهمی در سلامت و بیماری فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسانها دارد، و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تاکنون کتابهای زیادی نوشته شده که موضوع آنها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن، و طرز بدست آوردن آرامش است. تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم‌انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده، و تن به انواع اعتیادها داده است. ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر مغز، مطمئن‌ترین و نزدیکترین راه رانشان داده و می‌گوید: «بدانید که یاد خدا آرامبخش دلهاست»!.

برای روشن شدن این حقیقت قرآنی به توضیح زیر توجه کنید:

عوامل نگرانی و پریشانی.

۱ - گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می‌کند، احتمال زوال نعمتها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی، و احتیاج، همه اینها آدمی را رنج می‌دهد، اما ایمان به خداوند قادر متعال، خداوند رحیم و مهربان، خدائی که همواره کفالت بندگان خویش را بر عهده دارد می‌تواند این گونه نگرانیها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی، خدائی داری توانا، قادر و مهربان.

۲ - گاه گذشته تاریک زندگی فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و همواره او را نگران می‌سازد، نگرانی از گناهی که انجام داده، از کوتاهیها و لغزشها، اما توجه به اینکه خداوند، غفار، توبه پذیر و رحیم و غفور است، به او آرامش می‌دهد، به او می‌گوید: عذر تقصیر به پیشگاهش بر، از گذشته عذر خواهی کن و در مقام جبران برای، که او بخشنده است و جبران کردن ممکن.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۱۲

۳ - ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، او را نگران می‌سازد که من در برابر اینهمه دشمن نیرومند در میدان جهاد چکنم؟ و یا در مبارزات دیگر

چه می‌توانم انجام دهم؟ اما هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و متکی به قدرت و رحمت او می‌شود، قدرتی که برترین قدرتهاست و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می‌گیرد، با خود می‌گوید آری من تنها نیستم، من در سایه خدا، بینهایت قدرت دارم!

قهرمانیهای مجاهدان راه خدا در جنگها، چه در گذشته، چه در حال، و سلحشوریهای اعجاب انگیز و خیره کننده آنان، حتی در آنجائی که تک و تنها بوده‌اند، بیانگر آرامشی است که در سایه ایمان پیدامی‌شود.

هنگامی که با چشم خود می‌بینیم و با گوش می‌شنویم که افسر رشیدی پس از یک نبرد خیره کننده، بینائی خود را به کلی از دست داده و با تنی مجروح به روی تخت بیمارستان افتاده اما با چنان آرامش خاطر و اطمینان سخن می‌گوید که گوئی خراشی بر بدن او هم وارد نشده است، به اعجاز آرامش در سایه ذکر خدا پی می‌بریم.

۴ - گاهی نیز ریشه نگرانیهای آزار دهنده انسان، احساس پوچی زندگی و بی‌هدف بودن آن است ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد، و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است، و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را در همین خط می‌بیند، نه از زندگی احساس پوچی می‌کند، و نه همچون افراد بی‌هدف و مردد، سرگردان و مضطرب است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۱۳

۵ - عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می‌شود، اما کسی را نمی‌بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند، این ناسپاسی او را شدیدارنج می‌دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرو می‌برد، اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاشها و کوششهایش آگاه است، و به همه آنها ارج می‌نهد و برای همه پاداش می‌دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟

۶ - سوء ظننها و توهمها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می‌برند، ولی چگونه می‌توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی‌پایان او و دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد با ایمانی است این حالت رنج‌آور را از بین می‌برد و آرامش و اطمینان جای آن را می‌گیرد.

۷ - دنیا پرستی و دل‌باختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی

از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسانها بوده و هست، تا آنجا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسائل زندگی ساعتها و یا روزها و هفته‌ها فکر دنیاپرستان را نا آرام و مشوش می‌دارد.

اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با زهد و پارسائی سازنده و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطرابها پایان می‌دهد، هنگامی که روح انسان «علی وار» آنگونه وسعت یابد که بگوید: دنیا کم هده اهون عندی من ورقه فی فم جراده تقضمها: «دنیای شما در نظر من بی ارزشتر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می‌جود» نرسیدن به یک وسیله مادی یا از دست دادن آن چگونه امکان دارد آرامش روح آدمی را بر هم زند و طوفانی از نگرانی در قلب و فکر او ایجاد کند.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۱۴

۸ - یک عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسانها را آزار می‌داده است و از آنجا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصا به هنگام بیماریها، جنگها، ناامنیها وجود دارد، این نگرانی می‌تواند عمومی باشد.

ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز بدانیم (همانگونه که مادیون جهان می‌پندارند) این اضطراب و نگرانی کاملاً بجا است، و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیتها و خواستههای انسان است ترسید، اما هر گاه در سایه ایمان به خدا مرگ را دریچه‌ای به یک زندگی وسیعتر و والاتر بدانیم، و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی‌معنی است، بلکه چنین مرگی - هر گاه در مسیر انجام وظیفه بوده باشد - دوست داشتنی و خواستنی است، البته عوامل نگرانی منحصر به اینها نیست بلکه می‌توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شمرد، ولی باید قبول کرد که بیشتر نگرانیها به یکی از عوامل فوق باز می‌گردد.

و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی‌رنگ و نابود می‌گردد تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دلها است (الا بذکر الله

تطمئن القلوب).

۱- آیا آرامش با خوف خدا سازگار است؟

بعضی از مفسران در اینجا ایرادی مطرح کرده‌اند که خلاصه‌اش این است:

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۱۵

ما از یک طرف در آیه فوق می‌خوانیم یاد خدا مایه آرامش دلها است، و از طرفی دیگر در آیه ۲ سوره انفال می‌خوانیم انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم: مؤمنان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می‌شود قلبشان ترسان می‌گردد آیا این دو با هم منافات ندارند؟

پاسخ سؤال این است که منظور از آرامش همان آرامش در برابر عوامل مادی است که غالب مردم را نگران می‌سازد که نمونه‌های روشن آن در بالا ذکر شد، ولی مسلماً افراد با ایمان در برابر مسئولیتهای خویش نمی‌توانند نگران نباشند، و به تعبیر دیگر آنچه در آنها وجود ندارد نگرانیهای ویرانگر است که غالب نگرانیها را تشکیل می‌دهد اما نگرانی‌سازنده که انسان را به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیتهای مثبت زندگی و می‌دارد در وجود آنها هست و باید هم باشد، و منظور از خوف از خدا نیز همین است.

۳- ذکر خدا چیست و چگونه است؟

«ذکر» همانگونه که راغب در «مفردات» گفته است «گاهی به معنی حفظ مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه «حفظ» به آغاز آن گفته می‌شود و کلمه «ذکر» به ادامه آن، و گاهی به معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است، لذا گفته‌اند ذکر دو گونه است: «ذکر قلبی» و «ذکر زبانی» و هر یک از آنها دو گونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی.

و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دلها است تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهی و حاضر و ناظر بودنش گردد، و این توجه مبداء حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکیها گردد و میان او و گناه سدمستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت «ذکر»

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۱۶

که آنهمه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است. در حدیث می خوانیم که از وصایائی که پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود این بود:

یا علی ثلاث لا تطيقها هذه الامة المواسات للاخ فی ماله و انصاف الناس من نفسه و ذکر الله علی کل حال، و لیس هو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لکن اذا ورد علی ما یحرم علیه خاف الله عز و جل عنده و ترکه : ای علی سه کار است که این امت طاقت آن را ندارند (و از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال، و حق مردم را از خویشان دادن، و یاد خدا در هر حال، ولی یاد خدا (تنها) سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید).

در حدیث دیگری می خوانیم علی (علیه السلام) فرمود: الذکر ذکران: ذکر الله عز و جل عند المصیبة و افضل من ذلک ذکر الله عند ما حرم الله علیک فیکون حاجزا:

ذکر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبائی و استقامت ورزیدن) و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرّمات یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد نماید).

و به همین دلیل است که در بعضی از روایات ذکر خداوند به عنوان یک سپر و وسیله دفاعی شمرده شده است، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که روزی پیامبر رو به یارانش کرد و فرمود: اتخذوا جئنا فقالوا یا رسول الله امن عدو قد اظلنا؟ قال لا، و لکن من النار قولوا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر:

«سپرهائی برای خود فراهم کنید عرض کردند ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا در برابر دشمنان که اطراف ما را احاطه کرده و بر ما سایه افکنده اند؟ فرمود نه، از آتش

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۱۷

(دوزخ) بگوئید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر (خدا را به پاکی بستائید و بر نعمتهایش شکر گوئید و غیر از او معبودی انتخاب نکنید و او را از همه چیز برتر بدانید).

و اگر می بینیم در پاره ای از احادیث، پیامبر به عنوان «ذکر الله» معرفی

شده، نیز به خاطر آن است که او مردم را به یاد خدا می اندازد و تربیت می کند.
از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر الا بذكر الله تطمئن القلوب نقل شده
است که فرمود: بمحمد تطمئن القلوب و هو ذكر الله وحجابه: «به وسیله
محمد دلها آرامش می پذیرد و او است ذکر خدا و حجاب او»!.

بقل

فرت

قبل

آیه ۳۰ - ۳۲

آیه و ترجمه

كذلك ارسلنك فى امة قد خلت من قبلها امم لتتلوا عليهم الذى او حيناليك و هم يكفرون بالرحمن قل هو ربي لا اله الا هو عليه توكلت و اليه متاب و لو ان قراءا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او كلم به الموتى بل لله الامر جميعا افلم يايى الذين ءامنوا ان لو يشاء الله لهدى الناس جميعا و لا يزال الذين كفروا تصيبهم بما صنعوا قارعة او تحل قريبا من دارهم حتى ياتى وعد الله ان الله لا يخلف الميعاد و لقد استهزئ برسل من قبلك فاملت للذين كفروا ثم اخذتهم فكيف كان عقاب

ترجمه :

۳۰ - همانگونه (که پیامبران پیشین را فرستادیم) تو را به میان امتی فرستادیم که پیش از آنها امتهای دیگری آمدند و رفتند، تا آنچه را به تو وحی نموده‌ایم بر آنها بخوانی در حالی که آنها به رحمان (خداوندی که رحمتش همگان را فرا گرفته) کفر می‌ورزند بگو او پروردگار من است، معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و بازگشتم به سوی او است.

۳۱ - اگر بوسیله قرآن کوهها به حرکت در آیند و زمینها قطعه قطعه شوند، و بوسیله آن با مردگان سخن گفته شود (باز هم ایمان نخواهند آورد!) ولی همه آنها در اختیار خداست آیا آنها که ایمان آورده‌اند نمی‌دانند که اگر خدا بخواهد همه مردم را (به اجبار) هدایت می‌کند (اما هدایت اجباری سودی ندارد) و پیوسته مصائب کوبنده‌ای بر کافران - بخاطر اعمالشان - وارد می‌شود و یا به نزدیکی خانه آنها فرود می‌آید تا وعده (نهائی) خدا فرا رسد، خداوند در وعده خود تخلف نمی‌کند.

۳۲ - (تنها تو را استهزا نکردند) پیامبران پیش از تو را نیز استهزا نمودند، من به کافران مهلت دادم سپس آنها را گرفتم دیدی مجازات (من) چگونه بود؟!

شان نزول :

مفسران گفته‌اند که آیه نخست در صلح حدیبیه در سال ششم هجرت نازل شده است، در آن هنگام که می‌خواستند صلح نامه را بنویسند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه‌السلام) فرمود: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم... سهیل بن عمرو و سایر مشرکان، گفتند ما «رحمان» را نمی‌شناسیم! تنها یک رحمان داریم و آن در یمامه است (مقصودشان مسیلمه کذاب بود که دعوی نبوت داشت) بلکه باید بنویسی «باسمک اللهم» همانگونه که در زمان جاهلیت می‌نوشتند، سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه‌السلام) فرمود: بنویس این صلحنامه‌ای است که محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)... مشرکان قریش گفتند: اگر تو رسول خدا بودی و ما با تو جنگ می‌کردیم و راه خانه خدا را بر تو می‌بستیم، بسویار ستمکار بودیم (دعوا در همین رسالت تو است) و لکن بنویس این صلحنامه محمد بن عبد الله است!...

در این هنگام یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برآشفتند و گفتند: اجازه بده ما با اینها پیکار کنیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نه، همانگونه که اینها می‌خواهند بنویس، در این هنگام آیه فوق نازل شد، و در مورد لجاجت و بهانه‌گیری و مخالفت آنها با نام رحمان که از اوصاف قطعی خداوند است آنها را شدیداً سرزنش کرد. این شان نزول در صورتی صحیح است که ما این سوره را مدنی بدانیم تا با داستان صلح حدیبیه سازگار باشد، اما اگر - آنچنان که مشهور است - مکی بدانیم نوبت به این بحث نمی‌رسد. مگر اینکه شان نزول این آیه را پاسخ به گفتار مشرکان که در سوره فرقان آمده است بدانیم که در برابر دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به سجده کردن برای رحمان، گفتند ما رحمان را نمی‌شناسیم (اسجدواللرحمن قالوا و ما الرحمن - فرقان آیه ۶۰) و در هر حال آیه فوق منهای شان نزول مفهوم روشنی دارد که در تفسیر آن

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۲۰

خواهید خواند.

در مورد شان نزول آیه دوم نیز بعضی از مفسران بزرگ گفته‌اند که در پاسخ جمعی از مشرکان مکه نازل شده است، که در پشت خانه کعبه نشسته بودند و به دنبال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستادند، پیامبر (صلی الله علیه و

آله و سلم) (به امید هدایت آنها) نزد آنها آمد، عرض کردند: اگر دوست داری از تو پیروی کنیم این کوههای مکه را بوسیله قرآنت عقب بران تا کمی این زمین تنگ و محدود ما گسترش یابد! و زمین را بشکاف و چشمه‌ها و نهرهایی در اینجا پدید آور تا درختان غرس کنیم، و زراعت نمائیم! تو به گمان خود کمتر از داود نیستی که خداوند کوهها را برای او مسخر کرده بود که با او همصدا شده، تسبیح خدا می‌گفتند، یا اینکه باد را مسخر ما گردان که بر دوش آن سوار شویم و به شام رویم و مشکلات خود را حل کنیم و ما یحتاج را تهیه نمائیم و همان روز باز گردیم!، همان گونه که مسخر سلیمان بود، تو به گمان خود از سلیمان کمتر نیستی و نیز جدت «قصی» (جد طایفه قریش) یا هر کس دیگر از مردگان ما را می‌خواهی زنده کن تا از او سؤال کنیم آیا آنچه تو می‌گوئی حق است یا باطل، زیرا عیسی (علیه‌السلام) مردگان را زنده می‌کرد و تو کمتر از عیسی نیستی! در این هنگام آیه دوم مورد بحث نازل شد و به آنها گوشزد کرد که همه آنچه را می‌گوئید از سر لجاجت است نه برای ایمان آوردن، و گر نه معجزه کافی برای ایمان آوردن ارائه شده است.

تفسیر :

هر کار کنی این لجوجان ایمان نمی‌آورند!

بار دیگر در این آیات به بحث نبوت باز می‌گردیم، آیات فوق قسمت دیگری

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۲۱

از گفتگوهای مشرکان و پاسخ آنها را در زمینه نبوت بازگومی‌کند: نخست می‌گوید همانگونه که پیامبران پیشین را برای هدایت اقوام گذشته فرستادیم ترا نیز به میان امتی فرستادیم که قبل از آنها امتهای دیگری آمدند و رفتند (کذلک ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم). و هدف این بود که آنچه را بر تو وحی کرده‌ایم بر آنها بخوانی (لتتلو علیهم الذی اوحینا الیک).

«در حالی که آنها به رحمان کفر می‌ورزند» (به خداوندی که رحمتش همگان را در بر گرفته و فیض گسترده و عامش کافر و مؤمن و گبر و ترسا را شامل شده است) (و هم یکفرون بالرحمن).

«بگو اگر نمی‌دانید، رحمان آن خداوندی که فیض و رحمتش عام است، پروردگار من است» (قل هو ربی).

«هیچ معبودی جز او نیست، من بر او توکل کردم، و بازگشتم به سوی او است» (لا اله الا هو علیه توکلت و الیه متاب).

سپس در پاسخ این بهانه جویان که به همه چیز ایراد می‌گیرند می‌فرماید: حتی اگر بوسیله قرآن کوهها به حرکت در آیند و زمینها، قطعه قطعه شوند، و بوسیله آن با مردگان صحبت شود باز هم ایمان نخواهند آورد! (و لو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی). «ولی همه این کارها در اختیار خدا است و هر اندازه لازم بداند انجام می‌دهد» (بل لله الامر جمیعا).

اما شما طالب حق نیستید و اگر بودید همان مقدار از نشانه‌های اعجاز که از این پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صادر شده برای ایمان آوردن کاملا کافی بود، اینها همه بهانه جوئی است.

سپس اضافه می‌کند: آیا کسانی که ایمان آورده‌اند نمی‌دانند که اگر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۲۲

خدا بخواهد همه مردم را بالاجبار هدایت می‌کند (افلّم ییاس الذین آمنوا ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعا).

اشاره به اینسکه خداوند می‌تواند از طریق یک اجبار درونی، یا برونی، حتی منکران لجوج را وادار به پذیرش ایمان کند، چرا که او بر همه چیز تواناست، و هیچ کاری در برابر قدرتش، مشکل نیست، ولی هرگز او چنین نخواهد کرد، چرا که اینگونه ایمان اجباری بی‌ارزش و فاقد معنویت و تکاملی است که انسان به آن نیاز دارد.

بعد اضافه می‌کند که در عین حال کافران همواره مورد هجوم مصائب کوبنده‌ای بخاطر اعمالشان هستند که این مصائب به صورت بلاهای مختلف و همچنین جنگهای کوبنده مجاهدان اسلام بر آنها فرود می‌آید و لا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة).

و اگر این مصائب در خانه آنان فرود نیاید، به نزدیکی خانه آنها وارد می‌شود (او تحل قریبا من دارهم).

تا عبرت بگیرند و تکانی بخورند و به سوی خدا باز گردند.

و این هشدارها همچنان ادامه خواهد یافت، تا فرمان نهائی خدا فرارسد (حتی یاتی وعد الله).

این فرمان نهائی ممکن است اشاره به مرگ، یا روز قیامت باشد و یا به گفته بعضی فتح مکه که آخرین قدرت دشمن را در هم شکست. و به هر حال وعده خدا قطعی است، و خداوند هیچگاه از وعده خود تخلف نخواهد کرد (ان الله لا یخلف المیعاد).
آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کرده می گوید: تنها تو نیستی که با تقاضاهای گوناگون و پیشنهادهای معجزات اقتراحی از طرف این گروه کافر به استهزاء و سخریه کشیده شده‌ای، این یک سابقه طولانی در تاریخ انبیاء دارد و بسیاری از رسولان پیش از تو نیز مورد استهزاء واقع شدند (و لقد استهزیء برسل من قبلک).
ولی ما این کافران را فوراً مجازات نکردیم، بلکه به آنها مهلت دادیم (فاملیت للذین کفروا).
شاید بیدار شوند و شاید به راه حق باز گردند و یا حداقل اتمام حجت کافی بر آنها بشود. چرا که اگر آنها بدکار و گنهکارند مهربانی خداوند و لطف و کرم و حکمت او جایی نرفته است!
ولی به هر حال این مهلت و تاخیر به آن معنی نیست که مجازات و کیفر آنان فراموش شود، لذا پس از این مهلت آنها را گرفتیم و دیدی چگونه آنها را مجازات کردیم؟! این سرنوشت در انتظار قوم لجوج تو نیز هست (ثم اخذتهم فکیف کان عقاب).

نکته‌ها :

۱- چرا روی کلمه رحمان تکیه شده است؟

آیات فوق و شان نزولی که در باره آن ذکر شده نشان می دهد که کفار

قریش توصیف خداوند را به رحمان، نمی پسندیدند و چون چنین چیزی در میان آنها معمول نبود آنرا به باد استهزاء گرفتند، در حالی که آیات فوق تاکید و اصرار بر آن دارد، چرا که لطف خاصی در این کلمه نهفته است، زیرا می دانیم صفت رحمانیت خداوند اشاره به لطف عام او است که دوست و دشمن را فرا می گیرد، و مؤمن و کافر مشمول آن است، در برابر صفت رحیمیت که اشاره به رحمت خاص ایزدی در مورد بندگان صالح و مؤمنان است.

یعنی شما چگونه به خدائی که منبع لطف و کرم است و حتی دشمنان خویش را مشمول لطف و رحمتش قرار می‌دهد ایمان نمی‌آورید، این نهایت نادانی شما است.

۲ - چرا پیامبر تسلیم درخواست معجزات نشد؟

باز در اینجا به گفتار کسانی برخورد می‌کنیم که می‌پندارند پیامبر اسلام جز قرآن معجزه‌های نداشت و از آیاتی شبیه آیات فوق کمک می‌گیرند، چرا که ظاهر این آیات می‌گوید پیامبر در برابر درخواست معجزات مختلف از قبیل عقب راندن کوههای مکه و شکافتن زمین آنجا و آشکار شدن نهرها و زنده کردن مردگان و سخن گفتن با آنها، دست رد به سینه تقاضا کنندگان زد. ولی بارها گفته‌ایم اعجاز تنها برای نشان دادن چهره حقیقت است، برای آنها که حقیقت طلب می‌باشند، نه اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به صورت یک معجزه‌گر درآید و هر کس هر عملی پیشنهاد کرد انجام دهد و تازه حاضر به قبول آن نباشند. اینگونه درخواست معجزه (معجزات اقتراحی) تنها از ناحیه افراد لجوج و سبک مغزی انجام می‌گرفت که حاضر به قبول هیچ حقی نبودند.

و اتفاقاً نشانه‌های این امر در آیات فوق به خوبی به چشم می‌خورد، چرا که در آخرین آیه مورد بحث دیدیم که سخن از استهزای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به میان آمده، یعنی آنها نمی‌خواستند چهره حق را ببینند، بلکه با این پیشنهادها می‌خواستند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۲۵

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را استهزاء کنند!.

به علاوه از شان نزولهایی که در آغاز این آیات خواندیم استفاده می‌شود که آنها به پیامبر پیشنهاد کرده بودند یکی از اجداد و نیاکانشان را زنده کند تا از او بپرسند آیا او بر حق است یا باطل؟ در حالی که اگر پیامبر اقدام به چنین معجزه‌های (زنده کردن مردگان) کند، دیگر جای این نیست که آنها سؤال کنند پیامبر بر حق است یا باطل؟ این نشان می‌دهد که آنها افراد متعصب لجوج و معاندی بودند که هدفشان جستجوگری از حق نبود، همیشه پیشنهادهای غریب و عجیبی می‌کردند و تازه آخر کار هم ایمان نمی‌آوردند (در ذیل آیه ۹۰ سوره اسراء به خواست خداوند باز هم در این باره توضیح خواهیم داد).

۳ - قارعه چیست؟

«قارعه» از ماده «قرع» بی معنی کوبیدن است، و بنابراین قارعه یعنی کوبنده و در اینجا اشاره به اموری است که آدمی را می کوبد و هشدار می دهد و اگر آماده بیدار شدن باشد بیدار می کند.

در حقیقت قارعه معنی وسیعی دارد که هر گونه مصیبت شخصی، یا جمعی، و مشکلات و حوادث دردناک را شامل می شود.

لذا بعضی از مفسران آن را به معنی جنگها و خشکسالیها و کشته شدن و اسیر شدن دانسته اند، در حالی که بعضی دیگر آنرا تنها اشاره به جنگهایی گرفته اند که در صدر اسلام تحت عنوان سریه واقع می شد و آن جنگهایی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصا در آن شرکت نداشت، بلکه ماموریت را به اصحاب و یاران خود می داد، ولی مسلم است که قارعه اختصاص به هیچ یک از این امور ندارد و همه را فرا می گیرد.

جالب اینکه در آیات فوق می خوانیم این حوادث کوبنده یا به خود آنها می رسد یا در نزدیکی خانه آنها پیاده می شود، یعنی اگر خود آنها هم مبتلی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۲۶

به این حوادث هشدار دهند نشوند، در همسایگی، یا نزدیکی آنها واقع می گردد، آیا برای بیدار شدن آنها کافی نیست.

آیه ۳۳ - ۳۴

آیه و ترجمه

افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت و جعلوا لله شرکاء قل سموهم ام تنبونه
بمما لا یعلم فی الارض ام بظهر من القول بل زین للذین کفروا مکرهم و صدوا
عن السبیل و من یضلل الله فما له من هاد

لهم عذاب فی الحیوة الدنیا و لعذاب الاخرة اشق و ما لهم من الله من واق

ترجمه :

۳۳ - آیا کسی که بالای سر همه ایستاده (و حافظ و نگهبان و مراقب همه است) و اعمال همه را می بیند (همچون کسی است که هیچیک از این صفات را ندارد) آنان برای خدا شریکانی قرار دادند، بگو آنها را نام ببرید! آیا به او چیزی را خبر می دهید که از وجود آن در روی زمین بیخبر است؟ یا سخنان ظاهری (و تو خالی) میگوئید، (نه، شریکی برای خدا وجود ندارد) بلکه در نظر کافران دروغهایشان زینت داده شده (و بر اثر ناپاکی درون، چنین می پندارند که

واقعیتی دارد) و آنها از راه (خدا) بازداشته شده‌اند و هر کس را خدا گمراه کند راهنمایی نخواهد داشت.
۳۴ - برای آنها عذاب (دردناکی) در دنیا است، و عذاب آخرت سخت‌تر است، و در برابر خدا هیچ کس نمی‌تواند آنها را ننگه دارد.

تفسیر :

چگونه خدا را با بتها قرین می‌سازید؟!

در این آیات بار دیگر به بحث در باره توحید و شرک باز می‌گردد و مردم را

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۲۷

با این دلیل روشن مخاطب می‌سازد که آیا کسی که حافظ همه چیز در پهنه جهان هستی است و همه را زیر پوشش تدبیر خود قرار داده و از اعمال همه کس آگاه و با خبر است، همچون کسی است که هیچیک از این صفات در او نیست؟! (افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت).

در حقیقت جمله فوق به وضوح می‌گوید احاطه او چنان است که گوئی خداوند بالای سر همه ایستاده، آنچه را که انجام می‌دهند می‌بیند و می‌داند و حساب می‌کشد و پاداش و کیفر می‌دهد و تدبیر و تصرف می‌کند، بنابراین کلمه قائم معنی وسیعی دارد که همه این امور را شامل می‌شود گرچه گروهی از مفسران، هر یک آنرا در یک بعد خلاصه کرده‌اند.

سپس به عنوان تکمیل بحث گذشته و مقدمه‌ای برای بحث آینده می‌فرماید: آنها برای خدا شریکهای قرار دادند (و جعلوا الله شرکاء).

بلافاصله از چند طریق به آنها پاسخ می‌دهد.

نخست می‌گوید: «این شریکها را نام ببرید» (قل سموهم).

منظور از نام بردن یا این است که آنها حتی بی‌ارزشتر از آن هستند که نام و نشانی داشته باشند، یعنی چگونه یک عده موجودات بی‌نام و نشان و بی‌ارزش را در ردیف پروردگار قادر متعال قرار می‌دهید؟

و یا اینکه منظور این است، صفات آنها را بیان کنید ببینیم آیا شایسته عبودیت هستند، در باره الله می‌گوئیم او خالق، رازق، حیاتبخش، عالم و قادر و بزرگ است، آیا این صفات را می‌توانید در مورد بتها به کار ببرید، یا به عکس اگر بخواهیم از آنها نام ببریم باید بگوئیم بتهایی از سنگ و چوب و بی‌حرکت،

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۲۸

فاقد عقل و شعور، نیازمند به عبادت کننده‌گان خود و خلاصه فاقد همه چیز!، این دو را چگونه می‌توان همسان قرار داد؟ آیا این شرم آور نیست؟ و یا اینکه منظور آنست که کارهای آنها را بر شمرد، آیا تاکنون زبانی به کسی رسانیده‌اند و یا سود و منفعتی؟ مشکلی را گشوده‌اند یا گرهی در کار کسی زده‌اند؟ با این حال کدام عقل اجازه می‌دهد که آنها را در ردیف خدائی قرار دهند که همه برکات و نعمتها و سود و زیانها و پاداش و کیفرها از او است. البته هیچ مانعی ندارد که همه این معانی در جمله سموهم (آنها را نام ببرید) جمع باشد!

دوم اینکه چگونه چنین شریکی وجود دارد در حالی که خداوند که به پندار شما شریک آنهاست از وجودشان هیچگونه اطلاعی ندارد باینکه علمش همه جهان را در برگرفته آیا به او خبر می‌دهید از چیزی که وجود آنرا در زمین نمی‌داند (ام تنبئونه بما لا يعلم فی الارض).

این تعبیر در حقیقت بهترین راه برای کوبیدن سخن واهی طرف است، و به این می‌ماند که شخصی به شما می‌گوید دیشب فلانکس در خانه تومیهمان بوده است و شما در پاسخ می‌گوئید تو از میهمانی خبر می‌دهی که من از آن بی‌اطلاعم!، یعنی آیا ممکن است کسی میهمان من باشد و من بیخبر و تو از آن آگاه باشی؟

سوم اینکه: خود شما هم در واقع در دل، ایمان به چنین چیزی ندارید، «تنها به یک سخن ظاهری تو خالی که در آن هیچ مفهوم صحیحی نهفته نیست قناعت کرده‌اید» (ام بظاهر من القول).

به همین دلیل این مشرکان هنگامی که در تنگناهای سخت زندگی قرار می‌گیرند به سراغ الله می‌روند چرا که در دل می‌دانند کاری از بتهاساخته نیست، همانگونه که خداوند حال آنها را به هنگامی که سوار کشتی می‌شوند و طوفان سخت آنها را احاطه می‌کند و تنها به خدا رومی‌آورند در آیه ۶۵ سوره عنکبوت

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۲۹

بیان فرموده است.

چهارم اینکه: این مشرکان درک صحیح و درستی ندارند، و چون پیرو هوی و هوس و تقلیدهای کورکورانه‌اند، قادر به قضاوت عاقلانه و صحیح نیستند، و به همین دلیل به این گمراهی و ضلالت کشیده شده‌اند، اینها مکر و

توسطه‌هایشان در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و مؤمنان و دروغ و تهمت و تزویرها در نظرشان (به خاطر ناپاکی درون) زینت داده شده است، تا جائی که این موجودات بی‌ارزش و بی‌نام و نشان را شریک خدا دانسته‌اند (بل زین للذین کفروا مکرمهم و صدوا عن السبیل).

«و کسی را که خدا گمراه سازد، هیچکس توانائی هدایت او را نخواهد داشت» (و من یضلل الله فما له من هاد).

بارها گفته‌ایم این ضلالت به معنی اجبار نیست، و مساله دل بخواهی و بی حساب نمی‌باشد، بلکه اضلال الهی به معنی عکس العمل کارهای نادرست و غلط خود انسان است که او را به گمراهیها می‌کشاند، و از آنجا که این خاصیت را خدا در این گونه اعمال قرار داده، به خدا نسبت داده می‌شود. و در آخرین آیه مورد بحث به مجازاتهای دردناک آنها در دنیا و آخرت که طبعا شامل شکست و ناکامی و سیه روزی و آبرو ریزی و غیر آن می‌شود، اشاره کرده چنانچه می‌گوید: برای آنها در زندگی دنیا مجازاتی است و مجازات آخرت سختتر و شدیدتر است (لهم عذاب فی الحیوة الدنیا و لعذاب الاخرة اشق). چرا که دائمی و همیشگی و جسمانی و روحانی و توام با انواع ناراحتیهاست: و اگر گمان کنند راه فرار و وسیله دفاعی در برابر آن دارند، سخت در اشتباهند چرا که هیچ چیز در برابر خداوند نمی‌تواند از آنها دفاع کند (وما لهم من الله من واق).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۳۰

آیه ۳۵

آیه و ترجمه

مثل الجنة التي وعد المتقون تجري من تحتها الانهر اكلها دائم و ظلها تلك عقبی الذین اتقوا و عقبی الکفرین النار

ترجمه :

۳۵ - بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است نهرهای آب از زیر درختانش جاری است، میوه‌های آن همیشگی و سایه‌هایش دائمی است، این سرانجام کسانی است که پرهیزگاری پیشه کردند و سرانجام کافران، آتش است!

تفسیر :

با توجه به تناوب آیات این سوره در زمینه بیان توحید و معاد و سایر معارف

اسلامی بار دیگر در این آیه سخن از معاد و مخصوصا از نعمتهای بهشتی و کیفیهای دوزخی به میان آمده است.

نخست می‌گوید: مثل باغهای بهشت که به پرهیزگاران وعده داده شده است باغهایی است که آبهای جاری از زیر درختان آنها می‌گذرد (مثل الجنة التي وعد المتقون تجری من تحتها الانهار).

تعبیر به «مثل»، شاید اشاره به این نکته باشد که باغها و سایر نعمتهای سرای دیگر برای ساکنان این جهان محدود که در برابر عالم‌پس از مرگ فوق العاده کوچک است، قابل توصیف با هیچ بیانی نیست، تنها مثل و شبی از آن را می‌توان برای مردم این جهان ترسیم کرد، همانگونه که اگر بچه‌ای که در عالم جنین است، عقل و هوش می‌داشت، هرگز نمی‌شد نعمتهای این دنیا را برای او توضیح داد، جز بامثالهای ناقص و کمرنگ

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۳۱

دومین وصف باغهای بهشت این است که «میوه‌های آن دائمی و همیشگی است» (اکلها دائم).

نه همچون میوه‌های این جهان که فصلی است و هر کدام در فصل خاصی آشکار می‌شود بلکه گاهی بر اثر آفت و بلا ممکن است در یکسال اصلا نباشد، اما میوه‌های بهشتی نه آفتی دارد، و نه فصلی و موسمی است، بلکه همچون ایمان مؤمنان راستین دائم و پایرجاست.

و همچنین «سایه آنها نیز همیشگی است» (و ظلها).

نه همچون سایه‌های درختان دنیا که ممکن است در آغاز صبح که آفتاب از یک سو می‌تابد سایه پرپشتی در سطح باغ باشد، اما به هنگام ظهر که آفتاب عمودی می‌تابد سایه‌ها کم می‌شود، و یا در فصل بهار و تابستان که درختان پر برگند وجود دارد و در فصل خزان و زمستان که درختان برهنه می‌شوند از بین می‌رود (البته نمونه‌های کوچکی از درختان همیشه بهار که همیشه میوه و گل می‌دهند در محیط دنیا در مناطقی که سرمای خزان و زمستان نیست دیده می‌شوند).

خلاصه، سایه‌های بهشتی همچون همه نعمتهایش جاودانی است و از این روشن می‌شود که باغهای بهشت خزان ندارند، و نیز از آن معلوم می‌شود که تابش نور آفتاب یا همانند آن در بهشت هست، و الا تعبیر به سایه در آنجا که شعاع نور نباشد مفهومی ندارد، و اینکه در آیه ۱۳ سوره دهر می‌خوانیم لا یرون

فیها شمسا و لا زمهریرا ممکن است اشاره به اعتدال هوا باشد چرا که سوزش آفتاب و همچنین سرمای سخت در بهشت نیست، نه اینکه اصلا آفتاب نمی‌درخشد.

خاموش شدن کره آفتاب نیز دلیل از میان رفتن ابدی آن نیست، چرا که قرآن می‌گوید: در قیامت زمین و آسمان، تبدیل به زمین و آسمان دیگری (نوتر و وسیع‌تر) می‌شوند.

و اگر گفته شود جائی که آفتاب سوزندگی ندارد، سایه برای چیست؟

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۳۲

در پاسخ می‌گوئیم لطف سایه تنها به این نیست که از سوزش آفتاب جلوگیری کند بلکه رطوبت مطبوع متصاعد از برگها که توام با اکسیژن نشاط بخش است لطافت و طراوت خاصی به سایه می‌دهد، و لذا هیچگاه سایه درخت همچون سایه سقف اطاق خشک و بی‌روح نیست.

و در پایان آیه بعد از بیان این اوصاف سه‌گانه بهشت می‌گوید: این است سرانجام پرهیزگاران ولی سرانجام کافران آتش است! (تلك عقبی الذین اتقوا و عقبی الکافرین النار).

در این تعبیر زیبا، نعمتهای بهشتی با لطافت و به تفصیل بیان شده، اما در مورد دوزخیان در یک جمله کوتاه، و خشک و خشن می‌گوید عاقبت کارشان جهنم است!

آیه ۳۶

آیه و ترجمه

و الذین ءاتینهم الکتب یفرحون بما انزل الیک و من الاحزاب من ینکر بعضه قل انما امرت ان اعبد الله و لا اشرك به الیه ادعوا و الیه ماب ترجمه :

۳۶ - و آنها که کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده‌ایم از آنچه بر تونازل شده خوشحالند، و بعضی از احزاب (و گروهها) قسمتی از آنرا انکار می‌کنند، بگو من مامورم که الله را بپرستم و شریکی برای او قائل‌نشوم، به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشت (همگان) به سوی او است.

تفسیر :

خدا پرستان و احزاب!

در این آیه اشاره به عکس العمل متفاوت مردم در برابر نزول آیات قرآن شده

است که افراد حقیقت جو و حق طلب چگونه در برابر آنچه بر پیامبر نازل می‌شد تسلیم و خوشحال بودند و معاندان و افراد لجوج به مخالفت بر می‌خاستند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۳۳

نخست می‌گوید: آنها که کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده‌ایم از آنچه بر تو نازل می‌شود خوشحالند (و الذین آتینا هم الکتاب یفرحون بما انزل الیک). با توجه به اینکه تعبیر آتینا هم الکتاب و شبیه آن در سراسر قرآن معمولاً به یهود و نصاری و مانند آنها از پیروان مذاهب آسمانی اطلاق شده، شکی باقی نمی‌ماند که در اینجا نیز اشاره به آنها است، یعنی حق طلبان یهود و نصاری و مانند آنها از نزول این آیات بر تو خوشحال و خشنودند، چرا که از یکسو آنرا هماهنگ با نشانه‌هایی که در دست دارند می‌بینند و از سوی دیگر مایه آزادی و نجات آنها از شر خرافات و عالم نمایان یهود و مسیحیت و امثال آنها که آنان را به قید و بند کشیده، و از آزادی فکری و تکامل انسانی محروم داشته بودند. و اینک بعضی از مفسران بزرگ گفته‌اند منظور از الذین آتینا هم الکتاب اصحاب و یاران محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است، بسیار بعید به نظر می‌رسد، چرا که این تعبیر در باره مسلمانان معمول نیست، به علاوه با جمله بما انزل الیک سازگار نمی‌باشد.

و اینکه سوره رعد مکی است هیچ منافاتی با آنچه گفته شد ندارد، زیرا اگر چه مرکز اصلی یهود، مدینه و خیبر، و مرکز اصلی مسیحیان، نجران و مانند آن بود، ولی بدون شک به مکه رفت و آمد داشتند و افکار و فرهنگ و معتقدات آنها، کم و بیش در مکه منعکس بود، و به همین دلیل مردم مکه به خاطر نشانه‌هایی که آنها از آخرین پیامبر الهی می‌دادند در انتظار ظهور چنین پیامبری بودند (داستان ورقه بن نوفل و امثال آن معروف است). در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز شواهدی بر این موضوع داریم که مؤمنان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۳۴

راستین از اهل کتاب از نزول آیات قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوشحال بودند، در آیه ۵۲ سوره قصص چنین می‌خوانیم الذین آتینا هم الکتاب من قبله هم به یؤمنون: آنهاست که پیش از آن کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده بودیم به این قرآن ایمان می‌آورند.

سپس اضافه می‌کند: ولی جمعی از احزاب قسمتی از آیاتی را که بر تونازل شده است انکار می‌کنند (و من الاحزاب من ینکر بعضه).

منظور از این گروه همان جمعیت از یهود و نصاری بوده‌اند که تعصبات قومی و مذهبی و مانند آن بر آنها غلبه داشته، و به همین جهت قرآن از آنها به اهل کتاب تعبیر نکرده چرا که آنها تسلیم در برابر کتب آسمانی خودشان نیز نبودند، بلکه آنها در حقیقت احزاب و گروههایی بودند که تنها خط حزبی خودشان را دنبال می‌کردند، این گروه آنچه را با سلیقه ومیل و پیش داوریهای هماهنگ نبود منکر می‌شدند.

این احتمال نیز داده شده که احزاب اشاره به مشرکان بوده باشد چرا که در سوره احزاب نیز با همین تعبیر از آنها یاد شده است، آنها در حقیقت آئین و مذهبی نداشتند بلکه احزاب و گروههای پراکنده‌ای بودند که مخالفت با قرآن و اسلام آنها را متحد ساخته بود.

مرحوم طبرسی مفسر بزرگ و بعضی دیگر از مفسران از ابن عباس چنین نقل کرده‌اند که آیه فوق اشاره به انکار بت پرستان نسبت به توصیف خداوند به صفت رحمان است که اهل کتاب مخصوصاً یهودیه خاطر آشنائی به این توصیف از وجود کلمه رحمان در آیات قرآن اظهار خوشحالی می‌کردند و مشرکان مکه که با این وصف، نا آشنا بودند، آنرا به سخریه می‌گرفتند.

در پایان آیه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می‌دهد که به مخالفت و لجاجت این و آن اعتنا مکن بلکه در خط اصیل و صراط مستقیم خود بایست و بگو من تنها مامورم

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۳۵

که الله و خدای یگانه یکتا را بپرستم و هیچ شریکی برای او قائل نشوم، فقط به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشت من و همگان به سوی او است (قل انما امرت ان اعبد الله و لا اشرك به الیه ادعوا و الیه ماب).

اشاره به اینکه موحد راستین و خداپرست حقیقی جز تسلیم در برابر همه فرمانهای خدا هیچ خط و برنامه‌ای ندارد، او در برابر همه آنچه از سوی خدا نازل می‌گردد، تسلیم است و تبعض در میان آنها قائل نمی‌شود که آنچه را با میلش سازگار است بپذیرد و آنچه مخالف میل اوست انکار کند.

نکته :

ایمان و همبستگیهای حزبی.

در آیه فوق دیدیم که چگونه خداوند از مؤمنان راستین یهود و نصاری تعبیر به اهل کتاب کرده و از آنهایی که تابع تعصبات و هوسهای خویش بودند، تعبیر به احزاب، این منحصر به تاریخ صدر اسلام و قوم یهود و نصارای معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست، همیشه، تفاوت میان مؤمنان حقیقی و مدعیان ایمان همین است که مؤمنان راستین، تسلیم محض در برابر فرمانهای حقینند، و در میان آنها تفاوت و تبعیضی قائل نمی شوند، یعنی میل و خواست خود را تحت الشعاع آنها قرار می دهند، و نام اهل کتاب و اهل ایمان تنها شایسته آنها است.

اما آنها که مصداق «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» هستند، یعنی هر چه را با خط فکری و امیال شخصی و هوسهایشان هماهنگ است می پذیرند و هر چه را نیست انکار می کنند، یا هر چه به سودشان است قبول دارند و هر چه بر خلاف منافع شخصی آنهاست انکار می کنند، اینها نه مسلمانند و نه مؤمن راستین، بلکه احزابی هستند که مقاصد خود را در دین جستجو می کنند و لذا در تعلیمات اسلام و احکام آن همیشه تبعیض قائل می شوند.

بعدها

افترت

قبل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۳۶

آیه ۳۷ - ۴۰

آیه و ترجمه

و كذلك انزلنه حکما عربیا و لئن اتبعت اهواءهم بعد ما جاءک من العلم ما لک من الله من ولی و لا واق
 و لقد ارسلنا رسلا من قبلک و جعلنا لهم ازوجا و ذریة و ما کان لرسول ان یاتی
 بایة الا باذن الله لکل اجل کتاب
 یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتب
 و ان ما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فانما علیک البلغ و علینا الحساب
 ترجمه :

۳۷ - همانگونه (که به پیامبران پیشین کتاب آسمانی دادیم) بر تو نیز فرمان روشن و صریحی نازل کردیم، و اگر از هوسهای آنها - بعد از آنکه آگاهی برای تو آمده - پیروی کنی هیچکس از تو در برابر خدا حمایت و جلوگیری نخواهد کرد.

۳۸ - و ما قبل از تو رسولانی فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم، و هیچ رسولی نمی توانست (از پیش خود) معجزهای بیاورد، مگر به فرمان خدا، هر زمانی کتابی دارد (و برای هر کاری موعدی مقرر است).
 ۳۹ - خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می کند، و ام الكتاب نزد او است.

۴۰ - و اگر پاره ای از مجازاتها را که به آنها وعده داده ایم به تو نشان دهیم یا (پیش از فرا رسیدن این مجازاتها) تو را بمیرانیم، در هر حال تو فقط مأمور ابلاغ هستی و حساب (آنها) بر ماست!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۳۷

تفسیر :

حوادث «قطعی» و «قابل تغییر».

این آیات همچنان مسائل مربوط به نبوت را دنبال می کند.
 در نخستین آیه می فرماید: همانگونه که بر اهل کتاب و پیامبران پیشین کتاب

آسمانی فرستادیم این قرآن را نیز بر تو نازل کردیم در حالی که مشتمل بر احکام روشن و آشکار است (و کذلک انزلناه حکما عربیا).

«عربی» همانگونه که راغب در مفردات - می گوید: به معنی سخن فصیح و روشن است (الفصیح البین من الکلام) و لذا هنگامی که گفته می شود «امرئۃ عروبه» مفهومی این است زنی که از عفت و پاکدامنی خود آگاه باشد، سپس اضافه می کند قوله حکما عربیا قیل معناه مفصحا یحق الحق و یبطل الباطل «اینکه خداوند فرموده حکما عربیا مفهومی این است که سخنی است روشن و آشکار که حق را ثابت و باطل را روشن می سازد».

این احتمال نیز داده شده است که عربی در اینجا به معنی شریف است، چرا که این کلمه به همین معنی نیز در لغت آمده است.

و به این ترتیب منظور از توصیف قرآن به این صفت این است که احکامش واضح و آشکار و جای سوء استفاده و تعبیرهای مختلف ندارد.

و لذا بدنبال همین تعبیر در آیات دیگری روی مساله استقامت و عدم اعوجاج و یا علم و آگاهی تکیه شده است، در آیه ۲۸ سوره زمر می خوانیم قرآنا عربیا غیر ذی عوج: «این قرآنی است آشکار و خالی از هر گونه کجی و اعوجاج و در آیه ۳ سوره فصلت می خوانیم: کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون: این کتابی است که آیاتش تشریح شده و قرآنی است روشن و آشکار برای آنها که می خواهند بدانند» و به این ترتیب جمله قبل و بعد، در این آیه، تایید می کند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۳۸

که منظور از عربیت، همان فصاحت و روشنی بیان و خالی بودن از پیچ و خم است.

این تعبیر در هفت سوره از سوره های قرآن آمده است، ولی در چند مورد نیز «لسان عربی مبین» یا مانند آن ذکر شده است که آن نیز ممکن است به همین معنی، یعنی روشنی بیان و خالی بودن از ابهام، بوده باشد.

البته در این مورد خاص ممکن است اشاره به زبان عربی نیز باشد، چرا که خداوند هر پیامبری را به زبان قوم خود مبعوث می کرد، تا برای نخستین بار قوم و ملت خویش را هدایت کند، سپس دامنه این انقلاب را به نقاط دیگر گسترش دهد.

بعد با لحنی تهدید آمیز و قاطع، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مخاطب ساخته، می گوید: اگر از هوا و هوسهای آنها بعد از آنکه حقیقت بر تو آشکار

شد پیروی کنی به کیفر الهی مجازات خواهی شد و هیچکس در برابر خدا قدرت حمایت از تو و نگهداریت را نخواهد داشت (و لئن اتبعت اهوائهم بعد ما جائك من العلم ما لك من الله من ولی و لا واق).

گر چه احتمال انحراف، مسلما در پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن مقام عصمت و معرفت و آگاهی وجود نداشته، اما این تعبیر اولاروشن می‌سازد که خدا با هیچکس ارتباط خصوصی و به اصطلاح خویشاوندی ندارد، و حتی اگر پیامبر، مقامش والا است به خاطر تسلیم و عبودیت و ایمان و استقامت او است، ثنیا تاکید است برای دیگران، زیرا جائی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در صورت انحراف از مسیر حق و گرایش به خط باطل، مصونیتی از مجازات الهی نداشته باشد حساب دیگران آشکار است، این درست به آن می‌ماند که شخصی فرزند درستکار خود را مخاطب می‌سازد و می‌گوید: «اگر دست از پا خطا کنی مجازات می‌کنم تا دیگران حساب خویش را برسند».

این نکته نیز لازم به یادآوری است که «ولی» (سرپرست و حافظ) و «واق» (نگهدارنده) گر چه از نظر معنی شبیهند ولی این تفاوت را دارند که یکی جنبه اثباتی را بیان می‌کند و دیگری جنبه نفی را، یکی به معنی نصرت و یاری

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۳۹

است و دیگری به معنی دفاع و نگهداری. آیه بعد در حقیقت پاسخی است به ایرادات مختلفی که دشمنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند: از جمله اینکه: گروهی می‌گفتند مگر پیامبر ممکن است از جنس بشر باشد، و همسر اختیار کند و فرزندان داشته باشد، آیه فوق به آنها پاسخ می‌گوید: این امر تازهای نیست ما پیش از تو پیامبران بسیاری فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم (و لقد ارسلنا رسلا من قبلک وجعلنا لهم ازواجاً و ذریة). ایراد آنها نشان می‌دهد که یا از تاریخ انبیاء بیخبرند و یا خود را به نادانی و بیخبری می‌زنند، و گرنه این ایراد را نمی‌کردند. دیگر اینکه آنها انتظار دارند که هر معجزه‌های را پیشنهاد می‌کنند و هر چه هوا و هوسشان اقتضا می‌کند انجام دهی (چه ایمان بیاورند یا نیاورند) ولی آنها باید بدانند: هیچ پیامبری نمی‌تواند معجزه‌های جز به فرمان خداوند بیاورد (و ما کان

لرسول ان ياتي باية الا باذن الله).

سومین ایراد این بود که چرا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده و احکامی از تورات یا انجیل را دگرگون ساخته، مگر نه این است که اینها کتب آسمانی است و از طرف خدا نازل شده؟ مگر ممکن است خداوند فرمان خود را نقض کند؟ (این ایراد مخصوصا با آنچه از یهود معروف است که معتقد به عدم امکان نسخ احکام بودند کاملا هماهنگ است).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۴۰

آیه فوق در آخرین جمله خود به آنها پاسخ می گوید که برای هر زمانی حکم و قانونی مقرر شده (تا بشریت به مرحله بلوغ نهائی برسد و آخرین فرمان صادر شود) (لکل اجل کتاب).

بنابراین جای تعجب نیست که یک روز تورات را نازل کند، و روز دیگر انجیل را، و سپس قرآن را، چرا که بشریت در زندگی متحول و متکامل خود، نیاز به برنامه های متفاوت و گوناگونی دارد.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله لکل اجل کتاب پاسخی بوده باشد به ایراد کسانی که می گفتند: اگر پیامبر راست می گوید چرا مجازات و عذاب الهی، مخالفانش را از پای در نمی آورد، قرآن به آنها پاسخ می دهد که هر چیزی زمانی دارد و بی حساب و کتاب نیست، زمان مجازات نیز به موقع فرا می رسد.

آیه بعد به منزله تاکید و استدلالی است بر آنچه در ذیل آیه قبل گفته شد و آن اینکه هر حادثه و هر حکم و فرمانی، زمان معینی دارد که گفته اند: ان الامور مرهونة باوقاتها و اگر می بینی بعضی از کتب آسمانی جای بعض دیگر را می گیرند به خاطر آنست که خداوند هر چیزی را بخواهد محومی کند همانگونه که به مقتضای اراده و حکمت خویش اموری را اثبات می نماید، و کتاب اصلی و ام الکتاب نزد او است (یمحو الله ما یشاء ویثبت و عنده ام الکتاب).

سرانجام به عنوان تاکید بیشتر در مورد مجازاتهای که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وعده می داد و آنها انتظارش را می کشیدند و حتی ایراد می کردند که چرا این وعده های

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۴۱

تو عملی نمی شود، می فرماید: و اگر پاره ای از آنچه را به آنها وعده داده ایم (از

پیروزی تو و شکست آنها و رهائی پیروان تو و اسارت پیروان آنها در دوران حیاتت به تو نشان دهیم و یا ترا پیش از آنکه این وعده‌ها تحقق پذیرد از دنیا ببریم در هر صورت وظیفه تو ابلاغ رسالت است و وظیفه ما گرفتن حساب از آنهاست (و اما نرینک بعض الذی نعدهم اونتوفینک فانما علیک البلاغ و علینا الحساب).

نکته ها :

به دو نکته مهم توجه فرمائید:

۱- لوح محو و اثبات و ام الكتاب

گرچه جمله یمحو الله ما یشاء و یشئت... در آیات فوق در زمینه نزول معجزات یا کتب آسمانی به پیامبران وارد شده ولی یک قانون کلی و شامل را بیان می‌کند که در منابع مختلف اسلامی نیز به آن اشاره شده است، و آن اینکه: تحقق موجودات و حوادث مختلف جهان دو مرحله دارد: یکی مرحله قطعیت که هیچگونه دگرگونی در آن راه ندارد (و در آیه فوق از آن اشاره به ام الكتاب کتاب مادر شده است) و دیگری مرحله غیر قطعی به تعبیر دیگر مشروط است که در این مرحله دگرگونی در آن راه دارد، و از آن تعبیر به مرحله محو و اثبات می‌شود.

گاهی نیز از این دو، تعبیر به لوح محفوظ و لوح محو و اثبات می‌شود، گوئی در یکی از این دو لوح، آنچه نوشته شده است به هیچوجه دگرگونی در آن راه ندارد و کاملاً محفوظ است و اما دیگری ممکن است، چیزی در آن نوشته شود و سپس محو گردد و بجای آن چیز دیگری نوشته شود.

و اما حقیقت امر این است که گاهی یک حادثه را با اسباب و علل ناقصه آن در نظر می‌گیریم مثلاً سم کشنده‌ای را که مقتضای طبیعتش نابود کردن یک انسان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۴۲

است مورد توجه قرار می‌دهیم و می‌گوئیم هر کس آن را بخورد می‌میرد، بیخبر از اینکته این سم یک ضد سم هم دارد که اگر پشت سر آن بخورند اثرش را خنثی می‌کند (البته ممکن است بیخبر هم نباشیم اما نخواهیم یا موقعیت اقتضا نکند که سخنی از ضد سم بگوئیم).

ملاحظه می‌کنید در اینجا این حادثه یعنی مرگ به خاطر خوردن سم جنبه قطعی ندارد و به اصطلاح جای آن لوح محو و اثبات است که تغییر و

دگرگونی با توجه به حوادث دیگر در آن راه دارد. ولی اگر حادثه را با علت تامه‌اش، یعنی وجود مقتضی، و اجتماع همه شرائط و از میان رفتن همه موانع، در نظر بگیریم (در مثال بالا، سم را بان خوردن ضد سم توام در نظر بگیریم) در اینجا دیگر حادثه قطعی است و به اصطلاح جایش در لوح محفوظ و ام‌الکتاب است، و هیچگونه دگرگونی در آن راه ندارد. این سخن را به نوع دیگر می‌توان بیان کرد و آن اینکه علم خداوند دارای دو مرحله است علم به مقتضیات و علل ناقصه و علم به علل تامه آنچه مربوط به مرحله دوم است، تعبیر از آن ام‌الکتاب و لوح محفوظ می‌شود و آنچه مربوط به مرحله اول است تعبیر به لوح محو و اثبات می‌گردد (و گر نه لوحی در گوشه‌های از آسمان گذارده نشده است که چیزی روی آن بنویسند یا محو کنند و چیز دیگری در آن ثبت نمایند). و از اینجا به سؤالات بسیاری که از مطالعه در منابع اسلامی به وجود می‌آید پاسخ گفته می‌شود: زیرا گاهی در روایات و یا در بعضی از آیات قرآن می‌خوانیم: فلان کار موجب فلان اثر و نتیجه می‌شود، اما ما گاهی چنان نتیجه‌ای را در آن نمی‌بینیم. این به خاطر آن است که تحقق آن نتیجه، دارای شرائط و یا موانعی بوده است که بر اثر فقدان شرط یا وجود مانع، تحقق نیافته است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۴۳

و نیز روایات بسیاری که در زمینه لوح محفوظ و لوح محو و اثبات و علم پیامبران و امامان وارد شده با توجه به توضیح بالا کاملاً حل می‌شود که به عنوان نمونه چند قسمت را ذیلاً می‌آوریم:

۱- از امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) نقل شده که از پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) در باره آیه فوق سؤال کرد، پیامبر فرمود: لاقرن عینیک بتفسیرها و لاقرن عین امتی بعدی بتفسیرها، الصدقة علی وجهها و بر الوالدین و اصطناع المعروف یحول الشقاء سعادة، و یزید فی العمر، و یقی مصارع السوء: من چشمان تو را به تفسیر این آیه روشن می‌سازم و همچنین چشمان امتم را بعد از من، کمک به نیازمندان هر گاه به صورت صحیح انجام گیرد و نیکی به پدر و مادر و انجام هر کار خیر، شقاوت را به سعادت مبدل می‌کند، و عمر را طولانی و از خطرات جلوگیری می‌نماید.

اشاره به اینکه سعادت و شقاوت یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر نیست، حتی

اگر انسان کارهائی انجام داده باشد که در صف اشقیاء قرار گیرد، اما می تواند با تغییر موضع خود و روی آوردن به نیکیها و مخصوصا کمک و خدمت به خلق خدا سرنوشت خود را دگرگون سازد، چرا که جای این امور، لوح محو و اثبات است، نه ام الكتاب.

باید توجه داشت که آنچه در حدیث فوق آمده، قسمتی از مفهوم آیه است که به عنوان یک مثال روشن بیان شده است.

۲- از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: من الامور امور محتومة کائنة لامحالة، و من الامور امور موقوفة عند الله، يقدم فيها ما يشاء و يمحو ما يشاء و يثبت منها ما يشاء...: قسمتی از حوادث حتمی است که حتما تحقق می پذیرد، و قسمت دیگری مشروط به شرائطی است در نزد خدا که هر کدام را صلاح بداند مقدم

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۴۴

می دارد و هر کدام را اراده کنند محو می کند، و هر کدام را اراده کند اثبات می نماید.

و نیز از امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) می خوانیم که می فرمود: لو لا آية في كتاب الله لحدثتكم بما كان و ما يكون الى يوم القيامة، فقلت له اية آية فقال قال الله، يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب «اگر یک آیه در قرآن نبود من از حوادث گذشته و آینده تا روز قیامت به شما خبر می دادم!، روایت کننده حدیث می گوید عرض کردم کدام آیه؟ فرمود: خداوند می فرماید يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب».

و این حدیث دلیل بر آن است که حداقل قسمتی از علوم پیشوایان بزرگ دین، نسبت به حوادث مختلف مربوط به لوح محو و اثبات است، و لوح محفوظ با تمام خصوصیاتش مخصوص به خدا است و تنها قسمتی از آن را که صلاح بداند به بندگان خاصش تعلیم می کند.

در دعاهای شبهای ماه مبارک رمضان نیز کرارا می خوانیم و ان كنت من الاشقياء فامحني من الاشقياء و اکتبني من السعداء: اگر من از شقاوتمندانم مرا از آنها حذف کن و در سعادتمندان بنویس (یعنی توفیق این کار را به من مرحمت کن).

و به هر حال محو و اثبات به ترتیبی که گفته شد معنی جامعی دارد که هرگونه دگرگونی را بر اثر تغییر شرائط یا وجود موانع شامل می شود و

اینکه بعضی از مفسران انگشت روی یک مصداق خاص گذارده‌اند و مثلاً گفته‌اند این جمله اشاره به مساله محو گناهان بر اثر توبه و یا کم و زیاد شدن روزی بر اثر تغییر شرائط و مانند آن است صحیح به نظر نمی‌رسد مگر اینکه منظور بیان یک مصداق باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۴۵

۲- بدا چیست؟

یکی از بحثهای جنجالی که در میان شیعه و اهل تسنن به وجود آمده بحث در مساله «بدا» است.

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه مورد بحث می‌گوید: «شیعه معتقدند که «بدا» بر خدا جایز است و حقیقت بدا نزد آنها این است که شخص چیزی را معتقد باشد و سپس ظاهر شود که واقع بر خلاف اعتقاد او است و برای اثبات این مطلب به آیه *یَمحو الله ما یشاء* و یثبت تمسک بسته‌اند. سپس فخر رازی اضافه می‌کند این عقیده باطل است زیرا علم خدا از لوازم ذات او است، و آنچه چنین است تغییر و تبدل در آن محال است».

متأسفانه عدم آگاهی از عقیده شیعه در زمینه مساله بداء، سبب شده است که بسیاری از برادران اهل تسنن اینگونه نسبتهای ناروا را به شیعه بدهند، توضیح اینکه:

«بداء» در لغت به معنی آشکار شدن و وضوح کامل است، و به معنی پشیمانی نیز آمده، زیرا شخصی که پشیمان می‌شود حتماً مطلب تازه‌ای برای او پیدا می‌شود.

بدون شک بداء به این معنی در مورد خداوند معنی ندارد و هیچ آدم عاقل و دانائی ممکن نیست احتمال بدهد که مطلبی بر خدا پوشیده باشد، و سپس با گذشت زمان بر او آشکار گردد، اصولاً این سخن کفر صریح و زننده‌ای است، و لازمه آن نسبت دادن جهل و نادانی به ذات پاک خداوند است، و ذات او را محل تغییر و حوادث دانستن، حاشا که شیعه امامیه چنین احتمالی را در باره ذات مقدس خدا بدهند.

آنچه شیعه از معنی بداء اعتقاد دارد و روی آن اصرار و پافشاری می‌کند و طبق آنچه در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) آمده ما عرف الله حق معرفته من لم یعرفه

بالبداء: آنکس که خدا را با بداء نشناسد او را درست نشناخته است این است که: بسیار می شود که ما طبق ظواهر علل و اسباب، احساس می کنیم که حادثه‌های به وقوع خواهد پیوست و یا وقوع چنین حادثه‌های به یکی از پیامبران خبر داده شده، در حالی که بعداً می بینیم آن حادثه واقع نشد، در این هنگام می گوئیم «بداء» حاصل شد، یعنی آنچه را به حسب ظاهر ما واقع شدنی می دیدیم و تحقق آنرا قطعی می پنداشتیم خلاف آن ظاهر شد.

ریشه و علت اصلی این معنی همانست که در بحث قبل گفته شد و آن اینکه گاهی آگاهی ما فقط از علل ناقصه است، و شرائط و موانع رانمی بینیم و بر طبق آن قضاوت می کنیم، و بعد که به فقدان شرط، یا وجود برخورد کردیم و خلاف آنچه پیش بینی می کردیم تحقق یافت متوجه این مسائل می شویم. همچنین گاه پیامبر یا امام از لوح محو و اثبات آگاهی می یابد که طبعاً قابل تغییر و دگرگونی است، و گاهی با برخورد به موانع و فقدان شرائط تحقق نمی پذیرد.

برای روشن شدن این حقیقت باید مقایسه‌ای بین «نسخ» و «بداء» به عمل آید: می دانیم که نسخ احکام از نظر همه مسلمانان جایز است، یعنی ممکن است حکمی در شریعت نازل شود و مردم نیز چنان تصور کنند که این حکم همیشگی و ابدی است، اما پس از مدتی نسخ آن حکم بوسیله شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلام گردد، و حکم دیگری جای آن را بگیرد (همانگونه که در داستان تغییر قبله، در تفسیر و فقه و تاریخ خوانده ایم). این در حقیقت یکنوع بداء است، ولی معمولاً در امور تشریحی و قوانین و احکام نام نسخ بر آن می گذارند، و نظیر آن را در امور تکوینی بداء می نامند.

به همین جهت گاهی گفته می شود «نسخ در احکام یکنوع بداء است، و بداء در امور تکوینی یکنوع نسخ است».

آیا هیچکس می تواند چنین امر منطقی را انکار کند؟ جز کسی که فرق میان علت تامه و علل ناقصه نمی گذارد و یا اینکه تحت تاثیر تبلیغات شوم ضد شیعه اهل بیت (علیهمالسلام) قرار گرفته و تعصباتش به او اجازه بررسی عقائد شیعه را در کتابهای خود شیعه نمی دهد، عجب اینکه فخر رازی با اینکه مساله

بداء را در مورد شیعه در ذیل آیه یمحوالله ما یشاء و یشبث آورده است، هیچ توجه نکرده که بداء چیزی جز همین محو و اثبات نیست، و با تعصب مخصوصش سخت به شیعه تاخته است که چرا آنها قائل به «بداء» هستند.

اجازه بدهید از نمونه‌هایی که همه آن را پذیرفته‌اند یاد کنیم:

۱- در داستان یونس می‌خوانیم که نافرمانی قومش سبب شد که مجازات الهی به سراغ آنها بیاید و این پیامبر بزرگ هم که آنها را قابل هدایت نمی‌دید و مستحق عذاب می‌دانست آنانرا ترک گفت، اما ناگهان (بدا واقع شد) یکی از دانشمندان قوم که آثار عذاب را مشاهده کرد، آنان را جمع نمود و به توبه دعوت کرد، همگی پذیرفتند و مجازاتی که نشانه‌هایش ظاهر شده بود برطرف شد (فلو لا کانت قریة امنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متعناهم الی حین) (یونس آیه ۹۸).

۲- در تواریخ اسلامی نیز آمده که حضرت مسیح (علیه‌السلام) در باره عروسی خبر داد که او در همان شب زفاف می‌میرد، ولی عروس برخلاف پیش بینی مسیح (علیه‌السلام) سالم ماند!، هنگامی که از وی جریان را پرسیدند فرمود: آیا صدقه‌های در این راه داده‌اید؟ گفتند: آری، فرمود، صدقه بلاهای مبرم را دفع می‌کند!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۴۸

در حقیقت روح پاک مسیح (علیه‌السلام) بر اثر ارتباط با لوح محو و اثبات، از حدوث چنین واقعه‌ای خبر داد، در حالی که این حادثه مشروط بود (مشروط به اینکه مانعی همچون صدقه بر سر راه آن حاصل نشود) و چون به مانع برخورد کرد نتیجه چیز دیگر شد.

۳- در داستان ابراهیم قهرمان بتشکن در قرآن می‌خوانیم که او مامور به ذبح اسماعیل شد و به دنبال این ماموریت، فرزندش را به قربانگاه برد، اما هنگامی که آمادگی خود را نشان داد بداء روی داد و آشکار شد که این امر امتحانی بوده است، تا میزان اطاعت و تسلیم این پیامبر بزرگ و فرزندش آزموده شود.

۴- در سرگذشت موسی (علیه‌السلام) نیز می‌خوانیم که او نخست مامور شده بود که سی روز قوم خود را ترک گوید و به وعده‌گاه الهی برای دریافت احکام تورات برود، ولی بعدا این مدت به مقدار ده روز (برای آزمایش بنی اسرائیل) تمدید شد.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که فائده این بداءها چیست؟ پاسخ این سؤال با توجه به آنچه در بالا ذکر شد، ظاهراً پیچیده نیست، چرا که گاهی مسائل مهمی همانند آزمایش یک شخص یا یک قوم و ملت، و یا تاثیر توبه و بازگشت به سوی خدا (همانگونه که در داستان یونس آمده) و یا تاثیر صدقه و کمک به نیازمندان و انجام کارهای نیک در برطرف ساختن حوادث دردناک، و مانسند اینها، ایجاب می‌کند که صحنه حوادث آینده قبلاً طوری تنظیم شود، سپس با دگرگونی شرائط طور دیگر، تا مردم بدانند، سرنوشتشان در دست خودشان است، و با تغییر مسیر و روش قادرند سرنوشت خود را تغییر دهند و این بزرگترین فایده بداء است (دقت کنید). و اگر می‌خوانیم کسی که خدا را به بداء نشناخته است معرفت کامل او را ندارد، اشاره به همین حقایق است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۴۹

لذا در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم که فرمود: ما بعث الله عز و جل نبیا حتی یاخذ علیه ثلاث خصال الاقرار بالعبودية، و خلع الانداد، و ان الله یقدم ما یشاء و یؤخر ما یشاء: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر اینکه این سه پیمان را از آنها گرفت: اقرار به بندگی پروردگار، و نفی هر گونه شرک، و اینکه خداوند هر چه را بخواهد مقدم می‌دارد و هر چه را بخواهد تاخیر می‌اندازد.

در حقیقت اولین پیمان، مربوط به اطاعت و تسلیم در برابر خدا است و دومین پیمان مربوط به مبارزه با شرک. و سومین پیمان مربوط به مساله بداء است که نتیجه‌اش آن است که سرنوشت انسان به دست خود او است که با تغییر دادن شرائط می‌تواند خود را مشمول لطف یا عذاب خداوند قرار دهد.

آخرین سخن اینکه روی جهات فوق دانشمندان شیعه گفته‌اند هنگامی که بداء به خداوند نسبت داده می‌شود بمعنی ابداء است یعنی آشکار ساختن چیزی که قبلاً ظاهر نبود و پیش‌بینی نمی‌شد.

و اما نسبت دادن این مطلب به شیعه که آنها معتقدند خدا گاهی از کار خود پیشیمان می‌گردد یا از چیزی با خبر می‌شود که قبلاً نمی‌دانست این از بزرگترین جنایات و نابخشودنی‌ترین تهمتها است.

لذا از امامان نقل شده است که فرمودند: من زعم ان الله عز و جل یبدو له فی شیء لم یعلمه امس فابرتوا منه: کسی که گمان کند برای خدا چیزی امروز

آشکار می شود که دیروز نمیدانست از او تنفر و بیزاری بجوئید.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۵۰

آیه ۴۱ - ۴۳

آیه و ترجمه

اولم یروا انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها و الله یحکم لا معقب لحکمه و هو
سریع الحساب
و قد مکر الذین من قبلهم فله المکر جمیعا یعلم ما تکسب کل نفس وسیعلم
الکفر لمن عقبی الدار
و یقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده
علم الکتب

ترجمه :

۴۱ - آیا ندیدند که ما پیوسته از اطراف (و جوانب) زمین کم
می کنیم (جامعه ها، تمدن ها و دانشمندان تدریجا از میان می روند) و
خداوند حکومت می کند و هیچکس را یارای جلوگیری یا رد احکام او نیست،
و او سریع الحساب است.

۴۲ - کسانی که پیش از آنها طرحها و نقشه ها کشیدند ولی تمام طرحها
و نقشه ها از آن خداست از کار هر کس آگاه است و به زودی کفار
می دانند سرانجام (نیک و بد) در سرای دیگر از آن کیست!

۴۳ - آنها که کافر شدند می گویند تو پیامبر نیستی، بگو کافی است که خداوند
و کسانی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد آنهاست گواه (من) باشند.

تفسیر :

انسانها و جامعه ها از میان می روند و خدا می ماند.

از آنجا که در آیات گذشته روی سخن با منکران رسالت پیامبر (صلی الله علیه
و آله و سلم) بود در این آیات نیز همان بحث تعقیب شده است: و هدف این
است که با هشدار و استدلال و خلاصه از طرق مختلف آنها را بر سر عقل آورده
و به تفکر و سپس اصلاح وضع

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۵۱

خویش وا دارد.

نخست می گوید: این مغروران لجوج آیا ندیدند که ما پیوسته از اطراف

و جوانب زمین کم می کنیم؟ (اولم یروا انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها). روشن است که منظور از زمین در اینجا اهل زمین است، یعنی آیا آنها به این واقعیت نمی نگرند که پیوسته اقوام و تمدن‌ها و حکومتها در حال زوال و نابودی هستند؟ اقوامی که از آنها قویتر و نیرومندتر و سرکشتر بودند، همگی چهره به زیر خاک کشیدند، و حتی دانشمندان و بزرگان و علمائی که قوام زمین به آنها بود آنها نیز چشم از جهان فرو بستند و به ابدیت پیوستند.

آیا این قانون عمومی حیات که در باره افراد، و کل جامعه‌های بشری و کوچک و بزرگ جاری و ساری است، برای بیدار شدن آنها کافی نیست، که این چند روز زندگی را ابدی نشمرند و به غفلت بر گزار نکنند؟! سپس اضافه می کند: حکومت و فرمان از آن خداست و هیچکس رایارای رد احکام او یا جلوگیری از فرمان او نیست (و الله یحکم لا معقب لحکمه).

«و او سریع الحساب است» (و هو سریع الحساب).

بنابراین از یک طرف قانون فنا را در پیشانی همه افراد و ملت‌ها نوشته و از سوی دیگر کسی را توانائی این نیست که این فرمان یا سایر فرمانهای او را تغییری دهد، و از سوی سوم با سرعت به حساب بندگان رسیدگی می کند و به این ترتیب پاداش کیفر او قطعی است.

در روایات متعددی که در تفسیر برهان و نور الثقلین و سایر تفاسیر: و منابع حدیث آمده است آیه فوق به فقدان علما و دانشمندان تفسیر شده است چرا که فقدان آنها مایه نقصان زمین و کمبود جوامع انسانی است.

مفسر بزرگ طبرسی در تفسیر این آیه از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند: ننقصها بذهاب علمائها، و فقهایها و خیارها: ما از زمین می کاهیم با از میان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۵۲

رفتن علما و فقها و خیار و نیکان.

و در حدیث دیگری می خوانیم که عبد الله بن عمر هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) شهید شد این آیه را تلاوت کرد انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها، سپس گفت یا امیر المؤمنین لقد كنت الطرف الاکبر فی العلم، الیوم نقص علم الاسلام و مضی رکن الایمان: یعنی ای امیر مؤمنان تو جانب بزرگ علم در جهان بودی و با شهادت امروز علم اسلام بکاستی گرائید و ستون ایمان از میان رفت.

البته همانگونه که گفتیم آیه معنی وسیعی دارد که هر گونه نقصان و کمبود و از میان رفتن افراد و جامعه‌ها و بطور کلی اهل زمین را شامل می‌شود و هشدار است به همه مردم اعم از بد و نیک حتی علما و دانشمندان که ارکان جوامع بشری هستند و با از میان رفتن یک تن آنها گاهی دنیائی به نقصان می‌گراید، هشدار است گویا و تکان دهنده.

و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که منظور از نقصان ارض کم شدن از سرزمینهای کفار و افزوده شدن به بلاد مسلمین است، با توجه به اینکه سوره در مکه نازل شده است، صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا در آن روز فتوحاتی نبود که کفار با چشم خود ببینند و قرآن به آن اشاره کند. و اینکه بعضی از مفسران که در علوم طبیعی غرقند، آیه فوق را اشاره به کم شدن زمین از ناحیه قطبین و برآمدگی بیشتر از ناحیه استوائی دانسته‌اند آنهم بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا قرآن در آیه فوق هرگز در مقام بیان چنین چیزی نیست.

در آیه بعد همین بحث را ادامه می‌دهد و می‌گوید: تنها این گروه نیستند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۵۳

که با توطئه‌ها و مکرها به مبارزه با تو برخاسته‌اند بلکه آنها که پیش از این گروه بودند نیز چنین توطئه‌ها و مکرها داشتند (و قد مکر الذین من قبلهم).

اما نقشه‌هایشان نقش بر آب و توطئه‌هایشان به فرمان خدا خنثی شد، چرا که او از همه کس به این مسائل آگاهتر است، بلکه تمام طرحها و نقشه‌ها از آن خدا است (فله المکر جمیعا).

او است که از کار و بار هر کس آگاه است و می‌داند هر کسی چه کاری می‌کند (یعلم ما تکسب کل نفس).

و سپس بالحنی تهدید گونه آنها را از پایان کارشان بر حذر می‌دارد و می‌گوید: کافران بزودی خواهند دانست که پایان کار و سرانجام نیک و بد در سرای دیگر از آن کیست؟ (و سيعلم الکفار لمن عقبی الدار).

در آخرین آیه مورد بحث (همانگونه که این سوره در آغاز از نام قرآن و کتاب الله شروع شده) با تاکید بیشتری روی معجزه بودن قرآن، سوره‌رعد را پایان می‌دهد، و می‌گوید: «این کافران می‌گویند تو پیامبر نیستی» (و یقول الذین کفروا لست مرسلا).

هر روز بهانه‌ای می‌تراشند، هر زمان تقاضای معجزه‌های دارند و آخر کار هم باز می‌گویند تو پیامبر نیستی!

در پاسخ آنها بگو همین کافی است که دو کس میان من و شما گواه باشد یکی الله و دیگری کسانی که علم کتاب و آگاهی از قرآن نزد آنها است! (قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب).

هم خدا می‌داند که من فرستاده اویم، و هم آنها که از این کتاب آسمانی من یعنی قرآن آگاهی کافی دارند، آنها نیز به خوبی می‌دانند که این کتاب ساخته و پرداخته مغز بشر نیست، و جز از سوی خدای بزرگ امکان ندارد نازل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۵۴

شده باشد، و این تاکیدی است مجدد بر اعجاز قرآن از جنبه‌های مختلف که ما شرح آنرا در جاهای دیگر مخصوصاً در کتاب قرآن و آخرین پیامبر داده‌ایم. بنابراین آنچه در بالا گفتیم منظور از من عنده علم الکتاب، آگاهان از محتوای قرآن مجید است.

ولی بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که اشاره به دانشمندان اهل کتاب باشد، همانها که نشانه‌های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را در کتب آسمانی خویش خوانده بودند، و از روی علاقه و آگاهی به اوایمان آوردند. ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می‌رسد.

در بسیاری از روایات آمده است که منظور از من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) و ائمه هدی است، که در تفسیر نور الثقلین و برهان این روایات جمع آوری شده.

این روایات دلیل بر انحصار نیست و همانگونه که بارها گفته‌ایم اشاره به مصداق یا مصداقهای تام و کامل است و در هر حال تفسیر اول را که ما انتخاب کردیم تایید می‌کند.

سزاوار است در اینجا سخن را با روایتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده پایان دهیم.

ابو سعید خدری می‌گوید از پیامبر در باره قال الذی عنده علم من الکتاب (که در داستان سلیمان وارد شده است) سؤال کردم فرمود: ذاک وصی اخی سلیمان بن داود: او وصی و جانشین برادرم سلیمان بود عرض کردم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب از چه کسی سخن می‌گوید و اشاره به کیست فرمود: ذاک اخی علی بن ابی طالب: او برادرم علی بن ابی

پروردگارا درهای رحمت را بر ما بگشا و از علم کتابت به ما ارزانی دار.
بار الها! آنچنان در پرتو آگاهی به قرآن قلب ما را روشن و فکر ما را توانا کن که
از تو، به غیر تو نپردازیم و هیچ چیز را به خواست تو مقدم نشمریم و در تنگنای
اغراض شخصی و تنگ نظریها و خودبینیها گرفتار نشویم و در میان بندگان
تفرقه نیندازیم و انقلاب اسلامی خود را به پرتگاه خطر نکشانیم و مصالح اسلام
و قرآن و ملت مسلمان را بر همه چیز مقدم بشمریم.
خداوندا! آنها که این جنگ خانمانسوز و ویرانگر را که حکام ظالم عراق به
تحریک دشمنان اسلام بر ما تحمیل کرده اند از خواب غفلت بیدار کن و اگر
بیدار شدنی نیستند نابودشان فرما و به ما آن آگاهی در پرتو کتابت معرفی کن
که برای پیروزی بر دشمنان حق و عدالت از همه وسائل مشروع و ممکن
استفاده کنیم - آمین یا رب العالمین.
(پایان سوره رعد)



تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۵۷

سورہ ابراہیم

مقدمہ

دارای ۵۲ آیه است کہ در مکہ نازل شدہ (بہ استثنای آیات ۲۸ و ۲۹ کہ طبق گفتہ بسیاری از مفسران در مدینہ در بارہ کشتگان مشرکان در بدر نازل گردیدہ است)

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۵۹

محتوای سورہ

چنانکہ از نام سورہ پیدا است، قسمتی از آن در بارہ قہرمان توحید ابراہیم بت شکن (بخش نیایشہای او) نازل گردیدہ است. بخش دیگری از این سورہ اشارہ بہ تاریخ انبیای پیشین همچون نوح، موسی، و قوم عاد و ثمود، و درسہای عبرتی کہ در آنها نہفتہ است می باشد. مجموعہ اینہا بحثہای فراوانی را کہ در این سورہ در زمینہ موعظہ و اندرز و بشارت و انداز نازل گردیدہ تکمیل می نماید. و همانگونہ کہ در غالب سورہ های مکی می خوانیم قسمت قابل ملاحظہ ای نیز بحث از «مبدء» و «معاد» است، کہ با راسخ شدن ایمان بہ آنها در قلب انسان، روح و جان و سپس گفتار و کردار او، نور و روشنائی دیگری پیدا می کند و در مسیر حق و اللہ قرار می گیرد. خلاصہ این سورہ مجموعہای است از بیان اعتقادات و اندرزها و موعظہها و سرگذشتہای عبرت انگیز اقوام پیشین و بیان هدف رسالت پیامبران و نزول کتب آسمانی.

فضیلت این سورہ

از پیامبر اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) نقل شدہ است کہ فرمود: من قرء سورۃ ابراہیم و الحجر اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من عبد الاصنام و بعدد من لم یعبدها: کسی کہ سورہ ابراہیم و حجر را بخواند، خداوند بہ تعداد ہر یک از آنها کہ بت می پرستیدند و آنها کہ بت نمی پرستیدند، دہ حسنہ بہ او می بخشد.

همانگونه که بارها گفته‌ایم پاداشهائی که در باره تلاوت سوره‌های قرآن وارد شده پاداشی است در برابر خواندن توام با اندیشه و سپس عمل، و از آنجا که در این سوره و همچنین سوره حجر، بحث از توحید و شرک و شاخه‌ها و فروع آن به میان آمده مسلماً توجه و عمل به محتوای آنها چنان فضیلتی را نیز در بر خواهد داشت، یعنی آدمی را به رنگ خود درمی‌آورد و شایسته چنان مقام و پاداشی می‌کند.

آیه ۱ - ۳

آیه و ترجمه

سورة ابراهيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الر كتب انزلنه اليك لتخرج الناس من الظلمت الى النور باذن ربهم الى صراط
العزیز الحمید

الله الذی له ما فی السموت و ما فی الارض و ویل للكفرین من عذاب شدید
الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الاخرة و یصدون عن سبیل الله و یبغونها
عوجا اولئک فی ضلل بعید

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - الر - این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکیهای (شرک و
ظلم و طغیان) به سوی روشنائی (ایمان و عدل و صلح) به فرمان
پروردگارشان درآوری، به سوی راه خداوند عزیز و حمید.

۲ - همان خدائی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اواست، وای
بر کافران از مجازات شدید.

۳ - همانها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و (مردم را) از راه‌الله
باز می‌دارند و می‌خواهند راه حق را منحرف سازند آنها در گمراهی دوری
هستند!

تفسیر :

بیرون آمدن از ظلمتها به نور!

این سوره همانند بعضی دیگر از سوره‌های قرآن با حروف مقطعه (الر) شروع شده است که تفسیر آن را در آغاز سوره‌های بقره، آل عمران، و اعراف بیان کردیم، و نکته‌ای که تذکر آن را در اینجا لازم می‌دانیم این است که از ۲۹ مورد از سوره‌های قرآن که با حروف مقطعه آغاز شده است درست در ۲۴ مورد از آنها بلافاصله سخن از قرآن مجید به میان آمده است که نشان می‌دهد پیوندی میان این دو یعنی حروف مقطعه و قرآن برقرار است، و ممکن است این پیوند همان باشد که در آغاز سوره بقره گفتیم، خداوند می‌خواهد با این بیان روشن کند که این کتاب بزرگ آسمانی با این محتوای پر عظمت که رهبری همه انسانها را به عهده دارد از مواد ساده‌ای به نام «حروف الفبا» تشکیل یافته و این نشانه‌اهمیت این اعجاز است، که برترین پدیده را از ساده‌ترین پدیده به وجود آورده!

به هر حال بعد از ذکر حروف الف لام را، می‌فرماید این کتابی است که بر تو نازل کردیم به این منظور که مردم را از گمراهیها به سوی نور خارج کنی (کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور).

در حقیقت تمام هدفهای تربیتی و انسانی، معنوی و مادی نزول قرآن، در همین یک جمله جمع است: بیرون ساختن از ظلمتها به نور! از ظلمت جهل به نور دانش، از ظلمت کفر به نور ایمان، از ظلمت ستمگری و ظلم به نور عدالت، از ظلمت فساد به نور صلاح، از ظلمت گناه به نور پاکی و تقوی، و از ظلمت پراکندگی و تفرقه و نفاق به نور وحدت.

جالب اینکه «ظلمت» در اینجا (مانند بعضی دیگر از سوره‌های قرآن

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۶۳

به صورت جمع آمده و «نور» به صورت مفرد، اشاره به اینکه، همه نیکیها و پاکیها و ایمان و تقوا و فضیلت در پرتو نور توحید یک حالت وحدت و یگانگی بخود می‌گیرند و همه با یکدیگر مربوطند و متحد و در پرتو آن یک جامعه واحد و یک پارچه و پاک از هر نظر ساخته می‌شود.

اما ظلمت همه جا مایه پراکندگی و تفرقه صفوف است، ستمگران، بدکاران و آلودگان به گناه و منحرف حتی در مسیرهای انحرافی خود غالباً وحدت ندارند و با هم در حال جنگند.

و از آنجا که سرچشمه همه نیکیها، ذات پاک خداست، و شرط اساسی درک توحید، توجه به همین واقعیت است بلافاصله اضافه می کند: همه اینها به اذن پروردگارشان (پروردگار مردم) می باشد (باذن ربهم). سپس برای توضیح و تبیین بیشتر که منظور از این نور چیست، می فرماید: به سوی راه خداوند عزیز و حمید (الی صراط العزیز الحمید). خداوندی که عزتش دلیل قدرت او است، چرا که هیچکس توانائی غلبه بر او را ندارد، و حمید بودنش نشانه مواهب و نعمتهای بی پایان اومی باشد، چرا که حمد و ستایش همیشه در برابر نعمتها و موهبتها و زیباییها است. در آیه بعد به عنوان معرفی خداوند، درسی از توحید بیان کرده می گوید: همان خداوندی که آنچه در آسمان و زمین است از آن او است (الله الذی له ما فی السماوات و الارض).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۶۴

چرا همه چیز از آن او است، چون آفریننده همه موجودات او است، و به همین دلیل، هم قادر و عزیز است و هم نعمت بخشنده و حمید. و در پایان آیه توجه به مساله معاد (بعد از توجه به مبدء) می دهد، و می گوید: وای بر کافران از عذاب شدید، رستاخیز (و ویل للکافرین من عذاب شدید). و در آیه بعد بلافاصله کافران را معرفی می کند و با ذکر، سه قسمت از صفات آنها و وضعیتشان را کاملا مشخص می سازد بطوری که هر کس در اولین برخورد بتواند آنها را بشناسد نخست می گوید آنها کسانی هستند که زندگی پست این جهان را بر زندگی آخرت مقدم می شمردند (الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الاخره). و به خاطر همین روحیه، ایمان و حق و عدالت و شرف و آزادگی و سربلندی را که از ویژگیهای علاقه مندان زندگی جهان دیگر است فدای منافع پست و شهوات و هوسهای خود می سازند. سپس می گوید: آنها به این مقدار هم قانع نیستند بلکه علاوه بر گمراهی خودشان سعی در گمراه ساختن دیگران هم دارند: آنها مردم را از راه خدا باز می دارند (و یصدون عن سبیل الله). در حقیقت آنها در برابر راه (الله) که راه فطرت است، و انسان می تواند با پای خود آن را بپیماید سد و مانعهای گوناگون ایجاد می کنند، هوسها را

زینت می دهند، مردم را تشویق به گناه می نمایند، و از درستی و پاکی می ترسانند.
ولی کار آنها تنها ایجاد سد و مانع در راه الله نیست، بلکه علاوه بر آن سعی می کنند آن را دگرگون نشان دهند (و یبغونها عوجا).
در واقع آنها با تمام قوا می کوشند دیگران را همرنگ خود و هم مسلک خویش سازند به همین دلیل سعی دارند راه مستقیم الهی را کج کنند، و با افزودن خرافات، و انواع تحریفها، و ابداع سنتهای زشت و کثیف به این هدف برسند. روشن است این افراد با داشتن این صفات و اعمال درگمراهی بسیار دوری هستند (اولئک فی ضلال بعید).
همان گمراهی که بازگشتشان به راه حق بر اثر بعد و دوری مسافت به آسانی امکان پذیر نیست ولی اینها همه محصول اعمال خود آنهاست!
نکته ها :

۱ - تشبیه ایمان و راه خدا، به نور

با توجه به اینکه نور لطیفترین موجود جهان ماده است، و سرعت سیر آن بالاترین سرعتها و برکت و آثار آن در جهان ماده بیش از هر چیز دیگر است، به طوری که می توان گفت: سرچشمه همه مواهب و برکات مادی نور است روشن می شود که تشبیه ایمان و گام نهادن در راه خدا، به آن، تاچه اندازه پر معنی است.

نور مایه جمعیت، و ظلمت عامل پراکندگی است، نور نشانه زندگی و ظلمت نشانه مرگ است.

و به همین دلیل در قرآن مجید امور بسیار پر ارزش به نور تشبیه شده است. از جمله عمل صالح است: یوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم

بین ایدیه‌م و بایمانهم: روزی که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نورشان از پیش رو و سمت راست آنها حرکت می کند (حدید - ۱۲).
ایمان و توحید مانند الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور: «خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند که آنها را از ظلمتها به نور هدایت می کند» (بقره - ۲۵۷).

و نیز قرآن تشبیه به نور شده است آنجا که می فرماید فالذین آمنوا به وعزروه و نصره و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون: آنها که ایمان به پیامبر آوردند و او را گرامی داشتند و یاری کردند و از نوری که بر او نازل شده است پیروی کردند آنها رستگارانند (اعراف - ۱۵۷) و نیز آئین خدا و دین الهی به این موجود پر برکت تشبیه گردیده، مانند یریدون ان یطفؤا نور الله بافواهم...: «آنها می خواهند نور خدا را بادهان نشان خاموش سازند» (توبه - ۳۲).

و از همه بالاتر از ذات پاک خداوند که برترین و والاترین وجود است بلکه هستی همگی پرتوی از وجود مقدس او است تعبیر به نور شده است آنجا که می خوانیم: الله نور السماوات و الارض: خداوند نور آسمانها و زمین است (نور - ۳۵).

و از آنجا که همه این امور به یک واقعیت باز می گردند چرا که همه پرتوهائی از الله، و ایمان به او، و گفته او، و راه او، می باشند این کلمه در این موارد به صورت مفرد آمده است، به عکس ظلمات که همه جا عامل تفرقه و پراکندگی است و لذا به صورت جمع که نشانه تعدد و تکثر است ذکر شده. و از آنجا که ایمان به خدا و گام نهادن در طریق او، هم باعث حرکت است و هم موجب بیداری، و هم عامل اجتماع و وحدت و هم وسیله ترقی و پیشرفت، این تشبیه از هر نظر رسا و پر محتوا و آموزنده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۶۷

۲ - تعبیر به «لتخرج» در آیه نخست در واقع به دو نکته اشاره می کند: نخست اینکه قرآن مجید گرچه کتاب هدایت و نجات بشر است ولی نیاز به مجری و پیاده کننده دارد، باید رهبری همچون پیامبر باشد که به وسیله آن گمگشتگان راه حقیقت را از ظلمات بدبختی به نور سعادت هدایت کند، بنابراین حتی قرآن هم با آن عظمت بدون وجود رهبر و راهنما و مجری و پیاده کننده حل همه مشکلات را نخواهد کرد.

دیگر اینکه تعبیر به خارج ساختن در واقع دلیل بر حرکت دادن توام بادگرگونی و تحول است، گوئی مردم بی ایمان در یک جو و محیط بسته و تاریک قرار دارند و پیامبر و رهبر دست آنها را می گیرد و به جو وسیعتر و روشن وارد می سازد.

۳ - جالب توجه اینکه آغاز این سوره با مساله هدایت مردم از ظلمات به نور

شروع شده و پایان آن هم با مساله ابلاغ و انذار «مردم» ختم گردیده است، و این نشان می‌دهد که هدف اصلی در هر حال خود مردم و سرنوشت آنها و هدایت آنهاست، و در واقع ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی نیز همه برای وصول به همین هدف است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۶۸

آیه ۴ - ۷

آیه و ترجمه

و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء ویبهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم
و لقد ارسلنا موسی بایتنا ان اخرج قومک من الظلمت الی النور و ذکرهم بایئم
الله ان فی ذلک لایت لكل صبار شکور
و اذ قال موسی لقومه اذکروا نعمة الله علیکم اذ انجئکم من ءال
فرعون یسومونکم سوء العذاب و یذبحون ابناءکم و یتحیون نساءکم و فی ذلکم
بلاء من ربکم عظیم
و اذ تاذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید
ترجمه :

۴ - ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد، سپس خدا هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می‌کند، و او توانا و حکیم است.

۵ - ما موسی را با آیات خود فرستادیم (و دستور دادیم) قوم خود را از ظلمات به نور بیرون آر، و ایام الله را به آنها متذکر شو، در این، نشانه‌هایی است برای هر صبر کننده شکرگزار.

۶ - و بخاطر بیاور هنگامی را که موسی به قومش گفت نعمت خدا را بر خود به یاد داشته باشید، زمانی که شما را از (چنگال) آل فرعون رهائی بخشید، همانها که شما را به بدترین وجهی عذاب می‌کردند و پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می‌گذاشتند، و در این، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان بود.

۷ - (همچنین) بخاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکر گزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهیم افزود و اگر کفران کنید مجازاتم شدید است!

تفسیر :

روزهای حساس زندگی

در آیات گذشته سخن از قرآن مجید و اثرات حیاتبخش آن بود، در نخستین آیه مورد بحث نیز همین موضوع در بعد خاصی تعقیب شده و آن وحدت لسان پیامبران و کتب آسمانی آنها با زبان نخستین قومی است که مبعوث به سوی آنها شده‌اند.

می‌فرماید: ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش (و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه).

زیرا پیامبران در درجه اول با قوم خود، همان ملتی که از میان آنها برخاسته‌اند، تماس داشتند و نخستین شعاع وحی وسیله پیامبران بر آنها می‌تابید، و نخستین یاران و یاوران آنها از میان آنان برگزیده می‌شدند، بنابراین پیامبر باید به زبان آنها و لغت آنها سخن بگوید تا حقایق را به روشنی برای آنان آشکار سازد (لیبین لهم).

در حقیقت در این جمله اشاره‌ای به این نکته نیز هست که دعوت پیامبران معمولاً از طریق یک اثر مرموز و ناشناخته در قلوب پیروانشان منعکس نمی‌شد، بلکه از طریق تبیین و روشنگری و تعلیم و تربیت با همان زبان معمولی و رایج صورت می‌گرفته است.

سپس اضافه می‌کند بعد از تبیین دعوت الهی برای آنها خداوند هر کس را بخواهد گمراه می‌کند و هر کس را بخواهد هدایت می‌نماید (فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء).

اشاره به اینکه هدایت و ضلالت در نهایت امر، کار پیامبران نیست، کار آنها ابلاغ و تبیین است، این خدا است که راهنمائی و هدایت واقعی بندگان را در دست دارد.

ولی برای اینکه تصور نشود معنی این سخن جبر و الزام و سلب آزادی بشر است، بلافاصله اضافه می‌کند: او عزیز حکیم است (و هو العزیز الحکیم) به مقتضای عزت و قدرتش، بر هر چیز تواناست، و هیچکس را تاب مقاومت در برابر اراده او نیست، اما به مقتضای حکمتش بی‌جهت و بی‌دلیل کسی را هدایت

و یا کسی را گمراه نمی‌سازد، بلکه گامهای نخستین با نهایت آزادی اراده در راه سیر الی الله از ناحیه بندگان برداشته می‌شود و سپس نور هدایت و فیض حق بر قلب آنها می‌تابد همانگونه که در سوره عنکبوت آیه ۶۹ که و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا: «آنها که در راه ما مجاهده کردند بطور قطع آنها را هدایت به راههای خویش خواهیم کرد».

همچنین آنها که با لجاجت و تعصب و دشمنی با حق و غوطه‌ور شدن در شهوات و آلوده شدن به ظلم و ستم، شایستگی هدایت را از خود سلب کرده‌اند، از فیض هدایت محروم، و در وادی ضلالت، گمراه می‌شوند، همانگونه که می‌فرماید: کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب: «این چنین خداوند گمراه می‌کند هر اسرافکار آلوده به شک و تردید را» (غافر - ۳۴).

و نیز می‌فرماید: و ما یضل به الا الفاسقین: «خداوند با آن گمراه نمی‌کند مگر فاسقین را» (بقره - ۲۶).

و نیز می‌فرماید: و یضل الله الظالمین: «خداوند ستمگران را گمراه می‌سازد» (ابراهیم - ۲۷).

و به این ترتیب سرچشمه هدایت و ضلالت بدست خود ماست. در آیه بعد به یکی از نمونه‌های ارسال پیامبران در مقابل طاغوت‌های عصر خود به منظور خارج کردن آنان از ظلمت‌ها به نور اشاره کرده می‌فرماید: ما موسی را با آیات خود (معجزات گوناگون) فرستادیم و به او فرمان دادیم که

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۷۱

قوم خودت را از ظلمات به نور هدایت کن (و لقد ارسلنا موسی بایاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور).

همانگونه که در نخستین آیه این سوره خواندیم برنامه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در بیرون آوردن مردم از ظلمات به سوی نور خلاصه می‌شد و این نشان می‌دهد که این همه پیامبران و انبیای الهی بلکه همه رهبران معنوی انسانها است، مگر بدیها، زشتیها، گمراهیها، انحرافها، ظلم و ستمها، استثمارها، ذلتها و زبونیها، فساد و آلودگیها چیزی جز ظلمت و تاریکی هست؟ و مگر ایمان و توحید، پاکی و تقوا، آزادگی و استقلال سربلندی و عزت چیزی جز نور و روشنائی می‌باشد، بنابراین درست قدر مشترک و جامع میان همه دعوت‌های رهبران الهی است.

سپس به یکی از ماموریت‌های بزرگ موسی اشاره کرده، می‌فرماید:
«توموظفی که ایام الهی و روزهای خدا را بیاد قوم خود بیاوری» (و ذکر هم
بایام الله).

مسلمانان همه روزها، ایام الهی است، همانگونه که همه مکانها متعلق به خدا است،
اگر نقطه خاصی بنام بیت الله (خانه خدا) نامیده شد دلیل برویژگی آن است،
همچنین عنوان ایام الله مسلمانان اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیاز و
روشنائی و درخشش فوق العاده‌ای دارد.

به همین جهت مفسران در تفسیر آن احتمالات مختلفی داده‌اند:
بعضی گفته‌اند اشاره به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امتهای راستین
آنها می‌باشد، و روزهایی که انواع نعمتهای الهی بر اثر شایستگیها شامل حال

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۷۲

آنها می‌باشد.

و بعضی گفته‌اند اشاره به روزهایی است که خداوند اقوام سرکش را به زنجیر
عذاب میکشید و طاغوتها را با یک فرمان درو می‌کرد!
و بعضی اشاره به هر دو قسمت دانسته‌اند.
اما اصولاً نمی‌توان این تعبیر گویا و رسا را محدود ساخت، ایام الله، تمام
روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است.
هر روز که یکی از فرمانهای خدا در آن چنان درخشیده، که بقیه امور راتحت
الشعاع خود قرار داده، از ایام الله است.

هر روز که فصل تازه‌ای در زندگی انسانها گشوده، و درس عبرتی به
آنها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده، یا طاغوت و فرعون گردنکشی
در آن به قعر دره نیستی فرستاده شده، خلاصه هر روز که حق و عدالتی بر
پاشده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آنها از ایام الله است.
و چنانکه خواهیم دید، در روایات ائمه معصومین در تفسیر این آیه نیز انگشت
روی روزهای حساسی گذاشته شده است.

در پایان آیه می‌فرماید: «در این سخن و در همه ایام الله، آیات و نشانه‌هایی
است برای هر انسان شکیبیا و پر استقامت و شکرگزار» (ان فی ذلک لآیات
لکل صبار شکور).

«صبار» و «شکور» هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر و
استقامت را میرساند و دیگری فزونی شکرگزاری نعمت، اشاره به اینکه افراد با

ایمان نه در مشکلات و روزهای سخت دست و پای خود را گم می کنند، و تسلیم حوادث می شوند، و نه در روزهای پیروزی و نعمت گرفتار غرور و غفلت میگردند، و ذکر این دو بعد از اشاره به ایام الله گویا ناظر به همین مطلب است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۷۳

در آیه بعد به یکی از آن ایام الله و روزهای درخشان و پرباری که در تاریخ بنی اسرائیل وجود داشته و ذکر آن تذکری برای مسلمانان است، اشاره کرده می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را متذکر شوید آن زمان که شما را از چنگال آل فرعون رهایی بخشید»
(و اذ قال موسی لقومه اذکروا نعمت الله علیکم اذ انجاکم من آل فرعون)
همان فرعونیان بیرحمی که «بدترین عذاب را بر شما تحمیل می کردند، پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را برای خدمت و کنیزی زنده نگه می داشتند»

(یسومونکم سوء العذاب و یذبحون ابنائکم و یستحیون نسائکم).

و این آزمایش بزرگی از پروردگارتان برای شما بود (و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم).

چه روزی از این پربرکتر که شر جمعیت خود کامه و سنگدل و استعمارگری را از سر شما کوتاه کرد، همانها که بزرگترین جنایت را در حق شما قائل می شدند، چه جنایتی از این برتر که پسران شما راهمچون حیوانات سر می بریدند (توجه داشته باشید که قرآن تعبیر به ذبح می کند نه قتل) و از این مهمتر نوامیس شما به صورت کنیزانی در چنگال دشمن بی آزرم بودند. نه تنها در مورد بنی اسرائیل که در مورد همه اقوام و ملتها، روز رسیدنشان به آزادی و استقلال و کوتاه شدن دست طاغوتها از ایام الله است که باید همواره آن را به خاطر داشته باشند، خاطرهای که توجه به آن از ارتجاع و بازگشت به وضع گذشته آنها را حفظ می کند.

یسومونکم از ماده «سوم» (بر وزن صوم) در اصل به معنی دنبال چیزی رفتن و جستجوی آن نمودن است، و به معنی تحمیل کاری بردیگری نمودن نیز آمده است بنابراین جمله یسومونکم سوء العذاب مفهومی این است که آنها

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۷۴

بدترین شکنجه‌ها و عذابها را بر شما بنی اسرائیل تحمیل می‌کردند. آیا این درد کوچکی است که نیروی فعال یک جمعیت را از میان ببرند و زنان آنها را بدون سرپرست، به صورت کنیزانی در چنگال یک مشت افراد ظالم و ستمگر باقی بگذارند؟

ضمناً تعبیر به فعل مضارع (یسومون) اشاره به این است که این کارمدتها ادامه داشت.

این نکته نیز قابل توجه است که سر بریدن پسران و کنیزی زنان و دختران را بوسیله «واو» بر «سوء العذاب» عطف می‌کند، در حالی که خود از مصداقهای سوء العذاب است، و این به خاطر اهمیت این دو عذاب بوده است، و نشان می‌دهد که قوم جبار و ستمگر فرعون شکنجه‌ها و تحمیلات دیگری نیز بر بنی اسرائیل داشته‌اند، اما از میان همه این دو شدیدتر و سختتر بوده است. سپس اضافه می‌کند که این را هم «به خاطر بیاورید که پروردگار شما اعلام کرد اگر شکر نعمتهای مرا بجا آورید من بطور قطع نعمتهای شما را افزون می‌کنم و اگر کفران کنید عذاب و مجازات من شدید است» (و اذ تاذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید). این آیه ممکن است دنباله کلام موسی به بنی اسرائیل باشد که آنها را در برابر آن نجات و پیروزی و نعمتهای فراوان دعوت به شکرگزاری کرد، و وعده فزونی نعمت به آنها داد، و در صورت کفران تهدید به عذاب نمود، و نیز ممکن است یک جمله مستقل و خطاب به مسلمانان بوده باشد، ولی به هر حال از نظر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۷۵

نتیجه چندان تفاوت ندارد، زیرا اگر خطاب به بنی اسرائیل هم باشد به عنوان درسی سازنده برای ما در قرآن مجید آمده است.

جالب اینکه در مورد شکر با صراحت می‌گوید لازیدنکم (مسلمانانم را بر شما افزون خواهم کرد) اما در مورد کفران نعمت نمی‌گوید شما را مجازات می‌کنم بلکه تنها می‌گوید عذاب من شدید است و این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است.

نکته‌ها:

۱- یادآوری ایام الله

همانگونه که در تفسیر آیات فوق گفتیم اضافه «ایام» به «الله»، اشاره به روزهای سرنوشت‌ساز و مهم زندگی انسانها است که به خاطر عظمتش به

نام «الله» اضافه شده است، و نیز به خاطر اینکه یک نعمت بزرگ الهی شامل حال قوم و ملتی شایسته و یا یک مجازات بزرگ و دردناک الهی دامنگیر ملتی سرکش و طغیانگر شده است، که در هر دو صورت شایسته تذکر و یادآوری است.

در روایاتی که از ائمه معصومین به ما رسیده «ایام الله» به روزهای گوناگونی تفسیر شده است:
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: ایام الله، یوم یقوم القائم (علیه السلام) و یوم الکرة و یوم القیامه: «ایام الله روز قیام مهدی موعود و روز رجعت و روز قیامت است».
و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که ایام الله سه روز است، روز قیام مهدی (علیه السلام) و روز مرگ و روز رستاخیز.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۷۶

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: ایام الله نعمائه و بلائه ببلائه سبحانه: «ایام الله (روزهای) نعمتهای او و آزمایشهای او بوسیله بلاهای او است».

همانگونه که بارها گفته ایم هرگز این گونه احادیث دلیل بر انحصار نیست، بلکه بیان قسمتی از مصداقهای روشن است.

و به هر حال یادآوری روزهای بزرگ (اعم از روزهای پیروزی یا روزهای سخت و طاقت فرسا) نقش مؤثری در بیداری و هشیاری ملت‌ها دارد و با الهام از همین پیام آسمانی است که ما خاطره روزهای بزرگی را که در تاریخ اسلام بوده همواره جاودان میداریم، و هر سال برای تجدید این خاطره‌ها روزهای معینی را اختصاص میدهیم، که در آن به تاریخ گذشته باز میگردیم و درسهای مهمی از آن می آموزیم، درسهایی که برای امروز ما فوق العاده مؤثر است.

و نیز در تاریخ معاصر خود، مخصوصاً در تاریخ پرشکوه انقلاب اسلامی ایران روزهای فوق العاده‌ای وجود دارد که مصداق زنده «ایام الله» است، و باید در هر سال خاطره آنها را زنده کرد که آمیخته با خاطره شهیدان، رزمندگان، مجاهدان و مبارزان بزرگ است، و سپس از آنها الهام گرفت و میراث بزرگشان را پاسداری کرد.

و بر همین اساس باید این روزهای بزرگ در متن کتابهای درسی در مدارس ما و در تعلیم و تربیت فرزندان ما داخل گردد، و وظیفه ذکرهم (آنها را یاد آوری

کن) در باره نسلهای آینده نیز پیاده شود. در قرآن مجید نیز کرارا ایام الله تذکر داده شده یعنی هم نسبت به بنی اسرائیل و هم نسبت به مسلمانها روزهای نعمت و مجازات خاطر نشان گردیده.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۷۷

۲- راه و رسم جباران

کرارا در آیات قرآن می خوانیم که فرعونیان پسران بنی اسرائیل را سرمی بریدند و زنان آنها را زنده نگه می داشتند، این تنها کار فرعون و فرعونیان نبود، بلکه در طول تاریخ شیوه هر استعمارگری چنین بوده است که قسمتی از نیروهای فعال و پرخاشگر و پر مقاومت را نابود می کردند، و قسمت دیگری را تضعیف کرده و در مسیر منافع خود به کار می انداختند، که بدون این کار ادامه استعمار و استثمار برای آنها ممکن نبوده است.

ولی مهم این است که بدانیم گاهی حقیقتا پسران را نابود می کنند، (همچون فرعونیان) و گاهی از طریق مبتلا ساختن آنها به انواع اعتیاد به مواد مخدر، و مشروبات الکلی و غوطهور ساختن آنها در فحشاء، نیروی فعال آنها را از کار می اندازند و از آنها مرده زنده نمائی می سازند، این همان چیزی است که مسلمانان باید به دقت مراقب آن باشند که اگر نسل جوان آنها با وسائل مختلف، سرگرم شد و نیروی ایمان و قدرت جسمانی خود را از دست داد، باید بدانند که اسارت و بردگی برای آنها قطعی است.

۳- آزادی برترین نعمت

جالب اینست که در آیات فوق پس از ذکر ایام الله، تنها روزی که صریحاً روی آن انگشت گذاشته شده است، روز نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان است (اذ انجاکم من آل فرعون) با اینکه در تاریخ بنی اسرائیل، روزهای بزرگی که خداوند در پرتو هدایت موسی به آنها نعمتهای بزرگ بخشید، فراوان بوده، ولی ذکر «روز نجات» در آیات مورد بحث دلیل بر اهمیت فوق العاده آزادی و استقلال در سرنوشت ملتها است.

آری هیچ ملتی تا از وابستگی نرهد، و از چنگال اسارت و استثمار آزاد

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۷۸

نشود، نبوغ و استعداد خود را هرگز ظاهر نخواهد ساخت، و در راه الله که راه مبارزه با هر گونه شرک و ظلم و بیدادگری است گام نخواهد گذاشت، و به

همین دلیل رهبران بزرگ الهی، نخستین کارشان این بود که ملت‌های اسیر را از اسارت فکری و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آزادسازند، سپس روی آنها کار کنند و برنامه‌های توحیدی و انسانی پیاده‌کنند.

۴ - شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است

بدون شک خداوند در برابر نعمتهائی که به ما می‌بخشد نیازی به شکر ماندارد، و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است.

مهم این است که ببینیم حقیقت شکر چیست؟ تا روشن شود که رابطه آن با افزونی نعمت از کجاست و چگونه می‌تواند خود یک عامل تربیت‌بده باشد. حقیقت شکر تنها تشکر زبانی یا گفتن الحمد لله و مانند آن نیست، بلکه شکر دارای سه مرحله است نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است، و از آن که بگذریم مرحله زبان فرا می‌رسد، ولی از آن بالاتر مرحله عمل است، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است آنرا در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده‌ایم، همانگونه که بزرگان فرموده‌اند: الشکر صرف العبد جمیع ما انعمه الله تعالی فیما خلق لاجله.

راستی چرا خدا به ما چشم داد؟ و چرا نعمت شنوائی و گوئیایی بخشید؟ آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان ببینیم، راه زندگی را بشناسیم و با این وسائل در مسیر تکامل گام برداریم؟ حق را درک کنیم و از آن دفاع نمائیم و با

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۷۹

باطل بجنگیم، اگر این نعمتهای بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم، شکر عملی او است، و اگر وسیله‌ای شد برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی و دوری از خدا این عین کفران است!

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: ادنی الشکر رؤیة النعمة من الله من غیر علة يتعلق القلب بها دون الله، و الرضا بما اعطاه، و ان لا تعصیه بنعمة و تخالفه بشیء من امره و نهیه بسبب من نعمته: «کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی، بی‌آنکه قلب تو مشغول به آن نعمت شود، و خدا را فراموش کنی، و همچنین راضی بودن به نعمت او و اینکه نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی، و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمتهایش زیر پا نگذاری».

و از اینجا روشن می‌شود که شکر قدرت و علم و دانش و نیروی فکر و اندیشه و نفوذ اجتماعی و مال و ثروت و سلامت و تندرستی هر کدام از چه راهی است؟ و کفران آنها چگونه است؟

حدیثی که از امام صادق (علیه‌السلام) در تفسیر نور الثقلین نقل شده نیز دلیل روشنی بر این تفسیر است، آنجا که می‌فرماید: «شکر النعمة اجتناب المحارم شکر نعمت آنست که از گناهان پرهیز شود».

و نیز از اینجا رابطه میان شکر و فزونی نعمت روشن می‌شود، چرا که هرگاه انسانها نعمتهای خدا را درست در همان هدفهای واقعی نعمت صرف کردند، عملاً ثابت کرده‌اند که شایسته و لایقند و این لیاقت و شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزونتر می‌گردد.

اصولاً ما دو گونه شکر داریم، «شکر تکوینی» و «شکر تشریحی».

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۰

«شکر تکوینی» آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیار دارد، برای نمو و رشدش استفاده کند، فی المثل باغبان می‌بیند در فلان قسمت باغ درختان به خوبی رشد و نمو می‌کنند و هر قدر از آنها پذیرائی بیشتر می‌کند شکوفاتر می‌شوند، همین امر سبب می‌شود که باغبان همت بیشتری به تربیت آن بخش از باغ درختان بگمارد و مراقبت از آنها را به کارکنان خویش توصیه کند چرا که آن درختان به زبانه‌حال فریاد می‌زنند ای باغبان! ما لا یقیم، ما شایسته‌ایم، نعمت را بر ما افزون کن، و او هم به این ندا پاسخ مثبت می‌دهد. و اما در بخش دیگر از باغ درختانی را می‌بیند که پژمرده شده‌اند، نه طراوتی، نه برگگی، نه گلی نه سایه دارند و نه میوه و بری، این کفران نعمت سبب می‌شود که باغبان آنها را مورد بی‌مهری قرار دهد، و در صورتی که این وضع ادامه پیدا کند، دستور می‌دهد اره بر پای آنها بگذارند چرا که:

«بسوزند چوب درختان بی بر

سزا خود همین است مر، بی بری را»

در جهان انسانیت نیز همین حالت وجود دارد با این تفاوت که درخت از خود اختیاری ندارد، و صرفاً تسلیم قوانین تکوینی است، اما انسانها با استفاده از نیروی اراده و اختیار و تعلیم و تربیت تشریحی، می‌توانند آگاهانه در این راه گام بگذارند.

بنابراین آنکس که نعمت قدرت را وسیله ظلم و طغیان قرار می‌دهد

به زبانحال فریاد میکشد خداوندا لایق این نعمت نیستم، و آنکس که از آن در مسییر اجرای حق و عدالت بهره می‌گیرد به زبانحال می‌گوید پروردگارا شایسته‌ام افزون کن!

این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر الهی چه با فکر چه با زبان و چه با عمل بر می‌آئیم، خود این توانائی بر شکر در هر مرحله موهبت تازه‌ای است و به این ترتیب اقدام بر شکر، ما را مدیون نعمتهای تازه او می‌سازد و به

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۱

این ترتیب هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم همانگونه که در مناجات شاکرین از مناجاتهای پانزده‌گانه امام سجاد (علیه‌السلام) می‌خوانیم: کیف لی بتحویل الشکر و شکرى ایاک یفتقر الی شکر، فکلما قلت لک الحمد و جب علی لذلک ان اقول لک الحمد! («چگونه میتوانم حق شکر ترا بجای آورم در حالی که همین شکر من نیاز به شکرى دارد، و هر زمان که می‌گویم لک الحمد بر من لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری بگویم لک الحمد»!).

و بسا بر این برترین مرحله شکرى که از انسان ساخته است این است که اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمتهای او کند، همانگونه که در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم که فرمود: فیما اوحى الله عز و جل الی موسى اشکرنى حق شکرى فقال یا رب و کیف اشکرک حق شکرک و لیس من شکر اشکرک به الا و انت انعمت به علی قال یا موسى الان شکرتنی حین علمت ان ذلک منى: «خداوند به موسى (علیه‌السلام) وحی فرستاد که حق شکر مرا اداکن، عرض کرد پروردگارا! چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که هرزمانی شکر تو را بجا آورم این موفقیت خود نعمت تازه‌ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود ای موسى الان حق شکر مرا ادا کردی چون میدانی حتی این توفیق از ناحیه من است».

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که بجا آورد!

چند نکته مهم در زمینه شکر نعمت

۱ - علی (علیه‌السلام) در یکی از کلمات حکمت آمیز خود در نهج البلاغه می‌فرماید: اذا وصلت اليكم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقله الشكر: «هنگامی که

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۲

مقدمات نعمتهای خداوند به شما می‌رسد سعی کنید با شکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید، نه آنکه با کمی شکرگزاری آن را از خود برانید!»
۲ - این موضوع نیز قابل توجه است که تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمتهای کافی نیست، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده‌اند نیز تشکر و سپاسگزاری نمود و حق زحمات آنها را از این طریق ادا کرد، و آنها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نمود، در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهما‌السلام) می‌خوانیم که فرمود: روز قیامت که می‌شود خداوند به بعضی از بندگان می‌فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می‌کند: پروردگارا من شکر تو را بجا آوردم، می‌فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی! سپس امام فرمود: اشکرکم الله اشکرکم لئلساس: «شکر گزارترین شما برای خدا آنها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را بجا می‌آورند».

۳ - افزایش نعمتهای خداوند که به شکر گزاران وعده داده شده، تنها به این نیست که نعمتهای مادی تازهای به آنها ببخشد، بلکه نفس شکرگزاری که تواءم با توجه مخصوص به خدا و عشق تازهای نسبت به ساحت مقدس او است خود یک نعمت بزرگ روحانی است که در تربیت نفوس انسانها، و دعوت آنان به اطاعت فرمانهای الهی، فوق العاده مؤثر است، بلکه شکر ذاتا راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند، و به همین دلیل علمای عقائد در علم کلام برای اثبات «وجوب معرفه الله» (شناخت خدا) از طریق وجوب شکر منعم (نعمت بخش) وارد شده‌اند.

۴ - احیای روح شکرگزاری در جامعه و ارج نهادن و تقدیر و سپاسگذاز آنها

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۳

که با علم و دانش خود و یا با فداکاری و شهادت، یا با سایر مجاهدات در طریق پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده‌اند یک عامل مهم حرکت و شکوفائی و

پویائی جامعه است.

در اجتماعی که روح تشکر و قدردانی مرده کمتر کسی علاقه و دلگرمی به خدمت پیدا می کند، و به عکس آنها که بیشتر قدردانی از زحمات و خدمات اشخاص می کنند، ملت‌های بانشاطتر و پیشروترند.

توجه به همین حقیقت سبب شده است که در عصر ما به عنوان قدردانی از زحمات بزرگان گذشته در صدمین سال، هزارمین سال، زاد روز، و در هر فرصت مناسب دیگر، مراسمی برای بزرگداشت آنها بگیرند و ضمن سپاسگزاری از خدماتشان مردم را به حرکت و تلاش بیشتر دعوت کنند. فی‌المثل در انقلاب اسلامی کشور ما که پایان یک دوران تاریک دو هزار و پانصد ساله و آغاز دوران جدیدی بود، وقتی می‌بینیم همه سال و هر ماه بلکه هر روز، خاطره شهیدان انقلاب زنده می‌شود و بر آنها درود می‌فرستند و به تمام کسانی که به آنها منسوبند احترام می‌گذارند و به خدماتشان ارج می‌نهند، این خود سبب می‌شود که عشق و علاقه به فداکاری در دیگران پرورش یابد و سطح فداکاری مردم بالاتر رود، و به تعبیر قرآن شکر این نعمت باعث فزونی آن خواهد شد، و از خون یک شهید هزاران مجاهد می‌روید و مصداق زنده لازیدنکم می‌شود!



تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۴

آیه ۸ - ۱۰

آیه و ترجمه

و قال موسی ان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید ۸ الم یاتکم نبوا الذین من قبلکم قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم لا یعلمهم الا الله جاءتهم رسلهم بالبینت فردوا ایدیهم فی افوههم و قالوا انا کفرنا بما ارسلتم به و انا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب قالت رسلهم افی الله شک فاطر السموت و الارض یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم و یؤخرکم الی اءجل مسمی قالوا ان انتم الا بشر مثلنا تریدون ان تصدونا عما کان یعبدا اباونا فاتونا بسلطن مبین

ترجمه :

۸ - موسی (به بنی اسرائیل) گفت اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید (به خدا زیانی نمی‌رسد) چرا که خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است.

۹ - آیا خبر آنها که پیش از شما بودند به شما نرسیده: قوم نوح و عاد و ثمود و آنها که پس از ایشان بودند، همانها که جز خداوند از آنان آگاه نیست، پیامبران‌شان با دلائل روشن به سوی آنها آمدند، ولی آنها (از روی تعجب و استهزا) دست بر دهان گرفتند و گفتند که ما به آنچه شما ماموران هستید کافریم، و نسبت به آنچه ما را به سوی آن میخوانید تردید داریم!

۱۰ - رسولان آنها گفتند آیا در خدا شک است؟! خدائی که آسمانها و زمین را آفریده؟! او که شما را دعوت می‌کند تا گناهانتان را ببخشد، و تاموعد مقرر را شما را باقی گذارد، آنها گفتند (ما اینها را نمیفهمیم همین اندازه میدانیم) شما

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۵

انسانهائی همانند ما هستید و میخواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز دارید، شما دلیل روشنی برای ما بیاورید!

تفسیر :

آیا در خدا شک است؟

نخستین آیه مورد بحث تایید و تکمیلی است برای بحث شکرگزاری و کفران که در آیه قبل گذشت، و آن در ضمن سخنی از زبان موسی بن عمران نقل شده است، می فرماید: «موسی به بنی اسرائیل یادآور شد که اگر شما و تمام مردم روی زمین کافر شوید (و نعمت خدا را کفران کنید) هیچ زیانی به او نمی‌رسانید چرا که او بی‌نیاز و ستوده است» (وقال موسی ان تکفروا انتم و من فی الارض جميعا فان الله لغنی حمید).

در حقیقت شکر نعمت و ایمان آوردن به خدا مایه افزونی نعمت شما و تکامل و افتخار خودتان است و گر نه خداوند آنچنان بی‌نیاز است که اگر تمام کائنات کافر گردند، بر دامان کبریائی او گردی نمی‌نشیند، چرا که او از همگان بی‌نیاز است، و حتی احتیاج به تشکر و ستایش ندارد چرا که او ذاتا ستوده (حمید) است.

اگر او نیازی در ذات پاکش راه داشت، واجب الوجود نبود، و بنابراین مفهوم غنی بودن او آن است که همه کمالات در او جمع است، و کسی که چنین است ذاتا ستوده است زیرا معنی «حمید» چیزی جز این نیست که کسی شایسته «حمد» باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۶

سپس به سرنوشت گروههایی از اقوام گذشته در طی چندین آیه می‌پردازد، همانها که در برابر نعمتهای الهی راه کفران را پیش گرفتند، و در برابر دعوت رهبران الهی به مخالفت و کفر برخاستند و منطق آنان و سرانجام کار آنها را شرح می‌دهد تا تاکید باشد بر آنچه در آیه قبل گفته شد، می‌فرماید: «آیا خبر کسانی که قبل از شما بودند به شما رسیده»؟ (الم یاتکم نبؤا الذین من قبلکم).

این جمله ممکن است دنباله گفتار موسی بوده باشد که در آیه قبل آمده، و ممکن است بیان مستقلی از ناحیه قرآن خطاب به مسلمانان باشد، و از نظر نتیجه تفاوت چندانی ندارد، سپس اضافه می‌کند «اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود و آنها که بعد از آنان بودند» (قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم).

«همانها که جز خدا آنانرا نمیشناسد و از اخبار آنها کسی غیر او آگاه نیست» (لا یعلمهم الا الله).

بدون شک قسمتی از اخبار قوم نوح و عاد و ثمود و همچنین اقوامی که بعد از آنها بودند به ما رسیده ولی مسلماً قسمت بیشتری به ما نرسیده که تنها خدا از آنها آگاه است، آنقدر اسرار و خصوصیات و جزئیات در تواریخ اقوام گذشته وجود داشته که شاید آنچه به ما رسیده در برابر آنچه نرسیده بسیار کم و ناچیز باشد.

سپس به عنوان توضیحی در زمینه سرگذشت آنها می‌گوید: «پیامبران‌شان با دلائل روشن به سوی آنها آمدند ولی آنها از سر تعجب و انکار دست بر دهان گذاشتند و گفتند ما به آنچه شما به خاطر آن فرستاده شده‌اید کافریم» (جائتہم رسلہم بالبینات فردوا یدیبہم فی افواہہم و قالوا انا کفرنا بما ارسلتم بہ)

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۷

چرا که «ما در باره آنچه شما ما را به سوی آن دعوت می‌کنید، شک و تردید داریم» و با این شک و تردید چگونه امکان دارد، دعوت شما را بپذیریم! (و انا لفی شک مما تدعوننا الیہ مریب). در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آنها نخست ابراز کفر و بیایمانی نسبت به پیامبران کردند، ولی به دنبال آن، اظهار داشتند که ما در شکیم و با کلمه مریب نیز آنرا تکمیل نمودند این دو چگونه با هم سازگار است؟ پاسخ این است که بیان تردید در حقیقت علتی است برای عدم ایمان زیرا ایمان آوردن نیاز به یقین دارد، و شک مانع آن است. از آنجا که در آیه قبل گفتار مشرکان و کافران را در زمینه عدم ایمانشان که استناد به شک و تردید کرده بودند بیان شده، در آیه بعد بلافاصله با دلیل روشنی که در عبارت کوتاهی آمده شک آنها را نفی می‌کند و چنین می‌گوید:

«پیامبران‌شان به آنان گفتند آیا در وجود خدائی که آفریننده آسمانها و زمین است شکی است؟! (قالت رسلہم ا فی اللہ شک فاطر السماوات و الارض) «فاطر» گر چه در اصل به معنی شکافنده است، ولی در اینجا کنایه از «آفریننده» می‌باشد، آفریننده‌ای که با برنامه حساب شده‌اش چیزی را می‌آفریند و سپس آنرا حفظ و نگهداری می‌کند، گوئی ظلمت عدم با نور هستی به برکت وجودش از هم شکافته می‌شود، همانگونه که سپیده صبح پرده تاریک شب را می‌برد، و همانگونه که شکوفه خرما غلافش را از هم می‌شکافد و

خوشه نخل از آن سر بر می آورد (و لذا عرب به آن «فطر») (بر وزن شتر) می گوید).

این احتمال نیز وجود دارد که «فاطر» اشاره به شکافتن توده ابتدائی ماده جهان باشد که در علوم روز می خوانیم که مجموع ماده عالم یک واحد به هم پیوسته بود سپس شکافته شد و کرات آشکارگشت.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۸

به هر حال قرآن در اینجا مانند غالب موارد دیگر برای اثبات وجود صفات خدا تکبیه بر نظام عالم هستی و آفرینش آسمانها و زمین می کند، و می دانیم در مساله خداشناسی هیچ دلیلی زنده تر و روشنتر از آن نیست. چرا که این نظام شگرف، هر گوشه ای از آن مملو از اسراری است که به زبان حال فریاد میزند: جز یک قادر حکیم و عالم مطلق، قدرت چنین طراحی ندارد، و به همین دلیل هر قدر علم و دانش بشر پیشرفت بیشتری می کند، دلائل بیشتری از این نظام آشکار می گردد که ما را به خدا هر لحظه نزدیکتر می سازد.

راستی قرآن چه شگفتیها دارد؟ تمام بحث خداشناسی و توحید را در همین یک جمله که به صورت استفهام انکاری ذکر شده اشاره کرده است افی الله شک فاطر السماوات و الارض جمله ای که برای تجزیه و تحلیل و بحث گسترده اش، هزاران کتاب کافی نیست.

قابل توجه اینکه مطالعه اسرار هستی و نظام آفرینش، تنها ما را به اصل وجود خدا هدایت نمی کند بلکه صفات او مانند علم و قدرت و حکمت و ازلیت و ابدیت او، از این مطالعه نیز روشن می شود.

سپس به پاسخ دومین ایراد منکران می پردازد که ایراد به مساله رسالت پیامبران است (زیرا آنها هم در اصل خداشناسی تردید داشتند و هم در دعوت پیامبر) و می فرماید: این مسلم است که آفریدگار دانا و حکیم، هرگز بنندگانش را بدون رهبر، رها نمی کند، بلکه از شما با فرستادن پیامبران دعوت می کند تا از گناه و آلودگیها پاکتان سازد و گناهانتان را ببخشند (یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۸۹

و علاوه بر این «شما را تا زمان معینی نگهدارد» تا راه تکامل خویش را

بپیمائید و حد اکثر بهره لازم را از این زندگی ببرید (و یؤخرکم الی اجل مسمی).

در حقیقت دعوت پیامبران برای دو هدف بوده، یکی آمرزش گناهان و به تعبیر دیگر پاکسازی روح و جسم و محیط زندگی بشر، و دیگر ادامه حیات تا زمان مقرر که این دو در واقع علت و معلول یکدیگرند، چه اینکه جامعه‌ای می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که از گناه و ظلم پاک باشد. در طول تاریخ جوامع بسیاری بوده‌اند که بر اثر ظلم و ستم و هوسبازی و انواع گناهان به اصطلاح جوانمرگ شدند، و به تعبیر قرآن به «اجل مسمی» نرسیدند.

در حدیث جامع و جالبی نیز از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم من یموت بالذنوب اکثر مما یموت بالاجال، و من یعیش بالاحسان اکثر ممن یعیش بالاعمال آنها که با گناه می‌میرند بیش از آنها هستند که با اجل طبیعی از دنیا می‌روند و آنها که با نیکی زنده میمانند (و طول عمر مییابند) بیش از آنها هستند که به عمر معمولی باقی می‌مانند».

و نیز از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده ان الرجل یذنب الذنب فیحرم صلوٰۃ اللیل و ان العمل السییء اسرع فی صاحبه من السکین فی اللحم: «گاهی انسان گناه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۰

می‌کند و از اعمال نیکی همچون نماز شب باز میماند (بدانید) کار بد در فناء انسان از کار در گوشت سریعتر اثر می‌کند. ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که ایمان به دعوت انبیاء و عمل به برنامه‌های آنها جلو «اجل معلق» را می‌گیرد و حیات انسان را تا «اجل مسمی» ادامه می‌دهد (چون می‌دانیم انسان دارای دو گونه اجل است یکی سر رسید نهائی عمر یعنی همان مدتی که آخرین توانائی بدن برای حیات است، و دیگر اجل معلق یعنی پایان یافتن عمر انسان بر اثر عوامل و موانعی در نیمه راه، و این غالباً بر اثر اعمال بی‌رویه خود او و آلودگی به انواع گناهان است که در این زمینه در ذیل آیه ۲ سوره انعام بحث کرده‌ایم). ولی با اینهمه باز کفار لجوج این دعوت حیاتبخش که آمیخته با منطق روشن توحید بود نپذیرفتند و با بیانی که آثار لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق از آن میسبارید، به پیامبران خود چنین پاسخ گفتند: «شما جز بشری مثل ما

نیستید!!

(قالوا ان انتم الا بشر مثلنا).

به علاوه «شما میخواهید ما را از آنچه نیاکان ما می پرستیدند بازدارید»
(تریدون ان تصدونا عما كان يعبد آباؤنا).

از همه اینها گذشته «شما دلیل روشنی برای ما بیاورید» (فاتونا بسلطان
مبین).

ولی بارها گفته ایم (و قرآن هم با صراحت بیان کرده) که بشر بودن پیامبران
نه تنها مانع نبوت آنها نبوده بلکه کامل کننده نبوت آنها است، و آنها که این
موضوع را دلیلی بر انکار رسالت انبیاء می گرفتند هدفشان بیشتر بهانه جوئی بود.
همچنین تکیه بر راه و رسم نیاکان با توجه به این حقیقت که معمولاً دانش

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۱

آیندگان بیش از گذشتگان است، چیزی جز یک تعصب کور و خرافه بیارزش
نمی تواند باشد.

و از اینجا روشن می شود اینکه تقاضا داشتند دلیل روشنی اقامه بشود به خاطر
این نبوده که پیامبران فاقد آن بوده اند، بلکه کرارا در آیات قرآن می خوانیم که
بهانه جویان دلائل روشن و سلطان مبین را انکار می کردند، و هر زمان پیشنهاد
معجزه و دلیل تازه ای مینمودند تا راه فراری برای خود پیدا کنند.
به هر حال در آیات آینده می خوانیم که پیامبران چگونه پاسخ آنها را دادند.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۲

آیه ۱۱-۱۲

آیه و ترجمه

قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم و لکن الله یمن علی من یشاء من عباده
و ما کان لنا ان ناءتیکم بسلطن الا باذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون
و ما لنا الا نتوکل علی الله و قد هدثنا سبلنا و لنصبرن علی ما اذیتمونا و علی
الله فلیتوکل المتوکلون

ترجمه :

۱۱ - پیامبرانشان به آنها گفتند درست است که ما بشری همانند شما هستیم
ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته ببیند) نعمت می بخشد
(و مقام رسالت عطا می کند) و ما هرگز نمیتوانیم معجزه ای جز به فرمان خدا

بیاوریم (و از تهدیدهای شما نمی‌هراسیم) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند.

۱۲ - چرا ما بر خدا توکل نکنیم با اینکه ما را به راههای (سعادت) مان‌رهبری کرده، و ما به طور مسلم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از انجام رسالت خویش برنمی‌داریم) و توکل کنندگان باید فقط بر خدا توکل کنند!

تفسیر :

تنها بر خدا توکل کنید

در این دو آیه پاسخ پیامبران را از بهانه جوئیهای مخالفان لجوج که در آیات گذشته آمده می‌خوانیم.

در مقابل ایراد آنها که میگفتند: چرا از جنس بشر هستید، «پیامبران به آنها در مقابل ایراد آنها گفتند مسلما ما تنها بشری همانند شما هستیم، ولی خدا بر هر کس بخواهد از بندگانش منت میگذارد و موهبت رسالت را به آنها میبخشد»

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۳

(قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم و لکن الله یمن علی من یشاء من عباده).

یعنی فراموش نکنید اگر فرضاً به جای بشر، فرشته‌ای انتخاب می‌شد، باز فرشته از خودش چیزی ندارد، تمام مواهب از جمله موهبت رسالت و رهبری از سوی خدا است، آنکس که می‌تواند چنین مقامی را به فرشته‌ای بدهد می‌تواند به انسانی بدهد.

بدیهی است بخشیدن این موهبت از ناحیه خداوند بی‌حساب نیست و بارها گفته‌ایم که مشیت خدا با حکمت او هماهنگ است، یعنی هر جامی خوانیم: خدا به هر کس بخواهد... مفهومش این است هر کس را شایسته بداند درست است که مقام رسالت بالاخره موهبت الهی است، ولی آمادگی‌هایی در شخص پیامبر نیز حتماً وجود دارد.

سپس به پاسخ سؤال سوم می‌پردازد بی آنکه از ایراد دوم پاسخ گوید گوئی ایراد دوم آنها در زمینه استناد به سنت نیاکان آنقدر سست و بی‌اساس بوده که هر انسان عاقلی با کمترین تأمل جواب آن را می‌فهمد، به علاوه در آیات دیگر قرآن، پاسخ این سخن داده شده است.

آری در پاسخ سؤال سوم چنین می‌گوید که آوردن معجزات، کار مانیست که به صورت یک خارقالعاده‌گر گوشه‌ای بنشینیم و هر کس به میل خودش معجزه‌ای پیشنهاد کند و مساله خرق عادت تبدیل به یک بازیچه بیارزش شود، بلکه: ما نمیتوانیم معجزه‌ای جز به فرمان خدایاورییم (و ما کان لنا ان ناتیکم بسلطان الا باذن الله).

به علاوه هر پیامبری حتی بدون تقاضای مردم به اندازه کافی اعجاز نشان می‌دهد تا سند اثبات حقانیت او گردد، هر چند مطالعه محتویات دعوت و مکتب آنها، خود به تنهایی بزرگترین اعجاز است، ولی بهانه‌جویان غالباً گوششان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۴

بدهکار این حرفها نبود، هر روز پیشنهاد تازه‌ای می‌کردند و اگر پیامبر تسلیم نمیشد، جار و جنجال براه می‌انداختند.

سپس برای اینکه پاسخ قاطعی به تهدیدهای گوناگون این بهانه‌جویان نیز بدهند با این جمله موضع خود را مشخص می‌ساختند و میگفتند: همه افراد با ایمان باید تنها بر خدا تکیه کنند همان خدائی که قدرتها در برابر قدرتش ناچیز و بیارزش است (و علی الله فلیتوکل المؤمنون).

بعد به استدلال روشنی برای همین مساله توکل، پرداخته و می‌گفتند: چرا ما بر الله توکل نکنیم، و در همه مشکلات به او پناه نبریم؟ چرا ما از قدرتهای پوشالی و تهدیدها بترسیم در حالی که او ما را هدایت به راههای سعادت‌مان کرده (و ما لنا الا نتوکل علی الله و قد هدانا سبلنا).

جائی که برترین موهبت، یعنی موهبت هدایت به راههای سعادت را به ما عطا فرموده مسلماً ما را در زیر پوشش حمایت خویش در برابر هرگونه تهاجم و کارشکنی و مشکلی قرار خواهد داد.

و سپس چنین ادامه می‌دادند اکنون که تکیه‌گاه ما خدا است، تکیه‌گاهی شکست ناپذیر و ما فوق همه چیز، «بطور قطع ما در برابر تمام آزار و اذیت‌های شما ایستادگی و شکیبائی خواهیم کرد» (و لنصبرن علی ما آذیتمون).

و بالاخره گفتار خود را با این سخن پایان می‌دادند که همه توکل کنندگان باید تنها بر الله توکل کنند (و علی الله فلیتوکل المتوکلون).

چند نکته :

۱- در نخستین آیه مورد بحث می‌خوانیم مؤمنان باید بر خدا توکل کنند، و در آیه دوم می‌خوانیم متوکلان باید بر خدا توکل کنند، گویا

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۵

جمله دوم مرحله‌ای است وسیعتر و فراتر از مرحله اول یعنی مؤمنان که سهل است - چون ایمان به خدا از ایمان به قدرت و حمایت او و توکل بر او جدا نمیتواند باشد - حتی غیر مؤمنان و همه کس تکیه‌گاهی جز خدا پیدا نمیکنند، زیرا به هر کس بنگرند از خود چیزی ندارد همه نعمتها و قدرتها و موهبتها به ذات پاک او بر می‌گردد، پس آنها نیز باید سر بر آستان او بگذارند و از او بخواهند که این توکل آنها را دعوت به ایمان به الله نیز می‌کند.

۲- آیات فوق پاسخی روشن به کسانی می‌دهد که نفی اعجاز پیامبران می‌کنند، یا نفی معجزات پیامبر اسلام غیر از قرآن و به ما می‌فهماند که پیامبران هرگز نگفته‌اند ما معجزه نمی‌آوریم بلکه میگفتند جز به فرمان خدا و اجازه او دست به این کار نمی‌زنیم، زیرا اعجاز کار او است و در اختیار او و هر زمان صلاح بداند به ما می‌دهد.

۳- حقیقت توکل و فلسفه آن

«توکل» در اصل از ماده «وکالت» به معنی انتخاب وکیل کردن است، و این را می‌دانیم که یک وکیل خوب کسی است که حداقل دارای چهار صفت باشد: آگاهی کافی، امانت، قدرت، و دلسوزی. این موضوع نیز شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که انتخاب یک وکیل مدافع در کارها در جایی است که انسان شخصا قادر به دفاع نباشد، در این موقع از نیروی دیگری استفاده می‌کند و با کمک او به حل مشکل خویش می‌پردازد. بنابراین توکل کردن بر خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در برابر مشکلات و حوادث زندگی و دشمنیها و سرسختیهای مخالفان و پیچیدگیها و احیانا بنیستتهائی که در مسیر خود به سوی هدف دارد در جایی که توانائی بر گشودن آنها ندارد او را وکیل خود سازد، و به او تکیه کند، و از تلاش و کوشش باز نایستد، بلکه در آنجا هم که توانائی بر انجام کاری دارد باز مؤثر اصلی را خدا

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۶

بداند، زیرا از دریچه چشم یک موحد سرچشمه تمام قدرتها و نیروها او است. نقطه مقابل «توکل بر خدا» تکیه کردن بر غیر او است یعنی به صورت

اتکائی زیستن، و وابسته به دیگری بودن، و از خود استقلال نداشتن است، دانشمندان اخلاق می‌گویند: توکل ثمره مستقیم توحیدافعالی خدا است، زیرا همانطور که گفتیم از نظر یک موحد هر حرکت و کوشش و تلاش و جنبش، و هر پدیده‌ای که در جهان صورت می‌گیرد بالاخره به علت نخستین این جهان یعنی ذات خداوند ارتباط مییابد، بنابراین یک موحد همه قدرتها و پیروزیها را از او میداند.

فلسفه توکل

با توجه به آنچه ذکر کردیم استفاده می‌شود که:

اولاً: توکل بر خدا، بر آن منبع فنا ناپذیر قدرت و توانائی، سبب افزایش مقاومت انسان در برابر مشکلات و حوادث سخت زندگی است، به همین دلیل به هنگامی که مسلمانان در میدان «احد» ضربه سختی خوردند، و دشمنان پس از ترک این میدان بار دیگر از نیمه راه بازگشتند تا ضربه نهائی را به مسلمین بزنند، و این خبر به گوش مؤمنان رسید، قرآن می‌گوید افراد با ایمان نه تنها در این لحظه بسیار خطرناک که قسمت عمده نیروی فعال خود را از دست داده بودند وحشت نکردند بلکه با تکیه بر «توکل» و استمداد از نیروی ایمان بر پایداری آنها افزوده شد و دشمن فاتح با شنیدن خبر این آمادگی به سرعت عقب‌نشینی کرد (آل عمران آیه ۱۷۳).

نمونه این پایداری در سایه توکل در آیات متعددی به چشم می‌خورد، از جمله در آیه ۱۲۲ آل عمران قرآن می‌گوید: «توکل بر خدا جلو سستی دو طایفه از جنگجویان را در میدان جهاد گرفت».

و در آیه ۱۲ سوره ابراهیم «توکل ملازم با صبر و استقامت در برابر جملات

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۷

و صدمات دشمن ذکر شده است».

و در آیه ۱۵۹ آل عمران برای انجام کارهای مهم، نخست دستور به مشورت و سپس تصمیم راسخ، و بعد توکل بر خدا داده شده است».

حتی قرآن می‌گوید: در برابر وسوسه‌های شیطانی «تنها کسانی می‌توانند مقاومت کنند و از تحت نفوذ او در آیند که دارای ایمان و توکل باشند»

انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربههم یتوکلون (نحل ۹۹).

از مجموع این آیات استفاده می‌شود که منظور از توکل این است که در برابر عظمت مشکلات، انسان احساس حقارت و ضعف نکند، بلکه با اتکای بر قدرت

بیپایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بداند، و به این ترتیب توکل امید آفرین نیرو بخش و تقویت کننده، و سبب فزونی پایداری و مقاومت است.

اگر مفهوم توکل به گوشه‌ای خزیدن و دست روی دست گذاشتن بود معنی نداشت که در باره مجاهدان و مانند آنها پیاده شود.

و اگر کسانی چنین می‌پندارند که توجه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکل ناسازگار است، سخت در اشتباهند، زیرا جدا کردن اثرات عوامل طبیعی از اراده خدا یکنوع شرک محسوب می‌شود، مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هر چه دارند از او دارند و همه به اراده و فرمان او است، آری اگر عوامل را دستگاهی مستقل در برابر اراده او بدانیم اینجا است که با روح توکل سازگار نخواهد بود. (دقت کنید).

چطور ممکن است چنان تفسیری برای توکل بشود با اینکه شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که سر سلسله متوکلان بود برای پیشبرد اهدافش از هیچگونه فرصت، نقشه صحیح، تاکتیک مثبت، و انواع وسائل و اسباب ظاهری غفلت نمینمود اینها همه ثابت می‌کند که توکل، آن مفهوم منفی را ندارد.

«ثانیا»: توکل بر خدا آدمی را از وابستگیها که سرچشمه ذلت و بردگی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۸

است نجات می‌دهد و باو آزادگی و اعتماد به نفس می‌بخشد.
«توکل» با «قناعت» ریشه‌های مشترکی دارد، و طبعا فلسفه آن دو نیز از جهاتی با هم شبیه است و در عین حال تفاوتی نیز دارند در اینجا چند روایت اسلامی در زمینه توکل - به عنوان پرتوی روی مفهوم اصلی و ریشه آن می‌آوریم:

امام صادق (علیه‌السلام) می‌گوید «ان الغنا و العز یجولان فاذا ظفرا بموضع التوکل اوطننا» «بی‌نیازی و عزت در حرکتند هنگامی که محل توکل را بیابند در آنجا وطن می‌گزینند».

در این حدیث وطن اصلی بی‌نیازی و عزت «توکل» معرفی شده است.
از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود از پیک وحی خدا، جبرئیل، پرسیدم توکل چیست؟ گفت «العلم بان المخلوق لا یضر و لا ینفع، و لا یعطى و لا یمنع، و استعمال الیاس من الخلق فاذا کان العبد کذلک لم یعمل لاحد سوى الله و لم یطمع فی احد سوى الله فهذا هو التوکل»

«آگاهی به این واقعیت که مخلوق نه زیان و نفع میرساند و نه عطا و منع دارد، و چشم از دست مخلوق برداشتن، هنگامی که بنده‌ای چنین شد جز برای خدا کار نمی‌کند و از غیر او امید ندارد، این حقیقت توکل است.»
کسی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) پرسید: «ما حد التوکل؟
فقال ان لا تخاف مع الله احدا» «حد توکل چیست؟ فرمود اینکه با اتکای به خدا از هیچکس نترسی»!.

بعد ←

↑ قدرت

← قبل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۹۹

آیه ۱۳ - ۱۷

آیه و ترجمه

و قال الذین کفروا لرسلمهم لنخرجنکم من ارضنا او لتعودن فی ملتنا فواوحی الیهم ربهم لنهلکن الظلمین و لنسکننکم الارض من بعدهم ذلک لمن خاف مقامی و خاف و عید و استفتحوا و خاب کل جبار عنید من ورائه جهنم و یسقی من ماء صدید یتجرعه و لا یکاد یشیغه و یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت و من ورائه عذاب غلیظ

ترجمه :

- ۱۳ - کسانی که کافر شدند به پیامبران خود گفتند ما قطعاً شما را از سرزمین خود اخراج خواهیم کرد، مگر اینکه به آئین ما بازگردید، در اینحال پروردگارشان به آنها وحی فرستاد که من ظالمان را هلاک می‌کنم.
- ۱۴ - و شما را در زمین بعد از آنها سکونت خواهیم بخشید، این (موفقیت) برای کسی است که از مقام (عدالت) من بترسد و از عذاب (من) بیمناک باشد.
- ۱۵ - آنها (از خدا) تقاضای فتح و پیروزی کردند، و هر گردنکش منحرفی نومید و نابود شد.
- ۱۶ - به دنبال او جهنم خواهد بود و از آب بد بوی متعفنی نوشانده می‌شود.
- ۱۷ - به زحمت جرعه جرعه آنرا سر میکشد و هرگز به میل خود حاضر نیست آنرا بیاشامد و مرگ از هر مکانی به سراغ او می‌آید، ولی با اینهمه نمی‌میرد! و بدنبال آن عذاب شدیدی است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۰۰

تفسیر :

برنامه و سرنوشت جباران عنید

همانگونه که راه و رسم افراد بی منطق است، هنگامی که به ضعف و ناتوانی گفتار و عقیده خود آگاه شدند، استدلال را رها کرده، و تکیه بر زور و قدرت

و قلدری می‌کنند، در اینجا نیز می‌خوانیم که اقوام کافر لجوج و بهانه جو
هنگامی که منطق متین و رسای پیامبران را که در آیات قبل گذشت،
شنیده‌اند به پیامبران خود گفتند: سوگند یاد می‌کنیم که شما را از
سرزمینمان خارج می‌سازیم، مگر اینکه به آئین ما - بت پرستی - باز گردید! (و
قال الذین کفروا لرسلمهم لنخرجنکم من ارضنا اولتعودن فی ملتنا).
این مغروران بیخبر، گوئی همه سرزمینها را مال خود می‌دانستند و
برای پیامبرانشان حتی به اندازه یک شهروند حق قائل نبودند و لذا
می‌گفتند: «(ارضنا)» (سرزمین ما!).

در حالی که خداوند زمین و تمام مواهبش را برای صالحان آفریده است و این
جباران خود خواه مستکبر در واقع حقی از آن ندارند، تا چه رسد به اینکه همه
را از خود بدانند!

ممکن است جمله لتعودن فی ملتنا (بار دیگر به آئین ما باز گردید) این توهم
را ایجاد کند که پیامبران قبل از رسالت پیرو آئین بت پرستی بودند، در حالی که
چنین نیست، چرا که قطع نظر از مساله معصوم بودن که قبل از نبوت را نیز
شامل می‌شود، عقل و درایت آنها بیش از آن بوده که دست به چنین کار
نابخردانه‌ای بزنند و برابر سنگ و چوبی سجده کنند.
این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که پیامبران قبل از رسالت، ماموریت
تبلیغ را نداشتند، شاید سکوت آنها این توهم را ایجاد کرده‌بوده است که آنها
نیز با مشرکان هم عقیده‌اند.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۰۱

از این گذشته گر چه ظاهراً خطاب به خود پیامبران است، ولی در
واقع پیروان آنها را نیز شامل می‌شود، و می‌دانیم این پیروان قبلاً بر
آئین مشرکان بودند و نظر مشرکان تنها به آنهاست، و تعبیر عمومی لتعودن
به اصطلاح از باب تغلیب است (یعنی حکم اکثریت را به عموم سرایت دادن).
سپس اضافه می‌کند خداوند در این هنگام به پیامبران دل‌داری و اطمینان
خاطر می‌داد و وحی به آنها می‌فرستاد که من بطور قطع ظالمان و ستمگران
را هلاک خواهم کرد (فاوحی الیهم ربهم لنهلکن الظالمین).
بنابراین از این تهدیدها هرگز نترسید و کمترین سستی در اراده آهنین شما
راه نیابد.

و از آنجا که منکران ستمگر، پیامبران را تهدید به تبعید از

سرزمینشان می‌کردند خداوند در مقابل به آنها چنین وعده می‌دهد که من شما را در این زمین بعد از نابودی آنها سکونت خواهم بخشید (و لیسکنکم الارض من بعدهم).

ولی این پیروزی و موفقیت نصیب همه کس نمی‌شود از آن کسانی است که از مقام من بترسند و احساس مسئولیت کنند و همچنین از تهدید به عذابها در برابر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۰۲

انحراف و ظلم و گناه ترسان باشند و آنها را جدی تلقی کنند (ذلک لمن خاف مقامی و خاف وعید).

بنابراین موهبت و لطف من نه بی حساب است و نه بی دلیل، بلکه مخصوص کسانی است که با احساس مسئولیت در برابر مقام عدل پروردگار نه گرد ظلم و ستم می‌گردند و نه در برابر دعوت حق، لجاجت و دشمنی به خرج می‌دهند.

و در این هنگام که پیامبران وارد به استخوانشان رسیده بود و تمام وظیفه خود را در برابر قوم خویش انجام داده بودند و آنها که باید ایمان بیاورند ایمان آورده و بقیه به کفر پافشاری داشتند و مرتبا رسولان را تهدید می‌کردند، در این موقع آنها از خداوند تقاضای فتح و پیروزی کردند (واستفتحوا).

و خداوند هم دعای این مجاهدان راستین را به هدف اجابت رسانید بطوری که جباران عنید نومید و زیانکار و نابود شدند (و خاب کل جبار عنید).

«خاب» از ماده «خیبة» (بر وزن غیبت) به معنی از دست رفتن مطلوب است که با کلمه نومیدی در فارسی تقریبا مساوی است.

«جبار» در اینجا به معنی متکبر و گردنکش است، و در حدیثی آمده که زنی به حضور پیامبر آمد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستوری به او داد، او سرپیچی کرد و فرمان پیامبر را اجرا ننمود، پیامبر فرمود: دعوها فانها جباره: او را رها کنید که زن سرکشی است.

ولی کلمه «جبار» گاهی بر خداوند نیز اطلاق می‌شود که به معنی دیگری است و آن «اصلاح کننده موجود نیازمند به اصلاح» و یا «کسی که مسلط بر همه چیز است» می‌باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۰۳

کلمه «عنید» در اصل از «عند» (بر وزن رند) به معنی سمت و ناحیه است، و در اینجا به معنی انحراف و گرایش به غیر راه حق آمده است. و لذا در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: کل جبار عنید من ابی ان یقول لا اله الا الله: جبار عنید کسی است که از گفتن لا اله الا الله ابا کند

و در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم العنید المعرض عن الحق: عنید کسی است که از حق روی گردان باشد.

جالب اینک «جبار» اشاره به صفت نفسانی یعنی روح سرکشی است، و «عنید» اشاره به اثر آن صفت در افعال انسان است که او را از حق منحرف می گرداند.

سپس به نتیجه کار این جباران عنید از نظر مجازاتهای جهان دیگر در ضمن دو آیه به پنج موضوع اشاره می کند:

۱ - «به دنبال این نومیدی و خسران و یا به دنبال چنین کسی جهنم و آتش سوزان خواهد بود» (من ورائه جهنم).

کلمه «وراء» گر چه به معنی پشت سر است (در برابر امام) ولی در این گونه موارد به معنی نتیجه و عاقبت کار می آید، همانگونه که در تعبیرهای فارسی نیز زیاد در این معنی بکار می رود مثلاً میگوئیم: اگر فلان غذا را بخوری پشت سر آن بیماری و مرض است، و یا اگر با فلان کس رفاقت کنی به دنبال آن بدبختی و پشیمانی است یعنی نتیجه و معلول آن چنین است.

۲ - در میان آن آتش سوزان به هنگامی که تشنه می شود از آب «صدید» به او می نوشانند (و یسقی من ماء صدید).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۰۴

«صدید» چنانکه علمای لغت گفته اند چرکی است که میان پوست و گوشت جمع می شود، اشاره به اینکه از یک آب بد بوی متعفن بدمنظره همانند چرک و خون به او می نوشانند.

۳ - این مجرم گناهکار و جبار عنید، هنگامی که خود را در برابر چنین نوشابه ای می بیند به زحمت جرعه جرعه آنرا سر می کشد، و هرگز مایل نیست آنرا بیاشامد بلکه به اجبار در حلق او می ریزند (یتجرعه و لا یکاد یسیغه).

۴ - آنقدر وسائل عذاب و شکنجه و ناراحتی برای او فراهم می گردد که از هر

سو مرگ به سوی او می آید ولی با اینهمه هرگز نمی میرد تا مجازات زشتیهای اعمال خود را ببیند (و یاتیه الموت من کل مکان و ماهو بمیت). و با اینکه تصور می شود مجازاتی برتر از اینها که گفته شد نیست، باز اضافه می کند و به دنبال آن عذاب شدیدی است (و من ورائه عذاب غلیظ). و به این ترتیب آنچه از شدت مجازات و کیفر در فکر آدمی بگنجد و حتی آنچه نمی گنجد در انتظار این ستمگران خود خواه و جباران بی ایمان و گنهکار است، بسترشان از آتش، نوشابه آنها، متعفن و نفرت آور، مجازاتهای رنگارنگ از هر سو و از هر طرف، و در عین حال نمردن بلکه زنده بودن و باز هم چشیدن! اما هرگز نباید تصور کرد که اینگونه مجازاتها غیر عادلانه است، چرا که همانگونه که بارها گفته ایم اینها نتیجه و اثر طبیعی اعمال خود انسانهاست، بلکه تجسمی است از کارهای آنان در سرای دیگر که هر عملی بصورت مناسب خود مجسم می شود، و اگر ما اعمال و جنایات عده ای از جانیان را که در عصر و زمان خود، مشاهده کرده ایم و یا در تاریخ گذشتگان مطالعه نموده ایم درست در نظر بگیریم گاهی فکر می کنیم که این مجازاتها هم برای آنها کم است!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۰۵

نکته ها :

۱ - مقام پروردگار یعنی چه؟

در آیات فوق خواندیم که پیروزی بر ظالمان و حکومت بر زمین به دنبال نابودی آنها از آن کسانی است که از مقام خداوند بترسند، در اینکه منظور از کلمه مقام در اینجا چیست؟ احتمالات متعددی داده شده که ممکن است همه آنها صحیح و مراد از آیه باشد:

الف: منظور موقعیت پروردگار به هنگام محاسبه است، همانگونه که در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی... (نازعات - ۴۰) و لمن خاف مقام ربه جنتان (رحمان - ۴۶)

ب: مقام به معنی قیام و قیام به معنی نظارت و مراقبت است، یعنی آن کس که از نظارت شدید خداوند بر اعمال خویش، ترسان است و احساس مسئولیت می کند.

ج: «مقام» به معنی قیام برای اجرای عدالت و احقاق حق است، یعنی

آنها که از این موقعیت پروردگار می ترسند. به هر حال همانگونه که گفتیم هیچ مانعی ندارد که همه اینها در مفهوم آیه جمع باشد یعنی آنها که خدا را بر خود ناظر می بینند، از حساب و اجرای عدالت او بیمناک و ترسانند، ترسی سازنده که آنها را به احساس مسئولیت در هر کار دعوت می کند، و از هر گونه بیدادگری و ستم و آلودگی به گناه باز می دارد، پیروزی و حکومت روی زمین سرانجام از آن آنهاست.

۲- در تفسیر جمله «واستفتحوا» در میان مفسران گفتگو است، بعضی آنرا به معنی تقاضای فتح و پیروزی دانسته اند، همانگونه که در بالا ذکر کردیم، شاهد آن آیه ۱۹ سوره انفال است ان تستفتحوا فقد جائکم الفتح: اگر شما ای مؤمنان تقاضای فتح و پیروزی می کنید، این فتح و پیروزی به سراغتان آمده است.

و بعضی به معنی تقاضای قضاوت و حکومت کرده اند یعنی پیامبران از خدا خواستند که میان آنها و کفار داوری کند، شاهد آن آیه ۸۹ سوره اعراف است: ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین: خداوند ما میان ما و قوم ما به حق داوری فرما و تو بهترین داورانی

۳- در تواریخ و تفسیر آمده است که روزی ولید بن یزید بن عبد الملک حاکم جبار اموی برای پیش بینی آینده اش به قرآن تفال زد، اتفاقاً آیه واستفتحوا و خاب کل جبار عنید در آغاز صفحه در برابر او قرار گرفت، اوفوق العاده وحشت کرد و عصبانی شد آنچنان که قرآنی را که در دستش بود پاره کرد! و سپس این اشعار را سرود:

اتوعد کل جبار عنید؟

فها انا ذاک جبار عنید!

اذا ما جئت ربک یوم حشر

فقل یا رب مزقنی الولید!

آیا توئی که هر جبار عنید را تهدید می کنی آری من همان جبار عنیدم! هنگامی که پروردگارت را روز رستاخیز ملاقات کردی بگو خداوند اولید مرا پاره پاره کرد!

اما چیزی نگذشت که بوسیله دشمنانش به بدترین صورتی کشته شد و سرش را بریدند و بر بام قصرش آویزان کردند و سپس از آنجا برداشته بردروازه شهر آویختند.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۰۸

آیه ۱۸

آیه و ترجمه

مثل الذین کفروا بر بهم اعمالهم کرماد اشتدت به الريح فی يوم عاصف
لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید
ترجمه :

۱۸ - اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی، آنها توانائی ندارند کمترین چیزی از آنچه را انجام داده‌اند به دست آورند و این گمراهی دور و درازی است.

تفسیر :

خاکستری بر سینه تند باد!

در این آیه مثل بسیار رسائی برای اعمال افراد بی‌ایمان بیان شده که بحث آیات گذشته را در زمینه عاقبت کار کفار تکمیل می‌کند.

می‌فرماید: اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است در مقابل تند باد در یک روز طوفانی! (مثل الذین کفروا بر بهم اعمالهم کرماد اشتدت به الريح فی يوم عاصف).

همانگونه که خاکستر در برابر تند باد، آنهم در یک روز طوفانی آنچنان پراکنده می‌شود که هیچ کس قادر بر جمع آن نیست، همین گونه منکران حق توانائی ندارند که چیزی از اعمالی را که انجام داده‌اند بدست آورند، و همگی بر باد می‌رود و دستهایشان خالی می‌ماند (لا یقدرون مما کسبوا علی شیء).
و این گمراهی دور و درازی است (ذلک هو الضلال البعید)

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۰۹

نکته ها :

چرا اعمال آنها تشبیه به خاکستر در برابر باد شده؟

۱ - تشبیه اعمال آنها به خاکستر با توجه به اینکه مانند خاک و غبار موجود مفیدی نیست، بلکه باقیمانده یک مشت آتش است نشان می‌دهد که اعمال آنها

ممکن است ظاهری داشته باشد اما فقط همان ظاهر است و محتوایی ندارد، در یک ظرف کوچک خاک ممکن است گل زیبایی برآید اما در میان خروارها خاکستر حتی علف هرزه‌ای نخواهد روئید!

۲- تشبیه اعمال کفار به خاکستر با توجه به اینکه در میان ذرات خاکستر هیچ نوع چسبندگی و پیوند وجود ندارد و حتی با کمک آب نیز نمی‌توان آنها را به هم پیوند داد و هر ذره‌ای به سرعت دیگری را می‌سازد گویی اشاره به این واقعیت است که آنها بر خلاف مؤمنان که اعمالشان منسجم و به هم پیوسته و هر عملی عمل دیگر را تکمیل می‌کند و روح توحید و وحدت نه تنها در میان مؤمنان که در میان اعمال یک فرد با ایمان نیز وجود دارد، اثری از این انسجام و توحید عمل در کار افرادی ایمان نیست.

۳- با اینکه قرار گرفتن خاکستر در برابر تندباد، سبب پراکندگی آن می‌شود، اما آنرا با جمله فی یوم عاصف (در یکروز طوفانی) تاکید می‌کند، زیرا اگر تند باد محدود و موقت باشد ممکن است خاکستری را از نقطه‌ای بلند کرده و در منطقهای نه چندان دور بریزد، اما اگر روز، روز طوفانی باشد که از صبح تا به شام بادها از هر سو می‌وزند، بدیهی است چنین خاکستری آنچنان پراکنده می‌شود که هر ذره‌ای از ذراتش در نقطه دور دستی خواهد افتاد به طوری که با هیچ قدرتی نمی‌توان آن را جمع کرد.

۴- اگر طوفان به توده‌ای از گاه یا برگهای درختان بوزد و آنها را در

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۱۰

نقاط دور دست پراکنده سازد، باز قابل تشخیص می‌باشد ولی ذرات خاکستر آنقدر ریز و کوچکند که اگر پراکنده شدند آنچنان از نظر محومی شوند که گویی به کلی نابود گشته‌اند.

۵- با اینکه باد و حتی تند باد آثار سازنده‌ای در نظام آفرینش و طبیعت دارد و قطع نظر از آثار تخریبی که جنبه استثنائی آن می‌باشد، مبدء اثرات زیرا است الف: بذر گیاهان را در همه جا می‌گستراند و همچون یک باغبان و کشاورز در سرتاسر کره زمین بذرافشانی می‌کند.

ب: درختان را تلقیح و گرده‌های نر را بر قسمت‌های ماده گیاه می‌پاشد.

ج: ابرها را از صفحه اقیانوسها حرکت داده و به سرزمینهای خشک می‌کشاند.

د: کوههای بلند را تدریجا سائیده و به خاکهای نرم و بارور مبدل می‌سازد.

ه: هوای مناطق قطبی را به منطقه استواء و هوای استوائی را به مناطق سرد

منتقل می‌سازد و نقش تعیین کننده‌ای در تعدیل حرارت در کره زمین دارد. و: آب دریاها را متلاطم و موج می‌سازد و زیر و رو می‌کند و از این طریق به آنها هوا می‌دهد که اگر راکد شوند می‌گندند و به همین دلیل درختان و گیاهان و همه موجودات زنده از وزش باد بهره می‌گیرند چرا که لایقند و شایسته‌اند و هر کدام به مقدار لیاقت خود از آن استفاده می‌کنند. ولی «خاکستر» این خاکستر سبک وزن، این خاکستر بی‌محتوا و تیره رو این خاکستری که هیچ موجود زنده‌ای در آن لانه نمی‌کند، سبزی نمی‌شود بارور نمی‌گردد، این خاکستری که ذراتش به کلی از هم گسسته است هنگامی که در برابر نسیم و باد قرار گرفت به سرعت متلاشی و پخش می‌شود که همان ظاهر بی‌خاصیت آن نیز از نظرها محومی گردد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۱۱

۲- چرا اعمال آنها بی‌محتوا است؟

باید دید چرا اعمال افراد بی‌ایمان چنین بی‌ارزش و ناپایدار است؟ چرا آنها نمی‌توانند از نتایج اعمال خود بهره گیرند؟ پاسخ این سؤال، اگر با جهان بینی توحیدی و معیارهای آن بررسی کنیم، کاملاً روشن است، چرا که آن چیزی که به عمل، شکل و محتوا می‌دهد، نیت و انگیزه و هدف و برنامه آن است. اگر برنامه و انگیزه و هدف، سالم و ارزنده و قابل ملاحظه باشد خود عمل نیز چنین خواهد بود، ولی اگر برترین اعمال را با انگیزه‌ای پست، برنامه‌ای نادرست، و هدفی بی‌ارزش انجام دهیم، آن عمل به کلی مسخ و بی‌محتوا می‌شود و چون خاکستری خواهد بود بر سینه تند باد! بد نیست با یک مثال زنده این بحث را روشن کنیم، الان برنامه‌هایی تحت عنوان حقوق بشر در جهان غرب و از طرف قدرتهای بزرگ، پیشنهاد و دنبال می‌شود، همین برنامه از ناحیه پیامبران نیز دنبال شده، اما محصول و محتوا و ثمره این دو از زمین تا آسمان متفاوت است. قدرتهای جهانخوار وقتی دم از حقوق بشر می‌زنند مسلماً انگیزه انسانی و معنوی و اخلاقی ندارند، هدفشان ساختن پوششی است برای جنایات بیشتر و استعمار فزونتر، و انگیزه و برنامه، درست برای همین مقصد تنظیم شده است، لذا اگر فی المثل پای چند نفر از جاسوسانشان به زنجیر بیفتد، فریاد دفاعشان از حقوق بشر همه دنیا را پر می‌کند، اما آن روز که خودشان در ویتنام

دست‌هایشان به خون میلیون‌ها نفر آلوده بود، و یا در کشورهای اسلامی ما آن همه فجایع را به بار آوردند، حقوق بشر بدست فراموشی سپرده شد، بلکه حقوق بشر همکاری با هیات‌های حاکم زورگو و دست‌نشانده بود!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۱۲

اما یک پیامبر راستین و یا وصی پیامبری همچون علی (علیه‌السلام) حقوق بشر را برای آزادی واقعی انسانها می‌خواهد، برای شکستن غل و زنجیرهای اسارت دنبال می‌کند، و هر گاه ظلم و ستم به انسان بی‌دفاعی شود، فریاد می‌زند، می‌جوشد و می‌خروشد و سپس دست به کار می‌شود.

و به این ترتیب اولی خاکستری است بر سینه تند باد، و دومی زمین پربرکتی است برای پرورش انواع گیاهان و درختان برومند و گلها و میوه‌ها. و از اینجا مطلبی را که مفسران محل بحث قرار داده‌اند نیز روشن می‌شود، و آن اینکه منظور از اعمال در آیه فوق کدام اعمال است؟ باید گفت همه اعمال، حتی اعمال ظاهراً خوب آنها که در باطن رنگ شرک و بت پرستی داشت.

۳ - مساله احباط

به طوری که در سوره بقره ذیل آیه ۲۱۷ بیان کردیم در مساله «حبط اعمال» یعنی از میان رفتن اعمال خوب به خاطر اعمال بد، و یا به خاطر کفر و بی‌ایمانی، در میان دانشمندان اسلامی گفتگو بسیار است، اما حق این است که عدم ایمان و اصرار و لجاجت در کفر و نیز بعضی از اعمال همانند حسد و غیبت و قتل نفس، آنچنان تاثیر سوء دارند که اعمال نیک و حسنات را بر باد می‌دهند.

آیه فوق نیز دلیل دیگری بر امکان حبط اعمال است (برای توضیح بیشتر به همان بحث مراجعه فرمائید).

۴ - آیا مخترعان و مکتشفان پاداش الهی دارند؟

با توجه به بحث‌های بالا سؤال مهمی مطرح می‌شود و آن اینکه با مطالعه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۱۳

تاریخ علوم و اختراعات و اکتشافات می‌بینیم که جمعی از دانشمندان بشر، سالیان دراز زحمات طاقت فرسائی کشیده‌اند، و انواع محرومیت‌ها را تحمل کرده تا بتوانند اختراع و اکتشافی کنند که باری از دوش هموعانشان بردارند. فی‌المثل «ادیسون» مخترع برق چه زحمات جانکاهی برای این اختراع

پربارش متحمل شد و شاید جان خود را در این راه نیز از دست داد، اما دنیائی را روشن ساخت، کارخانه‌ها را به حرکت در آورد، و از برکت اختراعش، چاههای عمیق درختان سرسبز، مزارع آباد به وجود آمد، و خلاصه چهره دنیا دگرگون شد.

سؤال :

چگونه می‌توان باور کرد او یا اشخاص دیگری همچون پاستور که با کشف میکرب، میلیونها انسان را از خطر مرگ رهائی بخشید و دهها مانده او همه به قعر جهنم فرستاده شوند، به حکم اینکه فرضا ایمان نداشتند، ولی افرادی که در عمرشان هیچ کار چشمگیری در راه خدمت به انسانها انجام نداده‌اند جایشان در دل بهشت باشد؟

پاسخ :

از نظر جهان بینی اسلام مطالعه نفس عمل به تنهایی کافی نیست، بلکه عمل به ضمیمه، محرک و انگیزه آن ارزش دارد، بسیار دیده شده کسانی بیمارستان یا مدرسه یا بنای خیر دیگری می‌سازند و تظاهر به این هم‌دارند که هدفشان صددرصد خدمت انسانی است به جامعهای که به آن‌م‌دیونند، در حالی که زیر این پوشش مطلب دیگری نهفته شده است و آن حفظ مقام و یا مال و ثروت یا جلب توجه عوام، و تحکیم منافع مادی خود، و یا حتی دست زدن به خیانت‌هایی دور از چشم دیگران است!

ولی به عکس ممکن است کسی کار کوچکی انجام دهد، با اخلاص تمام

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۱۴

و انگیزه‌ای صددرصد انسانی و روحانی.
اکنون باید پرونده این مردان بزرگ را، هم از نظر عمل، هم از نظر انگیزه و محرک، مورد بررسی قرار داد، و مسلماً از چند صورت خارج نیست:
الف: گاهی هدف اصلی از اختراع صرفاً یک عمل تخریبی است (همانند کشف انرژی اتمی که نخستین بار به منظور ساختن بمبهای اتمی صورت گرفت)
سپس در کنار آن منافع برای نوع انسان نیز به وجود آمده که هدف واقعی مخترع یا مکتشف نبوده و یا در درجه دوم قرار داشته است، تکلیف این دسته از مخترعان کاملاً روشن است.

ب: گاهی مخترع یا مکتشف، هدفش بهره‌گیری مادی و یا اسم و آوازه و شهرت است و در حقیقت، حکم تاجری دارد که برای در آمد بیشتر تاسیسات

عام‌المنفعه‌ای به وجود می‌آورد و برای گروهی ایجاد کار و برای مملکتی محصولاتی به ارمغان می‌آورد، بی‌آنکه هیچ هدفی جز تحصیل در آمد داشته باشد، و اگر کار دیگری در آمد بیشتری داشت به سراغ آن می‌رفت.

البته چنین تجارت یا تولیدی اگر طبق موازین مشروع انجام گیرد، کار خلاف و حرامی نیست، ولی عمل فوق العاده مقدسی هم محسوب نمی‌شود. و از اینگونه مخترعان و مکتشفان در طول تاریخ کم نبودند و نشانه این طرز تفکر همان است که اگر ببینند آن در آمد یا بیشتر از آن از طرقی که مضر به حال جامعه است تامین می‌شود (مثلاً در صنعت داروسازی بیست درصد سود می‌برند و در هرئین‌سازی ۵۰ درصد) این دسته خاص دومی را ترجیح می‌دهند.

تکلیف این گروه نیز روشن است آنها هیچگونه طلبی نه از خدا دارند و نه از هم‌نوعان خویش و پاداش آنها همان سود و شهرتی بوده که می‌خواسته‌اند و به آن رسیده‌اند.

ج: گروه سومی هستند که مسلمانگیزه‌های انسانی دارند و یا اگر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۱۵

معتقد به خدا باشند انگیزه‌های الهی، و گاهی سالیان دراز از عمر خود رادر گوشه لابراتوارها با نهایت فلاکت و محرومیت به سر می‌برند به امید اینکه خدمتی به نوع خود کنند، و ارمغانی به جهان انسانیت تقدیم‌دارند، زنجیری از پای دردمندی بگشایند و گرد و غباری از چهره‌رنجیده‌ای بیفشانند.

اینگونه افراد اگر ایمان داشته باشند و محرک الهی، که بحثی در آنها نیست، و اگر نداشته باشند اما محرکشان انسانی و مردمی باشد بدون شک پاداش مناسبی از خداوند دریافت خواهند داشت، این پاداش ممکن است در دنیا باشد، و ممکن است در جهان دیگر باشد، مسلماً خداوند عالم عادل آنها را محروم نمی‌کند، اما چگونه و چطور؟ جزئیاتش بر ما روشن نیست، همین اندازه می‌توان گفت خداوند اجرچنین نیکوکارانی را ضایع نمی‌کند (البته اگر آنها در رابطه با عدم‌پذیرش ایمان مصداق جاهل قاصر باشند مساله بسیار روشنتر است).

دلیل بر این مساله علاوه بر حکم عقل، اشاراتی است که در آیات و یاروایات آمده است.

ما هیچ دلیلی نداریم که جمله ان الله لا یضیع اجر المحسنین شامل این گونه

اشخاص نشود، زیرا محسنین در قرآن فقط به مؤمنان اطلاق نشده است، لذا می‌بینیم برادران یوسف هنگامی که نزد او آمدند بی آنکه او را بشناسند و در حالی که او را عزیز مصر می‌پنداشتند به او گفتند انا نراک من المحسنین ما ترا از نیکوکاران می‌دانیم.

از این گذشته آیه فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره و من يعمل مثقال ذرة شرا یره.

هر کس به اندازه سنگینی ذره‌ای کار نیک کند آن را می‌بیند و هر کس بمقدار ذره‌ای کار بد کند آن را خواهد دید به وضوح شامل اینگونه اشخاص

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۱۶

می‌شود.

در حدیثی از علی بن یقظین از امام کاظم (علیه‌السلام) می‌خوانیم: در بنی اسرائیل مرد با ایمانی بود که همسایه کافری داشت، مرد بی‌ایمان نسبت به همسایه با ایمان خود نیک رفتاری می‌کرد، وقتی که از دنیا رفت خدا برای او خانه‌های بنا کرد که مانع از گرمای آتش شود... و به او گفته شد این به سبب نیک رفتاریت نسبت به همسایه مؤمنت می‌باشد

و نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره عبد الله بن جدعان که از مشرکان معروف جاهلیت و از سران قریش بود چنین نقل شده: کم عذابترین اهل جهنم ابن جدعان است، سؤال کردند یا رسول الله چرا؟ فرمود: انه کان یطعم الطعام: او گرسنگان را سیر می‌کرد.

در روایت دیگری می‌خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عدی بن حاتم (فرزند حاتم طائی) فرمود: دفع عن ابیک العذاب الشدید بسخاء نفسہ: خداوند عذاب شدید را از پدرت به خاطر جود و بخشش او برداشت.

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم: که گروهی از یمن برای بحث و جدال خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و در میان آنها مردی بود که از همه بیشتر سخن می‌گفت و خشونت و لجاجت خاصی در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌نمود، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنچنان عصبانی شد که آثارش در چهره مبارکش کاملاً آشکار گردید، در این هنگام جبرئیل آمد و پیام الهی را این چنین به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابلاغ کرد: خداوند می‌فرماید این مردی است سخاوتمند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با شنیدن این سخن خشمش فرو نشست، رو به سوی او کرد

و فرمود: پروردگار به من چنین پیامی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۱۷

داده است و اگر به خاطر آن نبود آنچنان بر تو سخت می گرفتم که عبرت دیگران گردی.

آن مرد پرسید آیا پروردگارت سخاوت را دوست دارد، فرمود: بلی، عرض کرد: من شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست و تو رسول و فرستاده او هستی و به همان خدائی که تو را مبعوث کرده سوگند که تاکنون هیچکس را از نزد خود محروم برنگردانده‌ام.

در اینجا این سؤال پیش می آید که هم از بعضی آیات و هم از بسیاری از روایات استفاده می شود که ایمان و یا حتی ولایت شرط قبولی اعمال و یا ورود در بهشت است، بنابراین اگر بهترین اعمال هم از افراد فاقد ایمان سر بزند مقبول درگاه خدا نخواهد بود.

ولی می توان از این سؤال چنین پاسخ گفت که مساله «قبولی اعمال» مطلبی است، و پاداش مناسب داشتن مطلب دیگر، به همین جهت مشهور در میان دانشمندان اسلام این است که مثلا نماز بدون حضور قلب و یا با ارتکاب بعضی از گناهان مانند غیبت، مقبول درگاه خدا نیست، با اینکه می دانیم چنین نمازی شرعا صحیح است، و اطاعت فرمان خدا است و انجام وظیفه محسوب می شود و مسلم است که اطاعت فرمان خدا بدون پاداش نخواهد بود. بنابراین قبول عمل همان مرتبه عالی عمل است و در مورد بحث، ما نیز همین را میگوئیم، میگوئیم: اگر خدمات انسانی و مردمی با ایمان همراه باشد، عالیترین محتوا را خواهد داشت، ولی در غیر این صورت به کلی بی محتوا و بی پاداش نخواهد بود، در زمینه ورود در بهشت نیز همین پاسخ را میگوئیم که پاداش عمل لازم نیست منحصرآ ورود در جنت باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۱۸

(این عصاره بحث و مناسب یک بحث تفسیری است، مشروح آنرا باید در مباحث فقهی طرح کرد).

آیه ۱۹ - ۲۰

آیه و ترجمه

الم تر ان الله خلق السموت و الارض بالحق ان یشایدھبکم و یات بخلق جدید

و ما ذلک علی الله بعزیز

ترجمه :

۱۹ - آیا ندیدی که خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده، اگر اراده کند شما را می برد و خلق تازه ای می آورد.

۲۰ - و این کار برای خدا مشکل نیست.

تفسیر :

آفرینش بر اساس حق است

به دنبال بحث از باطل در آیه پیشین و اینکه همچون خاکستر پراکنده و بیقرار است که دائما با وزش باد از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل می شود، در نخستین آیه مورد بحث سخن از حق و استقرار آن به میان آمده است.

روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان الگوئی برای همه حق طلبان جهان کرده می گوید: آیا ندیدی که خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است؟ (الم تر ان الله خلق السماوات و الارض بالحق).

«حق» چنانکه راغب در مفردات گوید در اصل به معنی مطابقت و هماهنگی است، ولی موارد استعمال آن مختلف است:

گاهی حق به کاری گفته می شود که بر وفق حکمت و از روی حساب و نظم آفریده شده است، همانگونه که در قرآن می خوانیم هو الذی جعل الشمس ضیاء

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۱۹

و القمر نورا... ما خلق الله ذلک الا بالحق: او کسی است که خورشید را مایه روشنی و ماه را وسیله نور افشانی قرار داد، این کار را جز از روی حساب و حکمت انجام نداد (یونس - ۵).

و گاه به شخصی که چنین کاری را انجام داده است حق گفته می شود همانگونه که بر خداوند این کلمه اطلاق شده است فذلکم الله ربکم الحق: این خداوند، پروردگار حق شما است (یونس آیه ۳۲).

و گاه به اعتقادی که مطابق واقع است، حق گفته می شود مانند فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق: خداوند کسانی را که ایمان آورده اند به آنچه در آن از اعتقادات اختلاف کردند هدایت فرموده است (بقره - ۲۱۳).

و گاه به گفتار و عملی گفته می شود که به اندازه لازم و در وقت لزومش انجام گرفته است، مانند حق القول منی لاملئن جهنم: قول حقی از من صادر شده که جهنم را پر می کنم (از گنهکاران) (سجده آیه ۱۳).

و به هر حال نقطه مقابل آن، باطل و ضلال و لعب و بیهوده و مانند اینهاست. و اما در آیه مورد بحث بدون شک اشاره به همان معنی اول است یعنی ساختمان عالم آفرینش، آسمان و زمین، همگی نشان می‌دهد که در آفرینش آنها، نظم و حساب و حکمت و هدفی بوده است، نه خداوند به آفرینش آنها نیاز داشته و نه از تنهایی احساس وحشت می‌نموده، و نه کمبودی را با آن می‌خواهد در ذات خود بر طرف سازد چرا که او بی‌نیاز از همه چیز است، بلکه این جهان پهناور منزلگاهی است برای پرورش مخلوقات و تکامل بخشیدن هر چه بیشتر به آنها.

سپس اضافه می‌کند دلیل بر اینکه نیازی به شما و ایمان آوردن شما ندارد این است که اگر اراده کند شما را می‌برد و خلق تازه‌ای به جای شما می‌آورد

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۲۰

خلقی که همه ایمان داشته باشند و هیچیک از کارهای نادرست شما را انجام ندهند

(ان یشا یدهبکم و یات بخلق جدید).

و این کار برای خدا به هیچوجه مشکل نیست (و ما ذلک علی الله بعزیز). شاهد این سخن آنکه در سوره نساء می‌خوانیم: و ان تکفروا فان لله مافی السماوات و ما فی الارض و کان الله غنیا حمیدا... ان یشا یدهبکم ایها الناس و یات باخرین و کان الله علی ذلک قدیرا: اگر شما کافر شوید به خدا زیانی نمی‌رساند چرا که آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست و خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است... هر گاه بخواهد شما را ای مردم می‌برد و گروه دیگری می‌آورد، و این کار برای خدا آسان است (نساء آیه ۱۳۱ تا ۱۳۳).

این تفسیر در زمینه آیه فوق از ابن عباس نیز نقل شده است. احتمال دیگری وجود دارد و آن اینکه جمله بالا اشاره به مساله معاد باشد یعنی برای خدا هیچ مانعی ندارد که انسانها را همگی از میان ببرد و خلق دیگری ایجاد کند، آیا با این قدرت و توانائی باز در مساله معاد و بازگشت خودتان به زندگی در جهان دیگر شک و تردیدی دارید؟!



تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۲۱

آیه ۲۱ - ۲۳

آیه و ترجمه

و برزوا لله جميعا فقال الضعفوا للذين استكبروا انا كنا لكم تبعا فهل انتم مغنون
عنا من عذاب الله من شيء قالوا لو هددنا الله لهدينكم سواء علينا اجزعنا ام صبرنا
ما لنا من محيص

و قال الشيطان لما قضي الامر ان الله وعدكم وعد الحق و وعدتكم فاخلفتكم و
ما كان لي عليكم من سلطان الا ان دعوتكم فاستجبتم لي فلا تلوموني و لوموا
انفسكم ما انا بمصرخكم و ما انتم بمصرخي اني كفرت بما اشركتمون من قبل
ان الظلمين لهم عذاب اليم

و ادخل الذين امنوا و عملوا الصلحت جنت تجري من تحتها الانهر خلدن فيها
باذن ربهم تحيتهم فيها سلم

ترجمه :

۲۱ - و (قیامت) همه آنها در برابر خدا ظاهر می شوند در این هنگام ضعفاء
(پیروان نادان) به مستکبران می گویند ما پیروان شما بودیم، آیا (اکنون که
بخاطر پیروی از شما گرفتار مجازات الهی شده ایم) شما حاضرید سهمی از
عذاب الهی را بپذیرید و از ما بردارید؟ آنها می گویند: اگر خدا ما را (به سوی
رهائی از عذاب) هدایت کرده بود مانیز شما را هدایت می کردیم (کار از اینها
گذشته است) چه بیتابی کنیم و چه شکیبائی، تفاوتی برای ما ندارد، راه نجاتی
نیست.

۲۲ - و شیطان هنگامی که کار تمام می شود می گوید خداوند به شما وعده
حق داد و من هم به شما وعده (باطل) دادم و تخلف کردم، من بر شما تسلطی
نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و شما پذیرفتید، بنابراین مرا سرزنش نکنید،
خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من، من
نسبت به شرک

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۲۲

شما در باره خود که از قبل داشتید (و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا قرار

دادید) بیزار و کافر، مسلما ستمکاران عذاب دردناکی دارند.
۲۳ - و آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به باغهای بهشت داخل می‌شوند، باغهایی که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه به اذن پروردگارشان در آن می‌مانند، و تحیت آنها در آن سلام است.

تفسیر:

گفتگوی صریح شیطان و پیروانش

در چند آیه قبل اشاره‌ای به مجازات سخت و دردناک منحرفان لجوج و بی‌ایمان شده بود، آیات مورد بحث همین معنی را تعقیب و تکمیل می‌کند.
نخست می‌گوید: در روز قیامت همه به جباران و ظالمان و کافران اعم از تابع و متبوع، پیرو و پیشوا در پیشگاه خداوند ظاهر می‌شوند (و برزوا لله جمیعا).
و در این هنگام ضعیفانی یعنی پیروان نادانی که با تقلید کورکورانه، خود را به وادی ضلالت افکندند به مستکبرانی که عامل گمراهی آنها بودند می‌گویند:
ما پیرو شما بودیم آیا ممکن است اکنون که به خاطر رهبری شما به این همه عذاب و بلا گرفتار شده‌ایم، شما هم سهمی از عذابهای ما را بپذیرید تا از ما تخفیف داده شود؟ (فقال الضعفاء للذین استکبروا اننا کنا لکم تبعاً فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء).
اما آنها بلا فاصله می‌گویند اگر خدا ما را به سوی نجات از این کیفر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۲۳

و عذاب هدایت می‌کرد ما هم شما را راهنمایی می‌کردیم (قالوا لو هدانا الله لهدینا کم).

ولی افسوس که کار از این حرفها گذشته است، چه بیتابی و جزع کنیم و چه صبر و شکیبائی، راه نجاتی برای ما وجود ندارد (سواء علینا اجز عنام صبرنا ما لنا من محیص).

چند نکته:

۱ - نخستین سؤالی که در زمینه این آیه پیش می‌آید این است که: مگر مردم در این جهان در برابر علم خدا ظاهر و آشکار نیستند که در آیه فوق می‌فرماید در قیامت همگی در پیشگاه خدا بارز و ظاهر می‌شوند؟ در پاسخ این سؤال بسیاری از مفسران گفته‌اند منظور این است که افراد بشر در این جهان احساس نمی‌کنند که آنها و همه اعمالشان در پیشگاه خدا ظاهر و بارز است، ولی این حضور و ظهور را در قیامت همگی احساس خواهند کرد.

بعضی نیز گفته‌اند که: منظور خارج شدن از قبرها و بروز و ظهور در دادگاه عدل الهی برای حساب است. و این هر دو تفسیر خوب است و مانعی ندارد که هر دو در مفهوم آیه جمع باشند.

۲ - منظور از جمله «لو هدانا الله لهدینا کم» چیست؟

بسیاری از مفسران معتقدند که منظور از هدایت به طریق نجات از مجازات الهی در آن عالم است، زیرا این سخن را مستکبران در پاسخ پیروانشان که تقاضای پذیرش سهمی از عذاب را کرده بودند می‌گویند، و تناسب سؤال و

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۲۴

جواب ایجاب می‌کند که منظور هدایت به طریق رهائی از عذاب است. اتفاقاً همین تعبیر (هدایت) در مورد رسیدن به نعمتهای بهشتی نیز دیده می‌شود، آنجا که از زبان بهشتیان می‌خوانیم: و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله: می‌گویند شکر خدائی را که ما را به چنین نعمتهائی هدایت کرد و اگر توفیق و هدایت او نبود ما به اینها راه نمی‌یافتیم (اعراف - ۴۳).

این احتمال نیز وجود دارد که رهبران ضلالت هنگامی که خود را در برابر تقاضای پیروانشان می‌بینند برای اینکه گناه را از خود دور کنند و همانگونه که رسم همه پرچمداران ضلالت است خرابکاری خود را به گردن دیگران بیندازند، با وقاحت تمام می‌گویند ما چه کنیم، اگر خدا ما را به راه راست هدایت می‌کرد ما هم شما را هدایت می‌کردیم! یعنی ما مجبور بودیم و از خود اراده‌ای نداشتیم.

این همان منطق شیطان است که برای تبرئه خویش رسماً نسبت جبر به خداوند عادل داد و گفت: فیما اغویتینی لاقعدن لهم صراطک المستقیم: اکنون که مرا گمراه کردی من در کمین آنها بر سر راه مستقیم تو می‌نشینم (و آنها را منحرف می‌سازم) (اعراف - ۱۶).

ولی باید توجه داشت مستکبران چه بخواهند و چه نخواهند بار مسئولیت گناه پیروان خویش را طبق صریح آیات قرآن و روایات بردوش می‌کشند چرا که آنها بنیانگذار انحراف و عامل گمراهی بودند، بی‌آنکه از مسئولیت و مجازات پیروان چیزی کاسته شود.

۳ - رساترین بیان در مذمت تقلید کورکورانه:

از آیه فوق به خوبی روشن می شود که:
اولا - کسانی که چشم و گوش بسته دنبال این و آن می افتند و به اصطلاح

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۲۵

افسار خود را به دست هر کس می سپارند افراد ناتوان و بی شخصیتی هستند که قرآن از آنها تعبیر به «ضعفاء» کرده است.
ثانیا - سرنوشت آنها و پیشوایانشان هر دو یکی است، و این بینوایان حتی در سخت ترین حالات نمی توانند از حمایت این رهبران گمراه بهره گیرند، و حتی ذره ای از مجازاتشان را تخفیف دهند، بلکه شاید باسخریه، به آنها پاسخ می دهند که بیهوده جزع و فزع نکنید که راه خلاص و نجاتی در کار نیست!
۴ - «برزوا» در اصل از ماده بروز به معنی ظاهر شدن و از پرده بیرون آمدن است، و به معنی بیرون آمدن از صف و مقابل حریف ایستادن در میدان جنگ و به اصطلاح مبارزه کردن نیز آمده است.

«محصی» از ماده «محص» به معنی رهائی از عیب و یاناراحتی است.
سپس به صحنه دیگری از مجازاتهای روانی جباران و گنهکاران و پیروان شیاطین در روز رستاخیز پرداخته چنین می گوید:
و شیطان هنگامی که کار حساب بندگان صالح و غیر صالح پایان پذیرفت و هر کدام به سرنوشت و پاداش و کیفر قطعی خود رسیدند به پیروان خود چنین می گوید: خداوند به شما وعده حق داد و من نیز به شما وعده دادم (وعدهای پوچ و بی ارزش چنانکه خودتان می دانستید) سپس از وعدههای خود تخلف جستیم (و قال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم).
و به این ترتیب شیطان نیز به سائر مستکبرانی که رهبران راه ضلالت بودند هم آواز شده و تیرهای ملامت و سرزنش خود را به این پیروان بدبخت

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۲۶

نشانه گیری می کند.
و بعد اضافه می کند من بر شما تسلط و اجبار و الزامی نداشتم، تنها این بود که از شما دعوت کردم، شما هم با میل و اراده خود پذیرفتید (و ماکان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی).
بنابراین مرا هرگز سرزنش نکنید، بلکه خویشتن را سرزنش کنید که

چرا دعوت شیطننت آمیز و ظاهر الفساد مرا پذیرفتید (فلا تلومونی و لوموا انفسکم).

خودتان کردید که لعنت بر خودتان باد!!

به هر حال نه من می توانم در برابر حکم قطعی و مجازات پروردگار به فریاد شما برسیم و نه شما می توانید فریادرس من باشید (ما انابمصر حکم و ما انتم بمصرخی)

من اکنون اعلام می کنم که از شرک شما در باره خود و اینکه اطاعت مراد رذیف اطاعت خدا قرار دادید بیزارم و به آن کفر می ورزم (انی کفرت بما اشرکت من قبل)

اکنون فهمیدم که این شرک در اطاعت هم مرا بدبخت کرد و هم شما را، همان بدبختی و بیچارگی که راهی برای اصلاح و جبران آن وجود ندارد. بدانید برای ستمکاران قطعاً عذاب دردناکی است (ان الظالمین لهم عذاب الیم).

چند نکته :

۱ - پاسخ دندان شکنی که شیطان به پیروانش می دهد

گرچه کلمه «شیطان» مفهوم وسیعی دارد که شامل همه طاغیان و وسوسه - گران جن و انس می شود ولی با قرائنی که در این آیه و آیات قبل وجود دارد مسلماً منظور در اینجا شخص ابلیس است که سرکرده شیاطین محسوب می شود،

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۲۷

و لذا همه مفسران نیز همین تفسیر را انتخاب کرده اند. از این آیه به خوبی استفاده می شود که وسوسه های شیطان هرگز اختیار و آزادی اراده را از انسان نمی گیرد بلکه او یک دعوت کننده بیش نیست، و این انسانها هستند که با اراده خودشان دعوت او را می پذیرند، منتها ممکن است زمینه های قبلی و مداومت بر کار خلاف وضع انسان را به جایی برساند که یکنوع حالت سلب اختیار در برابر وسوسه ها در وجود او پیدا شود، همانگونه که در بعضی از معتادان نسبت به مواد مخدر مشاهده می کنیم، ولی می دانیم چون سبب این نیز حالت اختیاری بود، نتیجه آن هر چه باشد باز اختیاری محسوب می شود!.

در آیه ۱۰۰ سوره نحل می خوانیم: انما سلطانه علی الذین يتولونه والذین هم به

مشركون: تسلط شيطان تنها بر كسانى است كه ولايت و سرپرستى او را نسبت به خود پذيرفته اند و آنها كه او را شريك خداوند در مساله اطاعت قرار داده اند. ضمنا شيطان به اين ترتيب پاسخ دندانشكنى به همه كسانى كه گناهان خویش را به گردن او مى اندازند و او را عامل انحرافات خود مى شمرد و به او لعنت مى فرستند مى دهد، و اين طرز منطق عوامانه را كه گروهى از گنهكاران براى تبرئه خویش دارند مى كويد. در حقيقت سلطان حقيقي بر انسان اراده او و عمل او است و نه هيچ چيز ديگر.

۲ - شيطان چگونه اين توانائى را دارد كه در آن محضر بزرگ با همه پيروان خود تماس پيدا كند و آنها را به باد ملامت و شماتت خود بگيرد؟ اين سؤالى است كه در اينجا مطرح شده است.

تفسير نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۲۸

پاسخ آن اين است كه مسلمان اين توانائى را خداوند به او مى دهد و اين در واقع يك نوع مجازات روانى براى پيروان شيطان است، و اخطارى است به همه پويندگان راه او در اين جهان كه پايان كار خود و رهبر خویش را از هم اکنون بسينند و به هر حال خداوند وسيله اين ارتباط راميان شيطان و پيروانش به نحوى فراهم مى كند.

جالب اينكه اين نوع برخورد منحصر به شيطان و پيروانش در قيامت نيست، تمام ائمه ضلالت و پيشوايان گمراهى در اين جهان نيز همين برنامه را دارند، دست پيروان خود را (البته با موافقت خودشان) مى گيرند و به ميان امواج بلاها و بدبختيها مى كشانند، و هنگامى كهديدند اوضاع بد است آنها را رها کرده و مى روند، حتى از آنها اعلام بيزارى مى كنند و به ملامت و سرزنششان مى پردازند و به اصطلاح آنها را به خسران دنيا و آخرت گرفتار مى سازند.

۴ - «مصرخ» از ماده «اصراخ» در اصل از «صرخ» به معنى فریاد كشيدن براى طلب كمك آمده است، بنا بر اين مصرخ به معنى فریادرس مى باشد و مستصرخ به معنى كسى است كه فریادرسى مى خواهد.

۵ - منظور از شريك قرار دادن شيطان در آيه فوق شرك اطاعت است نه شرك عبادت.

۶ - در اينكه «ان الظالمين لهم عذاب اليم» دنباله سخنان شيطان است يا جمله مستقلی است از ناحیه پروردگار، در ميان مفسران گفتگواست، اما بيشتر چنين به نظر مى رسد كه جمله مستقلی است از طرف خداوند كه در

پایان گفتگوی شیطان با پیروانش به عنوان یک درس آموزنده فرموده است.
در آخرین آیه مورد بحث به دنبال بیان حال جباران عنید و بی‌ایمان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۲۹

و سرنوشت دردناک آنها، به ذکر حال مؤمنان و سرانجام آنها پرداخته، می‌گوید: و آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در باغهای بهشت وارد می‌شوند، همان باغهایی که نهرهای آب جاری از زیر درختانش در حرکت است (و ادخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجري من تحتها الأنهار).

جاودانه به اذن پروردگارشان در آن باغهای بهشت می‌مانند (خالدین فیها باذن ربهم).

و تحیت آنان در آنجا سلام است (تحیتهم فیها سلام).

«تحیت» در اصل از ماده «حیات» گرفته شده سپس به عنوان دعاء برای سلامتی و حیات افراد استعمال شده است، و به هر نوع خوشامدگویی و سلام و دعائی که در آغاز ملاقات گفته می‌شود، اطلاق می‌گردد. بعضی از مفسران گفته‌اند: تحیت در آیه فوق خوش آمد و درودی است که خداوند به افراد با ایمان می‌فرستد و آنان را با نعمت سلامت خویش قرین می‌دارد سلامت از هرگونه ناراحتی و گزند و سلامت از هرگونه جنگ و نزاع (بنابراین تحیتهم اضافه به مفعول شده و فاعلش خداست).

و بعضی گفته‌اند: منظور در اینجا تحیتی است که مؤمنان به یکدیگر می‌گویند و یا فرشتگان به آنها می‌گویند و به هر حال کلمه «سلام» که به طور مطلق گفته شده مفهومش آنچنان وسیع است که هر گونه سلامتی را از هر نوع ناراحتی و گزند روحی و جسمی شامل می‌گردد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۳۰

آیه ۲۴-۲۷

آیه و ترجمه

الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء

توتی اكلها كل حين باذن ربها و يضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون
و مثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار

يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة ويضل الله
الظلمين و يفعل الله ما يشاء

ترجمه :

۲۴ - آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه (و گفتار پاکیزه) را به
درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در
آسمان است؟!

۲۵ - میوه‌های خود را هر زمان به اذن پروردگارش می‌دهد، و خداوند برای
مردم مثلها میزند شاید متذکر شوند، (و پند گیرند).

۲۶ - و (همچنین) کلمه خبیثه را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از زمین
برکنده شده، و قرار و ثباتی ندارد.

۲۷ - خداوند کسانی را که ایمان آوردند بخاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ثابت
قدم می‌دارد، هم در این جهان و هم در سرای دیگر، و ستمگران را گمراه
می‌سازد (و لطف خود را از آنها بر می‌گیرد) و خداوند هر کار را بخواهد (و
صلاح بداند) انجام می‌دهد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۳۱

تفسیر :

شجره طیبه و شجره خبیثه

در اینجا صحنه دیگری از تجسم حق و باطل، کفر و ایمان، طیب و خبیث را
ضمن یک مثال جالب و بسیار عمیق و پرمعنی بیان کرده، و بحثهای آیات
گذشته را که در این زمینه بود تکمیل می‌کند.

نخست می‌فرماید: «آیا ندیدی چگونه خدا مثالی برای کلام پاکیزه زده، و آن
را به شجره طیبه و پاکی تشبیه کرده است؟» (الم تر كيف ضرب الله مثلا
كلمة طيبة كشجرة طيبة).

سپس به ویژگیهای این شجره طیبه (درخت پاکیزه و پر برکت) می‌پردازد و به
تمام ابعاد آن ضمن عبارات کوتاهی اشاره می‌کند.

اما پیش از آنکه ویژگیهای این شجره طیبه را همراه قرآن بررسی کنیم باید
ببینیم منظور از «کلمه طیبه» چیست؟

بعضی از مفسران آن را به کلمه توحید و جمله لا اله الا الله تفسیر کرده‌اند.

در حالی که بعضی دیگر آن را اشاره به اوامر و فرمانهای الهی میدانند.

و بعضی دیگر آن را ایمان می‌دانند که محتوا و مفهوم لا اله الا الله است.

و بعضی دیگر آن را به شخص «مؤمن» تفسیر کرده‌اند.
و بعضی روش و برنامه‌های سازنده را در تفسیر آن آورده‌اند.
ولی با توجه به وسعت مفهوم و محتوای کلمه طیبه می‌توان گفت همه اینها را
شامل می‌شود، زیرا «کلمه» به معنی وسیع همه موجودات را در بر
می‌گیرد، و به همین دلیل بر مخلوقات «کلمة الله» گفته می‌شود.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۳۲

و «طیب» هر گونه پاک و پاکیزه است، نتیجه اینکه این مثال هر سنت و
دستور و برنامه و روش و هر عمل و هر انسان و خلاصه هر موجود پاک و پر
برکتی را شامل می‌شود، و همه اینها همانند یک درخت پاکیزه است با
ویژگیهای زیر:

۱ - موجودی است دارای رشد و نمو، نه بیروح، و نه جامد و بیحرکت، بلکه پویا و
رویا و سازنده دیگران و خویشتن (تعبیر به شجره بیانگر این حقیقت است).

۲ - این درخت پاک است و طیب اما از چه نظر؟ چون انگشت روی هیچ قسمتی
گذارده نشده مفهومی این است از هر نظر منظره‌اش پاکیزه، میوه‌اش
پاکیزه، شکوفه و گلش پاکیزه، سایه‌اش پاکیزه، و نسیمی که از آن برمیخیزد
نیز پاکیزه است.

۳ - این شجره دارای نظام حساب شده‌ای است ریشه‌ای دارد و شاخه‌ها و هر
کدام ماموریت و وظیفه‌ای دارند، اصولا وجود اصل و فرع در آن، دلیل بر
حاکمیت نظام حساب شده‌ای بر آن است.

۴ - اصل و ریشه آن ثابت و مستحکم است به طوری که طوفانها و تندبادها
نمی‌توانند آن را از جا برکنند و توانائی آن را دارد که شاخه‌های سر به آسمان
کشیده‌اش را در فضا در زیر نور آفتاب و در برابر هوای آزاد معلق نگاه دارد و
حفظ کند، چرا که شاخه هر چه سرکشیده‌تر باشد باید متکی به ریشه قویتری
باشد (اصلها ثابت).

۵ - شاخه‌های این شجره طیبه در یک محیط پست و محدود نیست بلکه بلند
آسمان جایگاه او است، این شاخه‌ها سینه هوا را شکافته و در آن فرو رفته، آری
«شاخه‌هایش در آسمان است» (و فرعها فی السماء).

روشن است هر قدر شاخه‌ها برافراشته‌تر باشند از آلودگی گرد و غبارزمین
دورترند و میوه‌های پاکتری خواهند داشت، و از نور آفتاب و هوای سالم بیشتر

بهره می‌گیرند، و آن را به میوه‌های طیب خود بهتر منتقل می‌کنند.
۶ - این شجره طیبه شجره پر بار است نه همچون درختانی که میوه و ثمری ندارند بنابراین مولد هستند و میوه خود را می‌دهد (توتی اکلها).
۷ - اما نه در یک فصل یا دو فصل، بلکه در هر فصل، یعنی هر زمان که دست به سوی شاخه‌هایش دراز کنی محروم بر نمی‌گردی (کل حین).
۸ - میوه دادن او نیز بی‌حساب نیست بلکه مشمول قوانین آفرینش است و طبق یک سنت الهی و به اذن پروردگارش این میوه را به همگان ارزانی میدارد (باذن ربها).

اکنون درست بیندیشیم و ببینیم این ویژگیها و برکات را در کجا پیدامی‌کنیم؟ مسلماً در کلمه توحید و محتوای آن، و در یک انسان موحد و با معرفت، و در یک برنامه سازنده و پاک، اینها همه روینده هستند، و پوینده هستند، و متحرک، همه دارای ریشه‌های محکم و ثابتند همه دارای شاخه‌های فراوان و سر به آسمان کشیده و دور از آلودگیها و کثافات جسمانی، همگی پرثمرند و نورپاش و فیض بخش.

هر کس به کنار آنها بیاید و دست به شاخسار وجودشان دراز کند در هر زمان که باشد از میوه‌های لذیذ و معطر و نیروبخشان بهره می‌گیرد. تندباد حوادث و طوفانهای سخت و مشکلات آنها را از جا حرکت نمیدهد، و افق فکر آنها محدود به دنیای کوچک نیست، حجابهای زمان و مکان را میدرنند، و به سوی ابدیت و بی‌نهایت پیش می‌روند.

برنامه‌های آنها از سر هوی و هوس نیست بلکه همگی به اذن پروردگار

و طبق فرمان او است، و این حرکت و پویائی و ثمر بخش بودن نیز از همینجا سرچشمه می‌گیرد.

مردان بزرگ و با ایمان این کلمات طیبه پروردگار، حیاتشان مایه برکت است، مرگشان موجب حرکت، آثار آنها و کلمات و سخنانشان و شاگردان و کتابه‌هایشان و تاریخ پرافتخارشان، و حتی قبرهای خاموششان همگی الهام بخش است و سازنده و تربیت کننده.

آری «خداوند این چنین برای مردم مثل میزند شاید متذکر شوند»

(ویضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون).

در اینجا میان مفسران سؤالی مطرح شده، و آن اینکه آیا درختی باصفات فوق وجود خارجی دارد که «کلمه طیبه» به آن تشبیه شده است (درختی که در تمام فصول سال سرسبز و پر میوه باشد).

بعضی معتقدند که وجود دارد و آن درخت نخل است، و به همین جهت مجبور شده‌اند که «کل حین» را تفسیر به «شش ماه» کنند.

ولی به هیچ وجه لزومی ندارد که اصرار به وجود چنین درختی داشته باشیم بلکه تشبیهات زیادی در زبانهای مختلف داریم که اصلاً وجود خارجی ندارد، مثلاً میگوئیم قرآن همچون آفتابی است که غروب ندارد (در حالی که می‌دانیم آفتاب همیشه غروب دارد) و یا اینکه هجران من همچون شبی است که پایان ندارد (در حالی که می‌دانیم هر شبی پایان دارد).

و به هر حال از آنجا که هدف از تشبیه مجسم ساختن حقایق و قرار دادن مسائل عقلی در قالب محسوس است، اینگونه تشبیهات هیچگونه مانعی ندارد بلکه کاملاً دلنشین و مؤثر و جذاب است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۳۵

در عین حال درختانی در همین جهان وجود دارند که در تمام مدت سال میوه از شاخه‌های آنها قطع نمی‌شود، حتی خود ما بعضی از درختان را در مناطق گرمسیر دیدیم که هم میوه داشت و هم مجدداً گل کرده بود و مقدمات میوه جدید در آن فراهم می‌شد در حالی که فصل زمستان بود!

و از آنجا که یکی از بهترین طریق برای تفهیم مسائل استفاده از روش مقابله و مقایسه است بلافاصله نقطه مقابل شجره طیبه را در آیه بعد چنین بیان می‌کند:

اما «مثل کلمه خبیثه و ناپاک همانند درخت خبیث و ناپاک و بیریشه است که از روی زمین کنده شده و در برابر طوفانها هر روز به گوشه‌های پرتاب می‌شود و قرار و ثباتی برای آن نیست» (و مثل کلمه خبیثه کسجیره خبیثه اجثت من فوق الارض ما لها من قرار).

کلمه «خبیثه» همان کلمه کفر و شرک، همان گفتار زشت و شوم، همان برنامه‌های گمراه کننده و غلط، همان انسانهای ناپاک و آلوده، و خلاصه هر چیز خبیث و ناپاک است.

بدیهی است درخت زشت و شومی که ریشه آن کنده شده، نه نمو و رشد دارد

نه ترقی و تکامل، نه گل و میوه، و نه سایه و منظره، و نه ثبات و استقرار، قطعه چوبی است که جز بدرد سوزاندن و آتش زدن نمی خورد، بلکه مانع راه است و مزاحم رهروان، و گاه گزنده است مجروح کننده و مردم آزار!

جالب اینک در وصف شجره طیبه قرآن با تفصیل سخن می گوید و اما به هنگام شرح شجره خبیثه با یک جمله کوتاه از آن میگذرد تنها می گوید «اجتث من فوق الارض ما لها من قرار» از زمین کنده شده و قراری ندارد زیرا هنگامی که ثابت شد این درخت بی ریشه است دیگر شاخ و برگ و گل و

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۳۶

میوه تکلیفش روشن است. به علاوه این یک نوع لطافت بیان است که انسان در مورد ذکر محبوب به همه خصوصیات به پردازد اما هنگامی که به ذکر مبعوض می رسد بایک جمله کوبنده از آن بگذرد!

باز در اینجا میبینیم مفسران در باره اینکه این درخت که «مشبه به» واقع شده است کدام درخت است به بحث پرداخته اند، بعضی آنرا درخت «حنظل» که میوه بسیار تلخ و بدی دارد دانسته اند، و بعضی آنرا «کشوت» (بر وزن سقوط) که نوعی گیاه پیچیده است که در بیابانها به بوته های خار میپیچد و از آن بالا می رود نه ریشه دارد و نه برگ (توجه داشته باشید که شجر در لغت عرب هم به درخت گفته می شود و هم به گیاه).

ولی همان گونه که در تفسیر «شجره طیبه» بیان کردیم هیچ لزومی ندارد که در هر تشبیه «مشبه به» با تمام آن صفات وجود خارجی داشته باشد بلکه هدف مجسم ساختن چهره واقعی کلمه شرک و برنامه های انحرافی و مردم خبیث است که آنها همانند درختانی هستند که همه چیزشان خبیث و ناپاک و هیچگونه میوه و ثمره و فایده ای جز مزاحمت و تولید درد سر ندارد.

به علاوه وجود درخت ناپاکی که آنرا از ریشه کنده باشند و در بیابان برسینه طوفان و تند باد قرار گرفته باشد کم نیست.

از آنجا که در آیات گذشته در دو مثال گویا، حال «ایمان» و «کفر» و «مؤمن» و «کافر» و به طور کلی «هر پاک» و «ناپاک» تجسم یافت، در آخرین آیه مورد بحث به نتیجه کار و سرنوشت نهائی آنها میپردازد.

نخست می گوید: خداوند کسانی را که ایمان آورده اند به خاطر گفتار و اعتقاد ثابت و پایدارشان ثابت قدم میدارد، هم در این جهان و هم در جهان دیگر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۳۷

(یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة).

چرا که ایمان آنها یک ایمان سطحی و متزلزل و شخصیت آنها یک شخصیت کاذب و متسلون نبوده است، بلکه شجره طیبه ای بوده که ریشه اش ثابت و شاخه هایش در آسمان قرار داشته است، و از آنجا که هیچکس بی نیاز از لطف خدا نیست و به تعبیر دیگر هر موهبتی سرانجام بذات پاک او بر می گردد این مؤمنان راستین ثابت قدم با تکیه بر لطف خداوند در برابر هر گونه حادثه ای چون کوه استقامت می کنند.

لغزشگاهی که در زندگی اجتناب ناپذیر است بر سر راه آنها نمایان می شود اما خداوند آنها را حفظ می کند.

«شیاطین» از هر سو به وسوسه آنها میپردازند و با استفاده از زرق و برقهای مختلف این جهان تلاش در لغزش آنها دارند اما خدایشان نگه میدارد. قدرتهای جهنمی و ظالمان سنگدل با انواع تهدیدها برای تسلیم کردن آنها تلاش می کنند، اما خدا آنها را ثابت میدارد چرا که آنها ریشه ثابت و محکمی برای خود انتخاب کرده اند.

و جالب اینکه این حفظ و ثبات الهی سراسر زندگی آنها را در بر می گیرد هم زندگی این جهان و هم زندگی آن جهان، در اینجا در ایمان و پاکی ثابت میمانند و دامانشان از ننگ آلودگیها مبرا خواهد بود، و در آنجا در نعمتهای بی پایان خدا جاودان خواهند ماند.

سپس به نقطه مقابل آنها پرداخته می گوید: «و خداوند ظالمان را گمراه می سازد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد» (و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء).

بارها گفته ایم هر جا سخنی از هدایت و ضلالت است و به خدا نسبت داده

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۳۸

می شود، گامهای نخستین آن از ناحیه خود انسان برداشته شده است، کار خدا همان تاثیری است که در هر عمل آفریده، و نیز کار خدا مواهب و نعمتها یا سلب

نعمتها است که به مقتضای شایستگی و عدم شایستگی افراد مقرر میدارد (دقت کنید).

تعبیر به «ظالمین» بعد از جمله «یضل الله» بهترین قرینه برای این موضوع است، یعنی تا کسی به ظلم و ستم آلوده نشود نعمت هدایت از او سلب نخواهد شد، اما پس از آلودگی به ظلم و بیدادگری ظلمت‌گناه وجود او را فرامی‌گیرد و نور هدایت الهی از قلب او بیرون می‌رود، و این عین اختیار و آزادی اراده است، البته اگر به زودی مسیر خود را تغییر دهد راه نجات باز است، ولی پس از استحکام گناه، بازگشت بسیار مشکل خواهد بود.

نکته‌ها:

۱ - آیا منظور از آخرت در آیه اخیر قبر است؟

در روایات متعددی می‌خوانیم که خداوند انسان را به هنگام ورود در قبرش در برابر سوالاتی که فرشتگان از هویت او می‌کنند، بر خط ایمان ثابت نگاه میدارد و این است معنی «یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة».

در بعضی از این روایات صریحا کلمه قبر آمده است در حالی که در بعضی دیگر از روایات چنین می‌خوانیم که شیطان به هنگام مرگ به سراغ افراد با ایمان می‌آید و از چپ و راست برای گمراهی او، به‌وسوسه می‌پردازد اما خداوند اجازه به او نمیدهد که مؤمن را گمراه کند و این است معنی یثبت الله الذین آمنوا... «قال الصادق علیه السلام ان الشیطان لیاتی الرجل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۳۹

من اولیائنا عند موته عن یمینه و عن شماله لیضله عما هو علیه، فیابی الله عز و جل له ذلک قول الله عز و جل یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة».

و اکثر مفسران - طبق نقل مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان - همین تفسیر را پذیرفته‌اند.

شاید به این علت که سرای آخرت نه جای لغزش است، و نه جای عمل، بلکه تنها محل برخورد با نتیجه‌ها است، ولی در لحظه فرارسیدن موت و حتی در عالم برزخ (جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد) امکان لغزش کم و بیش وجود دارد و در همین جا است که لطف خداوندبیری انسان می‌شتابد و او را حفظ کرده و ثابت قدم میدارد.

۲ - نقش ثبات و استقامت

در میان تمام صفاتی که در آیات فوق برای شجره طیبه و شجره خبیثه ذکر شده بیش از همه مساله ثبات و عدم ثبات به چشم میخورد، و حتی در بیان ثمره این شجره در آخرین آیه مورد بحث خواندیم: خداوند افراد با ایمان را به خاطر عقیده ثابتشان در دنیا و آخرت ثابت قدم میدارد و به این ترتیب اهمیت فوق العاده مساله ثبات و نقش آن مشخص می شود.

در بیان عوامل پیروزی مردان بزرگ سخن بسیار گفته اند ولی از میان همه آنها در ردیف اول مساله استقامت و پایداری را باید نام برد. بسیاری از کسانی که از هوش و استعداد متوسطی برخوردارند و یا ابتکار عمل آنها کاملاً متوسط است، ولی به پیروزیهای بزرگی در زندگی نائل شده اند که پس از تحقیق و بررسی میبینیم دلیلی جز ثبات و استقامت ندارد!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۴۰

از نظر اجتماعی پیشرفت هر برنامه مؤثری تنها در سایه ثبات امکان پذیر است، و به همین دلیل تمام کوشش تخریب کنندگان برای از میان بردن ثبات به کار میرود. و اصولاً مؤمنان راستین را باید از ثبات و استقامتشان در برابر حوادث سخت و طوفانهای زندگی شناخت.

۳ - شجره طیبه و خبیثه در روایات اسلامی

همانگونه که در بالا گفتیم کلمه «طیبه» و «خبیثه» که به این دو شجره تشبیه شده مفهوم وسیعی دارند که هر گونه شخص و برنامه و مکتب و فکر و اندیشه و گفتار و عمل را شامل می شوند، ولی در بعضی از روایات اسلامی به مورد خاصی تفسیر شده که پیدا است در صد دانحصار نیست.

از جمله در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر جمله «کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء» چنین نقل شده است: رسول الله اصلها و امیر المؤمنین فرعها، و الائمة من ذریتها اغصانها، و علم الائمة ثمرها، و شیعتهم المؤمنون ورقها، هل فیها فضل؟ قال قلت لا و الله، قال: و الله ان المؤمن لیولد فتورق ورقه فیها وان المؤمن لیموت فتسقط ورقه منها:

«پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ریشه این درخت است و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) شاخه آن، و امامان که از ذریه آنها هستند شاخه های کوچکتر، و علم امامان میوه این درخت است، و پیروان باایمان آنها برگهای

این درختند سپس امام فرمود: آیا چیز دیگری باقی ماند؟ راوی می گوید: گفتم نه، به خدا سوگند! فرمود: به خدا قسم هنگامی که یک فرد با ایمان متولد می شود برگی در آن درخت ظاهر می گردد و هنگامی که مؤمن راستین میمیرد برگی از آن درخت می افتد»!.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۴۱

در روایت دیگری همین مضمون از امام صادق (علیه السلام) نقل شده و در ذیل آن می خوانیم که راوی سؤال کرد، جمله «توتی اکلها کل حین باذن ربها» مفهومی چیست؟ امام فرمود: اشاره به علم و دانش امامان است که در هر سال از هر منطقه به شما می رسد.

در روایات دیگری می خوانیم که: «شجره طیبه» پیامبر و علی و فاطمه و فرزندان آنها است و شجره خبیثه بنی امیه است. در بعضی از روایات نیز نقل شده که شجره طیبه درخت نخل و شجره خبیثه بوته حنظل است.

و در هر حال در میان این تفسیرها تضادی وجود ندارد و همچنین در میان آنها و آنچه در بالا از عمومیت معنی آیه ذکر کردیم هماهنگی برقرار است، چرا که اینها مصادیق آن هستند.



تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۴۲

آیه ۲۸-۳۰

آیه و ترجمه

اللم تر الى الذين بدلوا نعمت الله كفرا و اءحلوا قومهم دار البوار
جهنم يصلونها و بئس القرار
و جعلوا لله اءنادا لىضلوا عن سبيله قل تمتعوا فان مصيركم الى النار
ترجمه :

۲۸ - آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و جمعیت
خود را به دار البوار (نیستی و نابودی) کشاندند.
۲۹ - (دار البوار همان) جهنم است که آنها در آتش آن وارد می شوند و بد
قرارگاهی است.
۳۰ - آنها برای خدا شبیهانی قرار داده اند تا (مردم را) از راه او (منحرف و)
گمراه سازند بگو (چند روزی) از زندگی دنیا (و لذات آن) بهره گیرید اما
سرانجام کار شما به سوی آتش (دوزخ) است.

تفسیر :

سرانجام کفران نعمتها

در این آیات روی سخن به پیامبر است و در حقیقت ترسیمی از یکی از موارد
«شجره خبیثه» در آن به چشم میخورد.
نخست می فرماید: آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را تبدیل به کفران کردند
(اللم تر الى الذين بدلوا نعمت الله كفرا).
«و سرانجام قوم خود را به دارالبوار و سرزمین هلاکت و نیستی فرستادند»
(و اءحلوا قومهم دارالبوار).
اینها همان ریشه های شجره خبیثه و رهبران کفر و انحرافند،

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۴۳

همچون وجود پیامبر که نعمتی بالاتر از آن نبوده است در دامانشان
قرارگرفت که میتوانند با استفاده از آن در مسیر سعادت، یک شبه ره
صدساله را طی کنند، اما تعصب کورکورانه و لجاجت و خودخواهی

و خودپرستی سبب شد که این بزرگترین نعمت را کنار گذارند، نه تنها خودشان که قومشان را نیز در این عمل وسوسه کنند و هلاکت و بدبختی را برای آنها به ارمغان آورند.

گرچه مفسران بزرگ به پیروی از روایاتی که در منابع اسلامی وارد شده گاهی این نعمت را به وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تفسیر کرده‌اند، و گاهی به ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) و کفران کنندگان این نعمت را گاهی «بنی امیه» و بنی مغیره و گاهی همه کفار عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی نموده‌اند، ولی مسلماً مفهوم آیه وسیع است و اختصاص به گروه معینی ندارد و همه کسانی را که نعمتی از نعمتهای خدا را کفران کنند شامل می‌شود.

ضمناً آیه فوق این واقعیت را ثابت می‌کند که استفاده از نعمتهای الهی، و مخصوصاً نعمت رهبری پیشوایان بزرگ که از مهمترین نعمتهاست، نتیجه و ثمره‌اش عائد خود انسان می‌شود، و کفران این نعمتها و پشت کردن به این رهبری پایانی جز هلاکت و سرنگون شدن به دارالبوار ندارد.

قرآن «سپس دارالبوار» را چنین تفسیر می‌کند: جهنم است که در شعله‌های سوزانش فرو می‌روند و بدترین قرارگاهها است» (جهنم یصلونها و بیس القرار).

در آیه بعد اشاره به یکی از بدترین انواع کفران نعمت که آنها مرتکب

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۴۴

می‌شدند کرده می‌گوید: «آنها برای خدا شریکهای قرار دادند تا مردم را به این وسیله از راه او گمراه سازند» (و جعلوا لله اندادا لیضلوا عن سبيله). و چند روزی در سایه این شرک و کفر و منحرف ساختن افکار مردم از آئین و طریق حق بهره‌های از زندگی مادی و ریاست و حکومت بر مردم می‌برند. ای پیامبر «به آنها بگو: از این زندگی ناپایدار و بی‌ارزش مادی بهره‌بگیرید اما بدانید سرانجام کار شما آتش است» (قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار). با اینکه نه این زندگی شما زندگی است که بدبختی است و نه این ریاست و حکومت شما ارزشی دارد که تبه‌کاری و دردسر و مصیبت است، ولی با اینهمه این زندگی در برابر سرانجامی که دارید تمتع محسوب می‌شود، همانگونه که در آیه دیگر می‌خوانیم: قل تمتع بکفرک قلیلانک من اصحاب النار: «بگو اندکی از کفر خود بهره‌گیر که سرانجام از اصحاب آتشی» (زمر - ۸).

نکته‌ها :

- ۱- در تعبیرات معمولی گفته می‌شود فلان شخص نعمت خدا را کفران کرد، ولی در آیه فوق می‌خوانیم آنها نعمت خدا را تبدیل به کفر و کفران کردند این تعبیر خاص ممکن است به خاطر یکی از دو مطلب باشد:
- الف - منظور تبدیل شکر نعمت به کفران است، یعنی آنها لازم بود که در برابر نعمتهای پروردگار شکرگزار باشند، اما این شکر را تبدیل به کفران کردند (در حقیقت کلمه شکر در تقدیر است و در تقدیر چنین بوده: الذین بدلوا شکر نعمت الله کفرا).
- ب - منظور این است که آنها خود نعمت را تبدیل به «کفر» کردند،

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۴۵

در حقیقت نعمتهای الهی وسائلی است که طرز برداشت از آنها بستگی به اراده خود انسان دارد، همانگونه که ممکن است از نعمتها در مسیر ایمان و خوشبختی و نیکی بهره برداری کرد، در مسیر کفر و ظلم و بدی هم می‌توان آنها را به کار گرفت، این نعمتها همچون مواد اولیه هستند که به کمک آنها همه گونه محصول و فراورده می‌توان تهیه نمود، ولی در اصل برای خیر و سعادت آفریده شده‌اند.

۲- «کفران نعمت» تنها به این نیست که انسان ناسپاسی خدا گوید، بلکه هر گونه بهره‌گیری انحرافی و سوء استفاده از نعمت، کفران نعمت است. اصولاً حقیقت کفران نعمت همین است و ناسپاسگوئی در درجه دوم قرار دارد. همانگونه که شکران نعمت - چنانکه سابقاً هم گفتیم - به معنی صرف نعمت در آن هدفی است که برای آن آفریده شده، و سپاسگوئی با زبان در درجه بعد است، اگر هزار بار با زبان الحمد لله بگوئی ولی عملاً از نعمت سوء استفاده کنی کفران نعمت کرده‌ای!

در همین عصری که ما زندگی می‌کنیم بارزترین نمونه این تبدیل نعمت به کفران، به چشم می‌خورد، نیروهای مختلف جهان طبیعت در پرتوهوش و ابتکار خدادادی بشر به دست انسان مهار شده، و در مسیر منافع او به کار افتاده است.

اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی چهره این جهان را دگرگون ساخته بارهای سنگین از روی دوش انسانها برداشته شده و بر دوش چرخهای کارخانه‌ها قرار گرفته است.

مواهب و نعمتهای الهی بیش از هر زمان دیگر است، و وسائل نشراندیشه و گسترش علم و دانش و آگاهی از همه اخبار جهان در دسترس همگان قرار گرفته و می‌بایست در چنین عصر و زمان مردم این جهان از هر نظر انسانهای خوشبختی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۴۶

باشند، هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی. ولی به خاطر تبدیل این نعمتهای بزرگ الهی به کفر و صرف کردن نیروهای شگرف طبیعت در راه طغیان و بیدادگری و به کار گرفتن اختراعات و اکتشافات در طریق هدفهای مخرب به گونه‌ای که هر پدیده‌تازه صنعتی نخست مورد بهره برداری تخریبی قرار می‌گیرد و جنبه‌های مثبت آن در درجه بعد است، خلاصه این ناسپاسی بزرگ که معلول دور افتادن از تعلیمات سازنده پیامبران خدا است، سبب شده که، قوم و جمعیت خود را به دار البوار بکشانند.

همان دار البواری که مجموعه‌ای است از جنگهای منطقه‌ای و جهانی، با همه آثار تخریبیش، و همچنین ناامنیها و ظلمها و فسادها و استعمارها و استثمارها که سرانجام دامان بنیانگذارانش را نیز می‌گیرد، چنانکه در گذشته دیدیم و امروز هم با چشم میبینیم.

و چه جالب قرآن پیش بینی کرده که هر قوم و ملتی کفران نعمتهای خدا کنند مسیرشان به سوی دار البوار است.

۳ - «انداد» جمع ند به معنی مثل است، ولی آن گونه که «راغب» در

«مفردات» و «زبیدی» در «تاج العروس» (از بعضی از اهل لغت)

نقل کرده‌اند «ند» به چیزی گفته می‌شود که شباهت جوهری به چیز

دیگری دارد، ولی «مثل» به هر گونه شباهت اطلاق می‌شود، بنابراین

«ند» معنی عمیقتر و رساتری از «مثل» دارد.

طبق این معنی از آیه فوق چنین استفاده می‌کنیم که کوشش ائمه کفر بر این بوده که شریکهای برای خدا بتراشند و آنها را در جوهر ذات شبیه خدا معرفی کنند، تا نظر خلق خدا را از پرستش او باز دارند و به مقاصدشوم خود برسند.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۴۷

گاهی سهمی از قربانیها را برای او قرار می‌دادند، گاهی قسمتی از نعمتهای

الهی را (مانند بعضی از چهار پایان) مخصوص بت‌هایمیدانستند، و زمانی با پرستش، آنها را هم‌ردیف خدا می‌پنداشتند.
و از همه وقیحتر اینکه در مراسم حج خود در عصر جاهلیت که آئین ابراهیم را با انبوهی از خرافات آمیخته بودند به هنگام گفتن لبیک چنین میگفتند:
لبیک لا شریک لک - الا شریک هو لک - تملکه و ما ملک! :
«اجابت دعوت کردم ای خدائی که شریکی برای تو نیست - بجز شریکی که برای تو است! - هم مالک او هستی و هم مالک ما یملک او!».

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۴۸

آیه ۳۱-۳۴

آیه و ترجمه

قل لعیبادی الذین ءامنوا یقیموا الصلوة و ینفقوا مما رزقنهم سرا و علانیة من قبل ءن یاتی یوم لا بیع فیہ و لا خلل
الله الذی خلق السموت و الارض و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرت رزقا لکم و سخر لکم الفلک لتجرى فی البحر باءمره و سخر لکم الانهر
و سخر لکم الشمس و القمر دائبین و سخر لکم الیل و النهار
و ءاتئکم من کل ما سالتموه و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها ان الانسن لظلوم کفار

ترجمه :

۳۱ - بگو به بندگان من که ایمان آورده‌اند، نماز را بر پا دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم پنهان و آشکار انفاق کنند پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه در آن خرید و فروش است و نه دوستی (نه با مال می‌توانند از چنگال کیفر خدا رهائی یابند و نه با پیوندهای مادی).

۳۲ - خداوند همان کسی است که آسمانها و زمین را آفریده و از آسمان آبی نازل کرده و با آن میوه‌ها (ی مختلف) را خارج ساخت و روزی شما قرار داد و کشتی را مسخر شما گردانید تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند و نهرها را (نیز) مسخر شما گرداند.

۳۳ - خورشید و ماه را که با برنامه منظمی در کارند به تسخیر شما در آورد و شب و روز را (نیز) مسخر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۴۹

۳۴ - و از هر چیزی که از او تقاضا کردید به شما داد و اگر نعمتهای خدا را بشمارید هرگز آنها را احصاء نخواهید کرد انسان ستمگر و کفران کننده است.

تفسیر :

عظمت انسان از دیدگاه قرآن

در تعقیب آیات گذشته که از برنامه مشرکان و کسانی که کفران نعمتهای الهی کردند و سرانجام به دار البوار کشیده شدند سخن می گفت در آیات مورد بحث، سخن از برنامه بندگان راستین و نعمتهای بی انتهای او است که بر مردم نازل شده.

نخست می گوید: «به بندگان من که ایمان آورده اند بگو: نماز را بر پای دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم در پنهان و آشکار انفاق کنند» (قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة و ینفقوا مما رزقناهم سرا و علانیه). «پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه در آن روز خرید و فروش است، تابتوان از این راه سعادت و نجات از عذاب را برای خود خرید، و نه دوستی به درد میخورد» (من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه و لا خلال).

سپس به معرفی خدا از طریق نعمتهایش میپردازد آن گونه معرفی که عشق او را در دلها زنده می کند، و انسان را به تعظیم در برابر عظمت و لطفش وا میدارد زیرا این یک امر فطری است که انسان نسبت به کسی که به او کمک کرده و لطف و رحمتش شامل او است علاقه و عشق پیدامی کند و این موضوع را ضمن آیاتی چند چنین بیان میدارد:

«خداوند همان کسی است که آسمانها و زمین را آفریده است» (الله الذی خلق السماوات و الارض).

«و از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن میوه های مختلف را خارج ساخت و از آنها به شما روزی داد» (و انزل من السماء ماء فاخرج به من

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۵۰

الثمرات رزقا لکم).

«او کشتی را مسخر شما ساخت هم از نظر مواد ساختمانی که در طبیعت آفریده است و هم از نظر نیروی محرکش که بادهای منظم سطح اقیانوسها است (و سخر لکم الفلک).

«تا این کشتیها بر صفحه اقیانوسها به فرمان او به حرکت در آیند» و سینه آبها را بشکافند و به سوی ساحل مقصود پیش روند، و انسانها و وسایل مورد

نیازشان را از نقطه‌ای به نقاط دیگر به آسانی حمل کنند (لتجری فی البحر بامرہ).

همچنین «نهرها را در تسخیر شما در آورد» (و سخر لكم الانهار). تا از آب حیاتبخش آنها زراعت‌هایتان را آبیاری کنید، و هم خود و دام‌هایتان سیراب شوید، و هم در بسیاری از اوقات، صفحه آنها را به‌عنوان یک جاده هموار مورد بهره‌برداری قرار داده، با کشتیها و قایقها از آنها استفاده کنید، و هم از ماهیان آنها و حتی از صدف‌هایی که در اعماقشان موجود است، بهره‌گیری کنید.

نه تنها موجودات زمین را مسخر شما ساخت بلکه «خورشید و ماه را که دائما در کارند سرگشته فرمان شما قرار داد» (و سخر لكم الشمس و القمر دائبین).

نه فقط موجودات این جهان بلکه حالات عارضی آنها را نیز به فرمان شما آورد، همانگونه که «شب و روز را مسخر شما ساخت» (و سخر لكم الليل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۵۱

و النهار).

«و از هر چیزی که از او تقاضا کردید و از نظر جسم و جان فرد و اجتماع و سعادت و خوشبختی به آن نیاز داشتید در اختیار شما قرار داد» (و آتاکم من کل ما سالتموه).

و به این ترتیب «اگر نعمتهای الهی را بخواهید بشمرید هرگز نمیتوانید شماره کنید» (و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها).

چرا که نعمتهای مادی و معنوی پروردگار آنچنان سر تا پای وجود و محیط زندگی شما را فرا گرفته که قابل احصا نیستند، به علاوه آنچه از نعمتهای الهی شما می‌دانید در برابر آنچه نمیدانید قطره‌ای است در برابر دریا. اما با اینهمه لطف و رحمت الهی، باز این انسان ستمگر است و کفران‌کننده نعمت (ان الانسان لظلوم کفار).

نعمتهایی که اگر بدرستی از آنها استفاده می‌کرد میتوانست، سراسر جهان را گلستان کند و طرح مدینه فاضله را پیاده سازد، بر اثر سوءاستفاده‌ها و ظلمها و کفران نعمتها به جایی رسیده است که افق زندگیش را تاریک، و شاهد حیات را در کامش زهر جانگداز کرده، و انبوهی از مشکلات طاقتفرسا به صورت غلها و زنجیرها بر دست و پایش نهاده است.

نکته ها :

۱ - پیوندی با خالق و پیوندی با خلق

بار دیگر در این آیات در تنظیم برنامه مؤمنان راستین به مساله «صلوة» (نماز) «و انفاق» برخورد می کنیم که در نظر ابتدائی ممکن است این سؤال را ایجاد کند که چگونه از میان آن همه برنامه های عملی اسلام، انگشت تنها روی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۵۲

این دو نقطه گذارده شده است.

علتش این است که اسلام ابعاد مختلفی دارد که می توان آنها را در سه قسمت خلاصه کرد: رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با خلق خدا، و رابطه انسان با خودش که قسمت سوم در حقیقت نتیجه ای است برای قسمت اول، و دوم، و دو برنامه فوق (صلوة و انفاق) هر کدام رمزی است به یکی از دو بعد اول و دوم. نماز مظهري است برای هر گونه رابطه با خدا چرا که این رابطه در نماز از هر عمل دیگری بهتر مشخص می شود، و انفاق از آنچه خدا روزی داده با توجه به مفهوم وسیعش که هر گونه نعمت مادی و معنوی را شامل می شود رمزی است برای پیوند با خلق.

البته با توجه به اینکه سوره ای که از آن بحث می کنیم مکی است، و هنگام نزول آن هنوز حکم زکات نازل نشده بود، این انفاق را نمی توان مربوط به زکات دانست بلکه معنی وسیعی دارد که حتی زکات را بعد از نزولش در خود جا می دهد.

و به هر حال ایمان در صورتی ریشه دار است که در عمل متجلی شود و انسان را از یکسو به خدا نزدیک کند و از سوی دیگر به بندگانش!

۲ - چرا پنهان و آشکار؟

کرارا در آیات قرآن می خوانیم که مؤمنان راستین انفاق یا صدقاتشان در سر و علن یعنی پنهان و آشکار است، و به این ترتیب علاوه بر بیان انفاق به معنی وسیعش به کیفیت آن هم توجه داده شده است، چرا گاهی انفاق پنهانی مؤثرتر و آبرومندانه تر است، و گاهی اگر آشکارا باشد سبب تشویق دیگران و الگوئی برای نشان دادن برنامه های اسلامی و بزرگداشتی برای شعائر دین محسوب می شود، به علاوه مواردی پیش می آید که طرف، از گرفتن انفاق ناراحت می گردد.

الان که ما در حال جنگ با دشمن خونخوار هستیم (و یا هر ملت مسلمانی که با چنین وضعی روبرو شود) مردم با ایمان برای کمک به آسیب دیدگان جنگ و یا مجروحین و معلولین و یا به خود جنگجویان هر روز با مقادیر زیادی انواع وسائل زندگی راهی مرزها و مناطق جنگی می‌شوند، و اخبار آن در همه وسائل ارتباط جمعی منعکس می‌گردد، تا هم دلیلی برای همدردی و پشتیبانی بیدریغ عموم ملت مسلمان از جنگجویانش باشد و هم نشانه‌ای بر زنده بودن روح انسانی در عموم مردم و هم تشویقی باشد برای کسانی که از این قافله عقب مانده‌اند تا خود را هر چه زودتر به قافله برسانند، بدیهی است در این گونه موارد انفاق علنی مؤثرتر است.

بعضی از مفسران نیز در تفاوت میان این دو گفته‌اند: انفاق علنی مربوط به واجبات است، که معمولاً جنبه تظاهر در آن نیست، زیرا انجام وظیفه کردن بر همه لازم است، و چیز مخفیانه‌ای نمیتواند باشد، ولی انفاقهای مستحبی چون چیزی افزون بر وظیفه واجب است ممکن است توأم با تظاهر و ریا شود و لذا مخفی بودنش بهتر است.

به نظر می‌رسد که این تفسیر جنبه کلی ندارد، بلکه در واقع شاخه‌ای است از تفسیر اول.

۳- در آن روز «بیع» و «خلال» نیست

می‌دانیم ماهیت روز قیامت همان دریافت نتیجه‌ها و رسیدن به عکس-العملها و بازتابهای اعمال است، و به این ترتیب در آنجا کسی نمیتواند برای نجات از عذاب فدیة‌ای دهد، و حتی اگر فرضاً تمام اموال و ثروت‌های روی زمین در اختیار او باشد و آن را انفاق کند تا ذره‌ای از کيفراعمالش کم بشود

ممکن نیست، چرا که «دار عمل» که سرای دنیا است پرونده‌اش در هم پیچیده شده است و آنجا «دار حساب» است. همچنین پیوند دوستی مادی با هر کس و به هر صورت نمیتواند در آنجا رهایی بخش باشد (توجه داشته باشید خلال و خله به معنی دوستی است). و به تعبیر ساده مردم در زندگی این دنیا برای نجات از چنگال مجازاتها غالباً یا متوسل به پول می‌شوند و یا به پارتی یعنی، از طریق «رشوه‌ها» و

«رابطه‌ها» برای خنثی کردن مجازات‌ها دست بکار می‌شوند. اگر چنین تصور کنند که در آنجا نیز چنین برنامه‌هایی امکان پذیر است دلیل بر بی خبری و نهایت نادانی آنها است.

و از اینجا روشن می‌شود که نفی وجود خله و دوستی در این آیه هیچگونه منافاتی با دوستی مؤمنان با یکدیگر در عالم قیامت که در بعضی از آیات به آن تصریح شده ندارد، چرا که آن یک دوستی و مودت معنوی است در سایه ایمان. و اما مساله «شفاعت» همانگونه که بارها گفته‌ایم به هیچوجه مفهوم مادی در آن نیست بلکه با توجه به آیات صریحی که در این زمینه وارد شده است، تنها در سایه پیوندهای معنوی و یکنوع شایستگی که بخاطر بعضی از اعمال خیر به دست آمده، می‌باشد که شرح آن را ذیل آیات ۲۵۴ سوره بقره (جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۱۸۸ و جلد اول صفحه ۱۵۹ به بعد) بیان داشتیم.

۴ - همه موجودات سر بر فرمان تواند ای انسان!

بار دیگر در این آیات به تسخیر موجودات مختلف زمین و آسمان در برابر انسان برخورد می‌کنیم که روی شش قسمت از آن تکیه شده است: تسخیر کشتیها، تسخیر نهرها، تسخیر خورشید، تسخیر ماه، تسخیر شب

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۵۵

و تسخیر روز که بخشی از آسمان و بخشی از زمین و بخشی از پدیده‌های میان این دو (شب و روز) می‌باشد.

سابقاً گفته‌ایم باز هم یادآوری آن لازم است که انسان از دیدگاه قرآن آنقدر عظمت دارد که همه این موجودات به فرمان «الله» مسخر او گشته‌اند، یعنی یا زمام اختیارشان بدست انسان است، و یا در خدمت منافع انسان حرکت می‌کنند، و در هر حال آنقدر به این انسان عظمت داده شده است که به صورت یک هدف عالی در مجموعه آفرینش درآمده است.

خورشید برای او نور افشانی می‌کند، بسترش را گرم می‌سازد، انواع گیاهان برای او می‌رویانند محیط زندگانش را از لوث میکربهای مزاحم پاک می‌کند، شادی و سرور می‌آفریند، و مسیر زندگی را به او نشان می‌دهد. ماه، چراغ شبهای تاریک او است، تقویمی است طبیعی و جاودانی، جزر و مدی که بر اثر ماه پیدا می‌شود، بسیاری از مشکلات انسان رامیگشاید، درختان زیادی را (به خاطر بالا آمدن آب نهرهای مجاور دریاها) آبیاری می‌کند، دریای خاموش و راکد را به حرکت در می‌آورد و از رکود و گندیدن حفظ می‌کند و

اکسیژن لازم بر اثر تموج در اختیار موجودات زنده دریاها میگذارد. بادها، کشتیها را در سینه اقیانوسها به حرکت در می آورند و بزرگترین مرکب و وسیعترین جادههای انسان را همین کشتیها و همین دریاها تشکیل می دهند، تا آنجا که گاهی، کشتیهائی به عظمت یک شهر و باهمان جمعیت که در یک شهر کوچک زندگی می کنند بر پهنه اقیانوسها به حرکت در می آیند. نهرها، در خدمت او هستند، زراعتهايش را آبیاری و دامهايش را سیراب و محیط زندگی را با طراوت و حتی مواد غذائیش (ماهیها) را در دل خود برای او میپرورانند.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۵۶

تاریکی شب همچون لباسی او را می پوشاند، و آرامش و راحتی به او ارزانی میدارد، و همچون یک باد زن، حرارت سوزنده آفتاب را تخفیف می دهد و به او جان و حیات تازه می بخشد.

و سرانجام روشنائی روز، او را به حرکت و تلاش دعوت می کند، و گرمی و حرارت می آفریند و در همه جا جنبش و حرکت ایجاد می کند. و خلاصه همه از بهر او سرگشته و فرمانبردارند و بیان و شرح این همه نعمت علاوه بر اینکه در انسان شخصیت تازه ای می آفریند و او را به عظمت مقام خویش آگاه می سازد، حس شکرگزاریش را نیز برمی انگیزد. از این بیان ضمناً این نتیجه بدست آمد که تسخیر در فرهنگ قرآن به دو معنی آمده است، یکی در خدمت منافع و مصالح انسان بودن (مانند تسخیر خورشید و ماه) و دیگری زمام اختیارش در دست بشر بودن (مانند تسخیر کشتیها و دریاها).

و اینکه بعضی پنداشته اند که این آیات اشاره به اصطلاحی است که امروز برای تسخیر داریم (مانند تسخیر کره ماه بوسیله مسافران فضائی) درست به نظر نمی رسد، زیرا در بعضی از آیات قرآن می خوانیم و سخر لکم ما فی السماوات و ما فی الارض جمیعاً منه (جاثیه - ۱۳) که نشان می دهد همه آنچه در آسمانها و همه آنچه در زمین است مسخرانسان است، در حالی که می دانیم مسافرت فضانوردان به همه کرات آسمانی قطعاً محال است.

آری در قرآن بعضی آیات دیگر داریم که ممکن است اشاره به این نوع تسخیر باشد که به خواست خدا در تفسیر سوره الرحمن از آن بحث خواهیم کرد (در باره مسخر بودن موجودات در برابر انسان در ذیل آیه ۲ سوره رعد نیز بحثی

۵ - دائبین

گفتیم «دائب» از ماده «دئوب» به معنی استمرار چیزی در انجام یک برنامه به صورت یک حالت و سنت است، البته خورشید، حرکت به دور زمین ندارد و این زمین است که به دور آفتاب می‌گردد و مامیپنداریم آفتاب به دور ما می‌چرخد، ولی در معنی دائب حرکت در مکان نیفتاده است بلکه استمرار در انجام یک کار و یک برنامه در مفهوم آن درج است، و می‌دانیم خورشید و ماه برنامه نورافشانی و تربیتی خود را نسبت به کره زمین و انسانها به طور مستمر و با یک حساب کاملاً منظم انجام می‌دهند (و فراموش نباید کرد که یکی از معانی داءب، عادت است).

۶ - آیا هر چه را از خدا می‌خواهیم به ما می‌دهد؟

در آیات فوق خواندیم که خداوند، به شما لطف کرد و قسمتی از آنچه را از او تقاضا کردید به شما داد (توجه داشته باشید «من») در جمله «من کل ما سالتموه» تبعیضیه است).

و این به خاطر آن است که بسیار می‌شود انسان از خدا چیزی می‌خواهد که قطعاً ضرر و زیان و یا حتی هلاک او در آن است و خود نمیداند، اما خداوند عالم و حکیم و رحیم، هرگز به چنین تقاضائی پاسخ نمیدهد. و در عوض شاید در بسیاری از اوقات انسان با زبانش چیزی را از خدا نخواهد ولی با زبان حالش و فطرت و طبیعت و هستیش آنرا تمنای کند، و خدا به او می‌دهد، و هیچ مانعی ندارد که سؤال در جمله «ماسالتموه» هم سؤال به زبان قال را شامل شود هم زبان حال را.

۷ - چرا نعمتهای او قابل شمارش نیستند

این یک حقیقت است که سر تا پای وجود ما غرق نعمتهای او است و اگر کتابهای مختلف علوم طبیعی و انسانشناسی و روانشناسی و گیاهشناسی و مانند آن را بررسی کنیم، خواهیم دید که دامنه این نعمتها تا چه حد گسترده است، اصولاً هر نفسی به گفته آن ادیب بزرگ، دونهامت در آن موجود است و به هر نعمتی شکری واجب.

از این گذشته می‌دانیم در بدن یک انسان به طور متوسط ده میلیون میلیارد سلول زنده است، که هر کدام یک واحد فعال بدن ما را تشکیل می‌دهد، این عدد بقدری بزرگ است که اگر ما بخواهیم این سلولها را شماره کنیم، صدها سال طول میکشد!

و تازه این یک بخش از نعمتهای خدا نسبت به ما است، و بنابراین برآستی اگر ما بخواهیم نعمتهای او را بشماریم قادر نیستیم و ان تعدوانعمت الله لا تحصوها.

در درون خون انسان دو دسته گلبول (موجودات زنده کوچکی که در خون شناورند و وظائف حیاتی سنگین بر دوش دارند) وجود دارند: ملیونها گلبول قرمز که وظیفه آنها رساندن اکسیژن هوا برای سوختوساز سلولهای بدن، و ملیونها گلبول سفید که وظیفه آنها پاسداری از سلامت انسان در مقابل هجوم میکربها به بدن می‌باشد و عجب اینکه آنها بدون استراحت و خواب دائماً کمر به خدمت انسان بسته‌اند.

آیا با این حال هرگز می‌توانیم نعمتهای بی‌پایانش را احصاء کنیم.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۵۹

۸ - افسوس که انسان ظلوم و کفار است.

از بحثهای گذشته به این واقعیت رسیدیم که خداوند با این همه موجوداتی که مسخر فرمان انسان کرده، و با آنهمه نعمتی که به او ارزانی داشته، دیگر کمبودی از هیچ جهت برای او نیست.

ولی این انسان بر اثر دور ماندن از نور ایمان و تربیت، در جاده طغیان و ظلم و ستم گام مینهد و به کفران نعمت مشغول می‌شود:

انحصارگران سعی می‌کنند نعمتهای گسترده الهی را به خود منحصر سازند و مناسبات حیاتی آن را در اختیار بگیرند، و با اینکه خودشان جزاندکی را نمی‌توانند مصرف کنند دیگران را از رسیدن به آن محروم مینمایند.

این ظلم و ستمها که در شکل انحصار طلبی، استعمار، و تجاوز به حقوق دیگران ظاهر می‌شود محیط آرام زندگی او را دستخوش طوفانهای می‌کند، جنگها می‌آفریند، خونها می‌ریزد، و اموال و نفوس را به نابودی می‌کشاند.

در حقیقت قرآن می‌گوید ای انسان همه چیز بقدر کافی در اختیار تو است، اما به شرط اینکه ظلوم و کفار نباشی، به حق خود قناعت کنی و به حقوق دیگران

تجاوز نمائی!

قبل

افترت

قبل

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۶۰

آیه ۳۵ - ۴۱

آیه و ترجمه

و اذ قال ابرهیم رب اجعل هذا البلد ءامنا و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام
رب انهن اضللن کثیرا من الناس فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور
رحیم

ربنا انی اسكنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا
الصلوة فاجعل افدة من الناس تهوی الیهم و ارزقهم من الثمرت لعلهم یشکرون
ربنا انک تعلم ما نخفی و ما نعلن و ما یخفی علی الله من شیء فی الارض و لا
فی السماء

الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل و اسحق ان ربی لسمیع الدعاء
رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی ربنا و تقبل دعاء
ربنا اغفر لی و لولدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب
ترجمه :

۳۵ - (به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت پروردگارا این شهر (مکه) را
شهر امنی قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاهدار.
۳۶ - پروردگارا آنها (بتها) بسیاری از مردم را گمراه ساختند هر کس از من
پیروی کند از من است و هر کس نافرمانی من کند تو بخشنده و مهربانی.
۳۷ - پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در کنار
خانه ای که

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۶۱

حرم تو است ساکن ساختم تا نماز را بر پای دارند، تو قلبهای گروهی از مردم را
متوجه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده شاید آنان شکر تو را بجای آورند.
۳۸ - پروردگارا تو میدانی آنچه را ما پنهان و یا آشکار می کنیم، و چیزی در
زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست.
۳۹ - حمد خدای را که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید مسلمان
خدای من دعا را می شنود (و اجابت می کند).

۴۰ - پروردگارا مرا برپا کننده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز چنین کن پروردگارا دعای (ما را) بپذیر.

۴۱ - پروردگارا من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را روزی که حساب برپا می شود بیامرز.

تفسیر:

دعاهای سازنده ابراهیم بت شکن

از آنجا که در آیات گذشته از یکسو بحث از مؤمنان راستین و شاکران در برابر نعمتهای خدا در میان بود، به دنبال آن در آیات مورد بحث گوشه‌های از دعاها و درخواستهای ابراهیم بنده مقاوم و شاکر خدا را بیان می کند تا تکمیلی باشد برای هر بحث گذشته و سرمشق و الگویی برای آنها که می خواهند از نعمتهای الهی بهترین بهره را بگیرند.

نخست می گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که ابراهیم به پیشگاه خدا عرضه داشت، پروردگارا این شهر (مکه) را سرزمین امن و امان قرار ده (و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمنا).

و من و فرزندانم را مشمول لطف و عنایت بنما و از پرستش بتها دورنگاهدار (و اجنبی و بنی ان نعبد الاصنام).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۶۲

چرا که من میدانم بت پرستی چه بلای بزرگ و خانمانسوزی است، و باچشم خود قربانیان این راه را دیده‌ام پروردگارا این بتها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند (رب انهن اظللن کثیرا من الناس).

آنهم چه گمراهی خطرناکی که همه چیز خود حتی عقل و خرد خویش را در این راه باختند.

خداوند من، من دعوت به توحید تو می کنم، و همه را به سوی تومی خوانم، هر کس از من پیروی کند او از من است، و هر کس نافرمانی من کند اگر قابل هدایت و بخشش است در باره او محبت کن چرا که توبخشنده و مهربانی (فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم).

در حقیقت ابراهیم با این تعبیر می خواهد به پیشگاه خداوند چنین عرض کند که حتی اگر فرزندان من از مسیر توحید منحرف گردند، و به بت توجه کنند از من نیستند، و اگر بیگانگان در این خط باشند آنها همچون فرزندان و برادران منند.

این تعبیر مؤدبانه و بسیار محبت آمیز ابراهیم نیز قابل توجه است، نمی گوید هر کس نافرمانی من کند از من نیست، و او را چنین و چنان کیفر کن، بلکه می گوید هر کس نافرمانی من کند تو بخشنده و مهربانی! سپس دعا و نیایش خود را این چنین ادامه می دهد: پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین فاقد هر گونه زراعت و آب و گیاه، نزد خانهای که حرم تو است گذاشتم تا نماز را بر پای دارند (ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوة). و این هنگامی بود که ابراهیم پس از آنکه خدا از کنیزش هاجر، پسری به او داد و نامش را اسماعیل گذاشت، حسادت همسر نخستینش «ساره» تحریک

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۶۳

شد و نتوانست حضور هاجر و فرزندش را تحمل کند، از ابراهیم خواست که آن مادر و فرزند را به نقطه دیگری ببرد، و ابراهیم طبق فرمان خدا در برابر این درخواست تسلیم شد.

اسماعیل و مادرش هاجر را به سرزمین مکه که در آن روز یک سرزمین خشک و خاموش و فاقد همه چیز بود آورد، و در آنجا گذارد، و با آنها خدا حافظی کرد و رفت.

چیزی نگذشت که این کودک و آن مادر در آن آفتاب گرم و داغ تشنه شدند، هاجر برای نجات جان کودکش سعی و تلاش فراوان کرد، اما خدائی که اراده کرده بود، آن سرزمین یک کانون بزرگ عبادت گردد، چشمه زمزم را آشکار ساخت، چیزی نگذشت که قبیله بیابانگرد جرهم که از نزدیکی آنجا می گذشتند، از ماجرا آگاه شدند و در آنجا رحل اقامت افکندند و مکه کم کم شکل گرفت.

سپس ابراهیم دعای خودش را این چنین ادامه می دهد: خداوندا! اکنون که آنها در این بیابان سوزان برای احترام خانه بزرگ تومسکن گزیده اند، تو قلوب گروهی از مردم را به آنها متوجه ساز و مهر آنها را در دلهایشان بیفکن (فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم).

و آنها را از انواع میوه ها (ثمرات مادی و معنوی) بهره مند کن، شاید شکر نعمتهای تو را ادا کنند (و ارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون).

و از آنجا که یک انسان موحد و آگاه می داند که علم او در برابر علم خداوند محدود است و مصالح او را تنها خدا می داند، چه بسا چیزی از خدا بخواهد که

صلاح او در آن نیست، و چه بسا چیزهایی که نخواهد اما صلاح او در آنست، و گاهی مطالبی در درون جان او است که نمی‌تواند همه را بر زبان

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۶۴

آورد، لذا بدنبال تقاضاهای گذشته چنین عرض می‌کند:
پروردگارا! تو آنچه را که ما پنهان می‌داریم و یا آشکار می‌سازیم بخوبی می‌دانی (ربنا انک تعلم ما نخفی و ما نعلن).
و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی‌ماند (و ما یخفی علی الله من شیء فی الارض و لا فی السماء).
اگر من از فراق فرزند و همسر غمگین هستم تو می‌دانی، و اگر قطره‌های اشکم آشکارا از چشمم سرازیر می‌شود تو می‌بینی.
اگر اندوه فراق قلب مرا احاطه کرده و با شادی از انجام وظیفه و اطاعت فرمان تو آمیخته است باز هم می‌دانی.
و اگر به‌هنگام جدائی از همسر به من می‌گوید: الی من تکلنی مرا به که می‌سپاری؟! تو از همه اینها آگاهی، و آینده این سرزمین و آینده آنها که سخت به هم گره خورده است همه در پیشگاه علمت روشن است.
سپس به شکر نعمتهای خداوند که یکی از مهمترین آنها در حق ابراهیم همان صاحب دو فرزند برومند شدن، بنام اسماعیل و اسحاق، آنهم درس پیری بود، اشاره کرده می‌گوید: حمد و سپاس خدائی را که به‌هنگام کبر سن، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید و دعای مرا به اجابت رسانید (الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل و اسحاق).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۶۵

«آری خدای من حتما دعاها را می‌شنود» (ان ربی لسمیع الدعاء).
و باز به تقاضا و نیایش و دعا ادامه می‌دهد و عرض می‌کند: پروردگارا مرا بر پا کننده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز چنین کن ای خدای من (رب اجعلنی مقیم الصلاة و من ذریتی).
«پروردگارا دعای ما را بپذیر» (ربنا و تقبل دعاء).
و آخرین تقاضا و دعای ابراهیم در اینجا اینست که: پروردگارا مرا و پدرم و مادرم و همه مؤمنان را در روزی که حساب بر پا می‌شود ببخش و پیامرز (ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب).

نکته ها :

۱ - آیا مکه در آن زمان شهر بود؟

در آیات فوق دیدیم که ابراهیم یکبار عرض می کند خداوندا من فرزندم را در یک سرزمین فاقد آب و آبادی و زراعت گذاشتم، این مسلما اشاره به آغاز ورود او در سرزمین مکه است که در آن موقع نه آب بود و آبادی و نه خانه و ساکن خانه، تنها بقایای خانه خدا در آنجا بچشم می خورد، و یک مشت کوههای خشک و بی آب و علف!

ولی می دانیم این تنها سفر ابراهیم به سرزمین مکه نبود بلکه باز هم مکرر به این سرزمین مقدس گام گذارد، در حالی که مکه تدریجا شکل شهری را بخود می گرفت، و قبیله جرهم در آنجا ساکن شده بودند، و پیدایش چشمه زمزم آنجا را قابل سکونت ساخت.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۶۶

به نظر می رسد که این دعاهای ابراهیم در یکی از این سفرها بوده، و لزامی گوید خداوندا این شهر را محل امن و امان قرار ده. و اگر سخن از وادی غیر ذی ذرع می گوید یا از گذشته خبر می دهد و خاطره نخستین سفرش را بازگو می نماید، و یا اشاره به این است که سرزمین مکه حتی پس از شهر شدن سرزمینی است غیر قابل زراعت که باید احتیاجاتش را از بیرون بیاورند، چرا که از نظر جغرافیائی در میان یک مشت کوههای خشک بسیار کم آب واقع شده.

۲ - امنیت سرزمین مکه:

جالب اینست که ابراهیم نخستین تقاضائی را که در این سرزمین از خداوند کرد تقاضای امنیت بود، این نشان می دهد که نعمت امنیت نخستین شرط برای زندگی انسان و سکونت در یک منطقه، و برای هرگونه عمران و آبادی و پیشرفت و ترقی است، و به راستی هم چنین است.

اگر جائی امن نباشد قابل سکونت نیست، هر چند تمام نعمتهای دنیا در آن جمع باشد، اصولا شهر و دیار و کشوری که فاقد نعمت امنیت است همه نعمتها را از دست خواهد داد!

در اینجا به این نکته نیز باید توجه داشت که خداوند دعای ابراهیم را درباره امنیت مکه از دو سو اجابت کرد: هم امنیت تکوینی به آن داد، زیرا شهری شد که در طول تاریخ حوادث نا امن کننده کمتر به خود دیده، و هم امنیت

تشریحی، یعنی خدا فرمان داده که همه انسانها و حتی حیوانها در این سرزمین در امن و امان باشند.

صید کردن حیوانات آن ممنوع است و حتی تعقیب مجرمانی که به این حرم و خانه کعبه پناه برند جایز نیست، تنها می‌توان برای اجرای عدالت در حق چنین

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۶۷

مجرمان آذوقه را بر آنها بست تا بیرون آیند و تسلیم شوند.

۳- چرا ابراهیم تقاضای دوری از بت پرستی می‌کند:

شک نیست که ابراهیم پیامبر معصوم بود و فرزندان بلا واسطه او که به طور قطع در کلمه «بنی» در آیه فوق داخل هستند یعنی اسماعیل و اسحاق نیز پیامبران معصوم بودند، ولی با این حال تقاضا می‌کند که خدایا من و آنها را از پرستش بتها دور دار!.

این دلیل بر تاکید هر چه بیشتر روی مساله مبارزه با بت پرستی است که حتی پیامبران معصوم و بت شکن، نیز تقاضائی را در این زمینه از خدایا می‌کنند، این درست شبیه تاکید کردن پیامبر در وصایایش به علی (علیه‌السلام) - یا امامان دیگر نسبت به جانشین خود - در زمینه نماز است که هرگز احتمال ترک آن در مورد آنها مفهوم نداشت بلکه اصولاً نماز با تلاش و کوشش آنها بر پا شده بود.

اکنون این «سؤال» پیش می‌آید که چگونه ابراهیم گفت: پروردگارا این بتها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند، در حالی که سنگ و چوبی بیش نبودند و قدرت بر گمراه ساختن مردم نداشتند.

پاسخ این سؤال را اینجا می‌توان دریافت که اولاً: بتها همیشه از سنگ و چوب نبودند بلکه گاهی فرعونها و نمرودها مردم را به پرستش خود دعوت می‌کردند، و خود را رب اعلی، و زنده کننده و می‌راننده می‌نامیدند.

ثانیا - گاه بتهای سنگ و چوبی را متولیان و کارگردانان آنچنان می‌آراستند و تشریفات برای آنها قائل می‌شدند که برای عوام ساده لوح به راستی گمراه کننده بودند.

۴- تابعان ابراهیم کیانند؟

در آیات فوق خواندیم که ابراهیم می‌گوید: خداوندا کسانی که از من

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۶۸

تبعیت کنند از من هستند، آیا پیروان ابراهیم تنها همانها بودند که در عصر او یا اعصار بعد در کیش و مذهب او بوده‌اند، و یا همه موحدان و خداپرستان جهان را - به حکم اینکه ابراهیم سمبل توحید و بت‌شکنی بود - شامل می‌شود؟ از آیات قرآن - آنجا که آئین اسلام را ملت و آئین ابراهیم معرفی می‌کند به خوبی استفاده می‌شود که دعای ابراهیم همه موحدان و مبارزان راه توحید را شامل می‌گردد.

در روایاتی که از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز به ما رسیده این تفسیر تایید شده است.

از جمله در روایتی از امام باقر (علیه‌السلام) می‌خوانیم: من احبنا فهومنا اهل البیت قلت جعلت فداک: منکم؟! قال منا و الله، اما سمعت قول ابراهیم من تبعنی فانه منی: هر کس ما را دوست دارد (و به سیره ما اهل بیت است، راوی سؤال می‌کند فدایت شوم براستی از شما؟ فرمود: بخدا سوگند از ما است، آیا گفتار ابراهیم را نشنیده‌ای که می‌گوید من تبعنی فانه منی هر کس از من پیروی کند او از من است.

این حدیث نشان می‌دهد که تبعیت از مکتب و پیوند بر نامه‌ها سبب ورود به خانواده از نظر معنوی می‌شود.

در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علی (علیه‌السلام) می‌خوانیم که فرمود: نحن آل ابراهیم افرغبون عن ملة ابراهیم و قد قال الله تعالی فممن تبعنی فانه منی: ما از خاندان ابراهیم هستیم آیا از ملت و آئین ابراهیم رو می‌گردانید در حالی که خداوند (از قول ابراهیم چنین نقل می‌کند) هر کس از من پیروی کند او از من است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۶۹

۵ - وادی غیر ذی ذرع و حرم امن خدا

کسانی که به مکه رفته‌اند به خوبی می‌دانند خانه خدا و مسجد الحرام و بطور کلی مکه در لابلای یک مشت کوههای خشک و بی آب و علف قرار گرفته است، گوئی صخره‌ها را قبلا در تنور داغی بریان کرده‌اند و بعد بر جای خود نصب نموده‌اند.

در عین حال این سرزمین خشک و سوزان بزرگترین مرکز عبادت و پرسابقه‌ترین کانون توحید در روی زمین است، به علاوه حرم امن خداست، و همانگونه که گفتیم هم دارای امنیت تکوینی و هم تشریحی است.

در اینجا برای بسیاری این سؤال پیش می‌آید که چرا چنین مرکز مهمی را خداوند در چنان سرزمینی قرار داده؟

علی (علیه‌السلام) در خطبه قاصعه با رساترین عبارات و زیباترین تعبیرات فلسفه این انتخاب را بیان فرموده است: وضعه باوعر بقاع الارض حجرا و اقل نتائق الدنيا مدرا... بین جبال خشنة و رمال دمثة... ولو اراد سبحانه ان يضع بیسته الحرام و مشاعره العظام بین جنات و انهار و سهل و قرار، جم الاشجار، دانی الثمار، ملتف البنی، متصل القرى، بین برة سمراء و روضة خضراء، و اریاف محدقة، و عراض مغدقة و ریاض ناظرة و طرق عامرة، لكان قد صغر قدر الجزاء علی حسب ضعف البلاء، و لو كان الاساس المحمول علیها و الاحجار المرفوع بها، بین زمردة خضراء، و یاقوتة حمراء، و نور و ضیاء، لخفف ذلك مصارعة الشک فی الصدور، و لوضع مجاهدة ابليس عن القلوب، و لنفی معتلج الریب من الناس، و لکن الله یختبر عباده بانواع الشدائد، و یتعبدھم بانواع المجاهد و یبتلیھم بضروب المکاره، اخراجا للتکبر من قلوبھم، و اسکانا للتذلل فی نفوسھم، و لیجعل ذلك ابوابا فتحا الی فضلہ،

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۷۰

و اسبابا ذللا لعفوه.

خدا خانه اش را در پر سنگلاخ‌ترین مکانها و بی گیاه‌ترین نقاط زمین... در میان کوههای خشن و شنهای فراوان قرار داد.

اگر خدا می‌خواست خانه و حرمش را و محل انجام عبادت بزرگ حج را در میان باغها و نهرها و سرزمینهای هموار و پر درخت و باغهای پرثمر، در منطقهای آباد، دارای کاخهای بسیار و آبادیهای به هم پیوسته بی‌شمار، در میان گندم زارها و بوستانهای پر گل و گیاه، در لابلاهای باغهای زیبا و پر طراوت و پر آب، در وسط گلسستانی بهجت‌زا باجاده‌هائی آباد، قرار دهد می‌توانست، ولی به همان نسبت که آزمایش بزرگ حج و عبادت راحت‌تر و ساده‌تر می‌شد، پاداش و جزا نیز کمتر بود.

و اگر خدا می‌خواست به خوبی می‌توانست پایه‌های خانه کعبه و سنگهائی که ساختمان آن را تشکیل می‌دهد از زمرد سبز، و یاقوت سرخ، و نور و روشنائی قرار دهد، می‌توانست، ولی در این حال شک و تردید، کمتر در دل ظاهر بینان رخنه می‌کرد، و وسوسه‌های پنهانی شیطان به سادگی دور می‌شد.

ولی خدا می‌خواهد بندگانش را با انواع شدائد بیازماید، و با انواع مشکلات در

طریق انجام عبادتش روبرو کند، تا تکبر از قلبهایشان فروریزد، و خضوع و فروتنی در آن جایگزین گردد و در پرتو این فروتنی و خضوع درهای فضل و رحمتش را به روی آنها بگشاید و وسائل عفو خویش را به آسانی در اختیار - شان قرار دهد.

۶ - تقاضاهای هفتگانه ابراهیم

در آیاتی که گذشت، ابراهیم قهرمان توحید و نیایش و مبارزه با بت و بت

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۷۱

پرست و ظالم و ستمگر هفت تقاضا از خدای می کند که نخستین آن تقاضای امنیت شهر مکه، آن کانون بزرگ جامعه توحیدی است (و چه پر معنی است این تقاضا).

دومین تقاضایش دور ماندن از پرستش بتها است، که اساس و پایه همه عقائد و برنامه‌های دینی را در بر می‌گیرد:

سومین تقاضایش تمایل دلها و توجه افکار عمومی توده‌های خداپرستان که بزرگترین سرمایه یک انسان در اجتماع است، نسبت به فرزندان و پیروان مکتبش می‌باشد.

چهارمین تقاضا بهره‌مند شدن از انواع ثمرات آنهم به عنوان مقدمه‌ای برای شکرگذاری و توجه بیشتر به خالق آن نعمتها است.

پنجمین تقاضایش توفیق برای برپا داشتن نماز که بزرگترین پیوند انسان با خدا است می‌باشد، نه تنها برای خودش که برای فرزندان نیز همین تقاضا را می‌کند.

ششمین خواسته ابراهیم پذیرش دعای او است و می‌دانیم خدا دعائی را می‌پذیرد که از قلبی پاک و روحی بی‌آلایش برخیزد که در واقع این تقاضا به طور ضمنی مفهومی تقاضای توفیق پاک داشتن قلب و روح از هر گونه آلایشی می‌باشد. و سرانجام هفتمین و آخرین تقاضایش آنست که اگر لغزشی از او سر زده، خداوند بخشنده و مهربان او را مشمول لطف و آمرزش خود قرار دهد، و همچنین پدر و مادرش و همه مؤمنان را از این لطف و مرحمت، در روز رستاخیز بهره‌مند سازد.

به این ترتیب تقاضاهای هفتگانه ابراهیم از امنیت شروع می‌شود، و به آمرزش پایان می‌پذیرد، و جالب اینکه اینها را نه تنها برای خود می‌طلبد، که برای دیگران نیز همین تقاضاها را دارد، چرا که مردان خدا هرگز انحصار طلب

نبوده و نخواهند بود!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۷۲

۷ - آیا ابراهیم برای پدرش دعا می کند؟

بدون شک «آزر» بت پرست بود، و چنانکه قرآن می گوید تلاشها و کوششهای ابراهیم برای هدایتش مؤثر نیفتاد، و اگر قبول کنیم که آزر پدر ابراهیم بوده این سؤال پیش می آید که چرا در آیات فوق ابراهیم تقاضای آمرزش برای او کرد در حالی که قرآن صریحا مؤمنان را از استغفار کردن برای مشرکان باز داشته است (سوره توبه - آیه ۱۱۳).

و از اینجا روشن می شود که نمی توان «آزر» را پدر ابراهیم دانست، و اینکه گفته اند کلمه اب در لغت عرب گاهی به عمو نیز اطلاق می شود با توجه به آیات مورد بحث کاملا قابل قبول است.

خلاصه اینکه «اب» و «والد» در لغت عرب با هم متفاوتند، کلمه والد که در آیات فوق نیز به کار رفته منحصر به معنی پدر است، ولی کلمه اب که در مورد آزر آمده، می تواند به معنی عمو بوده باشد. از انضمام آیات فوق با آیاتی که در سوره توبه در زمینه نهی از استغفار برای مشرکان آمده چنین نتیجه می گیریم که آزر حتما پدر ابراهیم نبود.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۷۳

آیه ۴۲ - ۴۵

آیه و ترجمه

و لا تحسبن الله غفلا عما يعمل الظلمون انما يؤخرهم لیوم تشخص فیہ الابصر
مهطعین مقنعی روسهم لا یرتد الیهم طرفهم و افدتهم هواء
و انذر الناس یوم یاتیهم العذاب فیقول الذین ظلموا ربنا اخرنا الی اجل قریب
نحب دعوتک و نتبع الرسل اولم تکنوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال
و سکنتم فی مسکن الذین ظلموا انفسهم و تبین لکم کیف فعلنا بهم و ضربنا
لکم الامثال

ترجمه :

۴۲ - و گمان مبر که خدا از کارهای ظالمان غافل است (نه، بلکه کیفر) آنها را
تاخیر انداخته برای روزی که چشمها در آن (از ترس و وحشت) از حرکت باز
می ایستد.

۴۳ - گردن‌ها برافراشته، سر به آسمان کرده، حتی پلک چشم‌هایشان بی حرکت می‌ماند (چرا که به هر طرف نگاه کنند نشانه‌های عذاب آشکاراست) و (لذا) دل‌هایشان به کلی (فرو می‌ریزد و) خالی می‌گردد!

۴۴ - و مردم را از روزی که عذاب الهی به سراغشان می‌آید بترسان، آن روز که ظالمان می‌گویند پروردگارا مدت کوتاهی ما را مهلت ده، تادعوت تو را بپذیریم، و از پیامبران پیروی کنیم (اما به زودی این پاسخ رامی‌شنوند که) مگر قبلا شما سوگند یاد نکرده بودید که زوال و فنائی برای شما نیست؟!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۷۴

۴۵ - (شماها نبودید که) در منازل (و کاخ‌های) کسانی که به خویشتن ستم کردند سکنی گزیدید؟ و برای شما آشکار شد چگونه با آنها رفتار کردیم، و برای شما مثلها (از سرگذشت پیشینیان) زدیم (باز هم بیدار نشدید).

تفسیر:

روزی که چشم‌ها از حرکت باز می‌ایستد!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از «یوم الحساب» به میان آمد، به همین مناسبت آیات مورد بحث وضع ظالمان و ستمگران را در آن روز مجسم می‌سازد، تجسمی تکان دهنده و بیدارگر، ضمنا با بیان این‌بخش از مسائل معاد، بخش‌های توحیدی گذشته تکمیل می‌گردد.

نخست با لحنی تهدید آمیز (تهدیدی نسبت به ظالمان و ستمگران) چنین آغاز می‌کند: ای پیامبر! مبادا گمان کنی که خداوند از کار ظالمان و ستمگران غافل است (و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون).

این سخن در حقیقت پاسخی است به سؤال کسانی که می‌گویند اگر این‌عالم خدائی دارد، خدائی عادل و دادگر، پس چرا ظالمان را به حال خود رها کرده است؟ آیا از حال آنها غافل است و یا می‌داند و قدرت جلوگیری ندارد؟! قرآن در برابر این سؤال می‌گوید، خدا هرگز غافل نیست، اگر به فوریت آنها را مجازات نمی‌کند به خاطر آن است که این جهان میدان و محل آزمایش و پرورش انسانهاست، و این هدف بدون آزادی ممکن نیست، ولی بالاخره روزی حساب آنها را خواهد رسید.

سپس می‌گوید: خدا مجازات آنها را به روزی می‌اندازد که در آن روز، چشم‌ها از شدت ترس و وحشت از حرکت می‌ایستند و به یک نقطه دوخته شده، بی حرکت می‌مانند (انما یؤخرهم لیوم تشخص فیہ الابصار).

مجازاته‌های آن روز آنقدر وحشتناک است که این ستمگران، از شدت هول گردنهای خود را برافراشته، سر به آسمان بلند کرده، و حتی پلکهای چشمه‌شان بی حرکت می‌ماند و دل‌هایشان از شدت نگرانی و پریشانی به کلی تهی می‌شود (مه‌طعین مقنعی روسهم لا یرتد الیه‌م طرفهم و افتدته‌م هواء). «تشخص» از ماده «شخوص» به معنی از حرکت افتادن چشم و به نقطه خیره شدن است.

«مه‌طعین» از ماده «اهطاع» به معنی «گردنکشیدن» است، و بعضی آن را به معنی «سرعت گرفتن» بعضی به معنی «نگاه کردن با ذلت و خشوع» دانسته‌اند، ولی با توجه به جمله‌های دیگر آیه همان معنی اول مناسبتر به نظر می‌رسد.

«مقنعی» از ماده اقناع به معنی سر به آسمان کشیدن است. جمله «لا یرتد الیه‌م طرفهم» مفهومی است که پلکهای چشمه‌های آنها از هول و وحشت به هم نمی‌خورد، گوئی همانند چشم‌مردگان از کار افتاده است!

جمله «افتدته‌م هواء» به معنی تهی شدن دل‌های آنها است، درست همانند آنچه در زبان فارسی می‌گوئیم فلانکس خبر وحشتناکی به من داد و یک مرتبه دلم تهی شد، و یا قلبم فرو ریخت، در واقع آنها آنچنان دستپاچه می‌شوند که همه چیز را فراموش می‌کنند، حتی خودشان را، گوئی تمام معلومات از دل و جان آنها به بیرون فرار کرده، و هر گونه قوت و قدرت را از دست داده‌اند. بیان این پنج صفت: خیره شدن چشمها، کشیدن گردن‌ها، بلند کردن سرها، از حرکت افتادن پلک چشمها، و فراموش کردن همه فکرها، ترسیم بسیار گویائی است از هول و وحشت فوق العاده شدیدی که در آن روز به ظالمان دست می‌دهد، همانها که همیشه با نگاههای مغرورانه و متکبرانه خویش همه چیز را

به باد استهزاء می‌گرفتند، آن روز آنچنان بیچاره می‌شوند که حتی توانائی بستن پلک چشمها را از دست می‌دهند. برای ندیدن آن منظره‌های هولناک فقط چشمها را خیره خیره به آسمان می‌دوزند، چرا که به هر طرف نگاه کنند، منظره وحشتناکی در

برابر چشم آنها است.

آنها که خود را عقل کل می‌پنداشتند و دیگران را بیخرد می‌انگاشتند، آنچنان عقل و هوش خود را از دست می‌دهند که نگاهشان نگاه دیوانگان است بلکه مردگان است، نگاهی خشک، بی تفاوت، بی حرکت و پر از ترس و وحشت!.

براستی قرآن هنگامی که می‌خواهد منظرهای را مجسم نماید در کوتاهترین عبارت کاملترین ترسیمها را می‌کند که نمونه آن آیه کوتاه بالا است.

سپس برای اینکه تصور نشود مجازاتهای الهی به گروه خاصی مربوط است به عنوان یک دستور کلی به پیامبرش می‌فرماید: همه مردم را از روزی که عذاب دردناک پروردگار به سراغ بدکاران می‌آید انذار کن، هنگامی که ظالمان نتایج وحشتناک اعمال خود را می‌بینند، پشیمان می‌شوند و به فکر جبران می‌افتند و عرض می‌کنند: پروردگارا ما رامت کوتاه دیگری مهلت ده (و انذر الناس یوم یاتیهم العذاب فیقول الذین ظلموا ربنا اخرنا الی اجل قریب).

تا از این مهلت کوتاه استفاده کرده، دعوت تو را اجابت نمائیم و از پیامبران پیروی کنیم (نحب دعوتک و نتبع الرسل).

اما فوراً دست رد بر سینه آنها گذارده می‌شود و به آنها این پیام تکان دهنده را می‌دهند: چنین چیزی محال است، دوران عمل پایان گرفت آیا شماها نبودید که در گذشته سوگند یاد می‌کردید، هرگز زوال و فنائی برای حیات قدرت شما نیست (اولم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۷۷

شما همانها نبودید که در کاخها و منازل و مساکن کسانی که به خویشتن ستم کرده بودند سکونت جستید (و سکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم).

و برای شما این واقعیت به خوبی آشکار شده بود که ما بر سر آنها چه آوردیم (و تبین لکم کیف فعلنا بهم).

و برای شما آنقدر مثالهای تکان دهنده از حالات امتهای پیشین ذکر کردیم (و ضربنا لکم الامثال).

اما هیچیک از این درسهای عبرت در شما مؤثر نیفتاد و همچنان به اعمال ننگین و ظلم و ستم خویش ادامه دادید، و اکنون که در چنگال کیفر الهی گرفتار شده‌اید تقاضای تمدید مدت و ادامه مهلت می‌کنید، کدام تمدید؟ و کدام مهلت؟ هر چه بود پایان یافت!

نکته ها :

۱ - چرا مخاطب در اینجا پیامبر است؟

شک نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز تصور نمی کند که خداوند از کار ظالمان غافل است، ولی با این حال در آیات فوق روی سخن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد، و می گوید مبادا گمان کنی خداوند از اعمال ستمگران غافل است. این در حقیقت از قبیل رساندن پیام به طور غیر مستقیم به دیگران است که یکی از فنون فصاحت می باشد که گاهی فردی را مخاطب می سازند ولی منظور دیگری یا دیگران هستند. به علاوه این تعبیر اصولاً کنایه از تهدید است، همانگونه که گاه حتی به شخص مقصر میگوئیم فکر نکن تقصیرات را فراموش کردم یعنی به موقع خود حسابت را میرسم!

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۷۸

و به هر حال اساس زندگی این جهان بر این است که به همه افراد به حد کافی مهلت داده شود تا آنچه در درون دارند بیرون بریزند و میدان آزمایش تکامل به حد کافی وسعت یابد تا عذر و بهانه‌ای برای کسی نماند، و امکان بازگشت و اصلاح و جبران به همه داده شود، و مهلت گنهکاران بخاطر همین است.

۲ - یوم یاتیهم العذاب چه روزی است؟

در آیات فوق خواندیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مامور می شود مردم را از آن روزی که عذاب الهی به سراغشان می آید انذار کند. در اینکه منظور از این روز کدام روز است، مفسران سه احتمال داده‌اند. نخست اینکه روز قیامت و رستاخیز است.

دوم اینکه روز فرا رسیدن مرگ است که مقدمه مجازاتهای الهی به سراغ ظالمان از همان روز می آید.

سوم اینکه منظور روز نزول پاره‌ای از بلاها و مجازاتهای دنیوی است، همانند عذابهایی که بر قوم لوط و قوم عاد و ثمود و قوم نوح و فرعونیان نازل گردید که در میان طوفان و امواج خروشان دریا، یا در زمین لرزه‌ها یا بوسیله تندبادهای سخت و ویرانگر از میان رفتند.

گرچه بسیاری از مفسران احتمال اول را ترجیح داده‌اند، ولی جمله‌هایی که به دنبال آن آمده است به خوبی احتمال سوم را تقویت می کند، و نشان می دهد که منظور مجازاتهای نابود کننده دنیوی است، چرا که به دنبال این جمله

می خوانیم: ستمگران با مشاهده آثار عذاب، می گویند پروردگارا مهلت کوتاهی برای جبران به ما بده. تعبیر به «اخرنا» (ما را به تاخیر انداز) قرینه روشنی است بر تقاضای

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۷۹

ادامه حیات در دنیا، و اگر این سخن را در قیامت به هنگام مشاهده آثار عذاب می گفتند، باید بگویند: خداوندا ما را به دنیا باز گردان، همانگونه که در آیه ۲۷ سوره انعام می خوانیم: و لو تری اذ وقفوا علی النار فقالوا یالیتنا نرد و لا نکذب بایات ربنا و نکون من المؤمنین. اگر حال آنها را در آن هنگام که در برابر آتش ایستاده اند ببینی که می گویند ای کاش بار دیگر (به دنیا) باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می شدیم (به حالشان تاسف خواهی خورد).

که بلا فاصله در آیه بعد از آن پاسخ آنها را چنین می گوید... و لو ردوا العادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون: اگر باز هم بر گردند به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند، مشغول می شوند: آنها دروغ می گویند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر این آیه انذار به عذاب دنیا است، و در آیه قبل (لا تحسبن الله غافلا...) انذار به عذاب آخرت شده چگونه بایکدیگر سازگار می باشد، با اینکه کلمه انما دلیل بر این است که تنهامجازاتشان در قیامت خواهد بود نه در این دنیا.

اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه مجازاتی که هیچگونه تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد، مجازات قیامت است که همه ظالمان را شامل می شود، ولی کیفرهای دنیوی علاوه بر اینکه عمومیت ندارد قابل بازگشت است،

ذکر این نکته نیز لازم است که مجازاتهای نابود کننده دنیوی همانند مجازاتهای دردناکی که دامنگیر قوم نوح و فرعونیان و امثال آنها شد، بعد از شروع آن درهای توبه به کلی بسته می شود و هیچگونه راه بازگشت در آن نیست، چرا که غالب گنهکاران هنگامی که در برابر چنین کیفرهائی قرار می گیرند اظهار پشیمانی می کنند و در واقع یکنوع حالت ندامت اضطراری به آنها دست می دهد

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۸۰

که بی ارزش است، بنابراین قبل از وقوع و شروع آنها باید در صدد جبران بر آیند.

۳ - چرا تقاضای مهلت پذیرفته نمی‌شود؟

در آیات مختلفی از قرآن مجید می‌خوانیم که بدکاران و ستمگران در مواقع گوناگون تقاضای بازگشت به زندگی برای جبران گذشته خویش می‌کنند.

بعضی از این آیات مربوط به روز قیامت و رستاخیز است، مانند آیه ۲۸ سوره انعام که در بالا اشاره کردیم.

بعضی دیگر مربوط به فرا رسیدن زمان مرگ است مانند آیه ۹۹ سوره مؤمنون که می‌گوید حتی اذاجاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت: این وضع همچنان ادامه دارد تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد در این هنگام عرض می‌کند: خداوندا مرا بازگردان، شاید آنچه را که کوتاهی کرده‌ام جبران کنم و عمل صالح انجام دهم.

و گاهی در مورد نزول عذابهای نابود کننده وارد شده است همانند آیات مورد بحث که می‌گوید به هنگام نزول عذاب، ظالمان تقاضای تمدید مدت و ادامه مهلت می‌کنند.

ولی جالب اینکه در تمام این موارد پاسخ منفی به آنها داده می‌شود.

دلیل آنهم معلوم است زیرا هیچ یک از این تقاضاها جنبه واقعی و جدی ندارد، اینها عکس العمل آن حالت اضطرار و پریشانی فوق العاده است که در بدترین اشخاص نیز پیدا می‌شود و هرگز دلیل بر دگرگونی و انقلاب درونی و تصمیم واقعی بر تغییر مسیر زندگی نیست.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۸۱

این درست به حالت مشرکانی می‌ماند که به هنگام گرفتاری در گردابهای هولناک دریاها مخلصانه خدا را می‌خواندند، ولی به مجرد اینکه طوفان فرو می‌نشست و به ساحل نجات می‌رسیدند همه چیز را فراموش می‌کردند! لذا قرآن در بعضی از آیات که در بالا به آن اشاره شد صریحا می‌گوید و لوردوا لعداوا لئلا یغیروا لیسوا: اگر اینها بار دیگر به زندگی عادی برگردند باز همان برنامه را ادامه می‌دهند و به اصطلاح همان آش و همان کاسه است، هیچگونه تغییری در روش آنان پدیدار نخواهد گشت.

عَلَى

فَرَسْت

قَبْلَ

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۸۲

آیه ۴۶ - ۵۲

آیه و ترجمه

و قد مکروا مکرهم و عند الله مکرهم و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال
فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله ان الله عزیز ذو انتقام
یوم تبدل الارض غیر الارض و السموت و برزوا لله الواحد القهار
و ترى المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد
سرابیلهم من قطران و تغشی وجوههم النار
لیجزی الله کل نفس ما کسبت ان الله سریع الحساب
هذا بلغ للناس و لینذروا به و لیعلموا انما هو اله واحد و لیزکر اولوالالباب
ترجمه :

- ۴۶ - آنها نهایت مکر خود را به کار زدند، و همه مکرها (و توطئه‌هاشان) نزد خدا آشکار است، هر چند کوهها با مکرشان از جا برکنده شود!
- ۴۷ - و گمان مبر که خدا وعده‌های را که به پیامبرانش داده تخلف کند، چرا که خداوند قادر و منتقم است.
- ۴۸ - در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمانها (به آسمانهای دیگر) تبدیل می‌شوند، و آنها در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می‌گردند.
- ۴۹ - و در آن روز مجرمان را با هم در غل و زنجیر می‌بینی (غل و زنجیری که دستها و گردنهایشان را بهم بسته).
- ۵۰ - لباسشان از قطران (ماده چسبنده بد بوی قابل اشتعال) است، و صورتهایشان را آتش می‌پوشاند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۸۳

- ۵۱ - تا خداوند هر کس را هر آنچه انجام داده جزا دهد چرا که خدا سریع الحساب است.
- ۵۲ - این (قرآن) ابلاغی است برای (عموم) مردم، تا همه انذار شوند، و بدانند او معبود واحد است و تا صاحبان مغز (و اندیشه) پند گیرند.

تفسیر :

توطئه‌های ستمگران بجائی نمی‌رسد!

در آیات گذشته به قسمتی از کیفی‌های ظالمان اشاره شد، در این آیات نیز نخست اشاره به گوشه‌های از کارهای آنها کرده سپس قسمتی دیگر از کیفی‌های سخت و دردناکشان را بیان می‌کند. آیه اول می‌گوید: آنها مکر خود را به کار زدند و تا آنجا که قدرت داشتند به توطئه و شیطنت پرداختند (و قد مکروا مکرهم). خلاصه کاری نبود که دشمنان تو برای محو و نابودی اسلام، انجام ندهند، از تحسب و تهدید گرفته، تا اذیت و آزار و توطئه قتل و نابودی، و نیز پخش شایعات و متهم ساختن به انواع تهمتها. ولی با اینهمه خداوند به همه نقشه‌های آنها آگاه است، و همه کارهایشان نزد او ثبت است (و عند الله مکرهم). به هر حال نگران مباش، این نیرنگها و نقشه‌ها و طرحهای آنها اثری در تو نخواهد کرد هر چند با مکر خود کوهها را از جا تکان دهند (و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال).

«مکر» - همانگونه که سابقاً هم اشاره کرده‌ایم - به معنی هر گونه چاره اندیشی است، گاهی توام با خرابکاری و افساد است و گاهی بدون آن (هر چند در لغت فارسی امروز، مکر در معنی اول به کار می‌رود ولی از نظر ادبیات عرب مفهوم آن اعم است، و لذا گاهی این کلمه به خدا هم نسبت داده شده است). در تفسیر جمله «عند الله مکرهم» دو احتمال داده شده است، بعضی از

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۸۴

مفسران همچون علامه طباطبائی در المیزان گفته‌اند مفهوم این جمله آن است که خداوند به همه نقشه‌ها و طرحها و نیرنگهای آنها احاطه کامل دارد. و بعضی دیگر مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان گفته‌اند منظور این است که جزای مکر آنها نزد خداوند ثابت است (بنابراین جمله در تقدیر عند الله جزاء مکرهم بوده و کلمه جزاء که مضاف است محذوف شده است). ولی معنی اول بدون شک صحیحتر است، زیرا هم موافق ظاهر آیه می‌باشد، و هم نیاز به هیچگونه حذف و تقدیر ندارد. جمله بعد که می‌گوید هر چند مکر آنها کوهها را از جای بر کند نیز این تفسیر را تقویت می‌کند، یعنی آنها هر چند قوی و قادر به نقشه کشی باشند خدا از آنها آگاهتر و قادرتر است: و توطئه‌های آنها را در هم می‌کوبد.

بار دیگر روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده، به عنوان تهدید ظالمان و بدکاران می فرماید: گمان مبر که خداوند وعده‌های را که به پیامبران داده مخالفت می کند (فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله) چرا که تخلف از کسی سر میزند که یا قادر و توانا نباشد، و یا کیفر و انتقام در قاموس او نیست، ولی خداوند هم توانا است و هم صاحب انتقام (ان الله عزیز ذو انتقام).

این آیه در حقیقت مکمل آیه‌ای است که قبلا داشتیم (و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون).

یعنی اگر می‌بینی ظالمان و ستمگران، مهلتی یافته‌اند نه به خاطر غفلت پروردگار از اعمال آنها است و نه به خاطر آنست که از وعده خود تخلف خواهد کرد، بلکه همه حسابهای آنها را یک روز رسیده و کیفر عادلانه آنها را خواهد داد.

ضمنا کلمه انتقام که در عرف فارسی امروز ما به معنی، تلافی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۸۵

کردن توام با کینه‌جوئی و عدم گذشت آمده، در اصل به این معنی نیست، بلکه مفهوم انتقام همان کیفر دادن و مجازات کردن است، مجازاتی که در مورد خداوند هماهنگ با استحقاق و عدالت بلکه نتیجه اعمال آدمی است لازم به تذکر نیست که اگر خدا دارای چنین انتقامی نبود، برخلاف حکمت و عدل بود.

سپس اضافه می‌کند این مجازات در روزی خواهد بود که این زمین به زمین دیگری تبدیل می‌شود و آسمانها به آسمانهای دیگری (یوم تبدل الارض غیر الارض و السماوات).

در آن روز همه چیز پس از ویرانی، نو می‌شود، و انسان با شرائط تازه در عالم نوی گام می‌نهد، عالمی که همه چیزش با این عالم متفاوت است، وسعتش، نعمتهایش و کیفرهایش و در آن روز هر کس هر چه دارد با تمام وجودش در برابر خداوند واحد قهار ظاهر می‌شود (و برزوا لله الواحد القهار).

«بروز» اصلا از ماده براز (بر وزن فراز) که به معنی فضا و محل وسیع است گرفته شده، و خود کلمه بروز به معنی قرار گرفتن در چنین فضا و محل وسیعی می‌باشد که لازمه آن ظهور و آشکار شدن است، به همین دلیل بروز غالبا به معنی ظهور می‌آید (دقت کنید).

در اینسکه بروز انسانها در برابر خداوند در قیامت به چه معنی است، مفسران بیاناتی دارند:

بسیاری به معنی بیرون آمدن از قبرها، دانسته‌اند. ولی این احتمال وجود دارد که بروز به معنی ظهور تمام وجود انسان و درون و برونش در آن صحنه است، همانگونه که در آیه ۱۶ غافر می‌خوانیم یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء: روزی که همه آنها آشکار می‌شوند و چیزی از آنان از خدا مخفی نمی‌ماند و در آیه ۹ سوره طارق می‌خوانیم:

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۸۶

یوم تبلی السرائر: روزی که اسرار درون هر کس آشکار می‌شود. به هر حال توصیف خداوند در این حال به قهاریت دلیل بر تسلط او بر همه چیز و سیطره او بر درون و برون همگان می‌باشد. در اینجا یک سؤال پیش می‌آید که مگر چیزی در دنیا بر خدا مخفی است که در آنجا آشکار می‌گردد؟ مگر خداوند از وجود مردگان در قبرها بی‌خبر است و یا اسرار درون انسانها را نمی‌داند؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه در این جهان ما ظاهر و باطنی داریم و گاهی بر اثر محدود بودن علم ما، این اشتباه پیدا می‌شود که خدا درون ما را نمی‌بیند، ولی در جهان دیگر آنچنان همه چیز آفتابی و آشکار می‌شود که ظاهر و باطنی وجود نخواهد داشت، همه چیز آشکار است و حتی این احتمال در دل کسی پیدا نمی‌شود که ممکن است چیزی از خدا مخفی مانده باشد.

و به عبارت دیگر، تعبیر بروز و ظهور با مقایسه به تفکر ما است، نه با مقایسه به علم خدا.

در آیه بعد حال مجرمان را به نحو دیگری ترسیم می‌کند: در آن روز مجرمان را می‌بینی که در غل و زنجیر گرفتارند، غلها و زنجیرهایی که دستهای آنها را به گردنشان و سپس آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد (وتری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد).

«اصفاد» جمع «صفد» (بر وزن نمد) و «صفاد» (بر وزن معاد) در

اصل به معنی غل می‌باشد و بعضی گفته‌اند خصوص آن غل و زنجیری را گویند که دست و گردن را به هم می‌بندد.

«مقرنین» از ماده قرن و اقتران و به همان معنی است، منتها هنگامی که

به باب تفعیل برده شود، از آن تکثیر استفاده می‌شود، بنابراین روی هم‌رفته کلمه مقرنین به معنی کسانی است که بسیار به یکدیگر نزدیک شده‌اند. در اینکه منظور از این کلمه در آیه فوق کیست، مفسران سه تفسیر ذکر کرده‌اند:

نخست اینکه مجرمان را در آن روز با غل و زنجیر در یک سلسله طولانی به هم می‌بندند، و به این صورت در عرصه محشر ظاهر می‌شوند، این غل و زنجیر، تجسمی است از پیوند عملی و فکری این گنهکاران در این جهان که دست به دست هم می‌دادند، و به کمک هم می‌شتافتند و در طریق ظلم و فساد با یکدیگر رابطه و پیوند و همکاری داشتند و این ارتباط در آنجا به صورت زنجیرهایی مجسم می‌شود که آنان را به یکدیگر مرتبط می‌سازد. دیگر اینکه مجرمان در آن روز بوسیله زنجیرهایی با شیاطین قرین می‌شوند، و پیوند باطنیشان در دنیا، به صورت هم‌زنجیر بودنشان در جهان دیگر، آشکار می‌گردد.

سوم اینکه دستهای آنها را به وسیله زنجیرها گردنشان قرین می‌سازند. و مانعی ندارد که همه این معانی در مورد مجرمان صادق باشد، هر چند ظاهر آیه بیشتر معنی اول را می‌رساند.

سپس به لباس آنها می‌پردازد که خود عذاب بزرگی است برای آنان، و می‌گوید: پیراهن آنها از ماده قطران است و صورت آنها را شعله‌های آتش می‌پوشاند (سرابیلهم من قطران و تغشی و جوههم النار).

«سرابیل» جمع «سربال» (بر وزن مثقال) به معنی پیراهن است از هر جنس که باشد و بعضی گفته‌اند به معنی هر نوع لباس است، ولی معنی اول مشهورتر است.

«قطران» که گاهی در لغت به فتح قاف و سکون طاء و یا به کسر قاف و سکون طاء خوانده شده، به معنی ماده‌ای است که از درختی به نام ابلهل می‌گیرند که آن را می‌جوشانند تا سفت شود، و به هنگام بیماری جرب به بدن شتر می‌مالند و معتقد بودند با سوزشی که دارد ماده بیماری جرب را از بین می‌برد، و به هر حال جسمی است سیاه رنگ، بدبو و قابل اشتعال و

و به هر حال مفهوم جمله سرابیلهم من قطران این است که به جای لباس، بدنهای آنها را از نوعی ماده سیاهرنگ بد بوی قابل اشتعال می پوشانند، لباسی که هم زشت و بد منظر است و هم بد بو، و هم خود قابل سوختن و شعله ور شدن و با داشتن این عیوب چهارگانه بدترین لباس محسوب می شود چرا که لباس را برای آن می پوشند که زینت باشد و هم انسان را از گرما و سرما حفظ کند، این لباس به عکس همه لباسها هم زشت است و هم سوزاننده و آتش زنده است!

این نکته نیز قابل توجه است که مجرمان با تلبس به لباس گناه در این جهان هم خویشتن را در پیشگاه خدا رو سیاه می کنند و تعفن گناه آنها جامعه را آلوده می سازد، و هم اعمال آنها باعث شعله ور شدن آتش فساد است در خودشان و در جامعه های که در آن زندگی می کنند، و این قطران که در جهان دیگر لباس آنها را تشکیل می دهد گوئی تجسمی است از اعمال آنان در این جهان.

و اگر می بینیم در آیه فوق می گوید: شعله های آتش صورت آنها را می پوشاند به این دلیل است که وقتی لباس قطران شعله ور شد نه تنها اندام بلکه صورتشان هم که به قطران آلوده نیست در میان شعله های آن می سوزد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۸۹

اینها برای آن است که خداوند می خواهد هر کس را مطابق آنچه انجام داده است جزا دهد (لیجزی الله کل نفس ما کسبت).

جالب اینکه نمی گوید: جزای اعمالشان را به آنها می دهد. بلکه می گوید: آنچه را انجام داده اند به عنوان جزا به آنها خواهند داد، و به تعبیر دیگر جزای آنها اعمال مجسم خودشان است، و این آیه با این تعبیر خاص دلیل دیگری بر مساله تجسم اعمال است.

و در پایان می فرماید: خداوند سریع الحساب است (ان الله سریع الحساب). کاملاً روشن است هنگامی که اعمال انسان از میان نرود و با تغییر چهره به سراغ آدمی بیاید دیگر حسابی از آن سریعتر نخواهد بود، و در واقع حسابش همراه خودش است!

در بعضی از روایات می خوانیم ان الله تعالی یحاسب الخلائق کلهم فی مقدار لمح البصر: خداوند به اندازه یک چشم بر هم زدن حساب همه خلائق را می رسد اصولاً محاسبه پروردگار نیاز به زمان ندارد و آنچه در روایت فوق

آمده، در حقیقت برای اشاره به کوتاهترین زمان است (برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۰ مراجعه فرمائید).
و از آنجا که آیات این سوره و همچنین تمامی این قرآن جنبه دعوت به توحید و ابلاغ احکام الهی به مردم و انداز آنها در برابر تخلفاتشان دارد، در آخرین آیه این سوره (سوره ابراهیم) می فرماید: این (قرآن) ابلاغ عمومی برای همه مردم است (هذا بلاغ للناس).
و اندازی است برای آنان (و لینذروا به)
و هدف این است که بدانند او معبود واحد است (و لیعلموا انما هو اله واحد).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۹۰

«و منظور این است که صاحبان مغز و اندیشه متذکر شوند» (ولیدکر اولوا الالباب).

نکته ها :

۱ - تبدیل زمین و آسمان، به زمین و آسمان دیگر

در آیات بالا خواندیم که در رستاخیز این زمین به زمین دیگر تبدیل می شود و همچنین آسمانها به آسمانهای دیگر.

آیا منظور از این تبدیل، تبدیل ذات است، یعنی به کلی این زمین نابود می شود و زمین دیگری آفریده خواهد شد و قیامت در آن بر پا می گردد؟ و یا منظور تبدیل صفات است به این معنی که این کره خاکی و همچنین آسمانها ویران می گردند و بر ویرانه های آنها زمین و آسمانی نو و تازه آفریده می شود؟ که نسبت به این زمین و آسمان در سطحی بالاتر از نظرتکامل قرار دارند.

ظاهر بسیاری از آیات قرآن معنی دوم را تعقیب می کند.

در سوره فجر آیه ۲۱ می خوانیم کلا اذا دکت الارض دکا دکا: «زمانی فرا می رسد که زمین در هم کوبیده می شود».

و در سوره «زلزال» که سخن از پایان جهان و آغاز قیامت است چنین می خوانیم اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها: «در آن زمان که زمین به زلزله می افتد و سنگینی های درونش بیرون می ریزد».

و در سوره حاقه آیه ۱۴ و ۱۵ می خوانیم و حملت الارض و الجبال فدکتا دکتا واحدة فیومئذ وقعت الواقعة: «زمین و کوهها از جا برداشته می شوند و در هم کوبیده می شوند و در آن روز آن واقعه بزرگ تحقق می یابد».

و در سوره طه آیه ۱۰۵ تا ۱۰۸ می خوانیم و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها

ربی نسفا - فیدرها قاعا صفصفا - لا تری فیها عوجا و لا امتا - یومئذ

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۹۱

یتبعون الداعی لا عوج له و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا:
«از تو در باره کوهها سؤال می کنند بگو پروردگام آنها را از هم متلاشی می کند، سپس آن را به صورت زمینی هموار در می آورد آنچنان که اعوجاج و پستی و بلندی در آن نخواهی دید، در آن روز مردم از دعوت کننده ای که هیچ انحرافی در او نیست، پیروی می کنند و صداها در برابر خداوند مهربان به خشوع میگراید آنچنان که جز صدای آهسته نمی شنوی».
در آغاز سوره «تکویر» نیز سخن از خاموش شدن خورشید و تاریک شدن ستارگان و حرکت کوهها به میان آمده.
و در آغاز سوره «انفطار» از شکافتن آسمانها و پراکنده شدن کواکب و سپس برانگیخته شدن مردگان از قبرها! (دقت کنید) گفتگو شده است.
از مجموع این آیات و مانند آن و همچنین آیات مختلفی که می گوید: انسانها از قبرها بار دیگر برانگیخته می شوند به خوبی استفاده می شود که نظام کنونی جهان به این صورت باقی نمی ماند، ولی به کلی نابود نمی شود، بلکه این جهان در هم می ریزد و زمین صاف و مسطح می گردد، و مردم در زمینی تازه (و طبعا کاملتر و عالیتر به حکم آنکه عالم دیگر همه چیزش از این جهان وسیعتر و کاملتر است) گام می نهند.
طبیعی است که این جهان امروز ما استعداد پذیرش صحنه های قیامت را ندارد و برای زندگی رستخیز ما، تنگ و محدود است و همان گونه که بارها گفته ایم شاید نسبت آن جهان به این جهان، همچون نسبت این جهان است به محدوده عالم جنین و رحم مادر.
آیاتی که می گوید: مدت طول روزها در قیامت با مقایسه به روزهای این

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۹۲

جهان بسیار زیادتر است نیز شاهد خوبی بر این واقعیت می باشد.
البته ما نمی توانیم ترسیم دقیقی از جهان دیگر و ویژگیهایش در این جهان داشته باشیم، همانگونه که کودک در عالم جنین - اگر فرضا هم عقل کامل می داشت نمیتوانست ویژگیهای عالم بیرون از جنین را درک کند.
ولی همیسنقدر می دانیم که دگرگونی عظیمی در این جهانی که هستیم

پیدامی شود، این جهان به کلی ویران می‌گردد، و به جهان کاملاً جدیدی تبدیل می‌شود، جالب اینکه در روایات متعددی که در منابع اسلامی نقل شده می‌خوانیم که در آن هنگام زمین و عرصه محشر تبدیل به نان پاکیزه و سفید رنگی می‌شود که انسانها می‌توانند از آن تغذیه کنند! تا حسابشان روشن گردد، و هر کدام به سوی سرنوشتشان حرکت کنند. این روایات در تفسیر «نور الثقلین» به طرق مختلف نقل شده است و بعضی از مفسران اهل تسنن مانند «قرطبی» نیز در ذیل همین آیه اشاره به چنین روایاتی کرده است.

بعید نیست منظور از این روایات آن باشد که در آن جهان، زمین به جای آنکه خاک آن را پوشانده باشد، یک ماده غذایی قابل جذب برای بدن انسان، سراسر آن را فرا گرفته، و به تعبیر دیگر خاک چیزی نیست که قابل جذب بدن انسان باشد و حتماً مواد غذایی موجود در خاک باید در لابراتوار ریشه و ساقه و شاخه گیاهان تبدیل به مواد قابل جذبی برای بدن انسان شوند، ولی در آن روز به جای خاک ماده‌ای سطح زمین را فرا گرفته که به آسانی برای بدن انسان قابل جذب است، و اگر از آن تعبیر به نان شده است به خاطر آن است که بیشترین

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۹۳

غذای آن را نان تشکیل می‌دهد (دقت کنید).

۲- آغاز و ختم سوره ابراهیم

سوره «ابراهیم» همانگونه که دیدیم از بیان نقش حساس قرآن در خارج ساختن از ظلمات جهل و شرک به نور علم و توحید، آغاز شد، و با بیان نقش قرآن در انداز همه توده‌ها و تعلیم توحید و تذکر اولوالالباب پایان می‌گیرد. این «آغاز» و «پایان» بیانگر این واقعیت است که همه آنچه رامی‌خواهیم در همین قرآن است، و به گفته امیر مؤمنان علی علیه السلام فیه ربیع القلب و ینابیع العلم: «بهار دلها و سرچشمه علوم و دانشها همه در قرآن است» و همچنین درمان همه بیماریهای فکری و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی را باید در آن جست (فاستشفوه من ادوائکم).

این بیان دلیل بر این است که بر خلاف سیره بسیاری از مسلمانان امروز که به قرآن به عنوان یک کتاب مقدس که تنها برای خواندن و ثواب بردن نازل شده مینگردند کتابی است برای دستور العمل در سراسر زندگی انسانها. کتابی است آگاهی بخش و بیدار کننده.

و بالاخره کتابی است که هم دانشمند را تذکر می‌دهد، و هم توده مردم از آن الهام می‌گیرند.

باید چنین کتابی در متن زندگی مسلمانان جان گیرد و قانون اساسی زندگی آنان را تشکیل دهد، و همیشه موضوع بحث و بررسی و مطالعه و دقت برای عمل کردن بیشتر و بهتر باشد. فراموش کردن این کتاب بزرگ آسمانی و روی آوردن به مکتبهای انحرافی

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۹۴

شرق و غرب یکی از عوامل مؤثر عقب افتادگی و ضعف و ناتوانی مسلمین است.

و چه عالی فرمود: علی (علیه‌السلام) و اعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقه و لا لاحد قبل القرآن من غنی: «بدانید هیچکس از شما بعد از دارا بودن قرآن کمترین نیاز و فقر ندارد و احدی قبل از دارا بودن قرآن بی‌نیاز نخواهد بود».

و چقدر دردناک است بیگانگی ما از قرآن، و آشنائی بیگانگان به قرآن. و چه رنج‌آور است که بهترین وسیله سعادت در خانه ما باشد و ما به دنبال آن گرد جهان بگردیم.

و چه مصیبت بار است در کنار چشمه آب حیات، تشنه کام، جان دادن، و یا در بیابانهای بر هوت به دنبال سراب دویدن؟! خداوندا به ما آن عقل و درایت و ایمان را عطا فرما که این بزرگ وسیله سعادت را که خونبهای شهیدان راه تو است، ارزان از دست ندهیم! و به ما آن هوشیاری مرحمت کن که بدانیم گمشده‌های ما در همین کتاب بزرگ است، تادست نیاز به سوی این و آن دراز نکنیم.

۳ - نخستین و آخرین سخن، توحید است

نکته دیگری که آیات فوق به ما آموخت، تاکید بر توحید به عنوان آخرین سخن و تذکر به «اولوا الالباب» به عنوان آخرین یادآوری است.

آری توحید ریشه‌دارترین و عمیقترین اصل اسلامی است، و تمام خطوط تعلیم و تربیت اسلامی به آن منتهی می‌شود، یعنی از هر جاشروع کنیم باید از توحید شروع کنیم و هر جا برسیم باید به توحید ختم کنیم که تار و پود اسلام را

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۹۵

توحید تشکیل می دهد.

نه تنها توحید در «معبود» و «اله» که توحید در هدف، و توحید در صفوف مبارزه، و توحید در برنامه ها، همگی پایه های اصلی رامشخص می کند، و اتفاقا گرفتاری بزرگ ما مسلمانان امروز نیز در همین است که توحید را عملا از اسلام حذف کردیم.

کشورهای عربی که زادگاه اسلام است، متأسفانه غالباً به دنبال شعارهای شرک آلود نژادپرستی، و مجد عربی، و حیات عروبت، و عظمت عرب، افتاده اند، و کشورهای دیگر هر کدام برای خود بتی از این قبیل ساخته و رشته توحید اسلامی را که زمانی شرق و غرب جهان را به هم پیوند می داد به کلی از هم گسسته اند، و آنچنان در خود فرو رفته و از خود بیگانه شده اند که جنگ و ستیزشان با یکدیگر بیش از جنگ و ستیزشان با دشمنان قسم خورده است. چقدر ننگ آور است که بشنویم آمار کشته شدگان جنگهای داخلی کشورهای عربی به مراتب بیش از آمار قربانیان آنها در مبارزه با صهیونیسم اسرائیل بوده است.

تازه چنین دشمن مشترک و خطرناکی را دارند و اینهمه پراکنده اند وای اگر پای این دشمن در میان نبود، آن روز چه می شد؟! بگذارید صریحتر بگوئیم به هنگامی که این بخش از تفسیر را مینویسیم دولت عراق که تاکنون یک گلوله به سربازان اسرائیل شلیک نکرده چنان بی رحمانه به بهانه کوچکی (بهانه اختلاف مرزی که مسلماً از طریق مذاکره قابل حل است) به کشور جمهوری اسلامی ایران حمله کرده که گوئی این دو ملت نه همسایه یکدیگرند، نه ارتباط فرهنگی دارند، و نه پیوند عمیق دینی. و از آن طرف میبینیم دشمن مشترک (صهیونیسم) شادی کنان می گوید:

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۹۶

ما طرحی بهتر از این تصور نمی کردیم که عراق به ایران حمله کند و هر دو طرف در جنگی طولانی شدیداً آسیب ببینند و فکر ما تا مدت زیادی آسوده گردد!!

اینجا است که بر مسلمان موحد و متعهد و با ایمان لازم است، شر این طاغوتها را برای همیشگی از میان ببرند، و اینگونه حکومتهای شرک آلودنفاق افکن ویرانگر دشمن شاد کن را به قعر جهنم بفرستند.

پایان سوره ابراهیم

زندگی پرماجرایی ابراهیم پیامبر بتشکن

از آنجا که این سوره تنها سوره‌ای است که در قرآن به نام ابراهیم نامیده شده - هر چند حالات ابراهیم تنها در این سوره نیامده، بلکه به مناسبت‌های گوناگون در سوره‌های دیگر نیز از این پیامبر بزرگ الهی یاد شده است - مناسب دیدیم که زندگی پرفراز و فرود این قهرمان توحید رافهرستوار در پایان این سوره بیابوریم، تا در تفسیر آیات مختلف که در آینده به آن برخورد می‌کنسیم، و نیاز به احاطه بر زندگی این پیامبر دارد، آگاهی کافی برای خوانندگان عزیز باشد، و بتوانیم آنها را به این بحث ارجاع دهیم. زندگی ابراهیم را در سه دوره مشخص می‌توان مطرح کرد:

۱ - دوران قبل از نبوت.

۲ - دوران نبوت و مبارزه با بت پرستان در بابل

۳ - دوران هجرت

از بابل و تلاش و کوشش در سرزمین مصر و فلسطین و مکه.

زادگاه و طفولیت ابراهیم

ابراهیم در سرزمین «بابل» که از سرزمینهای شگفت‌انگیز جهان بود و حکومتی نیرومند و در عین حال ظالم و جبار بر آن سلطه داشت، تولد یافت

ابراهیم در زمانی چشم به جهان گشود که نمرود بن کنعان آن پادشاه جبار و ستمگر بر بابل حکومت می‌کرد و خود را خدای بزرگ بابل معرفی مینمود. البته مردم بابل تنها این یک بت را نداشتند، بلکه در عین حال بت‌هایی با اشکال گوناگون و از مواد مختلف ساخته و پرداخته بودند و به نیایش در مقابل آنها مشغول بودند.

حکومت وقت از آنجا که بت پرستی را وسیله مؤثری برای تحمیق و تخدیر افکار ساده لوح می‌دید، سخت از آن حمایت می‌کرد، و هر گونه اهانت و توهین به بتها را یک گناه بزرگ و جرم نابخشودنی می‌دانست. مورخان در باره تولد ابراهیم داستان شگفت‌انگیزی نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است:

منجمان تولد شخصی را که با قدرت بی‌منازع نمرود مبارزه خواهد کرد، پیش

بینی کرده بودند، و او با تمام قوا هم برای جلوگیری از تولد چنین کودکی، و هم برای کشتن او بر فرض تولد، تلاش و کوشش می‌کرد. ولی هیچیک از اینها مؤثر نیفتاد و این نوزاد سرانجام تولد یافت. مادر برای حفظ او، او را در گوشه غاری در نزدیکی زادگاهش پرورش می‌داد، بطوری که سیزده سال از عمر خود را در آنجا گذراند. سرانجام که در آن مخفیگاه، دور از نظر ماموران نمرود پرورش یافت، و به سن نوجوانی رسید تصمیم گرفت که آن خلوتگاه را برای همیشه ترک کند، و به میان مردم گام نهد، و درس توحیدی را که با الهام درون به‌ضمیمه مطالعات فکری دریافته بود برای مردم باز گوید.

مبارزه با گروه‌های مختلف بت‌پرست

در این هنگام که مردم بابل علاوه بر بت‌های ساختگی دست خود، موجودات

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳۹۹

آسمانی همچون خورشید و ماه و ستارگان را پرستش می‌کردند، ابراهیم تصمیم گرفت از طریق منطق و استدلال‌های روشن، وجدان خفته آنها را بیدار سازد و پرده‌های تاریک تلقینات غلط را از روی فطرت پاک آنها برگیرد، تا نور فطرت بدرخشد، و در راه توحید و یگانه‌پرستی گام بگذارند. او مدتها پیرامون آفرینش آسمان و زمین و قدرتی که بر آنها حکومت می‌کند و نظام شگفت‌انگیز آنها مطالعه کرده بود، و نور یقین در قلبش میدرخشید (سوره انعام آیه ۷۵).

مبارزه منطقی با بت پرستان

نخست با ستاره پرستان روبرو شد و در برابر گروهی که در برابر ستاره «زهره» که بلافاصله بعد از غروب آفتاب در افق مغرب می‌درخشیده تعظیم و پرستش مشغول می‌شدند قرار گرفت. ابراهیم یا از روی تعجب و استفهام انکاری، و یا به عنوان هماهنگی باطرف مقابل، به عنوان مقدمه برای اثبات اشتباهشان، صدا زد «این خدای من است»؟!!

اما هنگامی که غروب کرد، گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم. و هنگامی که «ماه» سینه افق را شکافت و ماه پرستان مراسم نیایش را شروع کردند، با آنها هم صدا شده، گفت: این خدای من است؟ اما آن هم که افول کرد گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمائی نکند

از گمراهان خواهیم بود.

«خورشید» پرده‌های تاریک شب را شکافت، و شعاع طلایی خود را بر کوه و صحرا پاشید، آفتاب پرستان به نیایش برخاستند، ابراهیم گفت: «این خدای من است؟، این از همه بزرگتر است».

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۰۰

اما هنگامی که غروب کرد، صدا زد ای قوم من از شریک‌هایی که شما برای خدا می‌سازید بیزارم!

اینها همه افول و غروب دارند.

اینها همه دستخوش تغییر و اسیر دست قوانین آفرینش‌اند، و هرگز از خود اراده و اختیاری ندارند، تا چه رسد به اینکه خالق و گرداننده این جهان باشند. من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده، من در ایمان خود به او خالص و ثابت قدمم و هرگز از مشرکان نخواهم بود (سوره انعام آیه ۷۵ تا ۷۹).

ابراهیم این مرحله از مبارزه خود را با بت پرستان، به عالیترین صورتی پشت سر گذاشت، و توانست عده‌ای را بیدار و حداقل عده دیگری را در شک و تردید فرو برد.

چیزی نگذشت این زمزمه در آن منطقه پیچید، این جوان کیست که با این منطق گویا و بیان رسا در دل‌های توده مردم راه باز می‌کند؟!

گفتگو با آزر

در یک مرحله دیگر ابراهیم با عمویش آزر وارد بحث شد و با عباراتی بسیار محکم، رسا و توأم با محبت و گاهی توبیخ، در زمینه بت پرستی به او هشدار داد، و به او گفت.

چرا چیزی را میپرستی که نمیشنود و نمیبیند و نه هیچ مشکلی را در باره تو حل می‌کند؟

تو اگر از من پیروی کنی، من ترا به راه راست هدایت می‌کنم، من از این میترسم که اگر از شیطان پیروی کنی مجازات الهی دامت را بگیرد. حتی هنگامی که عمویش در مقابل این نصایح، او را تهدید به سنگسار

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۰۱

کردن مینمود او با جمله «سلام علیک»، من برای تو استغفار خواهم کرد

کوشش نمود تا در دل سنگین او راهی پیدا کند (سوره مریم آیه ۴۷).

نبوت ابراهیم

در اینکه ابراهیم در چه سن و سالی به مقام نبوت نائل گشت دلیل روشنی در دست نداریم ولی همینقدر از سوره مریم استفاده می‌شود که او به هنگامی که با عمویش آزر به بحث پرداخت به مقام نبوت رسیده بود، زیرا در این سوره می‌خوانیم. و اذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیا اذ قال لابیہ یا ابت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئا (آیه ۴۱ و ۴۲ سوره مریم) و می‌دانیم این ماجرا قبل از درگیری شدید با بت پرستان و داستان آتش سوزی او بوده است، و اگر آنچه را بعضی از مورخان نوشته‌اند که ابراهیم به هنگام داستان آتشسوزی ۱۶ ساله بود به آن بیفزائیم ثابت می‌شود که او از همان آغاز نوجوانی این رسالت بزرگ را بر دوش گرفته بود.

مبارزه عملی با بت پرستان

به هر حال ماجرای درگیری ابراهیم با بت پرستان، هر روز شدیدتر، و شدیدتر، می‌شد، تا به شکستن همه بت‌های بتخانه بابل (به استثنای یک بت بزرگ) با استفاده از یک فرصت کاملا مناسب، انجامید!

گفتگو با حاکم جبار!

ماجرای مخالفت و مبارزه ابراهیم با بت‌ها سرانجام به گوش نمرود رسید و او را احضار کرد تا به گمان خود از طریق نصیحت و اندرز، و یا توبیخ و تهدید وی را خاموش سازد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۰۲

او که در سفسطه‌بازی، چیره‌دست بود، از ابراهیم پرسید اگر تو این بت‌ها را نمیپرستی، پس پروردگار تو کیست؟
گفت: همان کسی که حیات و مرگ به دست او است.
فریاد زد ای بی‌خبر این بدست من است، مگر نمیبینی مجرم محکوم به اعدام را آزاد می‌کنم، و زندانی غیر محکوم به اعدام را اگر بخواهم اعدام مینمایم؟!
ابراهیم که در پاسخ‌های دندان‌شکن، فوق‌العاده مهارت داشت، بااستمداد از قدرت نبوت به او گفت تنها حیات و مرگ نیست که بدست خدا است، همه عالم هستی به فرمان اویند، مگر نمیبینی صبحگاهان خورشید به فرمان او از افق مشرق سر بر می‌آورد و شامگاهان به فرمانش در افق مغرب فرو میرود؟
اگر تو حکمروا بر پهنه جهان هستی میباشی، فردا این قضیه را عکس کن، تا

خورشید از مغرب سر بر آورد، و در مشرق فرونشیند.
نمرود چنان مبهوت شد که توانائی سخن گفتن را در برابر او از دست داد (بقره آیه ۲۵۸).

بدون شک ابراهیم می دانست که نمرود در ادعای قدرت بر حیات و مرگ سفسطه می کند ولی مهارت او در استدلال اجازه نمیداد این مطلب که جای دستاویزی برای دشمن سفسطه باز در آن وجود دارد، تعقیب شود، لذا فوراً آن را رها کرد و به چیزی چسبید که هیچگونه قدرت دست و پا زدن در آن نداشت!

بعد ←

↑ قدرت

← قبل

هجرت ابراهیم

سرانجام دستگاه حکومت جبار نمرود که احساس کرد این جوان کم کم به صورت کانون خطری برای حکومت خود کامه او در آمده و زبان گویا و فکر توانا و منطق رسایش ممکن است سبب بیداری و آگاهی توده‌های تحت ستم گردد،

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۰۳

و زنجیرهای استعمار او را سرانجام پاره کنند و بر او بشورند، تصمیم گرفت با دامن زدن به تعصبات جاهلانه بت پرستان، کار ابراهیم را یکسره کند و با مراسم خاصی که در سوره انبیاء خواهد آمد، او را در برابر دیدگان همه در میان دریای آتشی که بوسیله جهل مردم و جنایت نظام حاکم بر افروخته شده بود، بسوزاند و برای همیشه فکر خود را راحت کند. اما هنگامی که آتش به فرمان خدا خاموش گشت و ابراهیم سالم از آن صحنه بیرون آمد چنان لرزه‌ای بر دستگاه نمرود وارد گشت که به کلی روحیه خود را باخت، چرا که دیگر ابراهیم یک جوان ماجراجو و تفرقه افکن - بر چسبی که دستگاه نمرود به او میزدند - نبود، بلکه به عنوان یک رهبر الهی و یک قهرمان شجاع که می‌تواند یک تنه و با دست خالی بر انبوه جباران قدرتمند یورش ببرد، در آمد!

و به همین دلیل نمرود و درباریانش که همچون زالو خون مردم بینوا را می‌مکیدند تصمیم گرفتند برای ادامه حکومت خود با تمام قوا در برابر ابراهیم بایستند و تا او را نابود نکنند از پای ننشینند. از سوی دیگر ابراهیم سهم خود را از آن گروه گرفته بود، یعنی دل‌های آماده به او ایمان آورده بودند، او بهتر دید که با جمعیت مؤمنان و هوادارانش سرزمین بابل را ترک گوید، و برای گستردن دعوت حق به سوی شام و فلسطین و مصر سرزمین فراغنه روانه شود، و توانست در آن مناطق حقیقت توحید را تبلیغ نماید و مؤمنان فراوانی را به سوی پرستش خداوند یگانه بخواند.

آخرین مرحله رسالت ابراهیم

ابراهیم عمری را به مبارزه با بت پرستی در تمام اشکالش و مخصوصاً «انسان پرستی» گذراند، و توانست دل‌های آمادگان را به نور توحید روشن سازد، و

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۰۴

کالسبد انسانها جان تازه‌ای دمد و گروههای زیادی را از زنجیر خود کامگان رهایی بخشد.

اکنون باید در آخرین مرحله عبودیت و بندگی خدا گام نهد و هر چه را دارد در طبق اخلاص بگذارد، و به پیشگاهش تقدیم کند.

تا از رهگذر آزمایشهای بزرگ الهی با یک جهش بزرگ روحانی وارد مرحله امامت و پیشوائی انسانها گردد.

و مقارن همین حال پایه‌های خانه توحید، خانه کعبه را برافرازد، و آن را به صورت یک کانون بی نظیر خدا پرستی در آورد، و از همه مؤمنان آماده، به کنگره عظیمی در کنار این خانه عظیم توحید، دعوت کند.

ماجرای حسادت «ساره» زن نخستینش با «هاجر» کنیزی که او را به همسری اختیار کرده بود و فرزندى به نام «اسماعیل» از او یافت، سبب شد که این مادر و کودک شیر خوار را به فرمان خدا از سرزمین «فلسطین» به بیابان خشک و تفتیده «مکه» در لابلای آن کوههای زمخت و خشن ببرد.

و آنها را در آن سرزمین که حتی یک قطره آب در آن پیدا نمیشد، به فرمان خدا، و به عنوان یک آزمایش بزرگ بگذارد و باز گردد.

پیدایش چشمه «زمزم» و آمدن قبیله «جرهم» به آن سرزمین و اجازه خواستن برای زندگی در آن منطقه از هاجر که هر کدام ماجرای طولانی و مفصلی دارد، سبب آبادی این زمین شد.

ابراهیم از خدا خواسته بود که آن نقطه را شهری آباد و پر برکت سازد، و دل‌های مردم را به فرزندانش که در آن منطقه رو به فزونی بودند، متوجه گرداند.

جالب اینکه بعضی از مورخان نقل کرده‌اند هنگامی که ابراهیم هاجر و اسماعیل شیر خوار را در مکه گذاشت، و می‌خواست از آنجا باز گردد، هاجر

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۰۵

او را صدا زد که ای ابراهیم چه کسی به تو دستور داد ما را در سرزمینی بگذاری که نه گیاهی در آن وجود دارد، نه حیوان شیر دهنده‌ای، و نه حتی یک قطره آب، آن هم بدون زاد و توشه و مونس؟! ابراهیم در یک جمله کوتاه پاسخ گفت: «پروردگارم مرا چنین دستور داده

است».

هنگامی که هاجر این جمله را شنید گفت اکنون که چنین است، خداهرگز ما را به حال خود رها نخواهد کرد!

ابراهیم «کرارا» از فلسطین به قصد زیارت اسماعیل به مکه آمد، و در یکی از همسین سفرها بود که مراسم حج را بجای آورد، و به فرمان خدا اسماعیل فرزندش را که به صورت نوجوان برومند و فوق العاده پاک و باایمان بود به قربانگاه برد، و حاضر شد این بهترین میوه شاخسار حیاتش را با دست خود در راه خدا قربانی کند.

هنگامی که این مهمترین آزمایش را به عالیترین صورتی از عهده بر آمد و تا آخرین مرحله آمادگی خود را در این راه نشان داد خدا قربانیش را پذیرفت و اسماعیل را برای او حفظ کرد و گوسفندی به عنوان قربانی برای او فرستاد. سرانجام ابراهیم با ادا کردن حق همه این امتحانات، و بیرون آمدن از کوره همه این آزمایشها، به بلندترین مقامی که یک انسان ممکن است به آن برسد ارتقاء یافت و چنانکه قرآن می گوید: خداوند ابراهیم را به کلماتی آزمود و او همه آنها را به انجام رساند، و به دنبال آن به او فرمود من ترا امام و پیشوا قرار می دهم، ابراهیم که از این مژده به وجد آمده بود تقاضا کرد که این مقام را به بعضی از فرزندان من نیز ببخش، دعای او مستجاب شد ولی به این شرط که این

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۰۶

مقام به کسی که ظلم و ستم و انحرافی از او سر زده باشد هرگز نخواهد رسید.

مقام والای ابراهیم در قرآن

بررسی آیات قرآن نشان می دهد که خداوند برای ابراهیم، مقام فوق العاده والائی قرار داده است، مقامی که برای هیچیک از پیامبران پیشین قائل نشده است.

بزرگی مقام این پیامبر الهی را از تعبیرات زیر به خوبی می توان دریافت:

۱ - خداوند از ابراهیم به عنوان یک «امت» یاد کرده، و شخصیت او را به منزله یک امت می ستاید (نحل - ۱۲۰).

۲ - مقام خلیل الهی را به او عطا فرموده است، و اتخذ الله ابراهیم خلیلا (نساء، ۱۲۵).

جالب اینکه در بعضی از روایات در تفسیر این آیه می خوانیم، «این مقام به خاطر آن بود که ابراهیم هرگز چیزی از کسی نخواست و هرگز تقاضا

کننده‌ای را محروم نکرد!».

۳ - او از نیکان صالحان قانتان صدیقان بردباران و وفا

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۰۷

کنندگان به عهد بود.

۴ - ابراهیم فوق العاده مهمان‌نواز بود بطوری که در بعضی از روایات آمده است او را ابو اسیاف (پدر مهمانان یا صاحب مهمانان) لقب داده بودند.

۵ - او توکل بی نظیری داشت، تا آنجا که در هیچ کار و هیچ حادثه‌ای نظری جز به خدا نداشت هر چه می‌خواست، از او می‌طلبید و جز در خانه او را نمی‌کوبید. داستان پیشنهاد فرشتگان برای نجات او به هنگامی که قوم لجوج می‌خواستند او را در میان دریائی از آتش بیفکنند، و عدم قبول این پیشنهاد از ناحیه ابراهیم در تواریخ ضبط است، او می‌گفت: من سر تا پانیازم اما نه به مخلوق بلکه تنها به خالق!.

۶ - او شجاعت بی نظیری داشت و در برابر سیل خروشان تعصبهای بت پرستان یک تنه ایستاد و کمترین ترس و وحشتی به خود راه نداد، بتهای آنها را به باد مسخره گرفت و از بتکده آنها تل خاکی ساخت، و در برابر نمرود و دژ خیمانش با شهامت بی نظیری سخن گفت که هر یک از آنها در آیاتی از قرآن مجید آمده است.

۷ - ابراهیم منطق فوق العاده نیرومندی داشت، در عبارات کوتاه و محکم

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۰۸

و مستدل پاسخهای داندانشکنی به گمراهان می‌داد، و با همان منطق رسایش بینی لجوجان را به خاک می‌مالید.

هرگز بخاطر شدت خشونت آنها از کوره در نمی‌رفت، بلکه باخونسردی که حاکی از روح بزرگش بود با آنها روبرو می‌شد، و با گفتار و رفتارش سند محکومیتشان را به دستشان می‌سپرد، که این مطلب نیز در داستان محاجه ابراهیم با نمرود، و با عمویش آزر، و با قضات دادگاه بابل، هنگامی که می‌خواستند او را به جرم خدایپرستی و بتشکنی محکوم نمایند، به روشنی آمده است.

به آیات زیر که در سوره انبیاء آمده است خوب توجه کنید:

هنگامی که قضات از او پرسیدند آیا تو هستی که این بلا را به سر خدایان ما

آورده‌ای و اینهمه بت‌های کوچک و بزرگ را در هم شکسته‌ای؟ (قالوا انت فعلت هذا بالهتنا یا ابراهیم).

او در پاسخ برای آنکه آنها را در بن بست شدید قرار دهد، بن بستی که راه نجات از آن را نداشته باشند گفت: ممکن است این کار را بزرگ آنها کرده باشد؟ از آنها سؤال کنید اگر سخن می‌گویند (قال بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون).

با همین یک جمله دشمنان خود را در بن بست شدیدی قرار داد، اگر بگویند بت‌ها لال و بسته دهن هستند و قادر به تکلم نیستند، زهی رسوائی با این خدای گنگ و بی‌عرضه، و اگر قبول کنند که آنها قادر به تکلمند باید بپرسند و جواب بشنوند!

اینجا بود که وجدان خفته آنها اندکی بیدار شد، و به خویشتن خویش بازگشتند، و از درون خویش فریادی شنیدند که به آنها می‌گفت «شما ظالم و خود خواه و ستمگرید»، نه به خود رحم می‌کنید و نه به جامعه‌ای که به آن تعلق دارید (فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۰۹

ولی به هر حال لازم بود پاسخی بگویند، لذا با کمال سرشکستگی گفتند تو که میدانستی اینها سخن نمی‌گویند (ثم نکسوا علی رؤسهم لقد علمت ما هو لاء ینطقون).

در اینجا بود که گفتار کوبنده ابراهیم همچون صاعقه‌ای بر سر آنها فرود آمد، فریاد زد اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید، ای بی‌عقل‌ها! (اف لکم و لما تعبدون من دون الله افلا تعقلون).

سرانجام چون یارای مقاومت در برابر منطق نیرومند ابراهیم در خود ندیدند - آنچنانکه شیوه همه زورگویان قلدر است - متوسل به زور شدند، و گفتند او را باید بسوزانید.

و برای این کار از تعصبات جاهلانه بت پرستان کمک گرفتند و صدازدند بشتابید به یاری خدایانتان اگر توان و قدرتی دارید (قالوا حرقوه وانصروا الهتکم ان کنتم فاعلین).

این یک نمونه از منطق رسا و مستدل و قاطع و برنده ابراهیم بود.

۸ - قابل توجه اینکه قرآن یکی از افتخارات مسلمانها را این می‌شمرد که آنها بر

آئین ابراهیمند و او بود که نام «مسلمان» را بر شما گذارد.
حتی برای تشویق مسلمانان به انجام پاره‌ای از دستورات مهم به آنان گوشزد
می‌کند که شما باید به ابراهیم و یارانش اقتدا جوئید.
۹ - مراسم حج با آنهمه عظمت و شکوهش بوسیله ابراهیم، و به فرمان خدا
پایه‌گذاری شد و به همین جهت نام ابراهیم و خاطره ابراهیم با تمام مراسم

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴۱۰

حج آمیخته است و انسان در هر موقف و هر برنامه‌ای از این مراسم بزرگ به یاد
این پیغمبر الهی می‌افتد و پرتو عظمت او را در دل خویش احساس می‌کند،
اصولا انجام مراسم حج بی یاد ابراهیم نامفهوم است!
۱۰ - شخصیت ابراهیم تا آن حد و پایه بود که هر گروهی کوشش داشتند او را
از خود بدانند یهودیان و مسیحیان هر کدام بر پیوند خویش با ابراهیم تاکید
داشتند، که قرآن در پاسخ آنها این واقعیت را بیان داشت که او تنها یک مسلمان
و موحد راستین بود یعنی کسی که در همه چیز تسلیم فرمان خدا بود، جز به او
نمی‌اندیشید و جز در راه او گام بر نمی‌داشت.
پایان جلد ۱۰ تفسیر نمونه

الفرست

قبل →